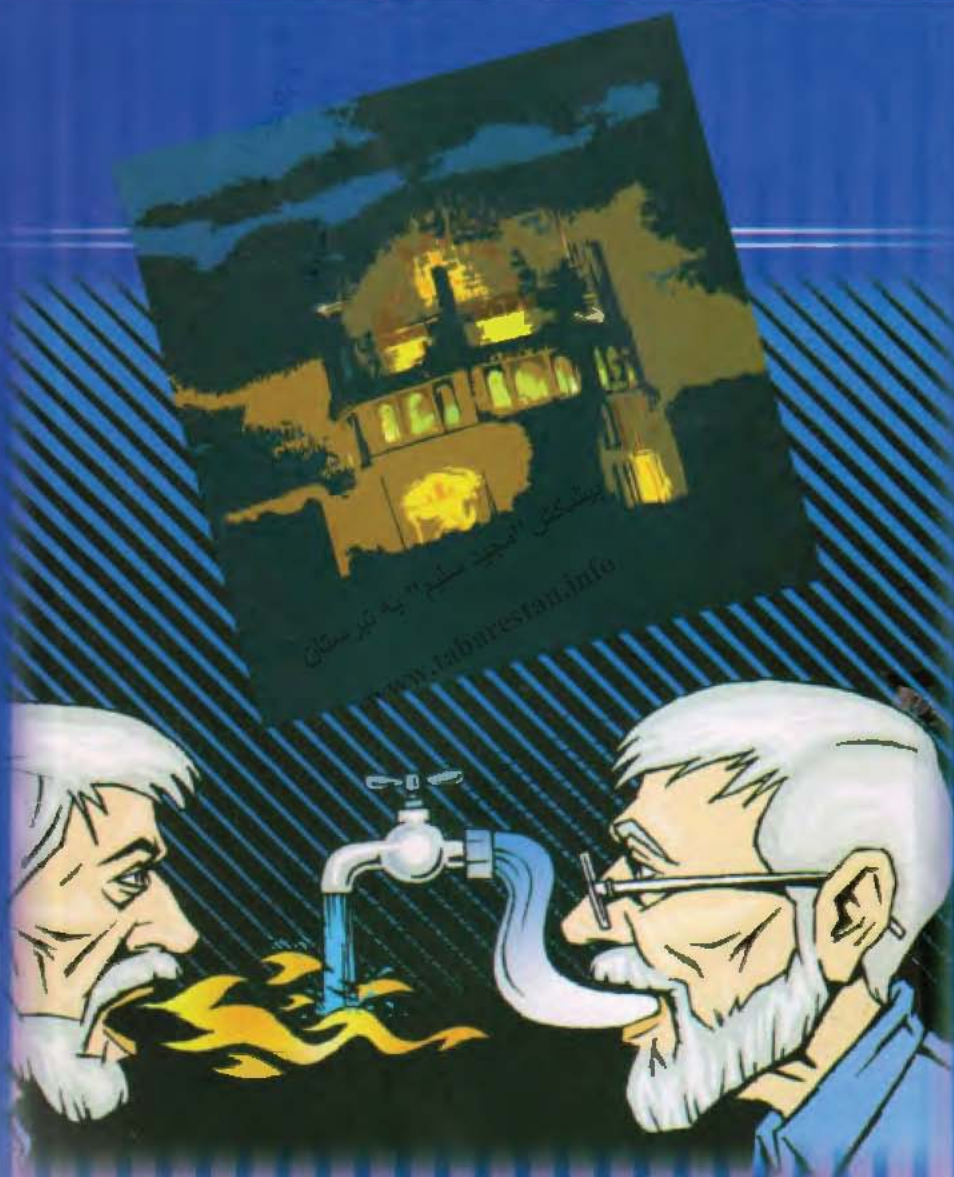


# ضرب المثل های ترکی در گویش زنجانی

تره آوری و تنظیم: فاطمه شاهمحمدی - ذبیح الله شاهمحمدی





پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

**ضرب المثل‌های ترکی در گویش زنجانی**

**با شرح و ذکر موارد کاربرد آنها**

**گردآوری و تنظیم:**

**فاطمه شاه‌محمدی - ذبیح‌الله شاه‌محمدی**

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

**نیکان‌کتاب**

**تابستان ۸۳**



## انتشارات نیکان کتاب

زنجان: خیابان سعدی وسط، کوچه‌ی شهید باقری، ساختمان سپهر  
تلفن: ۳۲۳۵۵۴۱ / دورنگار: ۳۲۳۵۵۴۲ - ۲۴۱

### ضرب‌المثل‌های ترکی در گویش زنجانی

فاطمه شاه‌محمدی - ذبیح‌الله شاه‌محمدی

طراحی روی جلد: جمال رحمتی

حروفچینی: رسا

صفحه‌آرایی: نیکان کتاب

لیتوگرافی: اهل بیت (ع)

چاپ: محمد / صحافی: ولایت

چاپ اول: تابستان ۸۳ / تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۷۴۴۱-۸۸۶-۶ • ISBN: 964-7441-88-6

شاه‌محمدی، فاطمه، ۱۳۳۱-گردآورنده

ضرب‌المثل‌های ترکی در گویش زنجانی با شرح و

توضیح و موارد کاربرد آنها / گردآوری و تنظیم فاطمه

شاه‌محمدی، ذبیح‌الله شاه‌محمدی - زنجان: نیکان کتاب،

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان، ۱۳۸۳.

۳۸۴ ص.

ISBN: 964-7441-88-6 ریال ۳۰۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

واژه‌نامه بصورت زیرنویس.

۱. ضرب‌المثل‌های ترکی - زنجان (استان) الف. شاه‌محمدی، ذبیح‌الله،

۱۳۱۱-گردآورنده همکار ب. عنوان.

۳۹۸/۹۴۳۶۱

ش ۴/ت ۶۵۱۹ PN

کتابخانه ملی ایران

همه‌ی حقوق برای اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان محفوظ است.

## با همشهریان و خوانندگان عزیز

مجموعه‌ی حاضر، «ضرب‌المثل‌های شهرمان»، محصول چند سال جستن و یافتن و ثبت و ضبط و تنقیح و تحریر و بارها و بارها پیراستن و آراستن بود که در قبال فرهنگ غنی و گنجینه‌ی گرانبه‌ای ادبیات عامه‌ی زادگاهمان کوششی بود ناچیز و خوشه‌ای کم‌بها از این خرمن پر برکت و لایزال و باورها و اندیشه‌ها و تجربه‌های گذشتگانمان، که باید عاجزانه اعتراف نماییم هدیه‌ای شد ناچیز نه در خور ذوق و سلیقه و رغبت شما اندیشمندان و صاحب‌نظران سلیم‌الفکر و دقیق‌النظر، بل محرّضی به گمان آمد برای گام نهادن محققان و علاقه‌مندان فرهنگ و مدنیت دیارمان به این گلزار پر گل و نکته و بوستان پرصفا و طراوت که به عنایت و کرامت شورای پژوهشی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان به زیور طبع آراسته شد و واجب آمد برایمان این حق!! که از فرصت استفاده کرده و از عنایت جناب جاودانی مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی به ویژه از ارشاد و افضال بی‌منت ادیب فاضل و محقق بارع و استاد دانشگاه جناب سید زین‌العابدین صفوی، به زبان الکن سپاسگزاری کنیم.

و همچنین از اعضای محترم شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان جنابان ابراهیم قاسمی، یوسف فتحی، محمدکاظم مکملی، سیدسجاد موسوی و سعید رومی صمیمانه سپاسگزاری نماییم و همچنان از مدیران و کارکنان مؤسسات فرهنگی رسا و نیکان کتاب که عصای دستان بودند و مشوّق جانمان و تا روزگاری که اوراق این کتاب به تطاول زمان پریشان گردد زحمت و همتشان ملحوظ خوانندگان این مجموعه خواهد بود.

و عذر تقصیر به درگاه خوانندگان نکته‌سنج از کاستی‌ها و ایرادها و حتی خلاف

اندیشه‌های «فاضلانه»، این حقیران که خود معترفند پای ملخی به درگاه سلیمان وزیره  
به کرمان و چاقو به زنجان برده‌اند که اگر مقبول نیفتد مردود نخواهد بود.

زنجان

فاطمه شاه‌محمدی - ذبیح‌اله شاه‌محمدی

بهار ۱۳۸۳

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## مقدمه‌ای از جناب آقای سید زین‌العابدین صفوی

در این روزگار، اشتباهی جهانی‌سازی «پاره فرهنگ»ها را آنچنان می‌بلعد و در قدرت هاضمه‌ی خود استحاله می‌کند که حتی زبان‌های رسمی کشورها را یارای «ماندن» نمانده است. زبان‌های محلی نیز آنچنان در محاصره‌ی زبان‌های رسمی قرار گرفته‌اند که گریزی جز زوال و نابودی ندارند و کار به جایی رسیده است که نسل نو، فرهنگ مشترک و زبان مفاهمه را با پیشینه‌ی نزدیک خود از دست داده و در زبان مادری خود حتی با مادر خود نیز مشترک نیست! و از تمامی «آموزه‌ها»ی قومی بیگانه شده و از همه‌ی «آزموده‌ها»ی بومی بی‌بهره می‌شود. اگر هم یک زبان محلی بخواهد بر ماندگاری خود پافشاری کند ناچار است به نوعی دیگر اصالت خود را از کف بدهد و در برابر گویش غالب رنگ ببازد.

در چنین شرایطی، اگر برای صیانت از فرهنگ‌های قومی و محلی چاره‌ای نشود طبیعی است که ریشه‌ها و پایه‌های اندیشگی اقوام خواهد پوکید و جوانان و نوجوانان، بی‌خبر از «اندوخته‌ها» و «آموخته‌ها»ی خودی، در آخر خط «بی‌هویتی»، شیفته‌ی فرهنگ «همبرگری» و آموزه‌های پیش ساخته‌ی دیگران شده و آنچه خود دارند از بیگانه تمنا خواهند کرد.

متأسفانه در جامعه‌ی ما هر دانشی که «عمومی» شد عامیانه و «عوامانه» قلمداد می‌شود و آنچه به درد همه می‌خورد و از درد همگان خبر می‌دهد تنها به جرم «همگانی بودنش»! عامیانه (غیرتخصصی) تلقی می‌شود در حالی که بسیاری از دانستنی‌های

عمومی از ذهن هزاران حکیم بی‌نام و نشان برخاسته و عصاره‌ی آزمون و خطای میلیون‌ها «آدمی‌زاده»<sup>۱</sup> است که در این دنیا زیسته‌اند و این گنجینه‌ها را، امانت‌وار در سینه‌ی دیگران نهاده‌اند. بی‌گمان این سخن‌های نفوذناپذیر ساخته‌ی گروهی عوام، بی‌سواد و بی‌ذوق نیست بلکه هر یک از آنها تبلور ذوق و حکمت هنرمندان حکیمی است که ذوق را با حکمت تجربی در هم آمیخته‌اند.

ضرب‌المثل‌ها قضایایی «پسینی»<sup>۱</sup> هستند و تنها یک سلسله مسائل بدیهی و روشن را تکرار نمی‌کنند و ارجشان به بهای تجربه و آزمایش به دست آمده است و از این‌رو است که ارزش کشفی آنها بر ارزش نقلی‌شان می‌چربد و انتقال کشفیات انسانی را به عهده گرفته‌اند.

سازندگان هنرمند این سخنان، نامشان در پرتو هنرشان کم شده است و به همین جهت این سرمایه‌های فرهنگی به سندهای «اشخاص»<sup>۱</sup> اسناد داده نمی‌شوند و به نام شخص ثابتی ثبت نمی‌گردند و از ملکیت افراد بیرون آمده و به قباله‌ی قبیله‌ها انتقال یافته و به طور طبیعی ملی اعلام می‌شوند و اصولاً اگر یک سخن به وسیله‌ی سخنگوی خاصی، تصاحب شده باشد هر قدر هم قدر و ارج داشته باشد نام «ضرب‌المثل» به خود نخواهد گرفت.

این سخنان با آنکه از نظم و قافیه تبعیت نکرده و با وزن عروضی و سبک خاصی دست بیعت نداده‌اند ولی آنچنان متین و وزین‌اند که قرن‌ها در سینه‌ها - فقط در سینه‌ها - مانده‌اند و آنها را هیچ «ویراستاری» جز تجربه، دستکاری و ویرایش نکرده است. این جمله‌ها حاصل غم‌ها و شادی‌هایی هستند که به همراه آه سرد یا خنده‌ی گرم «انسان» به کالبد فرهنگ دمیده شده‌اند و تأثیری هم که در روح و جان انسان می‌گذارند به این خاطر است که از دل و فکر انسان سرچشمه گرفته‌اند و از آن‌رو که ساختار آنها طبیعی و غیر تصنعی است تأثیر آنها نیز طبیعی، غیر تصنعی، «حکمت» آموز و «عبرت» آمیز است.<sup>۲</sup> و انسان را از پیش پرده‌ی سخن‌ها، رخ‌ها و رخدادها «عبور» می‌دهد و از

۱- فیلسوفان گزاره‌های خبری را به پیشینی (a priori) و پسینی (a posteriori) تقسیم کرده و شکل‌گیری گزاره‌های پیشینی را بی‌نیاز از تجربه و شکل‌گیری گزاره‌های پسینی را در مرحله‌ای پس از تجربه و نیازمند آن می‌دانند از این‌رو به گزاره‌های گروه اول ما تقدم (ما قبل التجربة) و به گزاره‌های گروه دوم ما تأخر (ما بعد التجربة) نیز می‌گویند.

۲- جالب آنکه قرآن کریم در برخی از آیات واژه‌ی «مَثَل» را به معنی مایه‌ی عبرت آورده است «و جعلنا هم سلفاً و مثلاً للآخرین». زخرف

«قافیه»ها می‌گذرانند و چشم آدمی را به چشم‌اندازهای دور دستی که در وِرای «حدیث»ها و «حادثه»ها قرار دارند، می‌دوزد.

واژه‌ی «مَثَل» معمولاً به همراه «حکمت» می‌آید و ضرب‌المثل جمله‌هایی حکمت‌آمیز و غالباً کوتاه‌اند و متون دینی ما نیز علاوه بر آن که منشأ بسیاری از ضرب‌المثل‌ها هستند از ضرب‌المثل‌های رایج زمان خودشان نیز به خوبی بهره گرفته‌اند و «کلمات قصار» نهج‌البلاغه که «حکمت‌های» نهج‌البلاغه نام گرفته است گواه بر این ادعا است. جالب آن که یکی از احادیث کوتاه و رسا، «کوتاهی» و «رسایی» را به عنوان معیار سخن خوب مطرح کرده است (خیرالکلام ما قل و دل) که این سخن خود یک حکمت است. کوتاه سخنی است که سخن‌ها را هم کوتاه می‌کند و از پنهان و درازای گفتمان‌ها می‌کاهد و بر ژرفای آنها می‌افزاید.

در تاریخ و فرهنگ شفاهی مردم معمولاً همه‌ی گفتارها باقی نمانده‌اند و اگر هم باقی مانده باشند گسترش نیافته‌اند تنها جمله‌های کوتاه، گویا و حکمت‌آمیز هستند که در حافظه‌ی عمومی و نسل‌های پیاپی قدرت ماندگاری خود را حفظ کرده‌اند بنابراین حکمت‌آمیز بودن یک ضرب‌المثل با رشد افقی و عمودی آن رابطه‌ای مستقیم دارد و یک ضرب‌المثل در حقیقت یک حکمت فشرده‌ای است که نگهدارنش بسی آسان و به کارگیریش بسیار سودمند و کم هزینه است.

جمع‌آوری و انتشار ضرب‌المثل‌های ترکی با گویش خاص زنجان گامی مهم در حفظ هویت مردم این استان خواهد بود و پدیداست که هر یک از این ضرب‌المثل‌ها چکیده‌ی تجربه‌های تلخ و شیرین چندین نسل بوده و روند تکاملی خود را در گذر «زمان» گذرانده است و این گونه نیست که آنها را تنها یک یا چند نسل، و در زمانی اندک ساخته و پرداخته باشد از این‌رو ارزش این کلمات تنها در «حکمت»های موجود در آنها نیست بلکه «قدمت» بسیاری از آن سخن‌ها نیز خود به تنهایی می‌تواند آن‌ها را در زمره‌ی موارث فرهنگی قرار دهد ولی افسوس که هرگاه سخن از میراث «فرهنگی» به میان می‌آید ذهن ما به سوی برج و باروهای سنگی، آجری، خشتی و... می‌رود و نشانه‌های خاکی و زیر خاکی را جستجو می‌کند و کمتر کسی هست که سری هم به

کنجینه‌هایی بزند که در نهانخانه‌ی دل انسان‌ها نهفته‌اند.

فرهنگ مایه‌دار استان زنجان تنها در منبت‌کاری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، و بناهای سنگی، آجری و خشتی نمایان نیست و آینه‌هایی چون ارگ سنگی سلطانیه با بلندترین گنبد آجری جهان، غار زیبا و شگفت‌انگیز کتله‌خور در گرماب، مقبره‌ی ملاحسن کاشی (کاشفی) و آرامگاه چلبی اوغلی در سلطانیه، بازار سر پوشیده‌ی زنجان، رختشویخانه، کاروان‌سرای سنگی، مسجد جمیله خانم، پل حاج میربهاءالدین و... با همی ارزش و درخششی که دارند به تنهایی از باز تابش چهره‌ی «تمام رخ» این فرهنگ ناتوانند.

اگر ارگ سنگی و گنبد آجری سلطانیه نمایانگر تجربه‌ی هزاره‌های انسانی و سده‌های اسلامی است و با زبان سکوت «سخن» از فرهنگ می‌گویند این ضرب‌المثل‌ها نیز سخن‌ها و فرهنگ‌هایی هستند که آن ارگ‌ها را ساخته و آن گنبدها را بالا برده‌اند و نه با زبان سکوت که با «فریاد» سخن می‌گویند.

اگر قندیل‌های شگفت‌انگیز غار گرماب به طور طبیعی و «غیر ارادی» در گذر زمان‌های بسیار طولانی از «دل کوه» بیرون تراویده‌اند، هر جمله‌ی این ضرب‌المثل‌ها نیز گوهرهای پر بهایی‌اند که به طور ارادی از ژرفای «دل انسان»، به دست آمده‌اند.

زبان اصلی این مجموعه ترکی آن هم با گویش خاص زنجانی است البته معادل‌هایی نیز از زبان رسمی و متون دینی در بر دارد که با «تعبیری» متفاوت «تفسیری» واحد نمایان می‌کند و نشانگر این است که این «یافته»‌های فرهنگی در جوامع گونه‌گون، «تافته»‌های جدا بافته‌ای نیستند بلکه تجربه‌های یکسانی‌اند که تنها «رنگ»‌ها و «انگ»‌های قومی آنها را از یکدیگر جدا کرده است.

حفظ و نشر این ضرب‌المثل‌ها با تکیه بر گویش خاص زنجانی با حفظ وحدت زبان فصیح ترکی منافاتی ندارد و همچنین تأکید بر زبان مادری، با زبان رسمی کشور و یا زبان بین‌المللی و علمی ضدیت ندارد بلکه حفظ و احیای فرهنگ قومی، نوعی توجه به متغیرهای منطقه‌ای است که موجب بازایابی هویت همی ملت می‌شود و از یکسان‌سازی‌های اجباری و تصنعی و «کمونیسم فرهنگی» - که مخالف پیشرفت طبیعی انسان‌ها است - جلوگیری می‌کند.

شعار معروفی که معمولاً در فعالیت‌های بهداشت جهانی به کار می‌رود، اینجا نیز به

خوبی صدق می‌کند: «جهانی فکر کنید، منطقه‌ای عمل کنید» این گونه شعارها که خود به ضرب‌المثل تبدیل شده‌اند در اینجا بیانگر این نکته‌اند که نباید به بهانه‌ی تقویت زبان رسمی زبان‌های محلی را نابود کرد و می‌توان با تفکیک زبان رسمی و علمی و محلی، در تقویت هویت قومی - ملی موفقیت‌هایی بزرگ حاصل کرد چرا که از نظر منطقی هیچ ملازمه‌ای بین پشت پا زدن به فرهنگ قومی و پیشرفت در عرصه‌ی ملی و جهانی وجود ندارد و ما زنجانی‌ها که زبان مادریمان نه زبان ملی و نه بین‌المللی است به هر سه نوع زبان نیاز داریم. در دنیای امروز حتی کسانی که زبان مادری آنها زبان بین‌المللی است لهجه‌های خاص قومی خود را رها نکرده‌اند به طور مثال در بسیاری از جزایر بریتانیا زبان‌های دیگر هنوز زنده‌اند (به جز انگلیس) و اخیراً برای احیای سرایش به لهجه‌های محلی در انگلستان احساس نیاز شدیدی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

با درک این کاستی‌ها و بایستگی‌ها است که می‌بینیم سازمان یونسکو روزی را به عنوان روز جهانی زبان مادری اعلام می‌کند و از مردم جهان می‌خواهد تا برای حفظ موارث فرهنگی خود زبان مادری خود را حفظ کنند زیرا از بین بردن زبان‌های مادری تنها نابودی یک «زبان» و شیوه‌ی خاصی از گفتگو نیست بلکه رها کردن ریشه و دلخوش کردن به شاخه‌های سستی است که در برابر هر کند بادی بر خاک خواهد افتاد. علاوه بر آن، بیان احساسات و عواطفی که انسان در دوران کودکی آنها را به جان عجین کرده است جز با زبان مادری ممکن نیست و از این‌رو است که انسان در اوج احساسات به زبان مادری خود سخن می‌گوید به هنگام شدت درد و ناراحتی، به هنگام التماس شدید، در اوج مناجات و زمزمه‌های تنهایی، ناخواسته به زبان مادری خود روی می‌آورد و زبان‌های رسمی و علمی این همه انعطاف و زیبایی طبیعی را ندارند.

بدون شک این ضرب‌المثل‌ها قضایای منطقی و کلی نیستند و بسیاری از آنها ناظر به موارد خاصی هستند و توجه به موارد کاربرد و شأن صدور آنها نشان می‌دهد که نمی‌توان به چنین مجموعه‌هایی به عنوان نسخه‌ی واحد همه‌ی دردها و گرفتاری‌ها نگریست زیرا همانطور که مشاهده می‌شود مفاد بسیاری از آنها با یکدیگر تضاد دارد

۱- دانالد گیلیس (donald gillies)، فلسفه‌ی علم در قرن بیستم، ترجمه‌ی حسن میان‌داری، انتشارات سمت و مؤسسه‌ی فرهنگی طه، چاپ اول، ۱۳۸۱، صص ۱۱-۱۳.

مثلاً در مورد خودی و غیر خودی، دختر و پسر، شهری و روستایی، مادر شوهر و عروس، راستگویی و دروغگویی، و... جمله‌هایی وجود دارد که یکدیگر را نفی می‌کنند. همچنین مغالطه‌هایی در میان آنها وجود دارد مثل مغالطه‌ی جابجایی علت و معلول، و نیز پاره‌ای از آنها هم از شانس، چرخ، فلک، بخت و اقبال، سخن‌ها و شکایت‌ها دارد و مبتنی بر جبرگرایی و خرافه‌گرایی است و با عقل و استدلال و با مفاهیم دینی تعارض‌هایی دارد ولی ضرب‌المثل‌های هماهنگ با عقل و دین فراوان است. به گونه‌ای که برخی از آنها عین ترجمه‌ی آیات و روایاتند و اگر برای هر یک از آنها معادلی از احادیث می‌آمد مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد! برخی جمله‌ها نیز کاملاً فلسفی‌اند مثلاً در جایی شُرور را به طور مطلق نفی کرده و به عدمی بودن آنها تأکید می‌کنند و یا مکافات عمل را به زیبایی بیان می‌کنند و... مطمئناً اگر در این مجموعه از برخی از اماکن و اهالی نامی به میان آمده است نشانه‌ی قدح یا مدح آنها نیست بلکه هدف مؤلفان محترم گردآوری و انعکاس آینه‌وار همه‌ی ضرب‌المثل‌های موجود بوده است.

طبیعی است که نسل جوان از درک برخی از واژه‌ها و اصطلاحات این کتاب ناتوان باشند زیرا بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات موجود در ضرب‌المثل‌ها با زندگی قدیمی و زندگی روستایی شکل گرفته است به طوری که حتی پس از ترجمه‌ی آن‌ها نیز قابل درک نیستند به همین جهت مؤلفان محترم تلاش کرده‌اند در حد توان علاوه بر ترجمه، توضیحی نیز ارائه دهند و این امر باعث شده است که این کتاب عملاً مجموعه‌ی از ضرب‌المثل‌های فارسی را نیز در بر گیرد.

هیچکس نمی‌تواند کاستی‌ها و اشتباهات موجود در این مجموعه را انکار کند از جمله آنکه اختلاف‌های زیادی که در رسم الخط زبان ترکی و گویش زنجان در این کتاب به چشم می‌خورد و یا برخی از جمله‌ها با اندک تفاوتی و به گونه‌های مختلفی تکرار شده است و یا در برخی موارد معادل‌های متعددی آمده است ولی در موارد دیگری به طور کلی از این کار صرف نظر شده است ولی شاید درنگ بیش از حد برای ارائه‌ی یک اثر بی‌نقص موجب می‌شد که چنین کاری هرگز شروع نشود به همین خاطر است که می‌گویند: «بزرگ فکر کنید، کوچک شروع کنید، امروز هم شروع کنید» بنابراین به نظر می‌رسد هدف از چاپ و نشر این مجموعه، تنها به «حفظ» و «گسترش» منحصر نیست

بلکه به «تصحیح» و «تکمیل» نیز نظر دارد و نه فقط برای خواندن که برای اظهار نظر کردن نیز در دسترس عموم مردم قرار می‌گیرد و این «گردآوری» مقدمه‌ای برای «داوری» و اصلاح خواهد بود و بر شتاب و سرعت آن خواهد افزود. به ویژه با توجه به آن که به لحاظ عمومی بودن چنین موضوعاتی صاحب‌نظران فراوانی هم در این زمینه‌ها وجود دارد.

با نظر به این که این مجموعه در نوع خود (در گویش زنجان) بی‌سابقه است می‌تواند علاوه بر اینکه مورد استفاده‌ی عموم قرار گیرد به یکی از کتاب‌های مرجع برای پژوهشگران فرهنگ عامه تبدیل شود.

سید زین‌العابدین صفوی

عضو هیأت علمی دانشگاه

۸۳/۴/۲۵

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
www.tabarestan.info

## به نام یزدان پاک

سپاس و ستایش ایزدی را که کون و مکان را به جمال کهکشان لایتناهی بیاراست و زمین و آسمان را به جاذبه عطوفت خویش برپای داشت و برومند درخت خلقت را به شکوفه دانش و طلّیعه بینش پیرایه زد. یزدانی که ازل و ابد در طومار تقریرش نگنجد و فهم و وهم در تدبیرش به پریشانی و حیرت بیفتد و عقل و فضل در تقدیرش به عجز و انکسار. و درود فراوان بر ارواح منزّه پیام‌آوران سترگ و منجیان بزرگ که به فرمان مقدّسش مشعل هدایت را فرا راه گمشدگان تخیل و سرگشتگان تصوّر برافروختند و خورشید وجودشان را منبع فیض و مخزن ارشاد و انتباه گردانیدند که این انسان متحمّل بارامانت، از تیه ضلالت بیرون آید و کام و جانش به حلاوت محبّت لایزالش مفرّج و معطر گردد. و گرامی باد آخرین ستوده‌ی که ارمغانش نون و القلم بود و اولین پیامش «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» و پایدار باد نام اوصیای پاکش و اولیای مگرّمش که لوای هدایت وی بر دوش گرفتند و یاران رسالت و نامداران کاروان نبوّتش بودند و هستند و خواهند بود.

## «فرهنگ عامه»

«فولکلور»، «فرهنگ عامه» و «مدنیت خلق» اصطلاحاتی هستند که بر رشته‌های گوناگون ادبیات، آداب و رسوم، عرف و عادات، خُلق و خو، اعتقاد و باورها، آموزش و پرورش، هنرهای سنتی دیرینه یک قوم اطلاق می‌گردد.

قطعی است این موارد که گفته شد، ویژه‌ی یک دوره‌ی خاص از زندگانی و حیات اجتماعی آن قوم نیست بلکه از بدو تشکیل هیأت زندگی اجتماعی وی سرچشمه گرفته و به مرور زمان و گذشت قرون متمادی در اعماق فکر و اندیشه و وجدان آن قوم ریشه می‌داوند و شاخ و برگ می‌گیرد و هر چه زندگی اجتماعی آن قوم دوام و قوام می‌یابد این درخت تناور و گشن سایه افکن وجود آیندگان و نسل‌های تازه می‌گردد.

«فرهنگ عامه» در مقایسه با فرهنگ کلاسیک یا فرهنگ مکتوب؛ ادبیات، اخلاق، فلسفه، علوم و نیز از نظر قدمت نه تنها رتبه‌ی پیشی و امتیاز برتری دارد به جرأت می‌توان گفت که گام‌های نخستین فرهنگ شفاهی و فرهنگ عامه یعنی باورهای عقیدتی و ابزار استنتاج خطِ مشی چگونه اندیشیدن و چه سان زیستن، از گفتگوهای روزمره‌ی افراد با یکدیگر، استنباط‌های گونه‌گونه از نوع رفتار و کردار و گفتار هموعان برداشت می‌شود و پیش از آن روز که خط و نوشتن و لوح و قلم ابداع گردد و اوراق سفید کاغذ از «خان بالیق» چین به آسیا و اروپا آورده شود یا خط میخی بر صخره‌های تخت جمشید و طاق‌های بیستون و باستون کلد و آشور، ایران و روم و یونان نقش بندد

مردم چادر نشین و صحرا گرد و کوله به پشت و چماق در مشت بی خبر از منطق ارسطویی و ناآگاه از «دستور زبان» و «آیین سخنوری» و صدها کتاب زبان شناسی و فرهنگ پژوهی.

و خواندن کتاب های اخلاق و تربیتی و آیین زندگی هزاران متفکر و مُعَلِّم اخلاق خوشخو یا بدخو امثال کانت، خواجه نصیر، کارنکی، سعدی، دیویی، فخر رازی و امثالهم - در تلاش معاش خویش در ارتباطات روزمره زیستن اجتماعی در داد و ستدها در کارهای گروهی و فردی، در شهرنشینی و کوچ و مهاجرت حتی در نزاع ها و کشمکش های قومی و خانوادگی، باورها و نکات اخلاقی و تربیتی و حاصل تجربه های خود را در جامه ی «فرهنگ عامه» در سینه ها و الواح دل ها ثبت کرده اند آنان: دردهای دربدری ها، رنج های گرفتاری ها، غم های ناهنجاری های روز و روزگار خود را در مجموعه یی از ضرب المثل ها، بیاتی ها، ترانه ها، آوازاها، طنزها، و نیز شادی ها و جشن ها و مراسم متعدد قومی و اجتماعی را، حتی اگر به صورت افسانه و اسطوره هم درآمده سینه به سینه برای آیندگان به ودیعت نهاده اند و نسل های پسین هم باورها و ایده ها و آرمان های خود را بر این بستر آرام بخش و فرح افزا پرورش می دهند و در واقع منش و شخصیت نسل های بعدی از تأثیر این فرهنگ غیر عمدی متبلور می گردد.

### سبب گردآوری این مجموعه

قبلاً به قول قدما، مکشوف خاطر انور خوانندگان عزیز باد، که اگر قبول کنیم (که باید هم قبول کنیم) زبان ترکی از قدیمی ترین زبانهای اقوام ایرانی است و حتی بنا بر عقیده ی بسیاری از پژوهشگران آثار این زبان را در دوره ی ساسانیان هم می توان دریافت. به این واقعیت اذعان خواهیم داشت که غنی ترین و پربارترین فرهنگ عامه در این زبان تجلی کرده است.

قبل از پرداختن به بقیه ی کلام در سبب تألیف، توضیحی درباره ی همین چند سطر ضروری به نظر رسید اهل تحقیق و ارباب دانش و بینش بر این نکته خرده خواهند

گرفت که وقتی به صراحت و قاطعیت حکم «غنی‌ترین و پربرترین فرهنگ عامه» را در زبان ترکی آن هم در ترکی آذری صادر کردی از روح پرفتوح مرحوم دهخدا خجالت نکشیدی با آن گنجینه‌ی بی‌عدیل لغت نامه‌اش و امثال و حکم محققانه‌اش و از خشم و حمله‌ی مرحوم احمدشاملو در «عرصات محشر» نترسیدی با آن تلاش‌سی و چند سالش در تدوین و تألیف کتاب کوچه، که تنها حرف «آ» آن رقمی بیش از هزار دارد و خدا می‌داند که تا حرف «ی» به پایان رسد شمارگان این فرهنگ عامه فارسی سر به کجا خواهد زد؟ در جواب گوییم. اولاً «همه کس را عقل به کمال نماید و فرزندان به جمال» و یا «هیچ کس نوز قاتوقونا ترش دئیمز» ثانیاً غرض از این اظهار فضل این نکته بود که لطیف‌ترین و پرمعنی‌ترین ضرب‌المثل‌ها و طنزها و لطیفه‌ها و نکته‌های محاوره‌یی را در زبان ترکی می‌توان یافت و گرنه کدام ایرانی جرأت دارد که بر غنا و عظمت و اعتلا و گرانقدری زبان فارسی و آثار گرانقدرتر آن از فرهنگ مکتوب و شفاهی شک و تردید نماید؟

در کارخانه‌ای که ره علم عقل نیست      فهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

حال با حفظ حرمت و شأن هر دو زبان که خوشبختانه هر دو نیز مایه‌ی مباحثات و تفاخر هر ایرانی است، باید اضافه‌نماییم که بر اثر عوامل متعدد سیاسی و اجتماعی و تحولات تاریخی پژوهشگران را مجال آن حاصل نگردیده است که چشم‌عنایتی به این گنجینه‌ی زوال‌ناپذیر و زاینده داشته باشند و یادگاری نفیس برای آیندگان باقی گذارند و اگر هم چند اثر پژوهشی در سالهای اخیر در تبریز و ابهر و سایر شهرهای ترک نشین به چاپ رسیده با تأسف باید گفت این تلاش‌ها اندک و در خور این مدنیت نبوده اگر چه بذل همتشان مشکور است و عطف عنایتشان مأجور.

اجازه بدهید این نکته را هم اضافه کنیم که اصلاً تدوین «فرهنگ عامه» از عهده یک محقق یا چند پژوهشگر خارج است چنین کاری سترک وقتی منتج به نتیجه عالی خواهد بود که بنیاد، مؤسسه یا دانشکده‌ای به وجود آید و استادان و دانشجویان و محققان طبق یک برنامه‌ی منظم و منسجم ابتدا به جمع‌آوری تمام رشته‌های فرهنگ نامه، عادات

و مراسم، زبان و گویش، باورها و اعتقادات قومی و خانوادگی، آدابِ عروسی‌ها، قربانی کردن‌ها، سوگندها و نفرین‌ها، اشعار و بیاتی‌ها، جشن‌ها و سوگواری‌ها، چایستان‌ها و معماها، ترانه‌ها و آوازهای سرزمین وسیع گسترده کشورمان همت گمارند و منطقه به منطقه و شهر به شهر و کوچه به کوچه، کوبه کو هر گروه و دسته‌ای یک رشته و یک قسمت از این «مثنوی هفتاد من کاغذ» را ثبت و ضبط نمایند و پس از مقابله و تصحیح و تنقیح و حذف موارد مکرر و بسط نکات مقرر دایرةالمعارف این «فرهنگ مستطاب» را تدوین و تألیف کنند و دعا کنیم: «باشد که باز ببینیم دیدار آشنا را»!

اکنون هر خواننده حق دارد بر این مقال معترض باشد که با صدور این حکم قاطع بر چگونگی تنظیم «فرهنگ عامه» دست یازیدن مؤلفان این مجموعه با لالایی بلد بودن و به خواب نرفتن چه وجهی دارد؟

جواب این است که در این مجموعه کوشش شده است تنها به یک رشته از این «مدنیت خلق» که عبارت است از ضرب‌المثل‌های رایج در ترکی آنهم در گویش زنگان بپردازیم و از این دریای بی‌کران یه قدر تشنگی بجشیم نه ادعای آن است که از این غوطه خوردن دُری شایسته‌ای ارباب فضل هدیه کرده‌ایم و نه چشم انتظاری از خوانندگان که این مجموعه را یک اثر کامل و یک فرهنگنامه اصیل و جمیل تصور نمایند که شرمنده‌ی عجز و قَلَّتِ همت خویشیم و این نیت اصلی دو تن از پرورش یافتگان همین فرهنگ زنگان بود که مُحَرِّص اصلی آن هم جز شیفتگی و دل‌باختگی آنان به این آب خاک چیزی دیگر نبوده است.

### انگیزه‌های دیگر

از این نیت مُحَرِّکِ اولیه که بگذاریم اشاره به یکی دو انگیزه‌ی دیگر در این مورد لازم می‌آید در طول سالیان دراز تدریس در مراکز مختلف از دبستان گرفته تا دانشگاه و معاشرت و مجالست و مجاورت و محاورت با نسل جوان مشخص شد که متأسفانه بیشتر جوانان شهرمان از این فرهنگ ظریف و فرح بخش و آموزنده نه تنها توشه‌ای

برنگرفته‌اند بلکه حتی از درک مفهوم و دقایق طرفه ضرب‌المثل‌هایی که احیاناً از پدر و مادر و اقوام و معلمان خویش شنیده‌اند و می‌شنوند عاجز و ناتوانند و این امر نشانگر این حقیقت است که سقوط و زوال این رشته از فرهنگ عامه زنگان ما آغاز شده است. ممکن است این اظهار نظر صاحبان این قلم مورد ایراد و حتی خشم و اعتراض بعضی از همشهریان عزیز قرار گیرد ولی تنها با یک قیاس ساده بر این نظر مهر «صَحِّحٌ ذَالِک» خواهند زد شما در محفلی از دوستان و یاران، اقربا و احبّاً می‌نشینید و از هر دری سخن می‌گویید در عرض چند ساعت شاید ده‌ها ضرب‌المثل شیرین و جذّاب و مُلهم اندیشه‌های تازه و بکر از معاشران و همدمان خود می‌شنوید که حالت تأثر شما اعم از نشاط و فرح، لذت و نزهت و یا خلاف آن، احساس اندوه و کدورت قابل کتمان نخواهد بود، باری دیگر سعادتی و فراغتی دست دهد هفته‌ها و ماه‌ها در جرگه‌ی شادی بخش عده‌ای از جوانان، از طبقات مختلف دانشجویان، محصّان، کارگران، دانش‌آموختگان دانشکده‌ها، پسران خوش بخت و دختران دم بخت بنشینید و آزادانه و به دور از تمام قید و بندهای استادی و شاگردی و خانوادگی سخن بگویید آن گاه یادداشت کنید در طول این چند ساعت و چند هفته چند «ضرب‌المثل» رایج زنجانی از آنان شنیده‌اید یک یا دو یا هیچ؟!

همشهریان عزیز اذعان دارند که هزاران واژه‌ی ترکی در ضرب‌المثل‌های همشهریان وجود دارد که عمق معانی و ظرافت اندیشه و لطافت ذوق در آنها متجلی است و از ترکیب و تلفیق این واژه‌ها صد ضرب‌المثل و عبارت‌های پندآموز و عبرت‌انگیز به عنوان یادگاری گران‌بها از گذشتگان خوش ذوق و لطیف و طبع برای نسل‌های بعد به یادگار مانده که امروز برای نسل جوان مفهوم نیست مثلاً واژه‌های چون:

۱. «دگرمان» آسیاب

۲. «دُون» قبا

۳. «بالتا» تَبَر

۴. «دَمچی» صاحب یا کارگر کوره آجر پزی

۵. «دنچی» کسی که گندم خود را به آسیاب می‌برد

۶. «دیشلیق» نوعی غذا هنگام دندان درآوردن کودکان می پختند
  ۷. «سوروچی» راننده
  ۸. «سوپات» فلاخن
  ۹. «تالان» غارت و چپاول
  ۱۰. «چؤلک» دیزی سفالی برای تهیه ی آبگوشت
  ۱۱. «ناقارا» نّقاره
  ۱۲. «خَلَفه» خلیفه معمولاً برای شاگرد بزرگ یک کارگاه یا طلبه بزرگ مکتب می گفتند
  ۱۳. «آرخالیق» نوعی جامه
  ۱۴. «لولئین» لولهنگ
  ۱۵. «صَلّه» نوعی تابوت
  ۱۶. «آشیق» قاب، شتالنگ گوسفند
  ۱۷. «توپا» در اکثر خانواده ها برای فصل زمستان زغال کافی تهیه می شد و پس از سرندکردن، خاکه های آن را در آب می خیساندند و با کاسه های فلزی آن خاکه ها را به صورت یک نیم کره مثلاً به اندازه ی نصف یک توپ والیبال در می آوردند و در آفتاب خشک کرده و در زمستان در کرسی می گذاشتند و صدها واژه ی دیگر که تا پنجاه سال پیش در شهر و روستاهای ما معمول بوده و تشکیل دهنده ی ضرب المثل های زنجان ما. پس جوان امروزی تقصیری ندارد که بیشتر ضرب المثل ها را درک نکند. همچون
۱. چؤلک هِلّه نوب قاپاقین تاپوپ
  ۲. دئیرمانا گیدن ئوزی اوئی اولار
  ۳. ایت هورر کروان کئیچر
  ۴. طوی اؤلماموش ناقارا چالیر
  ۵. حصیر چالور لولئین اوینور
- درک چنین افتی در فرهنگ عامه ی این دیار، انگیزه ی دیگری بود برای این کوشش نه چندان با ارزش که یک هزارم دین خود را به زادگاه خود ادا کرده و یادآوری باشیم برای پژوهشگران عالی قدری که نظر عنایت خود را به این گنجینه ی در حال زوال

معطوف دارند و قلم و قدمشان چراغ راه پویندگان این راه باشد به قول صائب

گر چه، نی عقده‌ی خود را نتواند وا کرد

در گشاد گره دل، یَدِ طولاً دارد

### عوامل مؤثر در تکوین و رواج ضرب‌المثل‌ها

قرار بر این بود که پس از بیان انگیزه‌ها و سوابق تألیف این مجموعه به این مقدمه پایان دهیم و بیش از این مایه‌ی تصدیع نباشیم ولی وقتی احیای «فرهنگ عامه» را به همت محققان و عاشقان فرهنگمان وا گذاشتیم در یغمان آمد که اگر از بابت فضولی هم که باشد از بیان دو نکته‌ی حسّاس و اصولی، که در بررسی «فرهنگ عامه» ضروری بلکه واجب است غفلت ننماییم چه می‌شود کرد؟

دوران دهر و تجربتم مو سپید کرد از سر به در نمی‌رودم همچنان فضول

و آن دو نکته‌ی حسّاس و اساسی عبارت است از عامل زمان و عامل مکان در به وجود آمدن و بقای ضرب‌المثل در هر منطقه و هر دیار

الف) عامل زمان:

«فرهنگ عامه» دست پرورده و به قول معروف از تولیدات داخلی زمان است، با زمان متولد می‌شود با زمان گسترش می‌یابد، با زمان جلا و صفا و رنگ و پیرایه می‌گیرد و اگر وارثان فرهنگ پرور و خلف داشته باشد با کلام و اندیشه و قلم آن وارثان به گنجینه داران ادبیات، فرهنگ، زبان‌شناسی سپرده می‌شود و در غیر این صورت در تراکم ابرهای تیره و تار بطالت‌ها و رخوت‌ها و غفلت‌ها اندک اندک ضعیف و نحیف و پریشان می‌گردد و سرانجام یا نابود می‌شود یا آن چه به نسل‌های بعد می‌رسد نه آن فرهنگی است که ساخته و پرداخته گذشتگان بوده است شما، در فرهنگ عامه‌ی زبان فارسی و ترکی از این واژه‌های تحفه فرنگ اثری نمی‌بینید.

سینما، اتوبان، تآتر، تلویزیون، تلگراف، تلفن، کیلو، رژیم، چک، بانک، دکتر، نرس، پارلمان، پروگرام، اتوبوس، رادیو، دموکراسی، سمینار، ویزیت، پاساژ، پاستوریزه، مترو و بالاخره هزاران واژه خارجی را که ریشه‌ی لاتین دارد و در صد سال اخیر در زبان فارسی و ترکی برای خود جابخش کرده‌اند جایی در ضرب المثل‌ها، ندارد و این امر تنها به واژه‌های فرنگی محدود نمی‌شود بسیاری از واژه‌های زبان فارسی و ترکی به جهت متداول نبودن در همین زمان یعنی صد سال اخیر به «فرهنگ عامه» راهی نداشته‌اند مثلاً روزنامه، چاپخانه، باشگاه، دانشکده، راه‌آهن، رایانه، یارانه، هواپیما، پزشک، فرهنگ، مامان، مغازه، پاسبان، خیابان واژه‌هایی هستند که به اقتضای زمان و بر حسب نیاز زمانی وارد زبان مردم کشورمان شده و قطعی است. چنین کلماتی را در ضرب المثل «یا من نشان ندیدم، یا او نشان ندارد»

(ب) عامل مکان:

«فرهنگ عامه» یا به قول هم زبانان آن سوی ارس «خلق مدنیّت» در سرزمینی به این وسعت و فراخنا، با این همه تنوع در آب و هوا و بلندی و پستی و گل و گیاه و محصولات کشاورزی و حیوانات اهلی و وحشی و به قول سعدی به اقتضای طبیعت موجب تلون و تکثر در خلق و خو، گویش‌های محلی، آداب معاشرت، باورها نهادینه گردیده و از شرق افغانستان تا خاک ترکیه همچنین از کناره‌های خلیج فارس تا تاجیکستان و ترکمنستان هر منطقه و استان، در یک منطقه و استان هر قریه و دهستان هم ضرب المثل‌هایی را سراغ داریم که شاید ده بیست فرسخ دورتر از آن برای مردم آن منطقه ناآشنا و یا نامفهوم باشد شما در ضرب المثل‌های رایج زنجان کمتر به واژه‌های نخل، خرما، بلم، قایق، دریا، اردک، مروارید، پرچین، جنگل، پسته، تریاک، نفت، زیره، مرغابی، زیتون، شلتک، شتر، پرتقال، صدف، مروارید... بر می‌خورید و دلیلش روشن است زیرا زنجان در منطقه‌ی زیستی خود اگر خرما را خورده نخل را ندیده و اگر از دریا حکایت‌ها شنیده با بلم بر روی دریا سیر نکرده نفت را برایش از خوزستان آورده‌اند و زیره را از کرمان

اما این واژه‌ها و صدها واژه‌ی دیگر در ضرب‌المثل‌های گیلان و خوزستان یعنی کناره‌های خلیج‌فارس و دریای‌خزر وجود دارد زیرا محیط زندگی مردم آن مناطق از این نباتات، مصنوعات و محصولات نه تنها بی‌بهره نیست بلکه مکان و معاش و مقال آنان با این واژه‌ها عجین و قرین بوده و خواهد بود پس بپذیریم که ده‌ها ضرب‌المثل در زبان زنجانیان وجود دارد که برای مردم مناطقی که با گویش کردی، گیلانی، قوچانی، مازندرانی، خوزستانی..... سخن می‌گویند و اگر به آن زبان‌ها و گویش‌ها برگردانیم مفهوم نخواهد شد مثلاً:

۱- خراب قالان محمود آوا بیر کتده ایکی هاوا

۲- آباد اولان خلخال یلی یاتار دومان قالخار

۳- همدان اوزاق کردیسی یاخون

۴- بیر دسمال دان اوتتری قیصرنی اوتلار

با این حکم قاطع درباره‌ی اثر واژه‌های محلی و اسامی حیوانات و فراورده‌های بومی حق دارید ایراد بکشید که چگونه است که ما در ضرب‌المثل‌های زنجان‌ی بیش از صد ضرب‌المثل‌ها فقط در مورد دَوه (شتر) داریم؟

دلیل آن تا حدی روشن است ولی توضیح بیشتر بی‌مورد نیست: پیش از این که تحولات شهری و نحوه‌ی زندگی روستایی با آمدن ماشین آلات و صنایع خارجی دگرگون گردد و زراعت و تجارت و مسافرت و مهاجرت با پیرایه‌ی تمدن و ترقی زینت یابد مردم این سامان به کمک «گاوان و خران بار بردار» به ز آدمیان مردم آزاری» زندگی خود را اداره می‌کردند و بی‌مورد نیست که نقش «اشک» و «دَوه» در ضرب‌المثل‌های ما چشمگیر است ولی امروزه بچه‌های ما شکل شتر را در صفحه‌ی تلویزیون می‌بینند و کم‌زمانی مانده است که جمال جناب «خر» را هم در باغ وحش تماشا نمایند.

پنجاه، شست سال پیش روزی نبود ما قطار اشتران را در شهر نیبیم شترهایی که کوله بار انباشته از محصولات طبیعی و دستی را از عدس، ماش، نخود و لوبیا، و روغن گرفته تا فرش و جاجیم و گلیم از شهرها و روستاهای چهار سوی شهرمان حمل

می‌کردند و در کاروانسرای سنگی (شاه عباس) و سایر کاروانسراها و تیمچه‌های شهر به معرض فروش می‌گذاشتند. در خیابان «شهداء» حد فاصل دروازه‌ارک و فرمانداری سابق خانه‌ی بزرگی بود از آن خاندان ذولفقاری که به «دَوَلِیک» شهرت داشت و شترها و قاطرها و اسبان آن خاندان، پس از تخلیه‌ی بارها در «دَوَلِیک» نگهداری می‌شدند و روز تاسوعا همین باربران کم آزار به وسیله‌ی عزاداری حسینی برای ترتیب و تشکیل مراسم عزاداری و استفاده نمادین از ورود کاروان شهدا به کربلا به تکایا و مساجد مختلف شهر انتقال می‌یافت و از روز چهاردهم محرم «مرخص» می‌شدند غرض آن که کودکان و جوانان این شترهای یک کوهانه را از نزدیک می‌دیدند و لمس می‌کردند و انس و الفت شتر قاطر و اسب بیشتر از وانت بارهای متعدد امروزی بود با جوانان ما، اگر در ضرب المثل‌های زنجان صدها مورد برای «شتر» «دَوَه» اِشْک می‌بینیم ساخته و پرداخته‌ی ذهن و خیال مردم نبوده است معمران و کلانسالان همشهری هنوز هم مفهوم «ماسْلا کُوموری» آشنایند و می‌دانند زغال گرما را و کرسی گرم کُنِ ماسوله به وسیله‌ی همین شتران و ستوران از گردنه‌های صعب العبور کوه‌های شمالی زنجان به علافی‌ها و میدان‌های شهر حمل می‌شد.

## وقایع و حوادث در ضرب المثل‌ها و فرهنگ عامه

حوادث و وقایع مربوط به یک زمان معین یا یک برهه از تاریخ اجتماعی و سیاسی جامعه می‌تواند در فرهنگ عامه جلوه‌ی خاص پیدا کند و به مرور ایام به صورت مثل، اسوه، طنز، معما، ترانه، تک بیتی، و «کلمات قصار» در آیه قصه‌ها و روایات طنزآمیز که از بهلول، «شاه عباس»، «نادر شاه»، «فتحعلی شاه»، «حاج میرزا آقاسی» و صدها تن دیگر اعم از عالم و جاهل، عالی و دانی به صورت مکتوب و شفاهی در فرهنگ عامه می‌بینیم شاهد صادق این مدعاست تورقی کوتاه در «امثال و حکم» استاد بی مثال مرحوم دهخدا و «کاوش در امثال و حکم فارسی» سید یحیی برقی، مجموعه‌ی دائرةالمعارف مانند احمد شاملو هزاران لطیفه‌ی قابل تعمق و طرفه به خاطر سپردنی را

پیش چشممان می‌گذارد بگذریم از صدها حکایات و بدایع لفظی و معنوی که در دیوان کبیر مولانا (مثنوی) و گلستان سعدی و بهارستان جامی و کل آثار گرانبهای فارسی می‌بینیم. ضرب‌المثل‌های فارسی زیر را همگان شنیده‌اند و خوانده‌اند و شرح و بسط و پیدایش آنها لزومی ندارد.

۱- شاه می‌بخشد شیخ علی خان نمی‌بخشد / داستان کریم خان زند و وزیرش

۲- سحر خیز باش تا کامروا باشی / داستان بوذر جمهر و انوشیروان

۳- سرِ اشپختر را آورده / داستان فتح‌علی شاه و سردار روسی

۴- برای ما آب ندارد برای تو نان دارد / داستان میرزا آقاسی و مقتی

۵- پیراهن عثمان / تحریکات بنی امیه پس از قتل عثمان

عروشدارو پس از مرگ سهراب / داستان رستم و سهراب

و هزاران هزار ضرب‌المثل‌های دیگر که مناسبت‌های تاریخی یا اتفاقات یا ماجراهای شخصی یا انسان‌های شناخته شده و معلوم به وجود آمده و نشانگر آن است یک حادثه‌ی بزرگ یا یک گفتگوی ساده در وقت مشخص، نکته‌ی تفکرانگیز، لطیفه‌ای ماندنی برای نسل‌های بعد باقی گذارد.

حمل بر پریشان گویی نفرمایید مادر زنجان صدها ترانه و ابیاتی عاشقانه و شورانگیز به زبان ترکی شنیده بودیم که «عاشق‌ها» و مطرب‌ها می‌خواندند و سال‌ها ورد زبان اهل ذوق و حال بود ولی در این ترانه‌ها و بیاتی‌ها، و تصنیف‌ها، و «کسمه شکسته‌ها» کلمه «خیابان و خیوان» «بالن» «بمب» «فتایتون» ندیده بودیم و نشنیده بودیم آن وقت می‌بینیم وقتی دو خیابان طول و عرض زنجان را چند تکه می‌کند کلمه «خیوان» در اشعار و ترانه‌های شهرمان شنیده می‌شود

آماندی پروردگار

خیوانا یا غیدی قار

بیریاتان آیرلدی یار!

بیریاتان ئیل طعنه سی

در شهریور ۱۳۲۰ هواپیماهای روسی زنجان را بمباران می‌کنند (جنگ بین‌الملل دوم) خواننده و نوازنده، و خنیاگر و مطرب‌ها عاشق‌های صاحب ذوق و نغمه سرایان عاشق

به غریزه «حُبِّ ذات» و از بیم زیر آوار ماندن راهی کوه و دشت و بیابان می‌گردند و در آخرین ماه تابستان به دیگران نگذارند باغ و صحرا را. دو ماه دیگر که غرش هواپیماها فرونشسته ذوق و ظرافت این خوشخوانان به شهر برگشته گل می‌کند.

بالون گلدی بمب (بم) سالدی      زنگان سلامت قالدی!  
فایتون می‌نن خانوملار      ائشکه حسرت قالدی!

فرهنگ عامه از عالم سیاست و دیپلماتیک و حتی استراتژیک متفقی و متحدان جنگ هم بی خبر نیست.

اوروسون بورکی میسیدی      آلمانین حرصی پسیدی  
بوایشلرین باعثی      بی شرف انگلیسیدی

مثل اینکه مبدعان و مبتکران این چهار پاره‌های آهنگین زیاد هم از روانشناسی دول درگیر جنگ بی آگاهی نبوده‌اند!

حالا که به کُرت آخر رسیده‌ایم و خوشبختانه رشته‌ی سخن را به گردن نازنین فرهنگ زنجان بستیم اجازه می‌دهید که از تجربیات آن روزگاران گذشتگان شهرمان هم نکته‌یی اضافه کنیم اقوال سالمندان عزیز مبین این واقعیت است که در دوره‌ی قاجاریه و حتی پیشتر تعدادی از همشهریان ما با توجه به عدم کار و درآمد و ممر معاش ناچار بودند به گیلان مهاجرت نمایند و در شالیزارها و مزارع گیلان چند سال با کار و دستمزد آن دیار مشغول باشند و با مختصر اندوخته‌ای و تن رنجور و چند کیلو برنج به زنجان باز کردند متأسفانه اغلب آنان با گرفتار شدن در چنگال مالاریا با تب و نوبه به زادگاه خود باز می‌گشتند و اغلب هم با همین بیماری از دنیا می‌رفتند و ضرب المثل‌هایی در زنجان شایع شده نظیر:

ئولوم ایسترن کئیت گیلانا      اگر مرگ خواهی برو به گیلان

یک ضرب المثل دیگر داریم که اهل ساز و طرب به ویژه هنرمندان و «عاشقان» تنبک

به بغل و تار به سینه کاملاً با آن آشنايند و اين عبارت است از اثر خشکی و حرارت و گرما و سرما و رطوبت که دشمن آلات طربند چرت پاره کن در نشئه‌ی نغمه‌ی دلنشين سازهای ماورای صفحه تلویزیون چرا که تمام تارها و کمانچه‌ها و دف‌ها و دهل‌ها و نقاره‌ها به اندک تغيير هوا از «کوک» می‌افتد و یک گروه مطرب که باید با یک کوک ماهور پنجاه، شصت «در آمد» و «آواز» و گوشه و ریتم و آهنگ و «ملودی» و... بنوازند و بخوانند بیچاره می‌شدند و از همین برای تکنیکی اين ضرب‌المثل پیدا شده است که:

«گئیلان عاشیق یئری دؤیور» گیلان برای هنرمندان ساز به دست مناسب نیست می‌دانید که اين سازها مثل «ارگ»‌های برقی ژاپن و کره... نیستند که هوای دریا و کلیسا و صحرا حتی قطب و استوا هم برایشان بی اثر باشد!

اصطلاحات، نام‌ها و کلماتی که از فرهنگ عامه زنجان به فراموشی سپرده می‌شود.

با تغيير بافت شهری و گسترش طولی و عرضی مناطق مسکونی داخل شهر نام و شهرت بعضی از محله‌ها، کوچه‌ها، معابر عمومی به تدریج از خاطر‌ها زدوده می‌شود و فقط در بعضی از خاطره‌های سالمندان باقی می‌ماند اشاره به تعدادی از اين اسامی برای نسل جوان بی مورد نخواهد بود.

۱. «میتی خان سنقی»: کودکان و جوانان شخصیت و هفتاد سال پیش به خاطر دارند که در شرق و غرب و شمال و جنوب محدوده زنجان آثار دیوارهای ضخیم شهر قدیم و حصارهای مخروبه هنوز بر جای بود و هنوز هم اسامی «قالاکوچه سی» کوچه قلعه شنیده می‌شود قبل از آن که خیابان شهدا از میدان ارک تا چهارراه امیرکبیر احداث گردد اين معبر در واقع سیلابی عریض و طویل بوده و اين خیابان بر همین مسیر ایجاد شده و بیاد داریم که اين خیابان به جهت انحنای قشنگی که داشت سال‌ها به خیابان «شمشیری» معروف بود و در حوالی مسجد «مهدیه» امروز قسمتی از دیوار قلعه باقی مانده فرو ریخته بود که محل گذر مردم بوده و به جهت همان شکستگی دیوار قلعه (سینیق) به «میتی خان سنقی» شهرت یافته بود و آب انبار بزرگ و سی و چند پله‌ی آن هم در همان محل مشهور بود و جالب آن که اين آب انبار به صورتی معماری شده بود

که پایاب آن به یک قنات می‌رسید و این آب انبار از آب جوی‌ها و سیلاب‌ها پر نمی‌شد ولی تحقیق در وجه انتساب این قسمت قلعه به «میتی خان» در حوصله‌ی این مقاله نیست.

۲. «سردار کوللوگی»: در انتهای خیابان سعدی جنوبی و مشرف به ایستگاه راه آهن خرابه‌هایی از خانه و سامان سردار اسعدالدوله ذوالفقاری وجود داشت که تا بنای ایستگاه راه آهن در همین منطقه و روبروی (داش کروان سراسی)، باقی بود و قنات باریکی ظاهر می‌شد که با چند پله اهل محل می‌توانستند از آب آن استفاده نمایند.

۳. «قیزلار باغی»: باغ کوچکی که در حد فاصل دبیرستان امیرکبیر و مزار شهدای پایین وجود داشت و اکنون چندین اداره و درمانگاه و دبیرستان و بازارچه... را در آن احداث کرده‌اند به روایت سالمندان به هنگام سفر رضا شاه به زنجان با دست‌های دختران دانش‌آموز و پیشاهنگان دختر درختکاری شده و به همین جهت به «قیزلار باغی» مشهور شده. «العهدة علی الراوی»

۴. «نایب آقا چوققوری»: محله‌های نسبتاً گودی که در حد فاصل خیابان خیام شرقی و میدان امیرکبیر وجود داشته به «نایب آقا چوققوری» شهرت داشته. نایب آقا از مریدان فداکار مرحوم حجت الاسلام آخوند ملاقربانعلی پس از اسارت آخوند و آمدن عظیم زاده به زنجان اعدام شد و هنوز یاد و خاطره‌ی وی در آن محل زبانه می‌زند و بنده نمی‌دانم تکیه معروف «نایب آقا تکیه سی» در حال حاضر به چه نامی نامیده می‌شود.

۵. «وَرکچی لر میدانی»: میدانی جنب میدان امیرکبیر که «خارکن‌ها» حاصل یکی دو روز خارکندن خود را در بیابان و کوه‌ها بالاغ به شهر می‌آوردند و در این میدان عرضه می‌کردند و مردم از آن خارها برای سوخت نانوائی‌ها و اندودن پشت بام‌ها استفاده می‌کردند (دام باسترم).

۶. «آقالیق»: کوچه‌ی مشرف به بازار بالا، که خانه‌ی مسکونی حجت الاسلام در آن قرار داشته و در هنگامه مشروطیت خراب کردند و بعدها به همت مردم تجدید بنا شد و در حال حاضر جنب مسجد چهل ستون به نام «سقاخانه» مورد بازدید محققان و مردم عادی است.

۷. از دیگر محله‌ها و مکان‌های در حال فراموشی این‌ها را می‌توان نام برد

۱. علمردانخان حمامی

۲. قوشاحاماملار

۳. بوزخانه کوچه سی

۴. سلاب کوچه سی

۵. یدی بوروق

۶. نایب صدر کوچه سی

۷. باشماقچی لار

۸. صاندیق چیلار

۹. بورک چی لر

۱۰. حاجی یوسوف کریزی

۱۱. سقّه لر

۱۲. کؤوزه چلی لر

۱۳. پرپی

۱۴. قاسم ثولن

۱۵. غازبولاغی

۱۶. توپ آغاجی

۱۷. گنجعلی خان یوردی

۱۸. عاباس گن گن

۱۹. قیزقیت قالاسی

۲۰. باغ ملی

۲۱. حیدر کریزی

۲۲. حاجی میرزاگولی

۲۳. باباجامال چوققوری

۲۴. حاج وزیر دالانی

۲۵. اوزون کؤچه

۲۶. ارمنی لر کوچه سی

۲۷. حسین آباد جاداسی

۲۸. توپ آغاجی

## فراموش شدن اصطلاحات، بازی‌ها و سرگرمی‌ها

محو شدن اسامی محلات و کوچه‌های مشهور را در «فرهنگ عامه‌ی» شهر ما تا آنجا که حافظه‌یاری می‌کرد ذکر کردیم و قرار بر این بود که این قسمت مقاله پایان بخش چنین مقدمه پر عرض و طول باشد ولی همین امر تداعی کننده بسیاری از نام‌ها و عناوین بازی‌ها و سرگرمی‌های نوجوانان و جوانان روزگاران گذشته شد.

روزگاری که صفحات سیاه و سفید و رنگین این جعبه‌های جادوئی تلویزیون، اینترنت، ماهواره: ویدیو،... چشم و گوش و هوش جوانان را تسخیر نکرده بود و فیلم‌های هنرمندانه! و آموزنده‌ای چون «مدرسه‌ی موش‌ها» اوقات فراغت آنان را در چرت زدن و در گوشه‌ای لمیدن پایمال نمی‌کرد کودکان، نوجوانان و جوانان ساعات بیکاری و یا آسایش خود را اکثراً در کوچه‌ها و محله‌ها یا بازی‌های دسته جمعی با رغبت‌ها و لذت‌های مفرح می‌گذرانیدند و نام بردن از این بازی‌ها برای بزرگترها وسیله‌ی تجدید خاطرات است و کاش مجالی باشد که بعدها کیفیت و حال و هوا و نحوه‌ی این بازی‌ها بازگو گردد:

۱. گیزلین پاچ

۲. هابوقچابوقچابوقچا

۳. جیدی منه بیر زو

۴. آشک بیلی سیندرما

۵. دنگله دَشوحاجی ممه شو

۶. گۆجه له‌های گوجه‌له

۷. آتیم داغنداغیل

۸. بوجاق بوجاق

۹. چولونگ آقاج

۱۰. اووچ دوز

۱۱. آبه داش

۱۲. گویده نمه وار؟ کووی مینجیقی

۱۳. اوستادی

۱۴. مثله مزه خان گلوب، هانی توپوزی؟

با عرض پوزش از خوانندگان عزیز این گفتار را به پایان می‌بریم و از خدای بزرگ به این کرامت یزدانی سپاس گزاریم و از عنایت بی‌کرانش انتظار داریم که باری دگر یاورمان باشد تا در تألیف جداگانه به بررسی آداب و رسوم و عادات اعتقادات ملی و قومی و محلی گذشتگانمان، سالمندانمان، از شهری و روستایی: عامی و عالم... به پردازیم و مراسم گرانقدری که ورای سوگواری ایام محرم و لیالی قدر ماه مبارک رمضان در این خطه از ایران عزیزمان معمول و مرسوم بوده و هست و خواهد بود جزء به جزء مشروحاً تقدیم علاقه‌مندان بنماییم باشد که لطف و رحمت و حس فرهنگ پروری اولیای مکرم ارشاد اسلامی در نشر و چاپ و توزیع آن از بذل عنایت دریغ نرزد که خدمتی است ارزشمند از یاران خادم مدنیت در این شهر و این دیار و یادگاری است عزیز که با گذشت شهر و دهور گرد نسیان و غفلت بر برگ برگ آن اثر نخواهد کرد و تطاول زمان عیش ربیعی را به طبعش خریف مبدل نسازد نه پاس ساعی ناچیز این حقیران بی‌مدعا بل به قدر و منزلت معرفت پیشه‌گان و ظریف طبعمان و طرفه‌اندیشان اجدادمان که در ابداع و انشاء و ابقای آن آداب و عادات، رسوم و فسون ظرافت طبع و لطافت ذوق را به حدّ اعلا رسانده‌اند و ما خوشه چینان از این خرمن سبز و پر طراوت و سنبلستان پر نزهت و خضارت جان و دل خویش را سیراب کرده‌ایم.

مجدداً از حسن نیت و بذل محبت شورای پژوهشی اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان در پذیرش این مجموعه به زبان الکن شکر نعمت می‌گزاریم که تصویب چاپ و نشر این تألیف مدیون عنایت جناب جاودانی مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و تک تک اعضای شورای پژوهشی آن اداره بود و ارشاد و افضال بی‌منت ادیب فاضل و محقق بارع و استاد دانشگاه جناب سید زین‌العابدین صفوی و همکاری‌ها و راهنمایی مسئول دبیرخانه شورای پژوهشی برادر عزیزمان آقای ابراهیم قاسمی همان طوری که مشوق جانمان بود مقوم این اثر شد و اگر این هدیه‌ی ناقابل به مردم خوب این سامان مقبول افتد حق مسلم این یاوران برای همیشه مشکور و مأجور خواهد بود.

فاطمه شاه محمدی - ذبیح الله شاه محمدی

زنجان بهمن ۱۳۸۲

ژانویه ۲۰۰۴ م / ذیقعدہ ۱۴۲۴ ق

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

نکاتی که در تدوین این مجموعه رعایت شده است از این قرار است:

۱- کلیه ضرب‌المثل‌های این کتاب به لفظ و لهجه‌ی زنجان‌ی نوشته شده و از گردآوری ضرب‌المثل‌های شهرهای دیگر به دلیل وجود کتابهای چاپ شده در آن زمینه‌ها خودداری گردیده است.

۲- برای رعایت امانت در انتقال ضرب‌المثل‌ها و به منظور اجتناب از غیرمأنوس بودن لغات برای همشهریان عزیز و برای حفظ اصالتِ مثلها دقیقاً به همان شکلی که شنیده شده درج گردیده و رعایت قواعد دستوری یا ریشه‌یابی لغات لازم دانسته نشده است.

۳- علاوه بر ترجمه کاربرد برخی از مثلها (در صورت مبهم بودن) بیان شده است.

۴- از درج امثالِ مستهجن که تعدادشان نیز کم نیست خودداری شده است.

۵- برخی از حکایات منسوب به امثال و یا بشأن نزول آنها در پاورقی درج گردیده است.

۶- حتی‌المقدور سعی شده که از ضرب‌المثل‌های کاملاً مشابه یکی دو ضرب‌المثل به عنوان نمونه ذکر شود.

۷- ممکن است بعضی از ضرب‌المثل‌ها برای خواننده بخصوص برای نسل جوان مفهومی نباشد این، به خاطر آن است که برخی ضرب‌المثل‌ها به جهت کمی استعمال جامعیت و تداوم نیافته و ممکن است که به مرور زمان از فرهنگ عامه مهجور افتد.

۸- در نظر بود که برای هر حرف ابتدا کلمات ساخته شده از آن حرف مانند مصدر، فعل، اسم فاعل، اسم مفعول و... آورده شود که بعلاً تراکم ضرب‌المثل‌ها و ضیق وقت و رعایت اختصار از این امر اجتناب گردید.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

اشاره کوتاه به نکاتی که در املاي ضرب المثل رعایت شده بی مورد نخواهد بود

۱- در اوّل کلمات به موازات استعمال اشارات ویژه حروف صدادار، نگارش الف نیز ضروری است زیرا ننوشتن آن باعث قطع رابطه با اصول نگارش قدیم بوده و تولید اشکال برای خوانندگان خواهد کرد مانند اودون = هیزم، اوجاق = اجاق .

۲- در نخستین بخش کلمات، نوشتن حروف اصلی و علامت‌های صدادارهای گیرد، ضروری است اما در حروف بعدی نیازی نیست. مصوت‌های گرد عبارتند از: ( و - و - و - و )

۳- حرف صدادار (ث) در اوّل کلمات به شکل (اٲ) و در وسط کلمات بصورت (ث) نوشته می‌شود مانند ائتمک، اٲل، سٲل، بٲل.

۴- کلمات آذری که به (ق - خ) ختم می‌شوند اگر تک بخشی باشند با حروف خ و اگر چند بخشی باشند با حرف (ق) نوشته خواهد شد مانند: یاخ، یاخ و قاچماق، پیچاق، یازماق.

۵- مصادر زبان آذری که در بعضی از لهجه‌ها با حروف (خ) ختم می‌شوند اگر دارای صدادار نرم باشند، با حرف بی‌صدای (ک) و اگر دارای مصوت محکم باشند با بی‌صدای (ق) نوشته می‌شوند.

(در ترکی زنجانی با (ک) تلفظ نمی‌شود مگر در برخی از روستاهای اطراف) نظیر: گٲتماق و گٲتمک.

۶- کلمات تک بخشی که به حرف (غ) ختم می‌شوند به همان شکل نوشته می‌شوند

نظیر: آغ، یاغ، باغ.

۷- کلماتی که به حرف ق ختم می شوند در موقع جمع بستن و یا تغییر شکل و اضافه شدن به کلمه دیگر به غ مبدل می گردد.

نظیر: قولاق = قولاغین.

۸- کلماتی که به حرف ک ختم می شوند در موقع اضافه شدن به کلمه دیگر به گ بدل می شوند اوره ک، اوره گیم. چورک، چورگیم.

۹- کلماتی که از زبان های دیگر وارد زبان ترکی می شوند بالا جبار لباس زبان ترکی به تن می نمایند نظیر: گل، گول - الله، آلا - که، کی. (نوشتن آنها به شکل اصلی نیز غالباً اشکالی ندارد).

۱۰- حروف مشدد باید به شکل دو حرف هم شکل در کنار هم نوشته شوند نظیر: ائششک «الاغ» برای اطلاع بیشتر در مورد نگارش ترکی آذری رجوع شود به کتاب «زبان آذری ادبی معاصر» تألیف دکتر محمد تقی زهتابی.

«شاه محمدی»

## « آ »

۱- آباد اولان خلخال، یئل یاتار دومان قالخار: آباد شوی خلخال، باد که خواید مه بلند می شود.

(زمانی می گویند که حوادث ناخوشایند پشت سرهم بیایند...)

۲- آبروسون یئیئب، حیاسین باغلیئیپ شالینا: آبرویش را خورده، حیایش را به شال کمرش

بسته.

آبرویش را قورت داده حیایش را استقراغ کرده. / (امثال و حکم)

۳- آبقورا چئکیر: آبخوره می گیرد.

(بیهوده گریه می کند)

۴- آبگوشتون سوونی چوخالداریق: آب آبگوشت را زیاد می کنیم.

(در مواقعی گفته می شود که چند میهمان ناخوانده بی موقع وارد خانه ی کسی شوند و کنایه از

پذیرایی بی ریا.)

۵- آپارین عزیزیمی، گوُتورون لذیذیمی: عزیزم را ببرید و لذیذم را بردارید.

در مقابل گذشت و ایثار گویند.

۶- آت اولونجا، صاحبی مات اولان: تا اسب بخواهد اسب شود صاحبش مات می شود.

تا گوساله بخواد گاو بشه دل صاحبش آب میشه □ جگرها خون شود تا یک پسر مثل پدر گردد □

جگرها خون شود تا یک نهالی بارور گردد. / (ده هزار مثل فارسی)

۷- آت آتین یانئنذا یول یئریر: اسب در کنار اسب راه می رود.

(مردم به پشت گرمی هم یا به تقلید هم کارها را بهتر انجام می دهند.)

۸- آت آلمامیش آخور باغلاما: قبل از خرید اسب آخور مساز.

اول آخور ببند بعد گاو بدزد □ عروسی نکرده بچه در گهواره می خواباند □ اول چاه بکن بعد منار

بدزد □ اول مردیت را بیازما وانگه زن کن. / (ده هزار مثل فارسی)

۹- آتا مالین درج<sup>۱</sup> ائله، اونا گۆره بورج ائله: ثروت پدر را محاسبه کن و به میزان آن قرض کن.

۱۰- آت اوسته وریان<sup>۲</sup> باغلاما: بر روی اسب آبراهه مساز.

به کسی گویند که در حین اشتغال به امر مهمی تصمیم های عجولانه گیرد. (کارها را با دقت و نظم انجام بده)

۱۱- آت اولاندامئیدان اولماز، مئیدان اولاندا آت اولماز: وقتی اسب وجود دارد میدان وجود ندارد، وقتی میدان وجود دارد اسبی نیست.

آن گاه گویند که از دو عامل ملازم، تنها یکی فراهم گردد.

۱۲- آت تیمار سنز اولماز باغ بارسنز اولماز: اسب بدون تیمار نمی شود باغ بدون بار.

۱۳- آت چاپدیر: اسب می تازاند.

برای کسی گویند که خود را یکه سوار میدان داند و آرام نگیرد. (یعنی بسیار شلوغ و شیطان است)

۱۴- آتدان اندیق ( اندیک ) مئندیق ائششگه: از اسب پیاده شدیم و سوار الاغ شدیم.

نظیر: سگ داده و سگ توله گرفته است □ آفتابه داده و لولئین گرفته است. / (ده هزار مثل فارسی)

(نعمت بزرگی را از دست دادیم و به ناچیز قناعت کردیم)

۱۵- آتدان دوشموشوق، زاتدان که دوشمه مئشیق: از اسب افتادیم، از اصل و ریشه که نیفتادیم.

روغن صاف گنده نمی شود. / (ده هزار مثل فارسی) مقام خود را از دست دادیم اصالت و منش خود

را داریم:

اگر چند خواری کند روزگار      شهان و بزرگان نباشند خوار  
(اسدی)

گوهر اگر در خلاب افتد همان نفیس است. / (سعدی)

اگر پیراهنم دریده اصلم نپزیده □ اطلس، کهنه می شود اما پا تابه نمی شود □ مشک ریزد بویش

نریزد □ به مستراح افتاده از بگی که نیفتاده. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶- آتدان دوشوب زینی ویلله میر: از اسب افتاده زین را رها نمی کند.

هنوز خود را از تک<sup>۱</sup> و تا نینداخته □ اسب را کم کرده پی افسارش می‌گردد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷- آقدان ووران، ایلاندی: فلانی چون ماری است که مزوزانه نیش می‌زند.

مترادف از پشت خنجر زن / (امثال و حکم)

۱۸- آت دهوه‌نی قئیترمز: اسب نمی‌تواند شتر را برگرداند.

یک ناتوان قادر به تغییر اراده یک فرد قدرتمند نگردد.

۱۹- آتدی نی ( آتلی نی ) آقدان اندئیرئیر، پیاده نی آتا میندئیرئیر: اسب سوار را از اسب

پیاده می‌کند، پیاده را بر اسب سوار می‌کند.

(برای کسی گویند که به هر کار مهم قادر باشد. یکی را به مسند عزت نشانند دیگری را به خاک اندازد)

۲۰- آتدی‌ئینئن ( آتلی نیئن ) پیاده‌دن نه خبری: سواره از پیاده خبری ندارد.

معادل سیر از گرسنه چه خبر دارد.

(خوشبختان اندوه بیچارگان را درک نمی‌کنند)

۲۱- آتدی نن پیاده نینکی، توتماز: سواره و پیاده با هم جور نیستند.

همدلی و همگامی ناتوان و توانا ثروتمند امکان‌پذیر نیست.

کبوتر با کبوتر باز با باز. / (نظامی)

۲۲- آت ساخلا، قاطر ساخلا، تو یوقدان حشم اولمان: اسب و قاطر نگهداری کن مرغ برای تو

حشم نمی‌شود.

فکر نان کن که خربزه آب است. / (امثال و حکم)

۲۳- آت صاحب‌یینئن یانینئندا آخسامان: اسب پیش صاحب خود نمی‌لنگد.

کارگر پیش کارفرما و نوکر پیش ارباب، خود را عاجز نشان ندهد.

۲۴- آت طوله مئخنن چنخاردار، بیئرئینی یئر وورار ایکی‌سین اوزونه: اسب وقتی میخ

طویله‌اش را می‌کند یکی به زمین می‌زند دو تا به خودش.

آنکه برای کسی بوی خواهد دو چندان بدی بیند. چاه مکن بهر کسی، اول خودت آخر کسی / (امثال و

(حکم)

۲۵- آت قاجدی، پالان دوشدی: اسب فرار کرد و پالانش افتاد.

(اوضاع درهم و برهم شد)

۲۶- آت کیمیندی؟ مینه نین: اسب متعلق به چه کسی است؟ آن که سوارش شده.

قدرت از آن کسی است که برآریکه‌ی قدرت تکیه زده

۲۷- آت مینه نیئن تانیئر: اسب صاحب خود را می‌شناسد.

۲۸- آت میفن، میندیگین<sup>۱</sup> سایماز: اسب سوار، مرکب خود را به حساب نمی‌آورد.

(آنچه را دارد به حساب نمی‌آورد)

۲۹- آتین آریئقینا یابی دئیلر، جوانیئن یوسقولونا دلی: به اسب لاغر یابو می‌گویند به جوان

فقیر دیوانه.

داوری همگان به ظاهر باشد.

۳۰- آتی آتین یانیئنا باغلاسان یاخویون گوئورر یاخاصیتین: اسب را که پیش اسبی بیندی

یا هم خوی می‌شود یا هم خاصیت.

در اثر همنشین و دوستی گویند. خوپذیر است نفس انسانی

۳۱- آتی آتین یانینا باغلاسان یاہینن گوتورر یاہویون:

(نظیر مثل بالاست)

۳۲- آتیئلان اوخ، یئرینه قئیئتمز: تیر رها شده به جای خود باز نمی‌گردد.

سخن گفته و قضای رفته و تیر انداخته باز نگیرد □ آب رفته به جوی باز نمی‌گردد. / (ده هزار مثل

فارسی)

وانگردد از ره آن تیر ای پسر      بند باید کرد سیلی را ز سر

(مثنوی)

۳۳- آتئین اؤلوسی، ایکی ائششگین یوکودی: یک اسب مرده بار دو خر است.

۱- ملانصرالدین مشغول شمردن حیوانات خود بود وقتی سوار اسب بود از تعداد حیوانات یکی کم می‌شد و وقتی پیاده می‌شد یکی اضافه می‌گشت. سرانجام گیج و متحیر به گوشه‌ای پناه برد و گفت که عاجز از حل این معما است. از اینجا است که گفته‌اند.....

(ارزش یک اسب مرده از دو خر بیشتر است)

۳۴- آتین ساتان ائششک آلابیلمز: فروشنده‌ی اسب نمی‌تواند خر بخرد.

به هنگام بر حذر داشتن کسی از فروش ملک یا متاع وی گویند.

۳۵- آتین گنتی، باغلامنیم دیلیمه<sup>۱</sup>: اسبت را به زیان من بیند.

۳۶- آتینن یالقوز چاپپ: اسبت تنها تاخته است. یا آتین یالقیز چاپیر: اسبت به تنهایی می‌تازد.

به تنهایی وارد معرکه شده است.

۳۷- آت یورتمه گندیر، یا بیئلاردا دیئرمنده منده: اسب یورتمه می‌رود یا بویها هم می‌گویند ما هم

هستیم.

(وقتی آدم بیهوده و بی مصرفی خود را نخود هر آش کند می‌گویند...)

۳۸- آت ینیه سننن آلتیندا آخساماز: اسب زیر صاحب خود نمی‌لنگد.

۳۹- آتقی غلمی: علم آقا تقی.

تقی شریعتی از سر دسته‌های عزاداران حسینی و اولین کسی بود که بزرگترین علم عزاداری را به

زنجان آورد و این علم مشهور شد فرزند مرحوم آقا شیخ فیاض شریعتی از روحانیون دوره رضاشاه.

۴۰- آتجینی اوئیه قویمولار، دئیئریای توخماقیمی هارا آسیم: حلاج را به خانه راه نمی‌دهند

می‌گویند پتک و کمان خود را کجا بیاویزم.

یکی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گرفت □ از ده پیروانش کرده‌اند ادعای کدخدایی

می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱- آدین قویدون دگیرمانچی، چاگیر گل‌سین دن کوراوغلی: وقتی نام خود را آسیابان نهادی

بگو دانه بیاورندای کوراوغلی!

(وقتی مسئولیتی را به دوش گرفتی آنرا بخوبی انجام بده)

۴۲- آج آدام، داشی دا ینیر: آدم گرسنه سنگ را هم می‌خورد.

۱- مردی از دوستی به اصرار خواست در خانه‌ی او بماند سرانجام دوستش پذیرفت اما میزبان از دعوت خود پشیمان شد. وقتی

مهمان پرسید که اسبش را کجا ببند میزبان گفت:.....

گرسنه را نان تهی کوفته است □ برای آدم گرسنه نان خالی پلو است. / (ده هزار مثل فارسی)  
ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است  
(سعدی)

۴۳- آج آدمی، قورد یئمز: آدم گرسنه را گرگ نمی خورد.  
سرآدم گرسنه را نمی برند □ آدم گرسنه را گرگ نمی خورد □ آدم فقیر را از شهر بیرون نمی کنند. /  
(ده هزار مثل فارسی)

۴۴- آج آدامین ایمانی اولماز و یا، آج قارئینن ایمانی اولماز<sup>۱</sup>: شکم گرسنه ایمان ندارد.  
(دهخدا)

با گرسنگی قوت پرهیز نماند □ افلاس، عنان از کف تقوی برباید. / (ده هزار مثل فارسی)  
گرگ گرسنه چو گوشت یافت نپرسد کین شتر صالح است یا خر دجال  
(سعدی)

۴۵- آج ائششگین تورباسین اوغوراما (اوغوراما): تویره خر گرسنه را مدزد.  
(به افراد بیچاره تر از خود آسیب مرسان) از برهنه پوستین چون برکنی؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶- آجا، میت حاللدی: برای آدم گرسنه گوشت مرده حلال است.

۴۷- آج تویوق، یوخودا داری گؤر: مرغ گرسنه خوابِ ارزن می بیند.  
آدم گرسنه نان سنگک خواب می بیند □ آدم برهنه کرباس دولا پهنا خواب می بیند. شتر در خواب  
بیند پنبه دانه □ گربه دنبه خواب بیند □ گرگ بیند دنبه اندر خواب □ تشنه در خواب آب می بیند. / (ده  
هزار مثل فارسی)

۴۸- آجدان اومماق<sup>۲</sup> اولماز: از شخص گرسنه نباید توقعی داشته باشی.

۴۹- آج دئیر دویمام، توخ دئیر آجیخمام: گرسنه فکر می کند سیر نمی شود و سیر فکر می کند  
گرسنه نمی شود.

۱- مردی از گرسنگی مشرف به موت بود. شیطان غذایی آورد و گفت: به شرط اینکه ایمانت را بدهی غذا را به تو خواهم داد. مرد پذیرفت. وقتی کاملاً سیر شد شیطان ایمانش خواست مرد گفت: آنچه به تو فروختم معدومی بیش نبود. زیرا شکم گرسنه ایمان ندارد. / (امثال و حکم دهخدا ج ۱ ص ۲۵)

۲- اومماق = امید داشتن = طمع بردن = هوس خوردن چیزی داشتن

۵۰- آج قودورغان<sup>۱</sup> اولار، چئلپاق اویناغان: آدم گرسنه هار می شود برهنه رقص.

هر که تهی کیسه تر آسوده تر □ سبکباری از بهشت آمده □ یک بُز کمتر یک اخاخ کمتر □ نه مرغ نه کیش / (ده هزار مثل فارسی)

۵۱- آج قولاغیم، دینج قولاغیم: کمتر می شوم راحت تر هستم.

وقتی به فقر قناعت می کنم کسی طمع از من ندارد.

۵۲- آجلیق اولسون کیف اولسون، باش بدنین ایری اولسون: (گرسنگی باشد دلخوشی باشد).

به جامه و آراستگی تن و منزل توجه مکن و در عین تنگدستی، در عیش کوش و مستی. گرسنگی اهمیتی ندارد دلخوشی مهم است.

از پیسی کاروان، تهیدستان شاد وایمن روند چون مستان (اوحدی)

۵۳- آجلیقی وئرمیشیق دینج لئیقا: گرسنگی را با آسودگی عوض کرده ایم.

آرامش جان را به بهای تحمل فقر خریده ایم

۵۴- آجی خمیره چوخ سو آپاران: خمیر مایه آب زیاد می بردا (آب بیشتری لازم دارد)

این رشته سر دراز دارد □ غذا هر چه بیشتر در آب بماند بیشتر آب برمی دارد. / (امثال و حکم)

۵۵- آجی خمیره سوچئخیپ، بختئمئزه بو چئخیپ: خمیر مایه آب از آب در آمد بخت ما هم

این چنین بود.

وقتی گویند نتیجه کار و تلاش خلاف انتظار باشد و آن از بخت بد تصور گردد.

(از بد شانسی ما همه چیز خراب از آب در می آید)

۵۶- آجی- سوسوز لوقدان اولموروق، آمان داغلارین گوررا گورونن: از گرسنگی و تشنگی

نی میریم امان از صدای کوه ها.

فقر و گرسنگی ما را نمی کشد آمان از شماتت ملامتگران

۵۷- آجین چورگی (چوره گی) بایاتاقالماز: نان گرسنه بیات نمی شود.

۱- قودورغان = دلخوش، اصطلاحاً به آدم هرزه یا هوسباز گفته می شود.

آدم فقیر اندوخته یی ندارد.

۵۸- آجئیننان ( آجلیقدان ) اولن یوخ، توخلوقدان اولن چوخ: کسی نیست که از گرسنگی مرده

باشد ولی بسیار کسان از سیری مرده اند.

( کسانی که از سیری می میرند بیشتر از کسانی هستند که از گرسنگی می میرند )

۵۹- آجئیننان، بؤیوک باغیرساق کیچیگی یئیر: از گرسنگی روده بزرگ روده کوچک را

می خورد.

۶۰- آجئیننان گؤزلریم دروازہ لندی: از گرسنگی چشم همچون دروازه شد.

( از خود بیخود شدم )

۶۱- آجئیننان گؤنارتا ( گون اورتادا ) یوخودان دورور: به خاطر گرسنگی ظهر از خواب بیدار

می شود .

( برای این که در مصرف صبحانه صرفه جویی کند و یا رنج گرسنگی را کمتر احساس کند دیر بیدار

می شود - بسیار فقیر و بی چیز است )

۶۲- آچ صاندئیقی توک پامبئیقی: صندوق را باز کن و پنه را بریز.

( عقده دل را بگشا و همه چیز را برملا کن )

۶۳- آچیلمامیش سفره نین ( سورفانین ) بیر عیبی وار، آچیلانین مین عیبی: اگر سفری

نگسترده یک عیب داشته باشد، سفری گسترده هزار عیب پیدا می کند.

( در چشم عیب جویان ) ( اگر مهمانی بدهی هزار عیب پیدا می شود و اگر ندهی فقط یک عیب آن هم

سرزنش دیگران است )

نظیر: تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. / ( امثال و حکم )

۶۴- آخار سووا گئدرم، سو، دایانار: اگر بر سر آب جاری بروم از حرکت می ماند.

در شکایت از بخت بد گویند

قدم نامبارک محمود کربه دریا رسد برآرد دود.

بخت ما اگر بخت بود دست خر برایمان درخت بود. / ( ده هزار مثل فارسی )

لب دریا بروم، دریا خشک می‌شود. (بیانگر بدشاندگی شخص)

هنرور چو بختش نباشد به کام به جایی رود کیش ندانند نام

(سعدی)

۶۵- آخان سو، دایانماز: آب جاری از رفتن باز نمی‌ماند.

آدم کوشنده در نمی‌ماند.

۶۶- آخان سو سرین اولار: آب جاری خنک می‌شود.

(برعکس این مثل: آب که در یک جا بماند می‌گندد)

۶۷- آختاران تاپار، یاتان یوخودا گورر: جوینده می‌یابد ولی کسی که بخواهد دلخواه خود را در

خواب می‌بیند.

جوینده یابنده است. / (امثال و حکم)

۶۸- آخشام اینه‌نی با تیئردیئم رفیقیمه، سحر گلیپ دئدی طاقتین اولسون جو

والدوزوما: غروب به رفیقم سوزن زدم صبح آمد و گفت: طاقت جوالدوزم را داشته باش.

نظیر: چو بد کردی مشو ایمن ز آفات. / (سعدی)

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت.  
(ناصرخسرو)

۶۹- آخشام بولوتی قنیزاراندا صبح اوزون باش گورر: شفق غروب علامت باران صبحدم

است.

سرخ‌ی ابرهای شامگاهی نشان از باران صبحگاهی است. نظیر: سالی که نکوست از بهارش

پیداست.

۷۰- آخ وایئنان چئخار کاسییئین جانی، اولونجاق دئیر آلاله کریمده: زندگی مستمند با آه و

ناله سپری می‌شود و همیشه می‌گوید: خدا کریم است.

(آدم فقیر همیشه در زحمت است و همیشه امیدوار)

۷۱- آخورون ایشله، آتئین آلاله یئئیرن: آخورت را بساز، خدا اسب را می‌رساند.

در مقام توکل به خدا گویند.

۷۲- آخیردا آی بولوت آلتیندا قالماز: سرانجام ماه در پس ابر نمی ماند.

(حقیقت آشکار می شود)

۷۳- آد آرئنین اولدی، بال، بال چنین: کار به نام ما شد و کام برای دیگران

۷۴- آداخلی قئیزدان یا کبیننی آرواددان یاپیشیر: در هوای دختران نامزددار و زنان شوهر کرده

است.

(به چیزی میل و رغبت دارد که به دست آوردنش غیر ممکن است)

۷۵- آدام آدامدی، اولماسادا پولی. ائششگ ائششگدی، اولماسادا چولی: انسان است

حتی اگر پول نداشته باشد. خر هم خر است حتی اگر جُل نداشته باشد.

علامت انسانیت پول نباشد و نشان «خریت» جل.

۷۶- آدام آدامین آتین یئیئر: مردم گوشت همدیگر را می خورند.

(به همدیگر آزار می رسانند) به هنگام قحطی یا شورش گویند.

۷۷- آداما سوزی بیر یول دئییلر: به آدمی که می فهمد یک سخن کافی است.

(اسب نجیب را یک تازیانه بس) / (ده هزار مثل فارسی)

۷۸- آدام اودی تویدا اوینیا چولده هامی اوینار: هنرمند کسی است که در عروسی بتواند

برقصد، در بیابان همه می توانند برقصند.

همت و لیاقت به هنگام سختی نمایان گردد بر روزگار آسایش همه کس می تواند رجز خواند

۷۹- آدام اودی عاجیزی- دولاندئیرا، قدرتلی اوژ باشئین ساخالر: انسان واقعی کسی است که

به عاجز کمک کند اشخاص قوی توانایی مواظبت از خود را دارند.

۸۰- آدام اوژقارنئین گوژمز: انسان به عیب های خود آگاهی ندارد.

آب صدای شرشر خود را نمی شنود □ کور خود است و بینای مردم. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۱- آدام اوزونی تانیئماز مگر فقیر اولا: انسان خود را نمی شناسد مگر این که گرفتار فقر شود.

انسان با فقر آزمایش می شود. / (حدیث نبوی)

۸۲- آدام اوزی سفه اولماسا ائل سفه ائله مز: اگر انسان خودش نادان نباشد مردم نمی توانند او را

نادان کنند.

۸۳- آدام اوزی نه جور اول، آینا اوجور گور سه در: انسان هر جور که باشد آینه او را به همان شکل نشان می دهد.

۸۴- آدام اوغلی ایشین یاشدی، آلتین تورپاق اوستون داشدی، عملین سنه یولداشدی: ای فرزند آدام کارت زار است. سرانجام جای در گور است. تنها اعمال تو یار و یاور توست. در محکومیت انسان به مرگ و مکافات عمل در آخرت گویند.

۸۵- آدام اوکوز دویور، بیر گوتورومنن قرییه: انسان گاو تر نیست که با یک نوبت برداشت خرمن پیر شود.

۸۶- آدام اولدور ه نه، قانلی دنملر، گویول سفیندئیرانا قانلی دئیلر: کسی را که آدم می کشد قاتل نمی گویند آنکه قلبی می شکند قاتل می گویند.

۸۷- آدام اولمییان یئرده اودا آدامدی: جایی که آدم نباشد برای خودش آدمی است. احوال در میان کوران باقلا چشم است □ در حوضی که ماهی نباشد قورباغه سپهسالار است □ در شهر کوران یک چشم سلطان است. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۸- آدام او یون کوپی اول، کیچیگی اولمویا: انسان سگ خانه باشد اما کوچک خانه نباشد. توله سگ خانه باشی به که فرزند کوچکتر خانه باشی.

۸۹- آدام ایچی گورمویوپ: بین آدمها نبوده.

(هیچ چیز نمی فهمد) آمیزش با خلق نکرده

۹۰- آدام ایکی دفعه دونیایه گلمز و یا آدام بیر دفعه اولر: انسان دو بار به دنیا نمی آید و یا انسان یکبار می میرد.

در لزوم کسب تجربه و یا دم غنیمت شمردن گویند.

مرگ یکبار شیون یکبار □ یک شب تب یک شب مرگ. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۱- آدام بیلیمیر، هانسی سازینا اویناسین: انسان نمی داند به کدام سازش بر قصد.

هر لحظه به رنگی بت عیار در آید.

۹۲- آدام، توپوردیگین یالاماز: انسان آنچه را که تف کرده نمی‌لید.

حرف خود را پس نگیر □ حرف مرد یکی باشد. / (دهخدا)

۹۳- آدام حاجی اولار، حاجی آدام اولماز: آدم حاجی می‌شود اما حاجی آدم نمی‌شود.

من نگفتم که تو حاکم نشوی گفتم آدم نشوی جان پدر

۹۴- آدام حیوان دؤیور که چولینان تانینا: انسان حیوان نیست که با جلش شناخته شود.

نظیر:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت  
(سعدی)

۹۵- آدام، دوز، ئییپ، دوزدان سئندیرماز: جایی که نمک خوری نمکدان مشکن. / (دهخدا)

۹۶- آدامزادا یاخچئللیق گلمییپ: به انسان خوبی نیامده.

(انسان شایسته‌ی نیکی کردن نیست) در مقابل ناسپاسی کسی گویند

۹۷- آدامزاد، چی سوت آمیپ: انسان شیر خام خورده.

انسان جایز الخطاست. / (امثال و حکم)

۹۸- آدامزاد دان هر نمه دیسن چیخان: از آدم هر چه بگویی برمی‌آید.

از آدمی زاده هر کاری ممکن است.

۹۹- آدام زیر زمینده، بردووان اوچوردا آما، اوجور خیط اولمییا و یا آدام دامدا قویی قازا

اما خیط اولمییا: انسان در زیر زمین بادبادک هوا کند اما خیط نشود و یا انسان در بام چاه بکند اما خیط

نشود. (هر بلایی که سر انسان بیاید بهتر از کفشدن است).

۱۰۰- آدام سوتی ووروپ آخیردا جالماز: انسان سرانجام شیر را بر زمین نمی‌ریزد.

(هر کاری را که شروع می‌کنی به پایان برسان و نتیجه‌اش را ببین و یا آخر کار را خراب نکن).

۱۰۱- آدام قاجماسا نفسی تنگ اولماز: اگر انسان ندود دچار تنگی نفس نمی‌شود.

(سعی و کوشش باید در حد توانایی انسان باشد چه بسیار ناراحتی‌ها که نتیجه‌ی حرص و جوش

بیهوده انسان است)

۱۰۲- آدام گئدر آد قالا، آغیزدا بیرداد قالا: از انسان نامی در جهان ماند و از آنچه خورده مزه‌ایی

## در دهان

۱۰۳- آدام گرک اوز کیسه سینه باخا: آدم باید به کیسه‌ی خود نگاه کند.

(متکی به نفس خود باش) پای را به اندازه‌ی گلیم خویش دراز کن.

انسان باید به دست مایه‌اش نگاه کند نه به همسایه‌اش / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۴- آدام گرک بیر آجیخاندا اوزونی ساخلییا بیرده گجیینه: انسان باید در دو مورد بر

خودش مسلط باشد، یکی به هنگام گرسنگی یکی به هنگام خشم.

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟ / (مولوی)

غضب از شعله‌های شیطانی است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- آدام گرک قالینی یاتاقیئناسیئقارلییا: انسان باید قالی را در جهتی که خوابیده مالش دهد.

(هر کاری راهی دارد)

۱۰۶- آدام اوزنون اتین یئیر قصاب میئتین چکمز: انسان گوشت بدنش را می‌خورد و منت

قصاب را نمی‌کشد.

به تمنای گوشت مردن، به، که تقاضای زشت قصابان / (سعدی)

۱۰۷- آدام گونون اولینن (اولیندن) یاریماسا، آخیریننان یاریماز: انسان اگر از اول روز

شانس نیابد از آخر روز شانس نخواهد آورد.

۱۰۸- آداملیق او، اوجوز لوخدادویور هامییا چاتا: انسانیت نه چندان ارزان است که نصیب همه

کس گردد.

۱۰۹- آدمزن (آدمدن) خاتمه گورسن مویوپ: از آدم تا خاتم چنین چیزی دیده نشده.

۱۱۰- آدام وار آدام کیمین، آدام وار حیوان کیمین: برخی از مردم انسان راستین هستند بعضی

-یگر حیوانی در هیأت انسان.

۱۱۱- آدام وار آدملا رین اصلیدی، آدام وار آدملا رین نقشی دی، آدام وار حیوان اوننان

یاخچیدی: بعضی‌ها به معنای واقعی انسان هستند، برخی فقط ظاهرشان انسان است، برخی از آدم‌ها هستند

که حیوان از آنان بهتر است.

۱۱۲- آدام هر نه قدر اوت اولسا اول اوزونی یانديرار: انسان اگر سر تا پایش آتش باشد اول خود را می سوزاند.

(بدکاران اولین زیان را نصیب خود می کنند)

۱۱۳- آدامی پالتارینان تانیمازلار: انسان به وسیله ی لباس شناخته نمی شود.

نه همین لباس زیباییست نشان آدمیت. / (سعدی)

۱۱۴- آدامی تانینان یئرده قورت یئسین: انسان را در جایی گرگ بخورد که غریب نیست.

در بدبختی و گرفتاری غربت گویند. بلبل را بردند به باغ بهشت گفت: وطن! وطن! □ خاک وطن از

ملک سلیمان خوشتر. / (ده هزار مثل فارسی)

(مردم در وطن آدمی را می شناسند و نمی گذارند گرفتار بالاها باشد)

۱۱۵- آدامی سولی بئز تکین جئریر: انسان را مثل یک تکه کرباس خیس پاره می کند.

آدم بی ملاحظه و بی رحم است.

۱۱۶- آدامین آدی چئخنینجا، گؤزی چیخا: کاش به جای اینکه انسان بدنام شود، چشمش کور

شود.

(مرگ بهتر است از رسوایی) شرف و نام نیک از زشمندتر از چشم انسان باشد. گاهی هم در مذمت

شهرت گویند.

۱۱۷- آدامین اوزونونکی، اتینی یئسه سوموگون آتماز: خویشاوند نزدیک اگر گوشت آدم را

بخورد استخوانش را دور نمی اندازد.

(خویشاوندان در دشمنی اعتدال نگه می دارند). خودی ها حق خودی را یک باره زیر پا نگذارند.

۱۱۸- آدامین اوزیاوان چورگی، اؤزگنین پیلووننان یاخچی اولار: نان خالی خود انسان، بهتر

است از پلوی دیگران.

منت دو نان نباید کشید □ نباید ساخت با نان و آب و کاسه ی خویش □ با کشکینه و پشمینه ی خود

بسان / (ده هزار مثل فارسی)

۱۱۹- آدامین بیر اؤزودی، بیر سوزی: ارزش انسان به سخن اوست.

انسان واقعی یک رو و یک زبان باشد.

۱۲۰- آدامین پیسی هامییا عیب چنخاردار: انسان بد از همه عیبجوی می کند.

۱۲۱- آدامین شانسی گلنده، داوار جوت جوت دوقار: وقتی انسان شانس بیاورد گوسفند جفت

جفت می زاید.

برای آدم خوش شانس خروس هم تخم می گذارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۲- آدامین شانسی یاتسا، قنزیل آلسا مفرغ اولار: اگر انسان شانس نداشته باشد، طلا می خرد

مفرغ از آب در می آید.

ابلهی را که بخت برگردد اسبش اندر طویله خر گردد.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۲۳- آدامین قارنین ایچین گوژن یوخ: کسی از درون انسان آگاهی ندارد.

۱۲۴- آدامین قانی یوز تومندی، آبیری مین نومن: جان انسان صد تومان، آبرویش هزار تومان

ارزش دارد.

۱۲۵- آدامین گرک دیلینه گوژه، دیلجگی اولا: همانقدر که ادعا داری عمل کن و غیرت به

اندازهی یاوه سرایت باشد.

۱۲۶- آدان گلديم سانان گلديم، کیشی بلدیم یانان گلديم: به خاطر اسم و رسمت و مردانگیت

نزد تو آمدم.

۱۲۷- آدلار چاپار حق یئرینده قرار تاپار: افراد مختلفی به میدان می آیند تنها آنکه حق است پایدار

می ماند.

۱۲۸- آدی بیر ائششگ یوکودی: نامش باریک الاغ است.

(کنایه از طولانی بودن نام برخی از مردم)

۱۲۹- آدیمی دئیئشرم: نامم را عوض می کنم.

(به سخن خود اطمینان کامل دارم اگر غیر از این شد نامم را عوض می کنم)

۱۳۰- ادین هیبت آلاهدی یابیزی قور خودوران؟ نامت هیبت الله است یا ما را می ترسانی؟

۱۳۱- آدین دیمه باس دالیمما<sup>۱</sup>: نامش را نبر بر پشتم بگذار.

۱۳۲- آدین نمه دی؟ رشید، بیرین دی بیرین ایشید: نامت چیست؟ رشید یکی بگو یکی بشنو (فقط حرف مزن گاهی هم گوش بده).

۱۳۳- آدی وار اوژی یوخ: نامش هست و خودش نیست.

در مورد کسی گویند که نامش ورد زبان ها باشد و خودش لامکان

۱۳۴- آرا آتی، کور فاطی: اسب سرگردان و فاطی کور.

(به افراد ولگرد گفته می شود)

۱۳۵- آراچی باش قولاغین سینمیش گوروپ، آرا چینلیق ائلر: واسطه دعوا، از سر و گوش

خود می گذرد و سپس وساطت می کند.

آنکه بین چند نفر که دعوا می کنند میانجی باشد سر و کله اش می شکند.

۱۳۶- آرا خلوت، تولکی بیگ: وقتی میدان خلوت شد روباه بیگ (داماد) می شود.

در شهر کوران آدم یک چشم سلطان است / (ده هزار مثل فارسی)

(در جایی که فرد شایسته وجود نداشته باشد همه می توانند ادعای بزرگی کنند و یا بر مردم

حکومت نمایند.)

۱۳۷- آرادا اوتوروپ، دییه سن کاچی یاغیندی: وسط اطاق نشسته مانند روغن کاچی.

(معمولاً روغن داغ کاچی را در وسط کاچی می ریزند)

۱۳۸- آرادا بورون اولماسا، گوزگوزی یئیر: اگر دماغ در بین نباشد چشم چشم را می خورد.

(اگر در یک جامعه قانون نباشد امنیت نباشد).

۱۳۹- آرادا یئیر، اوجدا گزیر: عاطل و باطل است.

کسی که در هر موقعیت بهره خود می برد و دم به تله نمی دهد.

---

۱- ملک علاءالدین از سلاطین غور قصد بهرامشاه کرد و بهرامشاه با او در کنار آب باران مصاف داد با وجود اینکه دوپست فیل جنگی داشت از علاءالدین شکست خورد. شبانگاه از شدت سرما به دهقانی پناه برد و از دهقان پوشش خواست. دهقان گفت: که به جز فل خری ندارم اگر اجازت دهی بر تو پوشم. سلطان گفت: ای بدبخت نامش را چرا گفتی؟ اسمش را نبر خودش را بیار و بر پشتم بگذار. (تذکره دولتشاهی)

۱۴۰- آرا قاریشدهی مذهب ایتدی: اوضاع شلوغ شد و مذهب از بین رفت.

چنان آشفته بازاری شد که هدف از بین رفت.

۱۴۱- آرالاریننان، قئل گنجیب: میانه‌شان شکر آب شده.

۱۴۲- آرالانین داغلار، قویون مارال گنجسین: ای کوه‌ها از هم باز شوید تا گوزن ما بگذرد.

(به افراد مغرور گفته می‌شود).

این منم طاووس علیین شده □ کاشکی ننه‌م زنده می‌شد این دوران هم دیده می‌شد / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۴۳- آرا لیقدا ال دایراسی اولوپ: مثل دف بی‌ارزشی شده در دست این و آن.

(ال دایراسی) کنایه از شخص هرزه باشد.

۱۴۴- آرایفردن آوارا اولدوق: از اینجا رانده از آنجا مانده.

هم از شوربای قم ماند هم از حلیم کاشان. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۵- آریا اکن آریا دئرر، بوغدا اکن بوغدا: کسی که جو بکارد جو می‌درد کسیکه گندم بکارد

گندم.

گندم از گندم بروید جو ز جو. از مکافات عمل غافل مشو / (مولوی)

۱۴۶- آریا بوغدا جو، گندم، بونودا سفقن اؤرگندیم: به طنز زمانی گفته می‌شود که کسی مطلبی را

به طور ناقص از کسی فراگیرد.

۱۴۷-

آرپاچورگی تورش ایران، قارنیمی خراب ایلدی یانی قودوخلی دول آرواد، اؤیومی خراب ایلدی:

نان جو و دوغ ترش شکم را خراب کرد. زن بیوه به همراه کُزه‌اش به خانه‌ام آمد و خانه‌ام را خراب کرد.

(بیوه زنی که دارای فرزند است معمولاً دارایی شوهر را برای فرزندش به تاراج می‌دهد).

آب شب و خواب صبح، معده خرابت کند بیوه زن کُزه دار، خانه خرابت کند

۱۴۸- آریا بوغدادان الیم اؤزولدی، جان سنه قاللیپ، داری خرمی: از گندم و جو ناامید شده‌ام امیدم

به تو است ای ارزن.

از آنان که امید داشتیم ناامید شده به تو روی آوردم که امیدی از تو نداشتم.

(از امیدهای بزرگ دست برداشته به چیزهای کوچکی دل بسته‌ام).

۱۴۹- آریادان کسیب، دارییا یامیر: از جو کم کرده به ارزن اضافه می‌کند.

(شیئی مهمتر را برای چیزی کم بها به هدر می‌دهد)

۱۵۰- آریاسی، چو خالیپ: جوش زیاد شد.

(شکمش سیر است، خود را کم کرده). ندید بدید است، تازه به دوران رسیده است.

۱۵۱- آریا وئرین، آریقلیر، بوغدا وئرین، تریقلیر: جو می‌دهی، لاغر می‌شود. گندم می‌دهی،

به اسهال می‌افتد.

از یک کشمش گرمی‌اش می‌کند و از یک غوره سردی‌اش. / (ده هزار مثل فارسی) به کسی گویند که

نیک از بد تمیز نمی‌دهد.

۱۵۲- آرتیراسان تورپاق، یفرده، وئرمیرا، اوتوراق: از این بزرگتر هم گردی ای تل خاک جایی

برای نشستن ما نگذاشتی!

(به افراد از خود راضی و خود خواه خطاب می‌شود)

۱۵۳- آرتیراسان، قورباغا! دؤنن آدام، وورماغا: از این هم نیرومند و قوی‌تر گردی قورباغه تا

جاییکه به آدمها هم حمله کنی!

(به آدم‌های موذی و بدکار گویند).

۱۵۴- آرتیق طاماح، باش یارار: طمع زیاد باعث می‌شود سر انسان بشکند.

عاقبت طمع کاری سرشکستگی است.

۱۵۵- آرتیق دیشی چکلر: دندان اضافه را می‌کشند.

مزاحم را باید به هر نحو از خود دور کرد.

(چیزی را که بدرد نمی‌خورد باید دور انداخت).

۱۵۶- آرغاچی قیزیلدندی: پودش از طلاست.

جنس گرانبهایی است، آدمی با اصل و نسب نیکوست.

(تافته ی جدا بافته است) / (امثال و حکم)

۱۵۷- آرواد آلدین بیربلا، اوننان اولان بیر بلا: اگر زن بگیری یک بلاست فرزندی که از او متولد

می شود بلای دیگر. نظیر:

ای گرفتار و پای بند عیال دیگر آسودگی منبذ خیال

۱۵۸- آرواد آلامیش اوغول آرزوسی ائله مه: قبل از ازدواج آرزو مکن که پسر داشته باشی.

به دشت آهوی ناگرفته مبخش.

۱۵۹- آروادا جهاد حرامدی: جهاد برای زن حرام است.

( به طنز زمانی گفته می شود که کار از مرحله ی حرف به مرحله ی کتک بکشد. برای افراد ناتوانی

گویند که آماده حمله به دیگران باشند.

۱۶۰- آروادا دئیئر دور آش پیشیر، آشی پیشیرینجه اوره گیم شیشیر: به زن می گویم آش

پیز تا آش پیزد جگر مرا خون می کند.

۱۶۱- آروادان شریک اول مالان شریک اولما: شریک شدن در مال بدتر از شریک شدن در زن

است.

در نکوهش مشارکت اموال گویند.

۱۶۲- آرواد بلادی آما هیچ اوی آلا بلا سیز ائله مسین:

زن بلا باشد به هر کاشانه ای بی بلا هرگز مبادا خانه ای.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۶۳- آرواد دئیئر اون یوخی کیشی دئیئر فطیر یاپ: زن می گوید آرد نداریم مرد می گوید شیر

مال پیز.

زن از تنگی معاش می نالد، مرد بهترین خوراکی ها را طلب می کند.

۱۶۴- آرواد دی (آروادلی) ایت کیمین یاشار آقا کیمین اؤلر. آروادسیز آقا کیمین یاشار

ایت کیمین اؤلر: مرد زن دار مثل یک سگ زندگی می کند مثل یک آقا می میرد و مرد بی زن مثل یک آقا

زندگی می کند مثل یک سگ می میرد.

۱۶۵- آرواد، سن ایچه ریدن، من ایشیکدن یاخچی اوئی اولدوق<sup>۱</sup> بازرنکی تو در خانه و زرنکی من بیرون از خانه سامان خویی خواهیم داشت.

۱۶۶- آرواد سوزونه باخان آرواد داندا کمدی: مردی که به حرف زنش گوش کند از زن کمتر است.

برای یک دمه شهوت که خاک بر سر آن      زیون زن شدن آیین و کار مردان نیست  
(ملاحسین کاشفی)

۱۶۷- آرواد مالی، نامرد مالی: ثروت زن مانند ثروت نامردان است.  
با آفتابه‌ی زن طهارت نمی‌توان گرفت. □ و یا آفتابه‌ی زن کون مرد را پاره می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶۸- آرواد، نه بیلیر، داغدا دوماندی، اؤیده اوتوروپ حکمی رواندی: زن چه می‌داند کوهها رامه گرفته، در خانه نشسته فرمانروایی می‌کند.  
کد بانو از مشقت و رنج شوهر در خارج از خانه خبر ندارد و حکمش جاری و حاکم است.

(زنانی که خانه‌نشین هستند از مشکلات همسر اطلاعی ندارند.)  
چه کار داری به کار دیگران نانی بخور خورش را بران □ چه کار داری به جو درو نانی بخور راهی برو.

۱۶۹- آرواد، وار آریا اونوننان آتش ائلر، آرواد، وار ککلیک باشین یاش ائلر: زنان بر دو گونه هستند برخی از آنان برای خانه‌داری مناسبند برخی برای همسر بودن.

۱۷۰- آرواد وار، اوئی ییغار، آرواد وار اوئی ییغار: زنانی وجود دارند که به مرد سامان می‌دهند و زنانی وجود دارند که سامان مرد را بر باد می‌دهند.

۱۷۱- آروادی ارساخلار، بوستانی وُر: زن را شوهر نگه می‌دارد جالیز را کرت. / (ترکی دیلینه مثلری)

۱- در داستان مردی که اسب خود را می‌فروخت و دوباره گرانتر باز خرید و زنش که برای سنگین شدن کفه‌ی ترازو دستبند طلائی خود را به ترازو انداخته بود.

زن را شوی نگاه دارد و پنیر را خیک. / (امثال و حکم)

۱۷۲- آرواد هارالی، کیشی اورالی: زن کجایی مرد آنجایی. / (امثال و حکم)

۱۷۳- آروادی ار ساخلار، قاپینی زی «رنگ»: شوهر مراقب زن و رنگ مراقب در است.

آستری رویه را نگاه می دارد و شوهر را زن. نظیر: آروادی ار ساخلار، درینی یاغ / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۷۴- آروادی ایکی اولان اوژی همیشه توپور چکلی اولار: صورت مرد دو زن همیشه آلوده به تف است.

زن اول به تو حرمت گذارد زن دوم دمار از تو برآرد

(ده هزار مثل فارسی)

۱۷۵- آروادی ایکی اولانین اوئی سوپورولمه میشل قالار:

جایی که دو کدبانو است خاک تا زانو است

(امثال و حکم)

آشپز که دوتا شد آش یا شور می شود یا بی نمک. / (امثال و حکم)

۱۷۶- آروادی ایکی اولانین، یئری میچده (مسجده) اولار: جای مرد دو زن در مسجد است.

مرد دو زن ریشش به انه. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۷- آروادی چوخ ایستین کیشینین باشی (ساققالی) تنز آغاریر: دوست داشتن زن باعث

پیری زود رس می شود.

۱۷۸- آروادیم منی سویور: زنم مرا فحش می دهد.

- مننه نه: به من چه؟

- سننیده سویور: ترا هم فحش می دهد.

- سننه نه: به تو چه؟

۱۷۹- آروادین ابلهی، قارپیز یئیر کیشی نین ابلهی، یارپیز: زن ابله هندوانه می خورد مرد ابله

پونه می خورد.

احتمال می دادند هندوانه و پونه قوای جنسی را کم می کند.

آروادین یا لاغی سمنو قویار، کیشینین یا لاغی دوکان آچار: زن دله سمنو می پزد و مرد دله دگان بقالی باز می کند. مرد و زن شکم پرست.

۱۸۰- آروادین گویچگین، آل ایشی قالپ شانسان: زن زیبا بگیر کارش مانده به شانس تو. (زیبایی زن مهمتر از هنرهای اوست).

۱۸۱- آروادین گیجی، فتنه اولار: زن گیج فتنه انگیز می شود.

۱۸۲- آروادین یوخوسی ایری اولار: خواب زن چپ است.

۱۸۳- آری سان گلسن، سحر سنن (سندن) بال ایستلر: اگر همچون زنبور بیایی صبح از تو عسل خواهند خواست.

۱۸۴- آری لوواسینا چوپ اوزادما: به لانهی زنبور باریکهی چوب فرو نکن.

از جاییکه احتمال خطر می رود دوی کن.

(دردسر متراش).

۱۸۵- آریم وار آریم وار، اودا انششگ آریسی: ادعا می کنی که دارای زنبور هستی آنهم چه

زنبوری زنبور خرمایی.

(افتخار به چیز بی ارزش).

۱۸۶- آز آغری، آسان اولوم: درد کم، مرگ آسان.

(زندگی کوتاه راحت، بهتر است از زندگی طولانی توأم با رنج).

۱۸۷- آز اجیق آشیم، غوغا سیز باشیم: آشم کم است درد سرم هم کم است.

قناعت نکوتر به دوشاب خویش

درویشی دلخوشی □ آشم کم باشد سرم بی غم □ درویشی و قناعت در گوشه ی فراغت. / (ترکی

دلیلنده مثلر)

۱۸۸- آزا راضی اول، چوخی آلاهی یئتیر: به کم قانع باش تا خدا به تو بیشتر ببخشد.

- ۱۸۹

آزان<sup>۱</sup> گلدی اوزان<sup>۲</sup> گلدی، برگاریمی پوزان گلدی گنجه‌لو یاستیق یولداشی، گونوز دفتر یازان گلدی: به افراد مزاحمی گفته می‌شود که روزها خود را بیرون از خانه سرگرم کرده و فقط شب را آنهم برای خواب به خانه می‌آیند.

«دفتر یازان» کنایه از کارمندان و افراد باسوادی باشد که به هنگام روز به زن و فرزند نیندیشند  
۱۹۰- آزان اولور کوسور، چوخ اولور قوسور: وقتی کم است قهر می‌کند وقتی زیاد است استفراغ می‌کند.

(به کم راضی نیست، تحمل زیاد را هم ندارد). به افراد بهانه‌جو و ناسازگار می‌گویند  
۱۹۱- آزان اولسون، ساز اولسون: کم باشد خوب باشد.  
(زندگی کوتاه توأم با لذت بهتر است از زندگی طولانی توأم با زحمت).  
اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترش روی  
(سعدی)

۱۹۲- آزان ایشدن، چوخ ایش دؤز تدیق: از کار کم کار زیادی برای خود ساختم.  
از هیچ مسأله ساختم.

۱۹۳- آزان باشیم، آزاد باشیم: تعداد عائله هر چه کمتر باشد انسان راحت‌تر است.

۱۹۴- آزان باشیم، آغریماز باشیم: نظیر مثل بالا است.

اولاد کمتر زندگی راحت‌تر.

۱۹۵- آزدان آزاوار، چوخدان چوخ: از کم چیز کمی بدست می‌آید و از زیاد چیز زیاد.

۱۹۶- آزان زادین چوخ تعاریفی اولار: وقتی خوردنی کم است زیاد تعارف می‌کنند.

معمولاً تعارف بیشتر در مهمانی جبران عدم فراخی سفره است.

۱۹۷- آزان واریدی آج آدام، بیرری ده دوشدی پاجادان: گرسنه کم داشتیم یکی هم از روزن افتاد

۱۹۸- آزان یاراد، آدام یاراد: (خداوندا!) کم خلق کن انسان خلق کن.

۱- آزان = همراه

۲- اوزان = عاشیق یا نوازنده

به هنگام برخورد با آدم های نادان گویند .

۱۹۹- آژ یاشا، آزاد یاشا، انسان یاشا: اگر عمرت کوتاه باشد اما آزادانه و همچون یک انسان واقعی

زندگی کنی بهتر است.

قناعت و آزادی نشان انسانیت است.

۲۰۰- آژی، آژن بیرنو کرتوت: کم بخور، نوکری برای خود بگیر.

۲۰۱- آژی، ساجی: کم بخور یا دلخوشی بخور.

گر گلشکر خوری به تکلف زیان کند      ورنان خشک دیر خوری گلشگر بود

(سعدی)

۲۰۲- آژی- همیشه یی: کم بخور همیشه بخور.

قناعت هر که کرد آخر غنی شد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۳- آستا قاچان نامرد دی: کسی که آهسته فرار کند نامرد است.

آنکه یواشکی از معرکه فرار می کند و دیگران را در خطر اندازد نامرد است.

۲۰۴- آستانا دئیشیلر، یازی دئیشیلیمز: آستانه عوض نمی شود، شانس عوض نمی شود.

خانه عوض می شود بخت عوض نمی شود. یازی: لوح تقدیر آن چه بر قلم صنع جاری گشته است

(آدم بدبخت هر جا برود همچنان بدبخت است)، به هر کجا روی آسمان همین رنگ است.

۲۰۵- آسمان یئره گلیپ: آسمان به زمین آمده است.

(برای کاری بی ارزش غوغایی به پا کرده است).

۲۰۶- آشاغیدا ( آششاغیدا ) اوتوماز، یوخاریدا یئری یوخی: پائین نمی نشیند بالا هم جایش

نیست .

( به چیزهای کم قانع نیست به چیزهای زیاد هم دسترسی ندارد ). با کهتران آمیزش ندارد و بزرگان

هم وی را تحویل نگیرند.

۲۰۷- آشاغییا توپورم سققلدی، یوخارئیا توپورم بیغدی: به پایین تف می کنم ریش است، به

بالا تف می کنم سیل است .

تف سر بالا، هر دو شقش زیان آور است و مایه‌ی بی‌حرمتی است. وقتی گویند که شخص به هر دو نفر دلبستگی دارد.

۲۰۸- آشاقیزی داگور دوح، یوخاریزیدا<sup>۱</sup>: پایستان را هم دیدیم بالایتان را هم.

از بالات چه خیری دیدم که از پائینت ببینم. کرم تو را در هنگام فقر هم دیدم و زمان توانمندیت، هم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۹- آش بئله شور اولوپ که آشپازدا (خاندا) دئیر: آش بقدری شور شده که آشپز و یاخان هم می‌گویند و اعتراف می‌کند.

(کارها بقدری خراب شده که کننده‌ی کار هم اعتراف به خرابی می‌کند)

آن قدر دزدید که سرنایی هم فهمید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۱۰- آش پیشیرن یاغ اولار، آشپازین اوژی آغ اولار: مزه‌ی آش به روغن است اما آشپز رو سفید می‌شود.

۲۱۱- آشدی، پیلودان باشدی: آش از پلو هم بهتر است.

مهمان برای تشکر از میزبان کم مایه گوید.

۲۱۲- آش همان آشدی، کاسا همان کاسا: آش همان آش است و کاسه همان کاسه. / (امثال و حکم)

آن دیگ پخته هنوز بر جا است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۱۳- آشی ایچیر نخودون سنچیر: آش را می‌خورد نخودهایش را سوا می‌کند.

همواره سود خود را می‌جوید.

۲۱۴- آشی پیشیب: آش پخته.

تکلیفش روشن است - برایش توطئه چیده‌اند - کارش تمام است. گاوش زاییده. / (امثال و حکم)

۲۱۵- آشی پیشیردیم قاشیقی سالدیم اوستونه، هر کیم ایچسه ایچسین: آش را پختم و

۱- گدایی بر در خانه‌ای به در یوزه چیزی خواست، بانو بر بام بود، گفت: اگر به زیر بودم تو را کف نانی می‌دادم. نوبتی دیگر سائل بیامد زن به زیر بود، گفت: اگر بالا بودم، تو را ته نانی می‌افکندم. درویش گفت: آشاقیزئدا!... (کاوشی در امثال و حکم ص ۱۳۴)

قاشق را هم تویش انداختم هر که می خواهد بخورد.

(همه چیز آماده است، بهره برداری باید کرد). تمهیدات لازم فراهم آمده هر کس آماده است شروع کند.

۲۱۶- آشیمیزا، سویوخ سوقاتما: به آسمان آب سرد قاطی نکن

(ضرر مزمن، حالمان را نگیر). محفلمان را به هم مزمن

۲۱۷- آشینا آشینا، چیخدی اوجاق باشینا: با ابراز آشنایی تا نزدیک اجاق رفت. با زورنگی خود رادر خانواده جازد.

(با پررویی تمام صاحب مال مردم می شود).

۲۱۸- آشین دورولیقی دنین یوخلوغوننان دی: شل بودن آش به علت نبودن بُشَن است.

(در هر کاری سرمایه ی کافی لازم است). بدی نتیجه ی کار از نبود ابزار بود.

۲۱۹- آغ آت آرپایفمز؟ آیا اسب سفید جو نمی خورد؟

خوبی وقناعت کسی نباید موجب محرومیت گردد.

اسب حضرت عباس هم جو می خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۰- آغاج بار گئندیغجا، باشین آیر: هر چه بار درخت بیشتر شود سرش بیشتر خمیده می گردد.

(انسان وقتی مقامش بالاتر می رود باید متواضع تر شود). تواضع زگردنفرزان نکوست. سعدی

۲۲۱- آغاجدا آلمانی جوت گورمه، سه داش آتماز: تا وقتی بر روی درخت سیب را جفت نبیند

سنگ پرتاب نمی کند.

(تا اطمینان نداشته باشد که از کاری که می کند دو چندان سود نمی برد دست به آن کار نمی زند)

فرصت طلبی ماهر است.

۲۲۲- آغاجدان باخان اوجور گورر<sup>۱</sup>: وقتی از بالای درخت نگاه کنی همانطور به نظر می آید.

۱- زنی تصمیم گرفت در مقابل چشمان شوهر با معشوق عشق بازی کند. روزی به بالای درخت رفت و در حین کندن میوه ها به همسرش گفت: ای مرد خجالت نمی کشی پیش من با زن دیگری عشق بازی می کنی. مرد با تعجب جواب داد این چه حرفی است که می زنی من چنین کاری نمی کنم. روز بعد زن مرد را به بالای درخت فرستاد و خود در پایین مشغول عشق بازی با معشوق خود شد. مرد پرسید: ای زن حیا نمی کنی که پیش من با دیگری عشق بازی می کنی؟ زن جواب داد: من هم دیروز تو را به همین شکل می دیدم. آغاجدان.... (مثنوی)

از دور ماتم سور نماید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۳- آغاجدان دوشماغین نه دخلی وار گئئلماقا<sup>۱</sup>: از درخت افتادن چه ارتباطی دارد به گشاد شدن.

۲۲۴- آغاجدان قوشلاری ساتیر: گنجشک درختان را می فروشد و یا آغاجدا قوشی ساتیر.  
(طماع و حقه باز است).

۲۲۵- آغاج که کسیلدی، قوشلاریدا داغیلار: وقتی درخت بریده شد گنجشکان هم پراکنده می شوند.

(خانه نماند چو خانواده پراکنده شود.) وقتی بزرگ خانواده بمیرد تفرقه در خانواده افتد.

۲۲۶- آغاج گئتیرنین، اول اوزون دویلر: آورنده ی چوب را قبل از همه کتک می زنند.

چاه مکن بهر کسی اول خود آخر کسی □ چاه کن در ته چاه است. / (امثال و حکم)

۲۲۷- آغاج گئجه<sup>۲</sup> مه سه، قوش باشینا قونماز: اگر درخت خودش نخواهد گنجشک بر سرش نمی نشیند.

زن اگر تحریک نکند مرد مزاحم او نخواهد شد. اگر کسی دیگران را وسوسه نکند کسی با وی کاری ندارد.

۲۲۸- آغاجی اؤز ایچیندن قوردینیر: درخت را از درون خودش کرم می خورد.

کرم از خود درخت است. / (امثال و حکم)

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

(حافظ)

۲۲۹- آغاجی قورد یئیر، آدمای درد: درخت را کرم می خورد انسان را درد.

۲۳۰- آغاجی گوئی، اوغری پیشیگ حسابین چوپلر: چوب را که برداری گر به دزد حساب کار خود را می کند.

۱- داماد در شب زفاف متوجه شد عروس باکره نیست، وقتی علت را پرسید عروس گفت: که در کودکی از درخت افتاده است.

داماد گفت: آغاجدان... (امثال و حکم استاد مجتهدی ص ۲۰)

۲- گئجه ماق = تحریک کردن

چوب را که برداشتی گربه دزده فرار می کند □ الخائن خائف. / (ترکی دیلینده مثلر)  
پنبه دزد دست به ریش خود می کشد □ انبر را که در آتش بگذارند آقا دزده حساب کار خودش را  
می کند. / (ده هزار مثل فارسی) هر که خیانت ورزد پشتش از حساب بلرزد. / (سعدی)

۲۳۱- آغاجین بیٹی اوزونفندی (اوزوندی): کرم از خود درخت است. / (امثال و حکم)  
۲۳۲- آغاجین بیری عاردی بیری ناموس، قالانی تالاپ تولوپ: چوبی که به انسان می زنند در  
درجهی اول آبروی انسان را می برد دردش مسأله ای نیست.

با دو چوب اول تعریز شرف و آبرو می رود  
۲۳۳- آغاجین لخی کیمین، یئل هر طرفه اسیر دؤنور او طرفه: مثل شاخه ی درخت، باد به هر  
طرف می وزد به همان طرف متمایل می شود. / (امثال و حکم)

با باد شمالی شمالی است با باد جنوبی جنوبی! / (ده هزار مثل فارسی) از پیروان حزب «باد» است  
۲۳۴- آغاجین یاخچیسسی، یاخچی میوه وئور: درخت خوب میوه ی خوب می دهد.  
۲۳۵- آغ ایتین پامبیغچئییه - ضرری وار: سگ سفید برای پنبه فروش مایه ی ضرر است.  
دکان پنبه فروشی سراسر سپیدی است وقتی سگ سفید رنگ هم آنجا باشد مانع آمدن مشتری  
است.

دو تن که صاحب یک حرفه باشند از هم بدشان می آید. / (ترکی دیلینده مثلر)  
۲۳۶- آغ، ایران اولار چؤله توکلر، قارا یئمیش اولار جیبیه توکلر: سفید، دوغ است که بیرون  
ریخته می شود سیاه کشمش است که به جیب می ریزند.  
در فضیلت رنگ سیاه به سفید گویند.

سفید سفید صد تومن، سرخ و سفید سیصد تومن، حالا که رسید به سبزه هر چه بکی می ارزه.

۲۳۷- آغدان، قارادان دانیشماق اولمور: نمی توان از سفیدی یا سیاهی حرف زد.

باید سکوت کرد حق و ناحق را نمی پذیرند

نمی شود گفت بالای چشم ابروست. / (امثال و حکم)

۲۳۸- آغ دوننی، آغ دوننی دی: قبا سفید همان قبا سفید است.

(فرقی ندارد) هر دو سر و ته یک کرباس می باشند.

۲۳۹- آغریمیان باشا، دستمال باغلامازار: سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند. / (امثال و

حکم)

۲۴۰- آغزان گؤره تیکه گۆتی: به اندازه ی دهانت لقمه بر دار لقمه را گنده تر از دهانت برمدار.

□ انسان باید به اندازه ی دوکش پنبه بردارد. / (ده هزار مثل فارسی)

و یا آغزا گؤره قاشق وئرلر: به اندازه ی دهان قاشق می دهند.

بهره ی هر کس اندازه ی لیاقت اوست کار را به کاردان دهند.

۲۴۱- آغزی سولاندی: دهانش آب افتاد.

۲۴۲- آغزی کوروک، بورنی کوروک، گول بئله قوی بیزده گؤلک: دهان و دماغش مثل دم

آهنگری است، بخند تا دیگران هم بخندند.

(به افراد زشت و بد ترکیب گفته می شود).

۲۴۳- آغزیمی یاندیران آش، بیر آش، اولیدین، باشیما دوشن داش، بیر داش اولیدین: آشی

که دهانم را سوزاند کاش آش به درد بخوری بود شنگی که به سرم خورد کاش سنگ بدرد بخوری بود.

حاصل رنج و کارم کاش مناسب مرازم بود.

(نتیجه ی کارم بیشتر از آن ناگوار بود که فکر می کردم)

۲۴۴- آغزین آجی اولسون: دهانت تلخ شود.

(امیدوارم غمکین و افسرده باشی). در نفرین گویند

۲۴۵- آغزین آچدی، گؤزون یومدی: دهانش را باز کرد، چشمانش را بست.

(بدون آن که به عواقب کار بیندیشد هر چه خواست گفت - آرام و قرار از دست داد). در هنگام بحث و

۱- دو برادر به سفر رفتند. زن اولی روزها و ماهها وقت صرف کرد و قبای بسیار زیبایی سفیدی برای شوهر خود دوخت. زن

دیگری نیز یک روز مانده به آمدن شوهرش با عجله قبای سفیدی دوخت. فردای ورودشان هر دو برادر لباس را پوشیده به

بازار رفتند. زن اولی برای اینکه نظر مردم را در مورد لباس بداند به دنبال آنها به راه افتاد و از پیرمردی پرسید: قبا سفیدی

ندیدی که از این جا بگذرد؟ پیرمرد گفت: دو تن بودند که قبای سفید داشتند. گفت: آنکه فلان و فلان بود. مرد جواب داد: آق

دونلی... (ترکی دینیده مثلر) (امثال و حکم استاد مجتهدی ص ۲۶)

جدل بی آزر می را از حد گذراند.

۲۴۶- آغزینا سوز آتما: حرف در دهانش مگذار.

( حرف یادش مده).

۲۴۷- آغزینا قووت آلیپ: در دهانش قاووت گرفته.

( قادر به حرف زدن نیست) به کسی گویند که عمداً خاموشی گزیند.

۲۴۸- آغزین ایریدی - سورت مستراح داشینا: اگر دهانت کج است بمال به سنگ مستراح.

( وقتی کسی برای کسی دهان کجی می کند و مشکلات در می آورد می گویند).

۲۴۹- آغزین چالخالل دانیش: دهانت را آب بکش حرف بز.

مواظب حرف زدن باش □ حرف را باید هفت دفعه قورت داد □ حرف را باید هفت بار در دهان

چرخاند. / (ده هزار مثل فارسی) اول اندیشه آنکهی گفتار

۲۵۰- آغزیندا دیشی قالمیپ: در دهانش دندان نمانده.

( بسیار پیر شده).

۲۵۱- آغزیندا سوزی چئینه دانیش: حرف را دهانت بگردان سپس حرف بز.

( تا فکر نکردی حرف نزن) اول اندیشه وانکهی گفتار □ مزنی تأمل به گفتار دم / (سعدی)

۲۵۲- آغزیندا مرجی ایسلانمیر: عدس در دهانش خیس نمی شود.

(راز دار نیست). قابل اعتماد نیست.

۲۵۳- آغزین عیبینی یاشماق اؤرت، ایاقین عیبینی یاشماق: عیب دهان بوسیله ی روپند و

عیب پا بوسیله ی کفش پوشیده می شود.

۲۵۴- آغزیننان اوت ( اود ) چئخیر: از دهانش آتش بیرون می آید.

(بسیار کرسنه است)

۲۵۵- آغزیننان بؤیوک تیکه گوؤتوسن، قالار بوغازیندا: اگر لقمه بزرگتر از دهانت برداری در

گلویت گیر می کند.

حساب خود نه کم گیر نه افزون      مننه پای از گلیم خویش بیرون

(پروین اعتصامی)

۲۵۶- آغزیننان سوت اینسی گلیر: از دهانش بوی شیر می‌آید.

(بسیار کودک است)

۲۵۷- آغزیننان هورره توکولور: از دهانش حریره می‌ریزد.

(شل و ول حرف می‌زند)

۲۵۸- آغزیننان یئککه سوز دانیشر: گنده تر از دهانش حرف می‌زند.

۲۵۹- آغزینی پوخونان آچیلار: دهانش را به گه باز کرده‌اند.

(بسیار بد دهن است).

۲۶۰- آغزی یانديران آشی، گؤز تانیر: آش دهانسوز را چشم می‌شناسد.

(مردم خوب و بد را تشخیص می‌دهند.) مشابه سالی که نکوست از بهارش پیداست.

۲۶۱- آغزینین سووی آخدی: آب از لب و لوجه‌اش جاری شد.

(بیش از حد خوشش آمد).

۲۶۲- آغ قاتیقا، قارادیماق اولماز: به ماست سفید، سیاه نمی‌توان گفت.

(حقیقت را نمی‌توان کتمان کرد).

۲۶۳- آغ گون آدمی آغاردار، قارا گون آدمی قازالدار: خوشبختی باعث زیبایی و بدبختی باعث

زشتی می‌شود.

۲۶۴- آغ گون قره‌گونی یادان چئخاردار: روزهای خوشبختی روزهای بدبختی را از خاطر انسان می‌برد.

۲۶۵- آغلاماغ دا، دیل خوشلوق ایستر: گریه کردن هم دلخوشی می‌خواهد.

مردن هم حوصله می‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶۶- آغلاماغی الینده: گریه‌اش دم دستش است.

اشکش دم مشکش است. / (امثال و حکم)

۲۶۷- آغلاماغین بیلیمیر، اولوسون آبیردان سالیر: گریه کردن بلد نیست مرده‌اش را بی‌آبرو

می کند.

(کاری بلد نیست باعث زحمت دیگران می شود) وقتی کسی برای مرده اش نوحه سرایی می کند ممکن است سخنی گوید که در شأن مرده نباشد.

در ترکی «اوخشاماق گویند»

۲۶۸- آغلامیانا، مه مه یوخی: گر نگرید طفل کی نوشد لبن. / (امثال و حکم)

تا نگرید طفلک حلوافروش دیگ بخشایش کجا آید بجوش

(مولوی)

شترکه علف بخواهد گردن دراز می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

کودک شیرخوار تا نگریست مادر او را به مهر شیر نداد.

(ابوسلیک کرگانی)

۲۶۹- آغیلیانین گؤزونون یاشین قوروتما: اشک شخص گریان را پاک مکن.

(به این مردم خوبی نیامده). آن چه بر سرش آمده مستحق آن بوده

۲۷۰- آغیراوتی، باتمان گل: سنگین بنشینی تا عزیزت بدارند.

هر چه که تحصیل وی آسان بود قدر کم و قیمتش ارزان بود

(ایرج میرزا)

من به چشم یار از آن خوارم که ارزان یافته است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۱- آغیر گلدی، یونگول قالخار: وقتی سنگین آمد سبک برمی خیزد.

(چیزهای بی ارزش در مقابل اشیاء با ارزش نابود می شوند) نظیر: تازه آمد به بازار کهنه شود دل

آزار

۲۷۲- آغیر لیقین یئر گؤتورور، روزوسون آلاهی وئیریر: سنگینی او را زمین تحمل می کند

روزی او را هم خدا می دهد.

(از تولد فرزندان ناراحت نشو ضرری به تو نمی رساند). هر آن کس که دندان دهد نان دهد.

۲۷۳- آغیزا، داد قارینا، شوون: مزه ای برای دهان و مایه ی شیون برای شکم

(در مورد غذای کم گفته می شود).

۲۷۴- آغیز دویور، مسجد قاپیسی ده: دهان که نیست در مسجد است.

(به طنز برای کسانی گفته می شود که هیچوقت حرفشان درست در نمی آید و گاهی نیز برای افرادی گفته می شود که دهانشان چفت و بست ندارد). دهانش چون در مسجد همیشه باز است.

۲۷۵- آغیز سیز قئینئپ دوز سوز پیشیپ: بدون سرپوش جوشیده و بدون نمک پخته است.

(بدون زحمت حاضر شده است). بیشتر برای غذاهای آماده گویند

۲۷۶- آغین آدی وار، قارائین دادی، بوغدارنگین هرزادی: سفید فقط شهرت دارد سیاه با نمک است گندمگون کامل است.

۲۷۷- آغینان قیرمین، آینان اولدوز: سفید و قرمز، ماه و ستاره، با هم جورند.

۲۷۸- آفتابا چالیر، لولهین<sup>۱</sup> اوینور: آفتاب می زند لولهین می رقصد.

(بسیار شلوغ و بی نظم است)

۲۷۹- آفتابا دلیک، تاس دلیک، بیریده گلدی اوسته لیک: آفتاب و تاس سوراخند. یکی هم سر و

کلهاش پیدا شد.

(در دسر کم بود یکی هم به آن افزوده شد)

۲۸۰- آفتاباگورموین، (...) لولهین گورنده خورولار: (...) آفتاب ندیده وقتی لولهین ببیند خور

خور می کند.

(کسی که ندید بدید باشد از دیدن چیزهای بی ارزش به هیجان می آید)

۲۸۱- آفتابا- لگن ایکی دست شام- ناهار هیچ زات: آفتاب- لگن دو دست شام و ناهار هیچی.

یک قاب و صد بشقاب □ یک کاسه کاچی و صدتا سُرناچی □ یک کز مطبخ و صد کز طویله □ صاحب

منصب یک فوج- تابین هیچی □ سکینه از عمه گنده تر! / (ده هزار مثل فارسی)

۲۸۲- آقا باغیشلیر، نوکر باغیشلامیر: آقا می بخشد، نوکر نمی بخشد.

نظیر شاه می بخشد و شیخ علیخان نمی بخشد.

۲۸۳- آقانین بارک آلاسسی، نوکرین قارننین یئرتار: تشویق ارباب باعث جانفشانی نوکر می شود.

یک احسنت ارباب موجب پارگی شکم نوکر است.

۲۸۴- آقانین سیبیلینی یاغلا: سیل آقا را چرب کن.

(چیزی به او بده) راهنمایی برای رشوه دادن یا هدیه گرفتن

۲۸۵- آقانین مالی چئخار نوکرین جانی: با رفتن مال ارباب روح نوکر نیز از بدنش خارج می شود

ارباب از بخشیدن مالش دریغ ندارد نوکر جان به لب می شود.

۲۸۶- آقانین مالی گندر، یتیمین آهی: نظیر مثال بالاست.

۲۸۷- آلا ایتدن مشهوردی: از سگ ابلق مشهورتر است.

۲۸۸- آلا دانانین، جنسی وار: گوساله ی سیاه و سفید ( ابلق ) با ارزش است.

هرچه کمیاب تر گران تر.

۲۸۹- آلا قارقا، غازیر یشیگین بیلمز: کلاغ ابلق نمی تواند مثل غاز راه برود.

نظیر هر توله سگ، سگ شکاری نیست. نظیر بوریا باف اگر چه بافنده است، نبرندش به کار حریر

(سعدی)

۲۹۰- آلا قارقانین بالاسی اوزونن چوخ بیلر: بجهی کلاغ ابلق از خودش بیشتر می فهمد.

۲۹۱- آلا گوزونه، قاراقاشینا، عاشیق اولمامیشام: عاشق چشم و ابروی سیاه او نشده ام.

(علاقه ی من به او به خاطر ظاهرش نیست).

۲۹۲- آلان آلیپ، بوینوننان سالان سالپ: کسی که می خواست بگیرد گرفته و آن که می خواست

از سرباز کند از سرباز کرده است.

(از قول زنان شوهر دار گفته می شود).

۲۹۳- آل باشان چال یئره: بگیر سرت بزن زمین.

از دور دستی برآتش، پای رینگ ایستاده می گوید لنگش کن / (امثال و حکم)

۲۹۴- آل باهاسینا سات باهاسینا آلا اله برکت وئرسین اولما ماسینا: گران بخر گران بفروش

خدا برکت بدهد به نبودنش.

در شأن گرانفروشان و محتکران به طنز گویند.

۲۹۵- آلتان ایستی کول توکوم گوژن دیسین قیز دوغوب<sup>۱</sup>: به بستر خاکستر گرم بریزم تا

مردمی که ترا می بینند گمان کنند دختر زاییده ای .

(آبرویت را می برم و رسوایت می کنم).

۲۹۶- آلتی آلیق: شش ماهه به آدم های عجول گفته می شود .

۲۹۷- آلتندا آلیمی یوخ، یئددیده وئرمی: نه طلبکار است نه بدهکار.

برای افراد آسوده خاطر گویند و آسوده خاطر از بود و نبود و هست و نیست.

۲۹۸- آلتی داش، اوستی آش، گئنه ده اوغلان یاخچی ده: زیرش سنگ باشد و رویش پوشیده از

آش باز هم پسر بهتر است.

فرزند اگر بی استعداد و بدریخت هم باشد باز هم پسر باشد بهتر است.

۲۹۹- آلتی زات لازم اولار انسانا چولده، نمه نه؟: اینه - ساپ، بیز- چوالدوز، پیچاق تبنه:

شش چیز در بیابان مورد نیاز انسان است. نخ و سوزن، سیخونک و جوالدوز، چاقو و درفش.

۳۰۰- آلچاق آدام، گونده یددی یول شاهلیق ائلر: آدم کوتاه قد روزی هفت بار پادشاهی کند.

(سرش را مجبور نیست که خم کند) برای هر کسی تعظیم نمی کند.

۳۰۱- آلچاقدا یاتیپ، اوجادا یوخی گوژور: پایین خوابیده، خواب بالا بالاها را می بیند.

(در فکر آرزوهای دور و دراز است). با همت کم و بضاعت مالی و عقلی در رؤیاهای خویش به سر

می برد

۳۰۲- آل قورخما، وئراوتانما: با مردم بده بستان داشته باش ترس و خجالت مکش .

۳۰۳- آلدیقی چوخ، وئردیقی یوخ: دست بگیر دارد اما دست بده ندارد .

۳۰۴- آلدیقین وئرمز، گوردوقون دیمز: چیزی را که گرفته پس نمی دهد چیزی را که دیده به

دیگران نمی گوید .

(نفعی به حال دیگران ندارد). حساب و کتاب سرش نمی شود.

۳۰۵- آلهه آداما- عقیل وئریپ (آلهه آداما گؤز وئریپ): خدا به انسان عقل داده (خدا به انسان

چشم داده).

(باید با بصیرت و بینایی کارها را انجام داد).

۳۰۶- آلهه آدامی ایسته سه، دیمز کیمین اوغلییان: اگر خدا انسان را دوست داشته باشد

نمی گوید پسر کی هستی.

خدا وقتی می دهد نمی پرسد کیستی □ وقتی می آید بگیر که می آید. / (ده هزار مثل فارسی)

(خداوند با اصل و نسب کسی کاری ندارد به اعمال او کار دارد).

۳۰۷- آلهه آدامین او یون یئخاندا، کولونگی وئرر اوزالینه: وقتی خدا بخواهد خانه آدم را

خراب کند کلنگ را به دست خودش می دهد.

وقتی خدا بخواهد انسان را نابود کند وسیله را به دست خود او می دهد. (بدبختی و خوشبختی

انسانها به دست خودشان است)

۳۰۸- آلهه آدامین دشمنینده عقیللی ائله سین: خدا دشمن انسان را هم عاقل کند.

آدمی را بتر از علت نادانی نیست / (سعدی)

در جهان خراب پرزمری از جهالت میدان تو هیچ بتر.

(سنایی)

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

(سعدی)

۳۰۹- آلهه آغاجنئنن، سسی اولماز: چوب خدا صدا ندارد / (امثال و حکم)

۳۱۰- آلهه ائششگی تانیدی بویونوز وئرمه دی: خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی یک شکم در آدمی نگذاشتی.

گربه ی مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از جهان برداشتی

(سعدی)

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را هر چه لایق بود داد.

(سعدی)

۳۱۱- آلاءه اکرده و بییه قانات وئرسیدی او چاردی قوناردی داما، دامی او چور داردی: خدا اگر به

شتر بال می‌داد بر پشت بام می‌نشست و خانه را خراب می‌کرد. / (نظیر مثل بالاست)

از آن روزی که عالم را نهادند به هر کس هر چه لایق بود دادند

۳۱۲- آلاءه اوره گینن سورو شسون: خدا از دلت پرسد.

(زبان‌ت با دلت یکی نیست)

۳۱۳- آلاءه اؤز حقیقینن گنجر، آما خلخین حقیقینن گنچمز: خدا از حق خود می‌گذرد از حق دیگران

نمی‌گذرد.

۳۱۴- آلاءه اونی ئیره باغیشلا سین: خدا او را به زمین گرم بیخشد.

در نفرین و نفرت گویند (خدا او را بکشد).

۳۱۵- آلاءه ایستر یوسقولی سویوندوره، ائششگین ایتیرر، سورا تاپاندا سویونر: خدا

وقتی می‌خواهد فقیر را خوشحال کند الاغش را گم می‌کند. وقتی دوباره آنرا یافت خوشحال می‌شود.

۳۱۶- آلاءه ایکی گوزی، ایکی گوزه یارانیپ: دو چشم برای دو چشم خلق شده.

عاشق یکی معشوق هم یکی □ خدا یکی یار یکی □ یک دل داری بس است یکی دوست ترا □ دو دلبر

داشتن از یکدلی نیست. / (ده هزار مثل فارسی)

گوزومی، گوزوم، کوترمز، گزلیم گوزل گوزوندن، او گوزه بو گوز باخاند، بو گوزه او گوز

باخارمیش / (دکتر حکیمیان)

یک دوست بسنده کن که یک دل داری گر مذهب عاشقان عاقل داری

(امیر حسینی سادات)

ما جَعَلَ الله لِرَجُلٍ فِی جَوْفِهِ مِنْ قَلْبَیْنِ (قرآن کریم)

خداوند در یک تن دو دل قرار نداده است.

۳۱۷- آلاءه ایکی یومموریقی، بیر یئرده وورماز: خدا دو مشت را یکجا نمی‌زند.

(دو بدبختی را با هم نازل نمی کند.)

۳۱۸- آلاله باشین قویوپ، ایاقینا داش سالماسین: خدا به جای سر به پایش سنگ نزند.

خدا سنگ را حتماً بر سرش بکوبد نه بر پایش □ خدا مکافات و رنجش را شدید نماید.

۳۱۹- آلاله بالام دئیئپ دی: خدا به او عزیزم گفته است.

(در نزد خدا بسیار عزیز است و یا بی نهایت خوشبخت است). رحمت خدا شامل حالش گشته

۳۲۰- آلاله بخیله پای وئرمز، وئرسه ده خیرین گؤرمز: خدا به حسود چیزی نمی دهد اگر هم

داد فایده ای از آن نمی برد.

۳۲۱- آلاله بنده سین یاخچی تانیر: خدا بنده اش را خوب می شناسد.

۳۲۲- آلاله بو گؤزی اوگوزده محتاج ائله مه سین: خدا این چشم را محتاج آن یکی نکند.

خدا این دست را به آن دست محتاج نکند.

۳۲۳- آلاله بویونوزسوز گئچینین حقیقینی بویونوزلودان آلاز: خدا حق بز بی شاخ را از بز

شاخدار بگیرد.

(خدا انتقام مظلوم را از ظالم می ستاند).

۳۲۴- آلاله بیر طرفدن باغلاسا بیر طرفدن آچار: خدا اگر دری را ببندد در دیگری را باز می کند

خدا اگر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

(سعدی)

۳۲۵- آلاله پیس- آداما قاشینماق وئرسین، دیرناق وئرمه سین: خدا به آدم بد خارش بدهد

ناخن ندهد.

خدا به آدم بد درد بدهد درمان ندهد.

۳۲۶- آلاله پیلو وی کیمه وئریپ اشتھانی کیمه؟ ویا آلاله دیشی کیمه وئریپ اشتھانی

کیمه؟ خدا پلو را به کی داده اشتها را به کی؟!

۳۲۷- آلاله جان پول وئرند هاجاقسان داش سالماقا، قوچاقسان<sup>۱</sup>: خدایا از دادن پول اساک

۱- دزدی پشت یامی نشسته و از روزن غذا خوردن مردی را تماشا می کرد. در سر سفره مقداری نان خشک بود. مرد فقیر گفت:

می کنی اما در زدن سنگ چالاک و بی باکی.

۳۲۸- آلهه جان! دای سنه ده بنده دویور: خدایا! دیگر به تو نیز بندگی نمی کند.

(دیگر به هیچکس و به هیچ چیز ارزشی قائل نیست و خود را از همه برتر می داند).

۳۲۹- آلهه داغینا باخار قار سالار: خدا به کوهش نگاه می کند برف می دهد.

(خدا به میزان شایستگی به هر کس نعمت می دهد).

خدا برف را بقدر بام می دهد □ هر که بامش بیش برفش بیشتر. / (امثال و حکم)

۳۳۰- آلهه دان بویوروق، آغزیما قویروق: اگر دستور خدا باشد به همه چیز می رسم.

خدا ثروت دهد خرجش با من. کرم خدا، لذت کام من، بخشش از خدا ستایش از من

۳۳۱- آلهه دان دونن، هر ایشدن چنخار: کسی که از خدا برگردد به هر کاری تن در می دهد.

۳۳۲- آلهه ددن (ده دن) رحمت ائله سین اگر سنجاسلی قویسا: خدا پدرت را رحمت کند اگر

اهالی سنجاس بگذارند.

خدا ساخته اگر حضرت عباس بگذارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۳- آلهه درد وئور، درماندا وئور: خدا درد می دهد درمان هم می دهد.

دردم از یار است درمان نیز هم. هر کجا دردی امبت درمانش مقرر کرده اند □ هر مرض چاره و هر

درد دوايي دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

درد در عالم ار فراوان است هر یکی را هزار درمان است.

(سنایی)

۳۳۴- آلهه ساخلییان آدامی، قورد یئمئز: کسی را که خدا نگهدار آسیمی نمی بیند. آنکه در پناه

خداست از گرگ بیابان هم در امان است

۳۳۵- آلهه سفه لرین روحون شاد ائله سین: خدا خل ها را بیمارزد. ارواح ابلهان شاد باد که بی غم

زیستند.

خدا پدر صاحب خر را بیامرزد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۶- آلاله سنه باخسین، منه رجم ائله سین: خدا به تو نگاه کند به من رحم کند.

به کسی می‌گویند حال خوش خود را نبیند و حال بد دیگری را درک نکند.

۳۳۷- آلاله سنه بیر آز عقل وئرسین منه بیر آز پول: خدا به تو کمی عقل دهد به من کمی پول.

۳۳۸- آلاله سنه شفا وئرسین، قوی بیزه دیسینلر اوغری<sup>۱</sup>: خدا به تو شفا بدهد، بگذار به ما

بگویند دزد.

۳۳۹- آلاله شر شیطانان، مکر زنانان، قوری بهتانان، ساخالسین: خدا انسان را از شر

شیطان و مکر زنان و بهتان بی جا محفوظ کند.

۳۴۰- آلاله شنبه‌نی جهوده باقیشلاسین: خدا شنبه را به جهود ببخشد.

وقتی کسی چیزی بی ارزشی را آرزو کند به وی گویند.

یعنی درخور تو نیست.

۳۴۱- آلاله غم چئکنه غم وئر، دم چئکنه دم: غم به سراغ غمزده می‌رود خوشی به سراغ آدم

خوشحال

آب به آبادانی می‌رود □ پول پیش پولدار می‌رود □ بلا همیشه به جان آدم دردمند می‌رود □ هر کجا

سنگ است برای پای لنگ است. / (ده هزار مثل فارسی) یا آلاله تَره بینه تَره ورر- کَره بینه کره

۳۴۲- آلاله فرعونون بورنونی اویار: خدا ظالمان را به مجازات می‌رساند.

اشاره است به داستان فرعون و ادّعی خدایی وی. نیش پشه را تیغ قهر دشمنان کرد. / (کلیله و دمنه)

چراغ آدم ستمکار تا صبح روشن نمی‌ماند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۴۳- آلاله قارقادؤیور، گوژاویا: خدا کلاغ نیست که چشم در بیاورد.

مکافات خداوندی نیز به حکمت است.

چوب خدا صدا ندارد. / (امثال و حکم)

۱- جوانی تنها از دهی به ده دیگر می‌رفت. راهزنان او را غارت کردند. جوان فریاد می‌زد و کمک می‌خواست. جمعی از ساربانان از راه رسیدند دزدان وانمود کردند که این جوان برادر دیوانه‌ی آنهاست که می‌خواهند برای مداوا به شهر ببرند. مرتب داد می‌زدند آلاله سنه ....

- ۳۴۴- آلهه قوزییانی، بنده یئخابیلمز: آن را که خدا بلند کند بنده نمی‌تواند به زمین بزند .
- ۳۴۵- آلهه قونشیییا بیر سوری داوار، منه ده بیر گئچی ویرسین: خدا به همسایه یک گله  
گوسفند به من هم یک بز بدهد .
- ( خدا هر چه بدهد شکرگزاریم). قونشویا، گل یاغسون ایی بیزه کلسین
- ۳۴۶- آلهه کریمده، قویوسودا درینده: خدا بخشنده است اما چاهش نیز عمیق است .
- (خدا کریم است اما عذابش هم دردناک است).
- ۳۴۷- آلهه کورا دیرناق وئرمه سین، وئرسه هامئنین گؤزونی چئخاردار: خدا به کور ناخن  
ندهد اگر بدهد چشم همه را کور می‌کند.
- خداوند ستمگران را امان ندهد.
- ۳۴۸- آلهه گؤز وئریپ ایشیق وئرمیپ: خدا چشم داده اما روشنایی به چشمش نداده است  
( چشم بصیرت ندارد )
- ۳۴۹- آلهه ووران آغاجین، سسی اولماز: چوب خدا صدا ندارد. / (امثال و حکم)
- ۳۵۰- آلهه وئرن جانی اوندان آلماق اولماز: جان به عزرائیل نمی‌دهد.
- ( بسیار خسیس است). / (امثال و حکم)
- ۳۵۱- آلهه وئریپ عینییه، دیشی یوخی چینییه: خدا نعمت را به عینی بخشیده اما او دندان  
ندارد تا بجود .
- ( خدا به او نعمت داده اما او نمی‌تواند از نعمتش استفاده کند) خسیس است.
- ۳۵۲- آلهه هامی زادی، بیر نفره ویرمز: خدا همه‌ی نعمت‌ها را به یک شخص نمی‌بخشد.
- ۳۵۳- آلهه هر کسین قلبینه گؤره وئر: خدا به هر کسی به میزان خویش نعمت می‌دهد.
- هر کسی آب قلب خودش را می‌خورد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۵۴- آلهه هر کسین پایئن قویار اوژ قابینا: خدا سهم هر کسی را به کاسه‌ی خودش می‌گذارد .
- ۳۵۵- آلهه وئره- (الهم)بیر به بیر: آسیاب به نوبت .
- به آسیا چو شدی پاس دار نوبت را. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۵۶- آلهه هیچ تندیرین چوره گین بیردنه ائله مه سین: خدا نان هیچ تنوری را یکی نکند.

خداوند کسی را تنگ مایه نگرداند

۳۵۷- آلهه هیچ فرعونون سفره سینه ایکی چورک قویماسین: خداوند سفره آدم متکبر و کافر

را رنگین نسازد.

۳۵۸- آلهه هیچ کسه، اوغول اوتی گورسد مه سین: خدا کسی را به داغ پسر نشانند.

۳۵۹- آلهه هیچ کسین اولین عزیز آخرین ذلیل ائله مه سین: خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند.

خداوند هیچ کسی را عزیز اول ذلیل آخر نکند.

۳۶۰- آلهه هیچ کسی یوخاریدان اشاقیه گتیمه سین: خدا هیچ ثروتمندی را فقیر نکند. یا خدا

هیچ عزیزی را خوار نگرداند.

۳۶۱- آلههین صاباسی چوخدی: فرداهای خدا فراوانند.

عجله مکن - فرداهای دیگری در پیش است

۳۶۲- آلههین نردبانی وار، بیرین اندیریر، بیرین میندیریر: خدا نردبان دارد یکی را بالا

می برد یکی را پایین می آورد.

(خداوند هر که را بخواهد عزیز و هر که را بخواهد ذلیل می کند). تُعَزِّمَنَّ تَشْأُ و تُذَلَّ مَنَّ تَشْأُ

۳۶۳- آلهه یامانین یولون باغلا سین: خدا راه را بر ظالم ببندد.

یامان = کَلَّاش، بی رحم، بی ملاحظه

۳۶۴- آلهه ییخانی، قوزماق اولماز: کسی را که خدا بر زمین می زند نمی توان بلند کرد.

۳۶۵- آلهه یوسقولا، دیرناق وئرمه سین: خدا به فقیر ناخن ندهد.

یا رب روا مدار که گدا معتبر شود - گر معتبر شود ز خدا بی خبر شود

۳۶۶- آلهه آدمی اول، شیطانان قورخما: بنده ی خدا باش و از شیطان ترس

۳۶۷- آلهه آغزینان اشید سین: خداوند از دهانت بشنود،

در موقعی گویند کسی آرزوی خوب برای خود یا دیگری بر زبان آورد

۳۶۸- آلهه ایسته سه بنده نیل سین: اگر خدا خواهد از دست بنده چیزی ساخته نیست

بَرَد کشتی آنجا که خواهد خدا اگر جامه بر تن درد ناخدا

۳۶۹- آلهه باغلیان قاپونی، هیچ کس آچا بیلیمز: دری را که خدا بیندد کسی نمی تواند باز کند  
مشیت خداوندی را بندگان نمی توانند تغییر دهند.

۳۷۰- آلهه دان قورخان، بنده دن قورخماز: آن که از خدا می ترسد از بنده ی خدا واهمه ندارد

۳۷۱- آلهه دان گیزلین دویور سننن نه گیزلین: از خدا پنهان نیست از تو چه پنهان.

۳۷۲- آلهه کور قوشون روزوسون لوواسینداورر: خداوند روزی گنجشک کو را در لانه اش  
می رساند.

حاجت موری به علم غیب بداند، در بن چاهی به زیر صخره ی صماء.

۳۷۳- آلهه نجار دوگور، آما تخته قاپونی بیری بیرنه یاخچی تیکر: خدا، نجار نیست اما در  
و تخته را خوب به هم جفت می کند.

۳۷۴- آلهه گنج توتار آما برک توتار: خدا فرصت می دهد ولی مکافاتش شدید است.

۳۷۵- آلهه کینچیک صبری، یوز ایلدی: کمترین صبر خدا صد سال است.

۳۷۶- آلهه آداما ورنده، باجادان سالار: خدا بخواهد نعمتی به کسی بدهد دور از انتظار و غیر قابل  
پیش بینی است.

۳۷۷- آلهه یاندران چراغی، هر کس پوفله سه ساقالی یانار:

چراغی را که ایزد بر فرزند هر آنکس پف کند، ویشش بسوزد

۳۷۸- آلهه ویردیکجه بنده گومانا دوشر: خداوند هر چه بر نعمت کسی افزاید آن بنده مغرورتر می شود.

۳۷۹- آلهه منه بنئیز ویرسین تنئیز ورسن: خداوند به من کرباس دهد - زودتر دهد.

به کرم اندک الهی راضیم کاش زودتر بخشد.

۳۸۰- آلهه بیلیر کیم قازانا کیم ییه: خداوند می داند چه کسی مال جمع کند و چه کسی آن را

بخورد (از آن خود سازد خود).

به رنج و سعی کسی نعمتی به دست آرد دگر کس آید و بی سعی و رنج بردارد

۳۸۱- آلهه بیر دیل وئریپ ایکی قولاخ: خداوند انسان را یک زبان و دو گوش داده.

دو گوش و یک زبان از آنت دادند تا یکی گوئی و دویی بشنوی

۳۸۲- آلهه آروادین دولونی، گنتیرر یانی جا، غولونی: با زن بیوه ازدواج مکن زیرا فرزندش را

هم با خودش می آورد.

بیوه زن کزه دار خانه را خراب می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۳- آلهه آروادین دولونی، وئرمزسنه، پولونی: با زن بیوه ازدواج مکن زیرا پولش را از تو دریغ

می کند.

بیوه زن مایه دار جگر را کباب می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۴- آلهه آغاجی آلهه وئررر، نار آغاجی نار: بار درخت سیب، سیب است و میوهی دخت انار،

انار است.

کندم از گندم بروید جو ز جو / (مولوی) از کوزه برون همان تراود که در اوست

آن کند هر کس که از اصلش سزا باشد / (سنایی)

هر کسی آن کند که از گوهر وی سزد / (ابوالفضل بیهقی)

۳۸۵- آلهه آتاران گویه، یئرله دوشه نه، قین دور وورار: اگر سیب را به هوا بیاندازی تا به

زمین برسد هزار چرخ می خورد.

هزار چرخ بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آیینه تصور ماست

۳۸۶- آلهه امدیگیم سوت، بورنومنان گلدی: شیری که از مادر خورده بودم از دماغم بیرون آمد.

(بسیار عذاب کشیدم).

۳۸۷- آلهه سوتونن حلالدی: از شیر مادر حلال تر است.

وقتی گویند که کسی در حرام یا حلال بودن چیزی تردید داشته باشد

۳۸۸- آلهه اینانیرام، آلهه قولتوغونداکی، یلک لر قویمور: قسمت را باور می کنم اما پره های زیر

بازویت نمی گذارد.

دُم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را □ آدم دروغگو دُم خروس از جیبش پیدا است □ آدم

دروغو کلاهش سوراخ است □ قسمت را باور کنم یا عرعر خر را / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۹- آندیم آچیق، اوزوم آچیق: با پشانی باز و روی باز.

شرمنده از خود و عمل خود نیستم.

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است

(سعدی)

زر پاک از محک نمی‌ترسد □ طلا که پاک است چه منتش به خاک است □ تو پاک باش و مدارای برادر

از کس پاک / (سعدی)

دل قوی باشد چو دامن پاک باشد مرد را / (ناصر خسرو)

دل که پاک است زبان بی‌پاک است. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹۰- آنقیران ائششگین باشین از لیر: سر الاغی را که فریاد می‌زند می‌شکنند.

اگر چوب حاکم نباشد ز پی کند زنگی مست در کعبه قی

(سعدی)

زنند جامه‌ی ناپاک گازران بر سنگ

۳۹۱- آننا ماز اینک بالاسینا باخار: گاو احمق از بچه‌اش تقلید می‌کند.

آدم ابله از ابله تر از خود پیروی می‌کند.

۳۹۲- آننیا- آداما غول اولاسان: نوکر آدم فهمیده‌ی باشی.

بنده‌ی آن باش که عقلی و فهمی دارد.

۳۹۳- آننیا اشارت آننا مییانا داش آت: به کسی که می‌فهمد اشاره‌ای بس است و به کسی که

نمی‌فهمد سنگ هم بیاندازی باز هم بیدار نمی‌شود.

عاقلان را یک اشارت بس بود. / (مولوی) □ اگر در خانه کس است یک حرف بس است. / (عزالدین

کاشی)

اسب نجیب را یک تازیانه بس □ چه خوش است نکته‌دانی که سخن نگفته داند. / (ده هزار مثل

فارسی)

۳۹۴- آنیناننان داش داشی، آننا مییاننان بال یئمه: با آدم فهمیده سنگ حمل کن با آدم نفهم نمی فهمد عسل مخور.

نظیر اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترش روی  
همرهی با خردمندان با تحمل هزاران رنج، بهتر از راحتی با بی خردان با هزار نوش است.  
۳۹۵- آیا با خیر، چایی وورور: به ماه نگاه می کند، رود را می زند.  
(چشم او درست نمی بیند) ماه را نشانه می گیرد رودخانه را می زند. برای افراد بی توجه و کم دقت  
گویند.

۳۹۶- آیا دئییر چنخما من چنخدیم: به ماه می گوید تو بیرون نیا من آمدم.  
(بسیار جذاب و زیبا است).  
۳۹۷- آیدان ایلدن بیر سلام، آلتینا قالی سلام، گونده گونده بیر سلام، آلتینا جیندا سلام:  
اگر گاهگاهی به دیدار ما بیایی قالی به زیر پایت پهن می کنم، اگر هر روز بیایی. پارچه ی کهنه.  
معشوق که دیر دیر بینند آخر به از آن که سیر بینند  
۳۹۸- آیدان ایلدن بیر ناماز، اونودا شیطان قویماز: گاهگاهی عبادت می کنی آنرا هم شیطان مانع  
می شود.

بانگ مؤذن مرا کشد به مسجد ناله ی جانسوز تار اگر گذارد  
ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم. □ یکدم نشد که بی سرخر زندگی کنیم.  
کارهای نیک تو برخلاف میل توست و همیشه ی نیست.  
۳۹۹- آی گئدن ایت، گل منی قاپ: ای سگی که به راه خود می روی بیا و مرا گاز بگیر.  
عسس بیا مرا بگیر □ سری را که درد نمی کند دستمال نمی بندد □ به یاد مستان سرود آوردن / (ده  
هزار مثل فارسی)

(برای کسانی گفته می شود که همیشه به دنبال دردسر می گردند).  
۴۰۰- آی گئیننیر، گون آغلیر، گون گئیننیر، آی آغلیر: خورشید می پوشد ماه گریه می کند ماه  
می پوشد خورشید گریه می کند.

در عالم طبیعت نظام منسجم حاکم است ولی دو فرد از مشاهده ی ترقی و نعمت هم رنج می برند.  
۴۰۱- آیین اون دوردی ایشیق اولسا، اون دوردی قرققو لوق اولار: اگر چهار ده روز از ماه روشن باشد چهارده روز نیز تاریک است.

پی آمد هر رنجی راحتی است و در پس هر راحت رنجی  
عکس این ضرب المثل را هم گفته اند: نظیر:  
بگذرد این روزگار تلختر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید  
۴۰۲- آیی نی اویده قویوپ، گندیپ داغ لاری گئزیر: خرس را در خانه گذاشته در کوه دنبالش می گردد.

۴۰۳- آیی پیس جانوردی، یومورتداسادا یومورتدیئیپ: خرس جانور عجیبی است. بعید نیست تخم هم بگذارد.

از این دم بریده هر چه بگویی بر می آید. / (ده هزار مثل فارسی)  
(این مثل مخصوص کسانی است که کارهای خلاف انتظار انجام می دهند).  
۴۰۴- آیی جانیخاندا بالاسین آیق آلتینا قویار: خرس وقتی به تنگ می آید فرزند خود را زیر پا می گذارد.

چو بگذشت آب از سر ناخدا نهد بچه ی خویش را زیر پا  
میمون وقتی که به تنگ آمد بچه ی خودش را زیر کونش می گذارد. / (ده هزار مثل فارسی)  
۴۰۵- آیی دان بیرتوک غنیمتده: یک مواز خرس کشیدن غنیمت است.  
از بد قمار هر چه ستانی شتل<sup>۱</sup> بود □ بدهکار اگر سنگ برسرت زد، سنگ را بگیر و از دست مده □ از قلندر هویی از خرس مویی از گل بویی / (ده هزار مثل فارسی)  
۴۰۶- آیی نین مین بیر اویونی وار اودا، آرموت باشیندا: خرس هزار و یک بازی دارد آن هم بالای درخت گلابی.

در مورد کسانی گویند که در مواقع حساس و موقعیت خطیر هم از شوخی و بازی باز نمی مانند.

۱- شتل = پولی باشد که در قمار خانه ببرند و به حاضران مجلس یا به صاحبخانه به رسم انعام دهند.

# « ۱ »

- ۱- ائششگ آنقیرار، قاپینی تاپار: خر عر عر می کند راهش را پیدا می کند.
- ۲- ائششگ آنقیردی یاز گئچدی: با عر عر الاغ بهار گذشت.
- ۳- ائششگ ائششگ سوزی دانیشمئریز؟<sup>۱</sup>: صحبت از الاغ نمی کنید؟
- ۴- ائششگ اوسته قمه باغلاسان گوللر: اگر بر روی الاغ قمه بیندی به تو می خندد.  
معمولاً شمشیر را هنگام جنگ سواره نظام می بندند
- ۵- ائششگ ایشلیر، آت یئیر، کندی ایشلیر تات یئیر: خر کار می کند، اسب می خورد، روستایی کار می کند، تات می خورد.
- ۶- ائششگ ساریمساقدان نمه آننار: خر چه می داند سیر چه خاصیتی دارد.
- ۷- ائششگ قوردی گوره نده گندر اونا ساری: خر با دیدن گرگ به طرف او می رود.  
دلالت بر خریّت خر گویند.
- ۸- ائششگ قولاغیجه قولاغیم اولایدی مرجیجه شانسیم: کاش به اندازه ی گوش خر گوش داشتم و به اندازه یک عدس شانس.
- ۹- ائششگ گتی معرکه یوکلّه: خریا و باقالی با وکن. / (امثال و حکم)
- ۱۰- ائششگ کلمه سه یوکون یانیئنا یوکی آپارین ائششکین یانیئا:  
اگر خر نیاید به نزدیک بار تو بار گران را به نزد خر آر  
(فردوسی)
- ۱۱- ائششگ لیفین نه چئکیسی وارنه اولچوسی: خریّت نه قابل وزن کردن است نه قابل اندازه گرفتن.
- ۱۲- ائششگ مککیه گئدسه گئنه ده ائششگدی: خر اگر به مکه هم برود باز هم خر است.

---

۱- زن و مردی به هنگام شب با هم گفتگو می کردند فردا الاغ خود را بفروشیم و برای پسرمان عروسی بگیریم. پسرک گوش ایستاده بود و سخنان آنان را می شنید. فردای آن شب پسرک دوباره گوش ها را تیز کرده و منتظر نتیجه ی مذاکره بود. چون خبری نشد پرسید: ائششگ....

کدا اگر همه عالم بدو دهند گداست / (ده هزار مثل فارسی)

مپندار اگر سفله قارون شود      که طبع لئیمش دگرگون شود.

(سعدی)

اگر اطلس کنی کمخا بپوشی □ همان سبد به سر سبزی فروشی □

اگر بپوشی رختی، نشینی تختی      می‌بینمت به چشم همان وقتی

خر عیسی گرش به مگه برند      چون بیاید هنوز خر باشد.

(سعدی)

اگر اطلس بپوشی همان کنگر فروشی □ اگر علم هاروت و ماروت را بدهند همان خراست. / (ده هزار

مثل فارسی)

۱۳- انششگ نه بیلر زعفران نمه‌دی: خر چه می‌داند زعفران چیست.

برهیمه چه سنبل و چه سنبله □ خر چه داند قیمت قند و نبات. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴- انششگه- احترام قویسان پالانین ائیر: اگر به خر احترام کنی پالانش را کج می‌کند.

اکرام نااهلان موجب غرورشان گردد.

۱۵- انششگه گوجی چاتمیر پالانین تاپلیر: زورش به خر نمی‌رسد پالانش را می‌زند.

پالان بزن چو برنیایی با خر □ خر لکدش زده پای کره خورا می‌شکند □ چونکه زورت نمی‌رسد بر

خر، گرد پالان چرا همی گردی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶- انششگ همان انششکدی، پالانی عوض اولوپ: خر همان خر است پالانش عوض شده

احمد پوده، همان که بوده □ همان خر است و یک کیله جو! / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷- انششگه مینماق بیر عیب، انششگدن انماق ایکی عیب: سوار شدن بر خر یک عیب و پیاده

شدن دو عیب است.

۱۸- انششگه مینپ چایدان گنجپ: خر را سوار شده و از پل گذشته.

خرش از پل گذشته. / (امثال و حکم)

۱۹- انششگه نمه یاسین اوخوماسی: برای خر چه جای یاسین خواندن است.

در گوش خر یاسین خواندن.

خری را ابلهی تعلیم می داد      برو بر صرف کرده سعی داریم  
حکیمی گفتش ای نادان چه کوشی      در این سودا بترس از لوم داریم  
نیاموزد بهایم از تو گفتار      تو خاموشی بیاموز از بهایم

۲۰- ائششگی اوز ائششگ لیقیننان قورد یئیر: به خاطر خریت الاغ است که او را گرگ

می خورد.

از سستی آدمیزاد است که گرگ آدم را می خورد □ مرد چون بمیرد نامرد پای گیرد □ تا خر شده ای  
بار گذارند به پشت □ / (ده هزار مثل فارسی)

فقیه شهر بگفت این سخن به گوش حمارش      هر آن که خرشود البته می شوند سوارش  
(ده هزار مثل فارسی)

۲۱- ائششگی بیزله مه سن، یئریمز: اگر به خر سیخونک نرنی راه نمی رود.

چوبتر را چنان که خواهی پیچ      نشود خشک جز به آتش راست

۲۲- ائششگی پالان ساخالر دونیانی یالان: خر را پالان نگه می دارد دنیا را دروغ.

۲۳- ائششگی چایدان گئچدی: خرش از پل گذشته. / (امثال و حکم)

۲۴- ائششگی اولمه، یاز گلر. کالیگین خیار گلر: خرم نمیر بهار می یاد خربزه و خیار می یاد.

بزک نمیر بهار می یاد کمبوزه با خیار می یاد. / (امثال و حکم)

۲۵- ائششگی اولمه یونجا بیتینجه یونجا گوورمه توربا تیکینجه، توربا داغلیما

ائششگ اولونجه: خرم نمیر تا یونجه سبز بشه، یونجه سبز نشو تا من تویره بدوزم، تویره سوراخ مشو تا  
وقتی که الاغ بمیرد.

از قول کسی گویند که وعده ی بیهوده دهد برای آینده ی نامعلوم

۲۶- ائششگی اولوپ باشی قیزیلدان: خرم مرده سرش از طلاست.

(بها دادن به چیز بی بها) بهانه جویی برای در تنگنا گذاشتن کسان به هنگام گرفتن غرامت.

۲۷- ائششگین باشین قویدوق خونچیا آتدیلدی- دوشدی ائششگ آخورونا: سر خر را

داخل خنجه گذاشتیم پرید و خود را به داخل آخور انداخت.

۲۸- ائششگین باشین قیزیلدان توتسان گئنده ائششگدی: اگر سر خر را از طلا بگیری همچنان خر است.

خر مرده نخواهد خواست بر پا اگر کوشش بگیری خواجه ور، دم

۲۹- ائششگین بویونوزی اولسا اؤکوزون قارنین سوکر: اگر خر شاخ داشت شکم گاو را پاره می کرد.

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی یک شکم در آدمی نگذاشتی

(سعدی)

۳۰- ائششگینن چیخما یولا، وای ناچارا قاطر اولا، آت ائیدین یولداشیده: با خر سفر مکن اگر به ناچار قاطر باشد که هیچ، اما بهتر از همه اسب است که دوست جوان است.

۳۱- ائشید اینانما: بشنو و باور مکن.

۳۲- ائشیدمیشن پاراقی قیرخاللار گوزونون قاباقین قیرخاللار نه گوتونون قاباقین: شنیده ای که موی سگ را می تراشند، جلوی چشمش را می تراشند نه جلوی کونش را.

شنیده است که زن آبستن گِل می خورد اما نمی داند چه گلی □ شنیده که یخ می خورن اما نمی داند چه و خ می خورن. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳- ائشیگی رشک پری ایچه رسی قیللی دری: بیرونش رشک پری است باطنش پوست مودار دباغی شده.

خاطری آراسته و باطنی ناپاک دارد. صورتی زیبا دارد و سیرتی زشت

۳۴- ائله بیل سیرکه ساتانده: پنداری سرکه فروش است.

(ترش روی و بداخلاق است.)

۳۵- ائله بیل قارنئنن آلتیندا تولکی یاتیپ: انگار زیر شکمش روباه خوابیده.

به افراد مکار و حيله گر گویند.

- ۳۶- ائله بیل قودورموش<sup>۱</sup> پیشیکدی: مثل گربه ی هار است.
- ۳۷- ائله بیل قورت سورویه دوشوپ: مثل این که گرگ به گله زده.
- ۳۸- ائله بیل گنجینی سلاخ خانیا آپاریلار: مثل این که بز را به سلاخ خانه می برند.
- ۳۹- ائله بیل مازار<sup>۲</sup> داشیده: پنداری سنگ مزار است.  
برای کالای کهنه و فرسوده گویند.
- ۴۰- ائله حقلی اوروجون توت، ایسته مز پیشواز گئدن: روزه ی واجب را بگیر لازم نیست به پیشواز رمضان بروی.
- ۴۱- ائله بیل یاواش ایلاندی: مثل مار آرام است.
- ۴۲- ائله یرتقی آختاریر بارماق بابسا: همیشه به دنبال سوراخی است که انگشت در آن کند.  
به افراد فرصت طلب گویند.
- ۴۳- ابله آنا دیدیلر قولاغین هانی قویروغون گورسندی: به اسب نادان گفتند گوشت کو دمش را نشان داد.
- ۴۴- ابله اودی بو دنیا دا غم یئییه، آلا له بیلیر کیم قازانا کیم یئییه: آدم نادان کسی است که در این دنیا غصه بخورد فقط خدا می داند چه کسی کار می کند و چه کسی می خورد.  
به رنج و سعی کسی نعمتی به چنگ آرد دگر کس آید و بی سعی و رنج بردارد
- ۴۵- ابله اولوپ گوتی سقیز چئینیر: ابله شده کونش سقر می جود.
- ۴۶- ابله سن (ابوالحسن)! گورمه میشن نه بیله سن: ابوالحسن! چیزی را که ندیدی از کجا می دانی چگونه است؟ / (سجع ترکی)
- ۴۷- ات آلامامیش آبگوشت هوسی ائله مه: گوشت نخریده هوس آبگوشت نکن.
- ۴۸- ات گتی مه میش ات داواسی ائله مه: گوشت نیاورده دعوای گوشت نکن.
- ۴۹- ات گئتی مه میش کوفته ایستیر: گوشت نیاورده کوفته می خواد.

۱- قودورماق = در لغت به معنای سرخوش بودن است. اما در اصطلاح به کسانی گفته می شود که از خوشی خود را کم کرده باشند.

۲- مازار = مزار

۵۰- اته‌گین آت باشان گور هاران گورسه‌نیر: پایین دامت را بر سرت بکش بین کجایت دیده می‌شود.

(آبروی نزدیکان خود را مبر زیرا آبروی آنها آبروی توست).

۵۱- اتی پیشیگه تاپشیریر: گوشت را به گربه می‌سپارد.

بی‌احتیاط است - کار را به نااهل می‌سپارد

۵۲- اتی دیرناخدان آیئرماق اولماز: گوشت را از ناخن نمی‌توان جدا کرد.

(گسستن پیوند میان مادر و فرزند امکان ندارد).

۵۳- اتی سننن سوموگی منیم: گوشتش مال تو استخوانش مال من.

(جمله‌ای بود که در قدیم به هنگام سپردن کودک به مکتبدار بیان می‌کردند).

۵۴- اتینا<sup>۱</sup> متینا، کولگه‌لرده یاتینا، آش اولاندا ایچینا، ایش اولاندا قاجینا: این جمله به طنز در

بیان احوال افراد تنبل و مفتخور گفته می‌شود. یعنی این که در سایه بخواب اگر آش بود بخور اگر کار بود فرار کن.

۵۵- اتی وئریب پیشیگه دوروپ قونشولارین ایتین آختاریر: گوشت را داده به گربه در میان

سگ‌های همسایه به دنبال گوشت می‌گردد.

۵۶- اجل یئتیشدی باش آغری بهانه‌دی: وقتی اجل سر برسد سر درد بهانه است.

۵۷- احمدین بلالی باشی- کولی قوی، تورباغی داشی: سر پرلای احمد هنوز خاکستر را

نگذاشته باید خاک را حمل کند.

۵۸- احمد بی‌غم: احمد بدون غم

به افراد تنبل و بی‌کار گفته می‌شود.

۵۹- آر اتانی ائل آتار: زنی را که شوهرش طرد کرده باشد مردم نیز طرد می‌کنند.

۶۰- آر واد اللشدی ابله‌لر ایفاندی: زن و شوهر جنگ کردند ابله‌ها باور نمودند.

۱- اتینا = این لغت در اصل اعطینا است و به پولی گفته می‌شود که مردم به مطربان در عروسی‌ها می‌دادند. نه فکر دنیا می‌کنه نه فکر عقبی می‌کنه هر چه که پیدا می‌کنه خرج اتینا می‌کنه (نقل از ریشه‌های تاریخی امثال از پرتوی آملی ج ۱، ص ۴۳۳)

۶۱- ار آغاجی گول آغاجی: چوب شوهر گل است.

چوب شوهر گله هر کی نخوره خله. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۲- ار ایپک ساییدی دویون دوشسه آچیلماز: شوهر مانند نخ ابریشمی است گره که خورد باز نمی شود.

۶۳- ار باب تازا گئیدی، دئیرلر مبارکدی. گدا تازا گئیدی، دئیرلر هاردان گئتیمیشن: ارباب لباس نو بپوشد می گویند مبارک است و اگر گدا لباس نو بپوشد می گویند از کجا آوردی؟

۶۴- ار باب گوجللی اولسا نوکر دلی اولار: اگر ارباب زورمند باشد باعث دیوانگی نوکر می شود. وقتی ارباب زورگو باشد نوکر خود را به دیوانگی می زند.

۶۵- ار باب نوکره دیدی: آپار آتی سووار، دیدی: آغزیم یارادی: ارباب به نوکر گفت: برو اسب را آب بده، جواب داد: دهانم زخم است.

برای کسی گویند که بهانه‌ی نا معقول پیدا کند

دل نخواسته و عذر بسیار. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۶- اربابین مالینان اوتور نوکرین جانی چئخیر: به خاطر ثروت ارباب نوکر جانش در می رود.

کاسه‌ی داغتر از آتش و یا کاتولیکتر از پاپ. / (امثال و حکم)

پیشکش "مجدد سلیمان" به تبرستان  
www.tbharestan.info

۶۷- ار چالار، آرواد اوینار: مرد می زند و زن می رقصاند.

۶۸- ار چوله اولسون، چوره‌گی او یونده: شوهر در بیابان باشد نانش در خانه.

۶۹- اراحی چک سوونی آلاله یئتیر: توجوب را بکن آبش را خدا می رساند.

تو آخورت را بساز خدا خر را می رساند.

۷۰- اراحی سو گوتومه میش باغللار: قبل از اینکه جوی پر شود باید آبراست.

ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی.

(سعدی)

۷۱- ارسیز آرواد یهرسیز آت: زن بی شوهر مانند اسب بی یراق است.

۷۲- ارکک آت کیمین شللاق آتیر: مثل اسب نر لگد می‌زند.

۷۳- ارکک آدمی آل باسار: افراد بد اخلاق و تلخ گوشت مورد نفرت مردمند.

(ارکک به معنای نر و در اصطلاح به افراد گوشت تلخ گفته می‌شود). احتمالاً مفهوم باید چنین باشد آدم خام را شیطان فریب می‌دهد.

۷۴- ارکک! سنده دوغ، دیشی! سنده دوغ<sup>۱</sup>: ترا تو هم بزا ماده! تو هم بزا.

۷۵- ار گرک تفرز گرک: شوهر لازم است خیلی هم زود لازم است.

۷۶- ارلی آغلیر، ارسیز آغلیر، اویناشلی هامفدان بتر: شوهر دار گریه می‌کند بی شوهر گریه می‌کنند زن عاشق دار بیشتر از همه.

۷۷- ار منی کندی حمام بورقوسی؟! ده ارمنی و بوق حمام!

لزوم مالایلم / (ترکی دیلینده مظلر)

۷۸- ارمنی گورنمه‌دی مولتانی<sup>۲</sup> اونون سیدی دی: ارمنی بین چیست که کافر سید او می‌باشد.

۷۹- ارمنی مسلمان ائلیرن؟ مگر داری ارمنی را مسلمان می‌کنی؟

(چرا زجرش می‌دهی)

۸۰- ارمنینین یوسقولی قوجانین کیفیری: ارمنی فقیر و پیر زشت. کیفیر، کثیف: ناپاک (هر دو ناخوشایند هستند).

۸۱- اره گئندنه بؤیوک قیزدی اویده قالاندا کچیک قیز: موقع شوهر کردن دختر بزرگ خانه است و موقع ای که در خانه است کوچک خانه.

به شتر مرغ گفتند: پرواز کن. گفت: شترم، گفتند: بار ببر گفت مرغ □ یا شتر باش بار ببر یا مرغ باش و ببر. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۲- اره گئدیرن یا کره یئئیئرن<sup>۳</sup>: شوهر می‌خواهی یا کره می‌خوری.

۱- کنایه از تکلیف شاق دادن به کسی است که توانایی انجام آن کار را ندارد.

۲- در زمان قدیم مردم برای این که بتوانند از زمان باز شدن حمام قبل از آنان صبح آگاهی پیدا کنند. بوق حمام را به صدا درمی‌آوردند تا همه بتوانند به موقع غسل کنند. چون ارمنی‌ها چنین چیزی در دین خود ندارند می‌گویند....

۳- مولتانی = کافر، بی‌دین، شرخر و مزاحم. (فرهنگ بهزادی)

۴- جوانی از مادر پیرش پرسید دوست‌داری کره بخوری و یا شوهر کنی. مادرش جواب داد: پسرم مگر من دندان دارم تا کره

۸۳- اریسین ایتیرن غولیپانی اولور<sup>۱</sup>: هر کس چنگک یا آتش هم زن خود را گم کند دیوانه می شود.

(آنکه وسیله دفاعی خود را گم کند دیوانه میشود). غولیپانی = غول یابانی

۸۴- اریم ار اولسا اویناشی من نینیرم: اگر شوهرم شوهر بود را می خواستم چه کنم. اویناق از مصدر اوینا باق - بازی کردن - بازی گرفتن .

۸۵- اریندنقینتان ارمنیه دایی دئیر: از زور تبلی به ارمنی دایی می گوید.

۸۶- از مه سین از مئیئم<sup>۲</sup>: له نکند تا من هم له نکنم.

۸۷- از یلمه، بوشقابلارا دوزولمه: له نشو و توی بشقاب چیده نشو.

(خودت را لوس نکن). بال وس کردن خود، خودت را مطرح نکن .

۸۸- استخاره ائله مه: استخاره مکن. (معطل نکن)

۸۹- استخاره پیس گلدی: استخاره خوش نیامد. - استخاره راه نداد.

(از انجام کار پشیمان شدم).

۹۰- اصلانین ارکک دیشیسی یوخی ایکی سیده آدام یئیر: شیر تر و ماده ندارد هر دو آدم را

می خورد.

برای ظالم و شرور خوب و بد مفهومی ندارد به هیچ کس رحم نمی کند.

۹۱- اصلی اولان اوژ اصلینی ایتیرمز، بد اصلیلر منزل یاشا یئتیرمز، کودی تاغی

ترشاماما گئیرمز، گوی سویوتدن حیوا اولماز نار اولماز<sup>۳</sup>: انسانی که دارای اصل و نسب نیکوست

آترا گم نمی کند. مردم بدون اصل و نسب نمی توانند تا هدف نهایی پیش بروند. طاق کدو نمی تواند خربزه

ثمر دهد، از درخت پید هم به و اتار به دست نمی آید.

اصل بد نیکو نگردد چونکه بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر کنبد است.

بخورم؟

۱- در قدیم اعتقاد داشتند که دیو یا غول از چیزهای آهنی می ترسد.

۲- داستان این مثل در کتاب امثال و حکم استاد مجتهدی ص ۴۰ آمده است.

۳- ترشاماما = شمامه، نوعی خربزه قهوه ای رنگ با راه های زرد.

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع نگردان  
(سعدی)

۹۲- اطلسدن جوراب اولماز: از اطلس جوراب نمی‌توان بافت.

هر کسی را بهر کاری ساختند. / (امثال و حکم)

ناز پرورده تنعم‌نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلا کش باشد  
(سعدی)

۹۳- اکدئغیم نخود دردئغیم نخود بازارا گلیب لب‌لبی نخود: آن چه که کاشتم نخود بود آنچه

که درو کردم نخود بود حالا که به بازار آمده نامش شده نخود لب لبی<sup>۱</sup>.

(نتیجه کار به شکل دیگری درآمد). نظیر: ددن سوقان، نن سارمساق، سن هاردان چیخدین نیشکر؟

۹۴- اکمه‌میش یئردن دریر: از جایی که نکاشته درو می‌کند.

کار ناکرده مزد می‌طلبد.

۹۵- اکیبلر یئمیشق، اکیریق یئیرلر: دیگران کاشتند ما خوردیم، ما هم می‌کاریم دیگران بخورند. /

(امثال و حکم).

داستان انوشیروان و پیرمردی که درخت گردو می‌کاشت

۹۶- اگر آدام باخماقینان اوستا اولایت گرک قصاب اول: اگر انسان با نگاه کردن اوستا شود سگ

باید تا حالا قصاب می‌شد.

سگ معمولاً تماشاگر کار قصاب است.

از یاهو گفتن کسی دانا نشود. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۷- اگر الین اوشور قوی اوژ جبین: اگر دست‌هایت سرد است به جیب خودت بگذار.

رنج خود و راحت یاران طلب. مزاحم دیگران مباش

(متکی به خود باش).

۹۸- اگر امامزادا منیمده معجزه‌سین بیلیرم: اگر این امامزاده را من ساختم و یا مال من است از

۱- لب‌لبی نخود = به نخود بو داده می‌گویند.

معجزه آن هم خبر دارم.

در وصف اقوام و آشنایان بخیل و ممسک گویند.

از این دیگ چوبی کسی حلوا نخورده □ از این شِله گرد برنمی خیزد □ از این امامزاده کسی معجزه ندیده □ اگر خیر داشت اسمش را می گذاشتند خیرالله. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۹- اگر بهانه‌دی بسدی<sup>۱</sup>: اگر منظور بهانه است پس است.

به سرناچی گفتند: سرنا بز، گفت: پایم می خارد. □ اگر سر آزاری داری بهانه بسیار داری □ حيله جو را بهانه بسیار است □ دل نخواسته و عذر بسیار. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۰- اگر سن لیلی اولسان من خلییم: اگر تو لیلی باشی من خیلی هستم.

اگر تو چغندری، من هم دیگ زودپزم □ اگر تو دولی من بند دولم □ اگر تو دایی هستی من مادرم □ اگر تو نیم منی من یک منم □ اگر تو سیزده نوروزی من سیزده صفرم □ اگر تو یک نویسی من صد نویسم □ اگر تو کلاغی من بچه کلاغم. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۱- اگر سن منی عاق ائله سن منده سنی عوق ائلرم: اگر تو مرا عاق کنی من هم ترا عوق

می کنم.

هر چه بر من پسندی من برایت آن پسندم

۱۰۲- اگر عومرون اولاهشتاد، دوقستان، یقین بیل اوغول، بیر گون یوخسان: اگر چه عمرت

به هشتاد و نود هم که برسد، یقین بدان پسرم که یک روز نیستی.

۱۰۳- اگر قاتئقیندا قیل یوخی نئییه قورخوران: اگر در ماست تو مویی نیست چرا می ترسی.

خائن خائف باشد.

اگر ریگی به کفشت نیست پس چرا می لنگی؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۴- اگر قبرستانان گچسه بیردنه اولولردن کم اولار: اگر از گورستان عبور کند یکی از

مرده ها کم می شود.

۱- روزی شخصی نزد ملانصرالدین آمد و گفت: که بند رختتان را به امانت به من دهید. ملا گفت: که بر روی آن ارزن پهن کرده ام.

مرد پرسید: چطور چنین چیزی ممکن است؟ ملا گفت: اگر .....

دزدی تردست و فرصت طلبی قهّار است .

اگر تخم مرغ دستش بدهی زرده ندارد. □ سرمه را از چشم می دزدد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- اگر گلین کچل دی داماددا یا لاماده<sup>۱</sup>: اگر عروس کچل است داماد هم طاس است.

۱۰۶- ال آت: دستی دراز کن. (کمک کن)

۱۰۷- ال اله سورتدی: دست به دست کرد. (وقت را تلف نمود).

۱۰۸- ال الی تانیر: دست، دست را می شناسد.

طلبکار بدهکار خود را می شناسد.

دست به دست سپرده است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۹- ال الی یووار الده دونر اؤزی یووار: دست دست را می شوید و دست دیگر صورت را.

پاداش نیکی نیکی است

با هر دست که بدهی از همان دست پس می گیری. / (امثال و حکم)

۱۱۰- ال ایاقین اوراقا وئرمه: دست و پای خود را به داس مسپار.

عجله مکن، از ذوق حلیم به دیگ افتادن (مواظب خودت باش).

۱۱۱- ال ایاقی یئککلدی: دست و پایش بزرگ شد.

دست و پای خود را کم کرد.

۱۱۲- ال چاتمییان آمرودی، دده سینه خیرات وئریر: آمرودی را که در دسترس نیست برای

پدرش خیرات می دهد.

از چیزی که ندارد حاتم بخشی می کند. با بخشیدن نعمت مجهول خود را سخاوتمند جامی زند.

۱۱۳- الدن اله دوشوب: از دستی به دستی افتاده. (بی ارزش شده)

۱۱۴- الدن یاپیشیر ایاقدان سوپرودور: از دست می گیرد از پا سُر می دهد.

با دست می گیرد با پا پس می زند.

۱۱۵- الده بیر سرچه، آغاجداکی اون سرچه دن یاخچئدی: یک گنجشک دم دست بهتر از ده

گنجشک روی درخت است.

سرکه نقد به از حلوای نسیه. / (امثال و حکم)

در بیابان فقیر گرسنه را شَلغم پخته به ز نقره‌ی خام

۱۱۶- ال دیمه می‌ش جانی چئخیر: دست نزده جانش در می‌رود.

خیلی ضعیف است - مردنی است

۱۱۷- الکی النیپ قلبیری گویده فنر ییلانیر: الکش، بیخته شده، غربالش در هوا چرخ می‌زند.

کارش تمام است.

آردم بیخته و غربالم آویخته. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۱۸- اللر اوسته ال وار: دست بالای دست بسیار است. / (امثال و حکم)

۱۱۹- ال مرد اولار گوژ نامرد: دست مرد است و چشم نامرد.

چشم طمع اجازه‌ی بخشش به دست نمی‌دهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۰- ال منیم اتک سنین: دست من و دامان تو.

۱۲۱- اله سالما: مرا دست مینداز.

هم فعل امر است و هم مصدر مرکب فریب دادن.

۱۲۴- الی آغزنا یئتیشیر: دستش به دهنش می‌رسد.

معاش مناسبی دارد - دخلش به خرجش کفاف می‌دهد. بضاعتی دارد در خور خود. نیازمند نیست.

۱۲۳- الی الینه دئیئر پوخ یئمه: این دست به دست دیگر می‌گزد که نخور.

دست و پا چلفتی است. کاری بلد نیست و مهارتی ندارد.

۱۲۴- الی ایاقیننان اوزون گلیر: دستش از پا درازتر می‌آید.

۱۲۵- الی بوشلوخدان، ایت قنرخنریق: به خاطر بیکاری سگ اصلاح می‌کنیم.

آمد بیکار جوالدوز به فلان خود می‌زند □ کور بیکار مژه‌های خود را می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۶- الی بویوکلر اتگینه یئتیشیب: دستش به دامان بزرگان رسیده.

صاحب منصبی شد.

۱۲۷- الی جئبینه چپیک چالیر: دستش در جیب، کف می‌زند.

بسیار خوشحال است و خوشحالی خود را پنهان می‌کند.

۱۲۸- الی داش آلتنان چئخدی: دستش از زیر سنگ بیرون آمد.

(مشکلش حل شد)

۱۲۹- الی دالینا دونمور: دستش به عقبش بر نمی‌گردد.

خود را به زحمت نمی‌اندازد. در را پشت سر خود نمی‌بندد.

۱۳۰- الیفی گولوف اوخور: الف را گولوف می‌خواند.

(همه چیز را عوضی می‌بیند).

۱۳۱- الیم خمیرده قارنیم آج: دستم لای خمیر است، شکمم گرسنه.

بضاعتی دارم و امکان استفاده از آن را ندارم.

۱۳۲- الیمی چالیدیم دیزیمه، الان گلمیشم اؤزومه: دستم را به زانو زدم، تازه به خود آمده‌ام.

تجربه‌ها کردم و خوشحال شدم.

۱۳۳- الیمی قنسسالا میشم که دیلیم اوزون اول: دستم را کوتاه کرده‌ام تا زبانم دراز شود.

(دست پیش کسی دراز نکرده‌ام تا غرور و عزت و شرف خود را حفظ کرده باشم). دست تمنایی

ندارم و از گفتن سخن حق هراسی

۱۳۴- الیمین دوزی یوخدی: دستم نمک ندارد. / (امثال و حکم)

۱۳۵- الین آغدان قارایا وورمور: دست به سیاه و سفید نمی‌زند. / (امثال و حکم)

۱۳۶- الین اوسته یول گئتمه میشن کی ایاقین قدرین بیلن: روی دست راه نرفته‌ای که قدر

بایت را بدانی.

عذر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید (سعدی)

رنج نکشیده‌ای که قدر راحتی را بدانی

۱۳۷- الین تورپاغا چالار قیزیل اولار: اگر دستش را به خاک بزند طلا می‌شود.

(خوش شانس است). - نظر کرده است

۱۳۸- الینده آلك بئلینده بلک نمه وئرمیشن دالی قیته رک<sup>۱</sup>: با این همه ادعا چه به ما داده ای

بگو که پس بفرستیم.

۱۳۹- الینده سووار قوی یئره: اگر در دست خود آب داری زمین بگذار.

(عجله کن) به سراغ فلان کار رفتن واجب تر از آشامیدن آب است.

۱۴۰- الینده قالیب: در دست او اسیر مانده.

۱۴۱- الینن آچیلان دویونی دیشن سالما: گره ای که با دست باز می شود به دندان باز نکن. / (امثال

و حکم)

۱۴۲- الینن گلنی چک بشقابا: هر چه به دست می رسد بکش به بشقاب.

(هر کاری از دستت برمی آید رو کن).

۱۴۳- الین وئر بایراملاشاق قلبیمدکی قلبیمده: دست بده برای دیدو بازدید عید، هر چه در قلبم

وجود دارد همانجا باشد.

(به ظاهر دوست باشیم در باطن دشمنی ها را نگاه داریم).

۱۴۴- الین یاغلنده چک اوزباشان: دست چرب است بکش به سر خودت.

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی □ کلاغ روده هایش درآمده بود می گفت من جراحم. اگر

لالایی می دانی چرا خوابت نمی آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۵- الینی من توتوم گوزونی آلاهِ: چشمش را خدا ببندد دستش را هم من.

۱۴۶- الی یئتیشمیر آغزینا اولی سینه خیرات وئریر: دستش به دهانش نمی رسد به مرده اش

خیرات می دهد.

برای شام شب نیازمند است ولی برای خودنمایی برای مرده ی خانواده احسان می کند.

۱۴۷- امام حسین قارداشیم اولونجا، شومور اریم اولیده: به جای این که امام حسین برادرم

باشد ای کاش شمر شوهرم می شد.

۱- الینده الک بلینده بلک = غریبال بندان دوره گرد(کولی ها) که برای فروش غریبال به شهر می آیند اغلب زنان چادر به کمر هستند که کودکان خود را بر پشت و کمر می بندند و غالباً برای فروش غریبال و گرفتن قیمت آن اصرار می کنند شاید منظور همین باشد.

ارزش شوهر بسیار بیش از برادر است. (البته مطابق این ضربالمثل)

۱۴۸- امام حسین آغلامیر، حلیمه آغلیر: برای امام حسین گریه نمی کند برای حلیم گریه می کند.

۱۴۹- امام حسین یوخی یوخسا شومور چوخی: امام حسین وجود ندارد ولیکن شمر فراوان است.

۱۵۰- امامزادا آچیلما میش کور قاپیسنی کسیر: قبل از این که در امامزاده باز شود کور منتظر نشسته.

۱۵۱- امامزادا شمع یاندرانین تانیر: امامزاده روشن کننده ی شمع خود را می شناسد.

۱۵۲- امان ناصالح اولادان آجیلیقدان اوتماق اولماز، شرینلیقدان آتماق اولماز: امان از دست اولاد ناصالح نه می شود نگهش داشت نه می توان دورش انداخت. تلخ است وقابل تحمل نیست شیرین است ونمی توان از خود راند

۱۵۳- امتحان اولموش قوروت امتحان اولما میش قاتیقیدان یاخچئدی: کشک امتحان شده بهتر است از ماست امتحان نشده.

آشنای امتحان شده بهتر از دوست نشناخته باشد.

۱۵۴- امدیگیم سوت بورنومنان گلدی: شیری که مکیده بودم از دماغم بیرون آمد. (بسیار عذاب کشیدم)

۱۵۵- امک بیلئمئن امگه گرفتار اولسون: کسی که قدر خوبی ها را نداند به انتقام ناحق شناسی گرفتار شود.

۱۵۶- انتقامارا صحبت حرامدی: آنکه انتظار می کشد حال و حوصله ی صحبت کردن ندارد.

۱۵۷- انسانین شریکی گرگ قولونا قولای اولا: شریک انسان باید موافق او باشد.

۱۵۸- انسان هر نمثیه فخر ائله سه آتا بابایه فخر ائله مز: انسان به هر چیز افتخار کند به پدر و مادرش افتخار نمی کند.

(انسانیت به اصل و نسب نیست). بزرگی به عقل است و ادب نه به اصل و نسب.

۱۵۹- ان شاء.. انه سن مینه بیلئمیه سن: امیدوارم که پیاده شوی و نتوانی سوار شوی.

در مقام نفرین گویند.

۱۶۰- ان شاء... پیشیکدی<sup>۱</sup>: انشاء الله گربه است.

داوری با حسن نیت.

۱۶۱- انصاف دینین یار یسیدی: انصاف نیمی از دین است.

۱۶۲- انصاف سیز آقا یاغیشسیر هاوا: آقای بی انصاف مثل هوای بدون باران است.

هارت و پورت دارد برکت ندارد.

۱۶۳- انکه انکه لر قالیپار تا یئتیشنه کردنکه له لر: بزرگان عاجز مانده اند چه برسد به کودکان ؟

۱۶۴- اننن کمدی یوواندا آغار میر: عرضش کم است هرچه می شویی سفید نمی شود.

اگر بهانه است بس است.

۱۶۵- انیشین قانشاریندا یوقوشدی: در مقابل سرازیری سربالایی وجود دارد.

هر نشیبی را فرازی است و هر فرازی را نشیبی است .

(زندگی پستی و بلندی دارد).

۱۶۶- او آرشینا بنز وئرمز لر: کرباس با آن عرض وجود ندارد و به تو نمی دهند.

با آن ادعا به چیزی نمی رسی.

۱۶۷- او اوی که قوناق یئزار، آلا یئخا بیلمز: خانه ای را که مهمان خراب می کند خدا نمی تواند

خراب بکند.

۱۶۸- او امامزادادی که با هم دوز تمئشیق<sup>۲</sup>: همان امامزاده ای ایست که با هم ساخته ایم.

۱۶۹- او اثئیدی، اثئید بیلزم، که بو گونکی ایشی سابییا قویا: آن جوان را جوان نمی ندانم که کار

امروز را به فردا بگذارد.

۱۷۰- او با<sup>۳</sup> بیر یانا، بانا<sup>۴</sup> بیر یانا: چادر در یک طرف و چوب سقفش در یک طرف.

۱- امام ده به مسجد می رفت جامه اش به سگی باران خورده سایید. امام برای این که مجبور نشود به خانه بازگشته جامه اش را

عوض کند. چشم بر هم نهاد گفت: ان..... (امثال و حکم دهخدا ج ۱، ص ۳۰۰)

۲- داستان این مثل در کتاب ریشه های تاریخی امثال و حکم (پرتوی آملی) ج ۱، ص ۹۳ آمده است.

۳- او با = چادر

۴- بانا = سقف چوبی که اسب یا گاو و عرابه را به آن می بندند.

(بسیار شلوغ و بی‌نظم) در هم و برهم است.

۱۷۱- اوبا دوروپ کوچماقا گلین گندیپ..... ایل آماده کوچ شده عروس برای ریدن رفته است.

۱۷۲- او بیر دوندی هامی گئیجه‌جک او بیر آتدی هامی مینه‌جک: آن لباسی است که همه خواهند

پوشید و اسبی است که همه سوار خواهند شد. (کنایه از مردن)

شتری است که بر در خانه‌ی همه می‌خوابد. / (امثال و حکم)

۱۷۳- اوت آلماقا گلمیشن؟: برای گرفتن آتش آمده‌ای؟

(چرا این همه عجله می‌کنی؟)

۱۷۴- اوتاقا کندی‌ریز اوسکور مویون، حیاطه گندی‌ریز آسقی‌رمیون، مستراحا گندی‌ریز.....

خان اوغلونون باشی آغ‌ریز: به اطاق می‌روید سرفه نکنید به حیاط می‌روید عطسه نکنید به مستراح می‌روید ..... چون سر پسر خان درد می‌کند.

سگ اصحاب کهف را چخ نباید گفت □ گربه‌ی ابوهریره را پیش‌ت نباید کرد □ نجسید نگوزید احمد

خیار کاشته □ از آن کوچه نرو میربلوک جو کاشته □ نجسید نگوزید بی‌بی در خواب است. / (ده هزار

مثل فارسی)

۱۷۵- اوت اوزون یان‌دیرار: آتش خودش را من سوزاند.

آتش هر چه تندتر باشد از دور و برش بیشتر نمی‌تواند بسوزاند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۶- اوت اولدی: آتش شد.

داغ دل شد. (درد سر و غصه بزرگی شد).

۱۷۷- اوت پارچاسی: پاره‌ی آتش - آتشپاره

(به کودکان شلوغ و شیطان گفته می‌شود).

۱۷۸- اوتدان سودان گوی آماندی مالّا دان سییئدن خان آماندی: از آب و آتش آسمان ایمن

است از ملا و سید خان.

در روزگاران قدیم تعدادی از ملّایان رعایت حال خانها و ارباب املاک را ملحوظ داشتند.

۱۷۹- اوتدان کول تورر کولدن اوت: از آتش خاکستر بوجود می‌آید و از خاکستر آتش.

در جایی گویند که (پدر و فرزند شخصیتی ضد هم دارند).

۱۸۰- اوت دوشدوقی یئری یانديرار: آتش در هر جا بیفتد همان جا را می سوزاند.

(حرف بجا اثر عمیق دارد).

۱۸۱- اوتدوق اوتدوق آجیخدیق<sup>۱</sup>: نشستیم و نشستیم گرسنه شدیم.

سیر شدیم ما را بس، ما هم می خوریم تا هس، اشتهای ما هم آمد پس.

۱۸۲- اوتوروپ اوزون گوروپ، دوروپ دیزین: نشسته خود را دیده بلند شده زانویش را دیده.

(تجربه ای در زندگی ندارد). و یا خودخواه است.

باکسی آمیزش نکرده. از خود به دیگری نپرداخته

۱۸۳- اوتوکدوقون، بویقیشدئرئپ: هر چه او ریخته این جمع کرده -

مقلد خوبی است. (اخلاق و رفتار او را آموخته و از او تقلید می کند).

۱۸۴- اوتومامیش هوره بیلمیر: قبل از نشستن نمی تواند پارس کند.

به کنایه از افرادی گویند از تک و تو افتاده باشد.

۱۸۵- اوتون توتونی گئدر قالیانین گوزونه: دود آتش به چشم برپاکندهی آتش می رود.

دودش به چشم خودش می رود. / (امثال و حکم)

۱۸۶- اوتوموشدوخ خودوکسوز دانا گلدی قویروقسوز: بدون غم و غصه نشسته بودیم گوساله

آمد بدون دم.

فراغتی داشتیم بادل آسوده غمی آمد ناخواسته و دردسری غیره منتظره

۱۸۷- اوتوموشدوخ سس سس سلام سسز قونشونون ائششگی گلدی باش سسز

قولاق سسز: بی سر و صدا نشسته بودیم که الاغ همسایه آمد بدون سر و گوش.

(هر دو مثال یعنی این که بدون غم و غصه بودیم غمی از راه رسید).

---

۱- شخصی به خانه مرد فقیری به مهمانی رفت. صاحبخانه خیلی زود دست از غذا کشید تا مهمان هم از او پیروی کرده در نتیجه غذایی برای فرزندان مرد فقیر باقی بماند. اما مهمان دست از غذا نکشید صاحبخانه وقتی چنین دید گفت: اوتدوق..... آنگاه دوباره بر سر سفره آمد و مشغول خوردن شد.

۱۸۸- اوتومویاجیدیم آدین خبر آلمادیم<sup>۱</sup>: چون نمی خواستم با او زندگی کنم نامش را نپرسیدم.

(برای زن در مقابل مرد یک معنی اوتوماق ادامه ی زندگی است.)

۱۸۹- اوتونان پیلو اولمازو یا اوردونان پیلو اولماز یاقینان دویی لازمدی: با آتش و یا با باد

کردن لپ پلو درست نمی شود روغن و برنج لازم است.

از روغن دانه حلوا درست نمی شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۹۰- اوتونان سو آراسیندا قالپ: بین آب و آتش مانده است.

(بر سر دو راهی مانده)

۱۹۱- اوتونان سو بیر یئرده اولماز: آب و آتش در یک جا قرار نمی گیرند.

آب و آتش با هم نیامیزد □ آب و آتش را چه آشنایی. □ آتش و پنبه □ آتش و اسپند □ پشه و باد □

سنگ و آبگینه □ شیشه و تبر / (ده هزار مثل فارسی)

۱۹۲- اوت یانار قازان آغلار: آتش روشن می شود دیگ گریه می کند.

(آتش دل باعث ریزش اشک است.)

۱۹۳- اوتی اوتونان گنجیر تمزله، اوتی سؤونان گنجیر دللر: آتش را با آتش خاموش نمی کنند

بلکه با آب خاموش کنند.

(در برابر خشونت باید نرمی نشان داد): نظیر خون را به خون نشویند.

درشتی و نرمی به هم در به است جوفاصد که جراح و مرهم است

۱۹۴- اوجا آدامین عقلی توپپوقوندا اولار: عقل آدم بلند قد روی قوزک پایش قرار دارد.

بالای دراز را خرد کم باشد □ عقل طویل را نبود هیچ اعتبار. نظیر کل طویل احمق

گردن و ریش و پای دراز از حماقت حدیث گوید باز

(اوحدی)

عقل آدم قد بلند تا ظهر است □ آدم قد بلند عقلش گرد است □ قامت بلند نشانه حماقت است. / (ده هزار

مثل فارسی)

۱۹۵- اوجا کوللوگون تورپاقین سووور باشان کولی گئنتسه قومی قالار: اگر خواستی خاکی به سر کنی خاک خرابه های بلند را بر سرت کن زیرا وقتی خاکسترش برود شنش باقی می ماند. کوللوک: تل خاکستر

با بزرگان معاشرت کن که بی نصیب نخواهی بود.

۱۹۶- اوجاقی گنجیر دیپ کولینن اوینور: اجاق را خاموش کرده با خاکسترش بازی می کند.  
۱۹۷- اوجاقین یاراشئقی اودوندی او یون یاراشئقی آرواندی: برازنده ای اجاق هیزم است و رونق خانه کد بانو.

۱۹۸- اوجا یئره سویئتیشمز: به مکان های بلند آب نمی رسد.

وقتی سیل می آید به ساختمان های بلند نمی رسد ( ضرر هر مصیبت و آفتی در درجه اول به فقرا می رسد. بلند همتان را هر تند بادی به خاک نیفکند.

۱۹۹- اوجوز اتین شورباسی اولماز: از گوشت ارزان نمی توان آبگوشت درست کرد.

۲۰۰- اوجوزا وئره وئره باهانین قیمتی چئخار: چیزهای ارزان چون نامرغوب هستند باید زود بزود عوض شوند به این ترتیب جبران گرانی می شود.

۲۰۱- اوجوز دان باها هیچ ذات اولماز: از ارزان گرانتر وجود ندارد (نظیر مثل بالاست).

۲۰۲- اوجوزلوخدا آلاز، باهالیخدا ساتار: به هنگام ارزانی می خرد به هنگام گرانی می فروشد. محترک و فرصت طلب است.

۲۰۳- اوجومی اینسیله مه میثیم: کف دستم را بو نکرده بودم. (از کجا می دانستم).

۲۰۴- اوجوندا بیر توک یوخی: در کف دستش یک مو وجود ندارد.

دانی کف دست مو ندارد - خر برهنه را پالان نتوان کرد.

۲۰۵- اوجونو آتیب اوجورلوغا گئتمه: از سر مطلب تا انتهای مطلب را بیان مکن.

بی مقدمه صحبت مکن. از سر تا پا □ از سیر تا پیان.

۲۰۶- اوچ آی من سنه گلنی اوچ آی سن منی آلانی رجب، شعبان، رمضان اولوردوققوز  
آی<sup>۱</sup>: سه ماه است که تو با من ازدواج کردی سه ماه است که من با تو ازدواج کرده ام رجب و شعبان و  
رمضان نه ماه می شود.

در مکر زنان گویند.

۲۰۷- اوچ تومنلیق انششگین اون بنش قئر انلیق بالاسی اولار: خر سه تومانی کرّه ی پانزده  
ریالی خواهد داشت.

۲۰۸- او چپیه داغ گورسه دللر، او گورسدمزلر: به شکارچی کوه نشان می دهند نه شکار.

۲۰۹- اوخومامیش ماللا اولما: نخوانده ملّا نشو.

۲۱۰- او داغا قار یاغدی بوداقد- خبر اولدی: در آن کوه برف بارید خبرش به این کوه رسید.

۲۱۱- او داغا یاغدیم خبر، بو داغا یاغدیم خبر، قاپویا یاغدیم بی خبر: به آن کوه باریدم خبردار  
شدند، به این کوه باریدم خبردار شدند، جلوی در باریدم کسی خبردار نشد.

به بیگانه و آشنا خوبی کردم قدر دانستند به خودی نیکی کردم به روی خود نیاورد.

۲۱۲- اودا قوجالیق داندی<sup>۲</sup>: آن هم از پیری است.

۲۱۳- اورا بیر یئردی آت مین جیدا<sup>۳</sup> کوتی: آنجا جایی است که باید اسب سوار شوی و نیزه  
برداری.

مقصودی که داری خطرناک است باید آماده ی خطر باشی. در وصف مکان های وسیع نیز گفته  
می شود.

۲۱۴- اوراق نه قدر ایری اولسا یاخچی دوغران: داس هر قدر کجتر باشد بهتر می برد.

۲۱۵- اورتولی بازار دوستلوغی پوزار: بازار پوشیده دوستی را از بین می برد.

(خرید و فروش یا بده و بستان بدون حساب و کتاب دوستی را از بین می برد).

---

۱- زنی با مردی ازدواج کرد و پس از سه ماه صاحب فرزندی شد. مرد از زن پرسید: که چگونه چنین چیزی ممکن است؟ زن گفت:  
اوچ.... از کتاب امثال و حکم استاد مجتهدی

۲- پیرزنی نزد طبیب رفت و شروع کرد به شمردن دردهای خود. بدنبال بیان هر دردی پزشک می گفت: که از پیری است. سرانجام  
پیرزن عصبانی شد و به پزشک دهن کجی کرد. پزشک گفت: اودا....

۳- جیدا = نیزه

حساب حساب کاکا برادر □ برادریمان سرجایش بز یکی ده ریال است. / (امثال و حکم)  
 ۲۱۶- اوردون دونبالدیپ، باغدان اریک گله جک: گونه هایش را باد داده که از باغ زردآلو خواهد رسید.  
 شکمش را صابون زده است. / (ده هزار مثل فارسی)  
 ۲۱۷- اوروج توتمویانین آدین قویالار اورجعلی: نام کسی را که روزه نمی گیرد اورجعلی می گذارند.

نامش کلان و دهش ویران □ نام آباد و شهر ویران □ نام بلند و کلبه ی خراب. / (ده هزار مثل فارسی)  
 ۲۱۸- اوروج یئماقین گورموشم آما یالاننان نمه دنیم ناماز قیلماقین گورمه میشم: روزه خوردنش را دیده ام، اما چرا دروغ بگویم نماز خواندنش را ندیده ام.  
 ۲۱۹- اوره گیم قانا دونوپ: دلم خون شده.

۲۲۰- اوره گ یانماسا گوزدن یاش چئخماز: اگر دلی نسوزد اشک جاری نمی شود.  
 تا دل آتش نکیرد حرف جانسوزی نکوید.

۲۲۱- اوز آدیمی اوزگه دن سوروشورام: اسم خودم را از دیگران می پرسم.  
 پریشان خیالم.

۲۲۲- اوزاخدان<sup>۱</sup> آتان داش بودا دئیر ویا توپوقا دئیر: سنگی که از دور پرتاب شود به ران و یا به قوزک پا می خورد.

(بعد از واقعه به فکر چاره افتادن نتیجه بخش نیست) □ علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۳- اوزاخدان باخانا دویوش آسان گلیر: برای کسی که از دور نگاه می کند زد و خورد آسان است.

آواز دهل شنیدن از دور خوش است.

۲۲۴- اوزاخدان قاش گوز آتیر: از دور با چشم و ابرو اشاره می کند.

۲۲۵- اوزاخ یئرین هولاسئین خورسونان دویلر: خرمن اراضی دور دست را با خروس

می‌گویند.

(کنایه از شایعه‌پراکنی کردن است). به ماجراهای ندیده و نشناخته هزار شایعه است

۲۲۶- اوزاخلیقا دوزه بیلیمیرم یوخونلوقی گؤره بیلیمیرم: دوری او را نمی‌توانم تحمل کنم و نزدیکی او را نمی‌توانم ببینم.

۲۲۷- اوزادین که عوضی وار گله‌سی یوخ: چیزی که عوض دارد گله ندارد. / (امثال و حکم)

۲۲۸- اوز،الی دئیسین، اوز گوزی چئخسین: امیدوارم که با دست خودش کور شود و یا چشمش درآید.

به مکافات عمل خود گرفتار آید.

۲۲۹- اوز، اوزدن اوتانار: رو در رو شدن باعث شرمندگی طرفین است.

دو چشم که بهم افتد یکی را شرم آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۰- اوز اویوموزده یئمه‌میشیق، قونشوداکه گؤرموشوق: در خانه‌ی خودمان نخورده‌ایم دست همسایه که دیده‌ام.

نخوردیم نان گندم دیدیم دست مردم. / (امثال و حکم)

۲۳۱- اوز اویوموزده، اوز سوزوموز: خانه‌ی خودمان است و حرف خودمان.

(نباید سخنانی که اینجا گفته می‌شود به بیرون درز کند).

۲۳۲- اوز اویونده اوتوروپ اوزگه سوزون دانیشما: در خانه خود نشسته درباره دیگران سخن

مگو.

(نان خودت را می‌خوری حرف دیگران را می‌زنی و غیبت مردم را می‌کنی).

۲۳۳- اوز اویونده اوماج ائلیه بیلیمیر اوزگه اویونده اریشته کسیر: در خانه خودش بلغور

نمی‌تواند درست کند در خانه‌ی مردم رشته درست می‌کند یا می‌برد.

عروس سر خودش را نمی‌تواند ببندد سر همسایه را می‌بندد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۴- اوز اویونون تولکیسی اؤزگه اویونون اصلانی: روباه خانه خود و شیر خانه دیگری.

۲۳۵- اوز اویونون خوروسی اوزگه اویونون تویوغی: خروس خانه خود و مرغ خانه دیگری

است.

بر در خانه هر سگی شیر است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۶- اوز باشینا اولوپ: خودسر شده است.

۲۳۷- اوز بورکون قاضی ائله: کلاه خود را قاضی کن. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۸- اوز بورنوننان قاباقی گؤرمور: جلوتر از دماغ خود را نمی بیند.

(تنها خودش را و منافع خود را در نظر دارد).

۲۳۹- اوز چولومی سودان چئار دیم: گلیم خود را از آب بکشم. / (امثال و حکم)

۲۴۰- اوز حامامیندا تپیکده وورا بیللن: در حمام خودت لگد هم می توانی بزنی.

در خانه خودت آزادی کامل داری □ چهار دیواری اختیاری. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۴۱- اوزدن ایراق: دور از روی شما. (گلاب به رویتان)

۲۴۲- اوز دوزتدیقمیز امامزادا، اؤزوموزه قنیم<sup>۱</sup> چئخدی: امامزاده ای که خودمان ساخته بودیم

دشمن خودمان شد.

۲۴۳- اوز، دو یور، ایاق داشنیده: روی که نیست سنگ پاست.

رو که نیست سنگ پای قزوین است. / (امثال و حکم)

۲۴۴- اوزده خالا، دالدا چالا: در ظاهر خاله در باطن چاله.

(در ظاهر دوست در باطن دشمن).

۲۴۵- اؤز سوزون هاردا انشیددین اؤزگه سوزون یاتیندا: سخن خود را کجا شنیدی در کنار

سخن دیگران. آنچه را باید برایت بگویند در قالب خطاب به دیگران گفتند.

۲۴۶- اؤز سوزون هاردا تاپدین اوزگه سوزونده: سخن خود را کجا یافتی در میان سخن

دیگران. همان ضرب المثل

۲۴۷- اؤز شیرینلیقیزئنان ایچین: با شیرینی خودتان بخورید. وقتی برای کسی چایی آورند و قند

فراموش شود.

۲۴۸- اؤز عیبینه کور اولوپ اوتوروپ: برای دیدن عیب های خودش کور است و آسوده نشسته.

آب صدای شرشر خود را نمی شنود □ کور خود است و بینای مردم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۴۹- اوز قیزارماخ بهترده قارین آغریماخدان: شرمنده شدن از گدایی بهتر است از گرسنگی.

تحمل اندک منت بهتر از گرسنگی است

۲۵۰- اوز قئنئننان چئخب: از غلاف خودش خارج شده.

(خودش را کم کرده).

۲۵۱- اؤز کولگه سیننن قورخور: از سایه ی خودش می ترسد.

۲۵۲- اوز گؤزونده تیری گؤرمور اوزگه گؤزونده چوپی گؤرور: در چشم خود تیر را نمی بیند

در چشم دیگران کاه را می بیند.

عیب بزرگ خود را نمی بیند به عیب های دیگران می پردازد.

۲۵۳- اوزگه آتئنا مینن تنز دوشر: کسی که به اسب دیگران سوار شود زود می افتد.

به اغوای دیگران خود را بی چاره می کند.

۲۵۴- اوزگه آروادین گوزی- یئککه گؤرسه نر: چشم زن دیگران بزرگ به نظر می آید.

مرغ همسایه غاز است. / (امثال و حکم)

۲۵۵- اوزگه الینن بالیخ (بالیق) تونور: با دست دیگران ماهی می گیرد.

(متکی به دیگران است).

۲۵۶- اوزگه الی یاخچندی ایلان توتماقا: دست دیگران خوبست برای مار گرفتن.

سر مار به دست دشمن بکوب.

۲۵۷- اوزگه اوز گنین ایتگنین گؤرنده آختاران: ییگانه گمشده ییگانه را در آسمانها می جوید

(غریبه ها نسبت به هم دل نمی سوزاند).

۲۵۸- اوزگه اوز گنین نامازین دسته مازسیز قئلار: ییگانه نماز ییگانه را بدون وضو می خواند.

۲۵۹- اوزگه اوغلوننان اوغول اولماز یورقانی یئرتار گئدر: پسر دیگران برای تو پسر

نمی شود، لحاف را پاره می کند و می رود.

۲۶۰- اوزگه اویون آوادان (آبادان) گورن اوز اویونه ایشاماقی گلر: کسیکه خانه دیگران را آباد

بند به خانه‌ی خود دیدنش می‌آید.

۲۶۱- اوزگه طنابینن قوییا گنتمه: با طناب دیگران به چاه مرو.

به اغوای دیگران خود را در بلا نینداز

۲۶۲- اوزگه کُوتینان پی چنخیر: با کت دیگران داماد می‌شود.

به جامه و اشیای امانتش پز می‌دهد.

با مردی دیگران نمی‌توان داماد شد. □ با احلیل<sup>۱</sup> دیگران نمی‌توان عروسی کرد. / (ده هزار مثل

فارسی)

۲۶۳- اوزگه کیسه سینن شاه انداز لیق ائلمه: از کیسه‌ی دیگران شاهانه بخشش نکن.

از خزانه‌ی خلیفه بخش. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶۴- اوزگه گلیر گندر اولور فامیل، فامیل گلمز گنتمز اولور یاد: غریبه رفت و آمد می‌کند

خویشاوند انسان می‌شود. خویشاوند رفت و آمد نمی‌کند غریبه می‌شود.

کرکی که مرا شیر دهد میش منست □ دوستان وفادار بهتر از خویشند □ بیگانه وفا کند به از خویش

است. / (ده هزار مثل فارسی)

برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش است

۲۶۵- اوزگه نین آتین مینن همیشه پیاده اولان کسی که اسب دیگران را سوار شود همیشه پیاده

می‌ماند.

(به امید دیگران نباید بود).

۲۶۶- اوزگه نین اوزگئیه نمه خیری چوره‌گین یئیر سوونی بولاندئیر: دیگران چه نفی به

حال انسان دارند نانش را می‌خورند و آبش را گل آلود می‌کنند.

۲۶۷- اوزگه نین ایپینن قوییا گیرسن آرادا گوررن قنلی میش: اگر با طناب دیگران به چاه بروی

در بین راه می‌بینی که مو است.

(به هیچکس اعتماد نکن.)

کس نخار پشت من، جز ناخن انگشت من □ اگر می‌خواهی کاری انجام شود خودت آنرا انجام بده. /  
(انگلیسی)

به غمخوارگی چون سرانگشت من      نخارد کس اندر جهان پشت من  
(سعدی)

۲۶۸- اوزگه‌یه یا لاغدی<sup>۱</sup> فامیله چولاق: کار مردم را راه می‌اندازد و سر بار خویشان است.  
بنده‌ی دیگران است سربار خانواده.

۲۶۹- اوزلری قویون ایشلری اویون: خودشان گوسفندند کارهایشان هم بازی است.  
۲۷۰- اوزن بیراینه باتیر اوزگه‌یه بیر چوالدوز: یک سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به  
دیگران. / (امثال و حکم)

۲۷۱- اوز وئردیق آستاردا ایستیر: رو دادیم آستر هم می‌خواهد.  
رو که دادی به لر، خانه‌ات را می‌بندد به کُر! □ گدا را که رو بدهی ادعای قوم و خویشی می‌کند. / (ده  
هزار مثل فارسی)

۲۷۲- اوزوم باغدا باغ داغدا: انگور در باغ است و باغ در کوه.  
(برای به دست آوردن هر چیزی باید زحمت بکشی).

۲۷۳- اوزوم چنخدی سیچ خیارا: وقتی انگور آمد برین بر خیارا  
در میان میوه‌های خوشمزه      شاه، انگور است و سلطان خربزه.  
(ده هزار مثل فارسی)

۲۷۴- اوزوم دویموشام گوزوم دویمویوپ: خودم سیر شده‌ام چشمم سیر نشده.  
کوزه‌ی چشم حریصان پر نشد      تا صدف قانع نشد پر در نشد.  
(مولوی)

۲۷۵- اوزوموز گندیریک ایرانا- کره‌نی وئریریک اوزگه‌یه: خودمان برای گرفتن دوغ می‌رویم و

کره را می دهیم به دیگران.

۲۷۶- اوزومون یاخچئسین چاققال یئیر: انگور خوشمزه را شغال می خورد.

سیب سرخ نصیب دست چلاق می شود. / (امثال و حکم)

۲۷۷- اوزومه باخ حالیمی سوروش: به صورتم نگاه کن حالم را پیرس.

رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر.

۲۷۸- اوزومه گولور دده می یاندئریر: به رویم می خندد و پدوم را در می آورد.

۲۷۹- اوزومی اوننی گوروپ آدیمی دگرمانچی چاگیرما: صورتم را آردی دیده، مرا آسیابان

صدا مزین.

۲۸۰- اوزون ایشی باشلاما: هیچ کاری را خودت شروع نکن و یا اوزون ایشی باشلاما، پایان

کاری را ندانی آغاز نکن.

۲۸۱- اوزون باخئران گوزگه یه،<sup>۱</sup> آدین قویوران اوزگه یه: به آینه نگاه می کنی و نامت را بر

دیگران می گذاری.

(عیبهای خود را به دیگران نسبت می دهی).

۲۸۲- اوزون تولکی اولومونه ووروپ: زوباه صفتانه خود را به مردن زده است.

(خود را به موش مردکی زده). / (امثال و حکم)

۲۸۳- اوزونده دوغراماج ایچمئیه جئیوق: روی صورتش آبدوغ نخواهیم خورد.

(ظاهرش مهم نیست).

۲۸۴- اوزون قویوپ اوجا تاقچئیه: تاقچه بالا گذاشته. خود را بالاتر از دیگران می داند.

۲۸۵- اوزون کسئوال یاندیرماز: هیزم (آتش هم زن) بلند دست را نمی سوزاند.

آدم خود ستا توانایی آزار هم ندارد.

۲۸۶- اوزون گئدیر قسسا گلیر: بلند می رود کوتاه برمی گردد.

(ادعایش فراوان است اما کاری از او ساخته نیست).

۲۸۷- اوزونن قولى چومماقا توش كليپ: با ضرورت و ظالم تر از خود روبرو شده.

قول چوماخ: بزن بهادر - زورمند.

۲۸۸- اوزونن گول توتמושوق بالاسيننان گولاب توتاق؟! از خودش گل چیدیم که از

فرزندش گلاب به دست آوریم؟

از خودش خیری ندیدیم از فرزندش چه خیری خواهیم دید.

۲۸۹- اوزونن یوخارییا باخما: به بالاتر از خود نگاه نکن.

(خود را با ثروتمندان مقایسه نکن).

۲۹۰- اوزونون قاماشئقى یوخدی: حیا ندارد.

۲۹۱- اوزونه اینه ساپلیا بیلیمیر خالخا پالان تیکیر: برای خودش سوزن نمی تواند نخ کند برای

دیگران پالان می دوزد.

۲۹۲- اوزونه اوزی قارالیقی چکیب: به صورتش روسیاهی کشیده.

(برای خود بدنامی کسب کرده است).

۲۹۳- اوزونه باخماق کفاره ایستیر: دیدارش کفاره می خواهد.

(غیر قابل تحمل است).

۲۹۴- اوزونه گولنده بئله بیلیر نه خبردی: وقتی به روی او می خندی از خود راضی می شود.

۲۹۵- اوزونی اوتا سووا چالیر: خودش را به آب و آتش می زند.

۲۹۶- اوزونی اویه قویمولار قوناق آپاریر: خودش را به خانه راه نمی دهند مهمان با خود

می برد.

یکی را به ده راه نمی دادند سراغ خانه کدخدا را می گرفت. / (امثال و حکم)

۲۹۷- اوزونی بوقدا بازاریندا گورور: خودش را در بازار گندم فروش ها می بیند.

(توقعش بالاست و از خود راضی است).

۲۹۸- اوزونی بیر یووان گورسون بیرده گؤتورن: صورتش را فقط مرده شور و مرده بردار

بینند.

- ۲۹۹- اوزون یرتیب توکمه: خودت را تیکه پاره مکن.
- ۳۰۰- اوزونی ووروپ بوروخ کوچیه: خودش را به کوچی علی چپ زده. / (امثال و حکم)
- ۳۰۱- اوزونی ووروپ ساری قولاغلققا: خودش را به حماقت زده است.
- ۳۰۲- اوزونی ووروپ کورلوغا: خودش را به کوری زده است.
- ۳۰۳- اوزونی ووروپ گوتی بوشلوقا: خودش را به کونگشادی زده.
- ۳۰۴- اوزونی یئمیشلندیریر<sup>۱</sup>: خودش را لوس می کند.
- ۳۰۵- اوزونی یوورقویور یارپیز<sup>۲</sup> اوسته: خودش را می شوید و می گذارد روی پونه.
- (خودش را بی گناه نشان می دهد). به خود می نازد، از خود راضی است.
- ۳۰۶- اوزی اوتوروپ هوره بیلیمیر کویکلری باشاسالیر: خودش نمی تواند پارس کند سگ ها را تحریک می کند.
- ۳۰۷- اوزی اوخجا سوزی پوخجا: خودش قد تیر و حرفش قد گه است.
- (به کوچک فضول خطاب می شود).
- ۳۰۸- اوزی بیچیر اوزی تیکیر: خودش می برد و خودش هم می دوزد.
- ۳۰۹- اوزی بوردا دویور آلاهی که بوردا: خودش اینجا نیست خدایش که اینجا است.
- ۳۱۰- اوزی بیردا دویور گوتونی یئمئین: خودش اینجا نیست کونش را نخورید.
- (غیبتش را نکنید).
- ۳۱۱- اوزی قنرمیزی: رو سرخ (بی حیا)
- ۳۱۲- اوزی کتدیدی توکلری مخمل چالیر: خودش دهاتی است موهایش مثل مخمل است.
- ۳۱۳- اوزی گولن عاشیقین ایچریسی قان اولار: مطربی که لبخند به لب دارد دلش خون است.
- بالب خونین لب خندان بیاور همچو جام.
- ۳۱۴- اوزی یئخیلان آغلاماز: هر کس که خودش به زمین بخورد گریه نمی کند.

۱- یئمیش = کشمش

۲- یارپیز = نوعی گیاه خوشبو- پونه

خود کرده را چاره نیست. / (امثال و حکم)

۳۱۵- اؤزی یورقاند ا دییی فرماندا: خودش زیر لحاف است و کونش به فرمان.

چشم خود را می بندد و تن به پستی می دهد.

۳۱۶- اؤزیولون قویوپ اوزگه یولونا گئدیر: راه خود را رها کرده و به راه دیگران می رود.

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.

(مولوی)

۳۱۷- اوستا سیفته ائله ممیش شاگرد دخیله گیردی: قبل از این که اوستا پولی به دست آورد

(دشت کند) شاگرد وارد دخل شد.

(دخیل) صندوق و کشو ویژه پول در مغازه ها

۳۱۸- اوسوز که اورکدن چئخار قلبه یاپئیشار: سخن کز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند.

سخن کز دل آید بود دلپذیر. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۹- او سوزلر قارین کوپی آلمادی: این حرف ها باد شکم را خالی می کند.

(سخنان احمقانه ای است). این حرف ها عقده گشایی است.

۳۲۰- اوشاقا اوشاق دئیللر بویوگه بویوک: به بچه بچه می گویند به بزرگ بزرگ.

(هر کسی باید موقعیتش مشخص باشد).

۳۲۱- اوشاقا ایش بویور اوزونده دالیجا یؤیون کاری را به بچه واگذار کن خودت به دنبالش

برو.

۳۲۲- اوشاق اولان یئرده غیبت اولماز: جایی که بچه وجود داشته باشد غیبت وجود ندارد.

۳۲۳- اوشاق ایشیر بیر یئره گلین یاخیر مین یئره: بچه به یک جا می شاشد، عروس به هزار جا

می مالد.

عروسی که بچه داری بلد نباشد.

۳۲۴- اوشاق چوخ اولسا چوره کده چوخ اولار: اگر بچه زیاد باشد نان هم زیاد می شود.

هر آن کس که دندان دهد نان دهد. / (سعدی)

۳۲۵- اوشاقی آغزان دادانديرما: مطیع فرزند خود مباش.

(هر چیزی که خواست در اختیارش مگذار).

۳۲۶- اوشاق یئخیلا یئخیلا بویور: بچه به همراه افتادن بزرگ می شود.

۳۲۷- اوشاقینان اوشاقدی بویوگونن بویوک: با بچه بچه می شود با بزرگ بزرگ.

(همرنگ جماعت)

۳۲۸- اوشاقین تربیتی بلکه گلینین تربیتی گردکده: تربیت کودک از قنداق و تربیت عروس از

حجله آغاز می شود.

۳۲۹- اوشدی اوشدی قوندی پوخ اوستونه: پرواز کرد و پرواز کرد روی تکه نشست.

(پس از مدتی تلاش و تقلا و بلند پروازی به چیز بی ارزشی دست یافت).

۳۳۰- او شیرین دیلینن که سن ایران ایستیرن بیر لو مبادا کره قویارام اوستونه: با آن

زبان شیرینی که تو دوغ می خواهی حتماً یک تکه بزرگ کره هم رویش می گذارم!

به آن زبان خوش، به راه نزدیکی یا به پول زیادت؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۱- اوغرودان اوغوررییان حلال دی: اگر از دزد بدزدی حلال است.

(البته نه در شرع)

۳۳۲- اوغرودان قالانی یارمال آپارار یا فالگیر: پس مانده ی دزد را یا رمال می برد یا فالگیر.

معمولاً برای پیدا کردن دزد به رمال و فالگیر مراجعه می کردند.

۳۳۳- اوغری اوکس دی که گیره دوشه: دزد کسی است که دستگیر شود.

دزد دزد ماهر دم به تله نمی دهد.

۳۳۴- اوغری پیشیک اوزون بیلیندیر: گریه ی دزد خودش را لو می دهد.

۳۳۵- اوغری پیشیک هامئنی اوز گوژینن گوژر: گریه ی دزد همه را به چشم خود می بیند.

کافر همه را به کیش خود پندارد. □ کور خیال می کند هر چه بر تو برده اش هست در تویره ی دیگران

هم هست. □ بنکی همه را بنکی داند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۶- اوغری یادینا داش سالدی: دزد را به یاد سنگ انداخت.

۳۳۷- اوغلان آدین نمه‌دی؟! مازان. <sup>۱</sup> گئت بوگون اوزن چوره‌ک قازان: پسر! نامت چیست؟! مازان برو برای خودت نان به دست آور.

۳۳۸- اوغلان اوئی یالوارار آلینجا، قئز اوئی یالوارار اولونجه: خانواده داماد التماس می‌کند تا روز عروسی و خانواده‌ی عروس التماس می‌کند تا روز مرگ.

۳۳۹- اوغلان دوغدوم، دوییدی منی قئز دوغدوم سویدی منی: پسر زاییدم مرا زد دختر زاییدم فحشم داد.

۳۴۰- اوغلان قَزه یاخچی‌ده بوغدا دره یاخچی‌ده: پسر گندمگون باشد بهتر است اگر گندم هم درو کند خوب است.

پسر گندمگون بسیار خوب است به ویژه اگر کشاورز خوبی هم باشد

۳۴۱- اوغلان ننه‌سی او یله‌نه‌چن، قئز ننه‌سی اوله‌نه‌چن: مادر داماد تا لحظه عروسی و مادر عروس تا دم مرگ باید مواظب بچه خود باشند.

۳۴۲- اوغلان نوه‌سی چایدان گئچیردر قئز نوه‌سی چوب گئچیردر: نوه‌ی پسری از رودخانه رد می‌کند، نوه‌ی دختری چوب به سوارخ می‌کند.

نوه‌ی پسری مشکل خانواده را حل می‌کند و نوه‌ی دختری مشکل تراش خانواده.

۳۴۳- اوغلون اولسا آدین قوی نظر علی خیری اولماسا نه ضرری: وقتی صاحب پسر شدی نامش را نظر علی بگذار، خیر نداشته باشد ضرر هم ندارد.

۳۴۴- اوغورلوق مالی مال اولماز اوی صاحبی زندگانلیقدان دوشر: مالِ دزدی برای دزد مال نمی‌شود صاحب مال را هم از زندگانی می‌اندازد.

۳۴۵- اوغورلوقی آی ایشیقینا دوشوپ: دزدیش فاش شده.

۳۴۶- اوغول اودی تویدا اوینویا درده هامی اوینار: مرد آن است که در عروسی برقصد در درّه همه می‌رقصند.

۳۴۷- اوقاتینا قاراقولوق چوکوب: سیاهی بر احوالش نشسته.

۱۰۶ / ضرب المثل های ترکی در...

(عصبانی و ناراحت است).

۳۴۸- او قدر باخما که دوشه سن ایاق آلتئنا: آن قدر نگاه مکن که به زیر دست و پا افتی. آن قدر سر

به زیر نباش که خوارت شمارند

۳۴۹- او قدر دانیشدیم دیلیممن چوی چئخدی: آن قدر حرف زدم که از زبانم چوب درآمد.

آنقدر گفتم که زبانم مو در آورد. / (امثال و حکم)

او قدر آقلادیم ایلدیم التماس دلیم توک بتردی، گوزوم اولدی کاس

(هیدجی)

۳۵۰- او قدر صنم وار که یاسمن یادا دوشمور: آنقدر بُت (معشوق) وجود دارد که گل به یاد انسان

نمی آید.

(گاهی به جای صنم سمن نیز گفته می شود).

۳۵۱- او کوز اوژونه کوروشنه اکنده باشی آغریر: گاو وقتی برای خودش گاودانه می کارد

سرش درد می کند.

در حق کسی گویند که خادم دیگران باشد و از خود غفلت کند.

۳۵۲- او کوز دمه چئکر، گامیش سولویا: گاو تر برای دیم خوب است و گاو میش برای آبی.

گاو میش برای شیر دهی نیازمند آب است.

۳۵۳- او کوز دینگیله ماقدان، گاری جئر یلیر: بجای این که گاو سرو صدا کند گاری سرو صدا راه

انداخته است.

عوض کارگر تماشاچی گله می کند. وقتی گاری یا ارا به را به گاو می بندند.

۳۵۴- او کوزون اولسون فلک، هامئیا بئل وئردین بیزه پاراکورک: گاو ت بمیرد ای فلک، به

همه بیل دادی به ما هم پاروی شکسته.

۳۵۵- او کوزون بیر طرفی حلال بیر طرفی حرام اولماز: گاو یک جانبش حرام و یک جانبش

حلال نمی شود.

یک بام و دو هوا.

- ۳۵۶- اولاد بادامدی نوه بادامئن مغزی: فرزند بادام و نوه مثل مغز بادام است.
- ۳۵۷- اولاد ترش آلچادی یئنینن دیشی گئچئشر یئمئنینن آغزی سولانار: اولاد مثل آلوئی ترش است هر که می‌خورد دندان‌ش کال می‌شود و هر که نمی‌خورد دهانش آب می‌افتد.
- ۳۵۸- اولاددان تاپیلار ده‌ده‌نه‌نه‌دن تاپیلماز: از اولاد پیدا می‌شود از پدر و مادر پیدا نمی‌شود.
- ۳۵۹- اولاددان، نوه‌شیرینده، دولت‌دن ده‌وه: از فرزندان نوه و از میان مال شتر بهتر است.
- ۳۶۰- اوّل اوتان، گئنه‌ده اوتان: برنده نخست، باز هم برنده می‌شود.
- ۳۶۱- اوّل اوی، آننان مسجد: اول خانه، سپس مسجد.
- چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است □ اول خویش بعد درویش □ هیچ وصله‌ای بهتر از وصله‌ی شکم خود آدم نیست.
- اگر دانی که نان دادن ثواب است تو خود می‌خوری که بغدادت خراب است.
- بغداد: کنایه از شکم باشد (برهان قاطع) / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۶۲- اول تامسین آننان دانیش: اول فکر کن سپس حرف بزن.
- اوّل اندیشه وانگهی گفتار / (سعدی). □ بیندیش و آنکه بر آور نفس. / (سعدی)
- ۳۶۳- اول دانئشیق آخیر اللشماقدان یاخچئدی: صحبت اول از دعوای آخر بهتر است.
- جنگ اول به از صلح آخر. □ دعوای سس شیار بهتر از صلح سر خرمن است. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۶۴- اولدی شاهین شور آشی: مثل آش شور شاه شد.
- اشاره به آش نذری ناصر الدین شاه
- ۳۶۵- اوّل دوغدوقون بویوت آننان<sup>۱</sup>: اینرا که زایدی بزرگ کن بعد.
- تو کاری که داری نبردی به سر چرا دست یازی به کار دگر.
- (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۶۶- اولدی گئئدی حق دنیایه بیز قالدیق ناحق دنیادا: مرد و رفت به دنیای حق و ما ماندیم در

۱- در شب عروسی عروس بادی رها کرد، عمه‌اش برای اینکه او شرم‌منده نشود گفت: ان‌شاء... شکم اول پسر می‌زایی. عروس گفت: پس اجازه ده دو طفل زایم. عمه گفت: اول... (امثال و حکم دهخدا ج ۱، ص ۲۲۴)

دنیای ناحق.

۳۶۷- اولدی وار دوندی یوخ: مرگ هست برگشت نیست.

مرگ را بر تسلیم ترجیح می دهیم.

۳۶۸- اولر اولمه میشلر قالار قالمامیشلار: آن که باید بمیرد زنده می ماند، آن که شایسته مرگ

نیست می میرد.

۳۶۹- اؤل سلام سورا کلام: اؤل سلام کن سپس حرف بزن.

۳۷۰- اؤل طعام آننان کلام: اول خوردن بعد سخن گفتن.

اول وجود آنگاه سجود. / (امثال و حکم)

۳۷۱- اؤل قارداشلئقین ثابت ائله سورا ارث و میراث ایسته: اؤل برادری را ثابت کن سپس

توقع ارث و میراث داشته باش.

اول مردیت را بیازمای آنکه زن کن. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۷۲- اولماق اولماقدی، خئر یلاماسی نمه دی: مردن مردن است دیگر خرخر ندارد.

مردن مردن است، جان کندنش چیست؟

(وقتی کاری به بن بست می رسد دیگر شکوه و شکایت نتیجه بخش نیست باید تسلیم شد).

۳۷۳- اولمامیش اوغلانا دون بیچیر: برای پسری که هنوز به دنیا نیامده لباس می دوزد.

نظیر به دشت آهوی ناکرفته نبخش.

۳۷۴- اؤل مسچدین ایچی سورا ایشیگی: اؤل داخل مسجد سپس بیرون آن.

آبی که می رود به رودخانه خودی بخورد به از بیگانه.

(ده هزار مثل فارسی)

۳۷۵- اولمه ریق قاللیق اونی دا گورروق: نمی میرم می مانم آن را هم می بینم.

برای وعده های سر خرمن گویند.

۳۷۶- اولمه سین اوپسی که یئرینه یاخچی گله جاق: نمیرد آن بدی که به جایش بهتری می آید.

۳۷۷- اولمینه اولوم یوخ: مرگ به سراغ کسی که زمان مرگش فرا نرسیده نمی آید.

۳۷۸- اولن اوله جک - قالان گۆره جک: کسانی که قسمشان مرگ است می میرند و آنهایی که می مانند حقیقت را خواهند فهمید.

۳۷۹- اولوسونی اوخشئیا بیلیمیر اونی گوربا گورسالییر: برای مرده ی خود نمی تواند مرثیه سرایی کند او را گور به گور می کند

۳۸۰- اولولر خیالئنا دئرلر حلوا یئیر: به خیال مرده ها زنده ها حلوا می خورند.

وارثان در انتظار مرگ صاحب نعمتان دل خوش می کنند.

۳۸۱- اولوم ایستیرن گئت گیلانا: اگر مرگ می خواهی برو به گیلان<sup>۱</sup>.

احتمالاً به جهت مالاریا خیز بودن گیلان بوده است.

۳۸۲- اولوم یاشا گلمئیپ یاشا گلیپ: مرگ به سن و سال نیست به سرنوشت وابسته است.

۳۸۳- اولونی اوز باشینا قویسان سفچار کفنین باتیرار: اگر مرده را به حال خود بگذاری و کفن خود را آلوده می کند.

۳۸۴- اولی آت یئین اولار: اسب مرده خوش اشتها می شود.

آدم بیکار پر مدعاست.

۳۸۵- اولی ائششگ آختاریر، نالین چئکه: دنبال خر مرده می گردد که نملش را بکند.

آدم بی هنر پر مدعاست بسیار طمعکار و فرصت طلب است.

به دنبال کوز بی صاحب می گردد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۶- اول یاماق آننان داماق: اول وصله سپس لذت.

زحمت اول راحت بعدی.

۳۸۷- اولی بئله اولیدی که عزرائیلده حالینا آغلییر: مرده چنان مرده ای است که هزارتیل هم به حالش گریه می کند.

۳۸۸- اولی بیقین قابئقی: مثل پوست شپش مرده است.

لاغر و نحیف را گویند.

۳۸۹- اولی داوار سوتدی اولار: گوسفند مرده پرشیر می‌شود.

(از آنچه گذشت و رفت به نیکی یاد می‌کنند).

۳۹۰- اولی دالیجا اولماق اولماز: به دنبال مرده نمی‌شود مرد.

۳۹۱- اولی دوروپ، مرده شور یووور: مرده بلند شده مرده شوی را می‌شوید.

(کارها برعکس شده)

۳۹۲- اولی قبرستانان قئیئتمز: مرده از گورستان باز نمی‌گردد.

(آنچه از دست رفت باز نمی‌گردد).

۳۹۳- اولی کفن سیز قالمز: مرده بدون کفن نمی‌ماند.

۳۹۴- اولی گوتی دادلی اولار، اولی داوار اتدی اولار: کون مرده خوشمزه می‌شود گوسفند مرده

گوشت آلود و جاق.

هر چه و هر که از دست رفت به نیکی یاد کنند.

۳۹۵- اولی گوزی بئری بوزارئپ: مثل چشم مرده رنگ باخته.

۳۹۶- اولیلر بئله بئلیلر بو دنیا دا کیلار حلوا یئیلر: مرده‌ها گمان می‌کنند که زنده‌ها حلوا

می‌خورند.

۳۹۷- اولی یوخدی گوروناسئچان اولار: مرده‌ای وجود ندارد تا کسی بخواهد به گورش بریند.

۳۹۸- اولی یوانین الی حقینده، جهنمه گئدر گئتسین، بهشته گئدر گئتسین: مرده شور مزد

خود را می‌گیرد کاری ندارد که مرده به بهشت رود یا جهنم.

مرده شوی مرده را پاک می‌شوید اما ضامن بهشت و دوزخش نیست. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹۹- اون ایکی امام اوغلوم اولونجا بیر شومور، اریم اولیدی: کاش به جای آن که دوازده امام

پسرم شود یک شمر شومرم می‌شد.

۴۰۰- اون ایکی اماما یالوارینجا بیر آلاها یالوار: به جای این که از دوازده امام خواهش کنی به

یک خدا التماس کن.

حاجت زکه خواهی جاییکه خدا باشد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۰۱- اون دانیشان اولر. مین دانئشدی اولمه دی: کسی که ده کلمه صحبت کند می میرد هزار کلمه گفت و نمرد.

۴۰۲- اوندا گرک اوزی توکه اوزی ایچه<sup>۱</sup>: آتوت خودش باید بریزد و خودش نیز بخورد.  
«آن وقت علی (ع) می ماند و حوضش».

۴۰۳- اون شاهی وئریم دیندیریم، بیر قفران وئریم ال چک: ده شاهی دادم حالت را پرسیدم یک ریال می دهم دست از سرم بردار.

۴۰۴- اونون آدی بیر ائششگین یوکودی: نام او بار یک خر است.

۴۰۵- اونون پیشیگنین آدی گل بنفشه دی: نام گربه او گل بنفشه است.  
کسی جرأت ندارد به اطرافیان اش هم ایرادی گیرد.

۴۰۶- اوننی قات اولولره، آغلا: او را در ردیف مرده ها کن و به حالش گریه کن.

۴۰۷- اوننی گورنده ائله بیل توربادا ایلان گورورم: وقتی او را می بینم مثل اینست که در توپره مار می بینم.

۴۰۸- اوننی گورنده دئین قاپی قاپی دیلنیرم وئریم او یئیر: وقتی او را می بینم پنداری که در به در گدایی می کنم می دهم او می خورد.

۴۰۹- اوننی وورما، آلاهی ووروب: او را مزین خدایش زده است.

کس نیاید به جنگ افتاده □ مروت نباشد برافتاده زور □ ما خود شکسته ایم چه باشد شکست ما (سعدی) □ مردی نبود فتاده را پای زدن (پوریای ولی) □ مردی نبود ستیزه با دلشده ای. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱۰- او هله دوزا<sup>۲</sup> گندیر: او فعلاً دارد به دور خود می چرخد.

(نمی داند چه خبر است و چه خواهد شد).

۱- آخوندی بر سر منبر می گفت: که علی ساقی کوثر است. در بهشت آبی است از شیر مفیدتر و از عسل شیرین تر و از برف خنک تر. هر کس وارد بهشت شود حضرت علی با دست مبارک از آن آب برایش خواهد ریخت. به شرطی که هرگز دروغ نگفته باشد. مردی از پایین منبر گفت: اوندا ... یعنی پیدا کردن کسی که دروغ نگفته باشد امکان ندارد.

۲- دوزا گتتماق = در قدیم کودکان به هنگام بازی فرغده ای را می چرخانند وقتی فرغده به دور خودش می چرخید. می گفتند: دوزا...

- ۴۱۱- اوی اوغروسون توتماق اولماز: دزد خانگی را نمی توان گیر انداخت.
- ۴۱۲- اوویدن قارداش اولماز- آریا اوننان آش: ناتی برای انسان برادر نمی شود از آرد جو آش درست نمی شود.
- ۴۱۳- اویده ازو باشینی باقلئیا بیلیمیر- تویدا گلین باشی باقلیر: در خانه سر خودش را نمی تواند ببندد در عروسی سرعروس را می بندد.
- به کار و بار خود نمی رسد در کارهای دیگران فضولی می کند.
- ۴۱۴- اویده تويوخ اولئیا بیلیمیر چولده جیران اولور: در خانه مرغ نمی تواند شکار کند در صحرا گوزن شکار می کند.
- ۴۱۵- اویده چورک تاپبیر بازاردا خان اولوپ: در خانه نان پیدا نمی کند در بازار خان شده.
- ۴۱۶- اویده قالمیش قیزین، تویوندا طوفان اولار: در عروسی دختر ترشیده طوفان به پا می شود.
- ۴۱۷- اویده یئل اسیر: در خانه باد می وزد.
- (چیزی برای خوردن یافت نمی شود).
- ۴۱۸- اوی ساتان بیر ایل دولتی اولار، اوی آلان بیر ایل یوسقول: فروشنده ی خانه یک سال پولدار می شود، خریدار خانه یک سال فقیر.
- ۴۱۹- اوی سوپوروم یئر سالیم، کیمین قئزینان قالیم: جارو کنم جا بیندازم با چه کسی در اتاق بمانم.
- ۴۲۰- اوی سوزسوز، گور عذاب سیز اولماز: خانه بدون مجادله و گور بدون عذاب وجود ندارد.
- ۴۲۱- اوی کئمیددی؟ اتورانین، سوز کئمیددی؟ گوتورنین: خانه مال کیست؟ آن که داخلش می نشیند، حرف مال کیست؟ آن که برش می دارد. آن که درک می کند.
- ۴۲۲- اویناشا اومید اولان ارسیز قالار، قونشویا اومید اولان شامسیز: کسیکه به معشوق امیدوار باشد بدون شوهر می ماند کسیکه به همسایه امیدوار باشد بدون شام. «هر که به امید همسایه بماند گرسنه می ماند».
- ۴۲۳- اویناقان اوینییه بیلیمیر، دئیر اتاق ایریدی: رقاص نمی تواند برتصد می گوید اتاق کج است.

ضرب المثل های ترکی در... / ۱۱۳

به شل گفتند چرا نمی رقصی گفت اطاق کج است. □ غلامی را گفتند چرا کار نمی کنی گفت دندانم درد می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۲۴- اویون ایتی اولان، کیچیک اوشاکی اولمویان: سگ خانه باشی فرزند کوچک خانه نباشی. سگ باش برادر خُرد مباش. □ میمون بلاگردان طویله است. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۲۵- اویون پاک ساخلا غافل قوناقدان اوتور، اوزون پاک ساخلا غافیل اولومنن اوتور: خانهات را تمیز نگه دار برای مهمان ناخوانده، خودت را هم تمیز نگه دار برای مرگ ناگهانی

۴۲۶- اویون تیکیلسین: خانهات آباد.

۴۲۷- اویون یئخیلماسینا باخما ایشین ایشارینا باخ: به خانه خرابی خود نگاه نکن به کاری که درست شده نگاه کن.

«نیمه ی پر لیوان را ببین».

سر به تنت نباشد جونت سلامت باشد. به طنز به کسی گویند به مهمی دست زده ولی نتیجه ی بد گرفته .

۴۲۸- ایاق آلتئنا دوشماق: به زیر پا افتادن - بی ارزش شدن.

۴۲۹- ایاقا دیدیلر هارا گئدیرن دیدی اورا که ایتین یئئریده: به پا گفتند کجا می روی گفت به جایی که جای سگ است.

پیشکش "به تبستان سلیم" به تبستان  
www.tabarestan.info

(یتیم را برای چه می خواهند برای آب و آتش).  
۴۳۰- ایاقداشی ایتیپ: سنگ پا گمشده.  
(بسیار شلوغ است). غالباً اشاره به حمام های زنانه ی قدیم است.

۴۳۱- ایاق قاپلاری بیری سینه وورور، بیری نوحه اوخور: یک لنگه از کفش هایش سینه می زند دیگری نوحه می خواند.

(بسیار کهنه است).

۴۳۲- ایاق قاپلارین گوتوروم: کاش کفش هایت را برمی داشتم.

(حال که تو به مهمانی می روی کاش منم چون نوکری همراه تو بودم).

۴۳۳- ایاقی کافرده باشی مسلمان: پایش کافر است سرش مسلمان.

(هر هری مذهب)

۴۳۴- ایاق یالین گزمین، ایاق قاپنن قدرین بیلمز: کسی که پابرهنه نگشته باشد قدر کفش را

نخواهد دانست.

۴۳۵- ایاقنن آلتینا صابون چکدی: به زیر پایش صابون کشیده.

(زیر پایش شل شده).

۴۳۶- ایاقی یانمیش تولا کیمین، ائله اورابورانی گنیزیر: مثل توله ای که پایش سوخته به این

طرف و آن طرف می رود.

۴۳۷- ایپ قنریلدی دانا قاجدی: طناب پاره شد و گوساله فرار کرد.

(پنداری که اتفاق وحشتناکی افتاده)

پراکندگی جمع نیازمند یک حادثه بود. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۳۸- ایپ نه قدر اوزون اولسا گلر توقاناخدان<sup>۱</sup> گنچر: طناب هر قدر بلند باشد از سوراخ عبور

می کند.

دنیا بی مکافات نیست.

۴۳۹- ایت آقا بویور اوتاقا: آقا سگ بفرماید تو.

(به طنز به افرادی گفته می شود که خود را وارد هر معرکه ای می کنند).

۴۴۰- ایت آغزینن دریا میندار اولماز: با دهان سگ دریا نجس نمی شود.

نشود دریا به پوز سگ نجس. / (امثال و حکم)

۴۴۱- ایت اوتوروپ، کوچوک هورور: سگ نشسته توله سگ پارس می کند.

(بزرگتر نشسته کوچکتر حرف می زند).

۴۴۲- ایت هور دوقچا یالان دئیر: با هر بانگ سگ یک دروغ می گوید.

۴۴۳- ایت ایتدنقننان ال چکسه سومسوکلو قوننان ال چئکمز: سگ اگر سگ بودنش را ترک

کند هرزگیش را ترک نمی‌کند.

۴۴۵- ایت ایتی تاپار سو چوققوری: سگ سگ را پیدا می‌کند آب چاله را.

۴۴۶- ایت ایتینن ساواشدی یولچونون ایشی آشدی: سگ با سگ دعوا کرد کار واهزن راحت و آسان شد.

وقتی دو مزاحم به همدیگر مشغول باشند فرد سوم راحت است. (تفرقه بیانداز و حکومت کن).

۴۴۷- ایت ایلینده: در سال سگ (عهد دقیانوس) زمان نامشخص.

۴۴۸- ایت، تولادان مینداری: سگ از توله نجس تر است.

این از آن بدجنس‌تر است.

۴۴۹- ایتدن آلدی ایتیه وئردی: از سگ گرفت و به سگ داد.

(هر چه فحش می‌دانست به او گفت).

۴۵۰- ایتدن اوتانموران، ایتین یئیه‌سیننن اوتان: اگر از سگ شرمنده نیستی از صاحب سگ

خیجالت بکش.

حرمت کوچک‌تر را نگه نمی‌داری حرمت بزرگ‌ترش را بدان.

۴۵۱- ایتدن خبر آلدنلار گونده نچه دائن یئیرن؟- دیدی قالیب اوشاخلارین انصافنا: از

سگ پرسیدند روزی چند سنگ می‌خوری؟ گفت: مانده به انصاف بچه‌ها.

۴۵۲- ایت دیشی دونقوز اتی: دندان سگ و گوشت خوک.

سر خر و دندان سگ □ افسار خر لایق خر. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۵۳- ایت سلّاخ خانادان بیر سوموک آپارار اوز ایاقین کسر: سگ از سلّاخ خانه یک استخوان

می‌دزد پای خود را می‌برد.

بار دگر به سلّاخ خانه راهش ندهند.

(یک طمع ورزی کوچک مانع رسیدن به نعمت است).

۴۵۴- ایت عولیه عولیه، باشینا بلا گئتیرر: سگ با زوزه کشیدن بر سر خودش بلا می‌آورد.

۴۵۵- ایت، قورخان یئرده هورر: سگ در جایی که می‌ترسد پارس می‌کند.

۴۵۶- ایت قورخوسوننان، سقیز چینه ماق اولمور: از ترس سگ سقز هم نمی توان جوید.

۴۵۷- ایت قورساقی، ساری یاغ گو تومز: دل و جگر سگ نیازی به روغن حیوانی ندارد.

۴۵۸- ایت قیشدا دئیر: یایا چنخسام اوزومه بیر چول تیکه رم: سگ هر زمستان می گوید: اگر تا تابستان زنده ماندم برای خودم یک جل می دوزم.

۴۵۹- ایت کیمین یئددی جانی وار: مثل سگ هفت تا جان دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶۰- ایت گوتونه ده ال اوزادیر: به کون سگ هم دست درازی می کند.

(به هر ناپاکی دست می زند تا به خواست خود برسد).

۴۶۱- ایت موتالدان<sup>۲</sup> ال چکدی موتال ایتدن ال چکمیر: سگ از خیک دست برداشته خیک از سگ

دست بر نمی دارد.

گفت دست از پوست بر داشته ام پوست از من همی ندارد دست

۴۶۲- ایتن قارداشیمی تاپدیم: برادر گمشده ی خود را یافته ام.

(در مواقعی که کسی بیش از حد ابراز شادی کند می گویند).

۴۶۳- ایت نه قدر چاریق او غوراسا آخیردا ایاق یالین قالار: سگ هر قدر کفش بدزد سرانجام

پایرهنه است.

دزدی چارق به وسیله سگ به مناسبت تصوّر چرم خوردنی است.

طمع ورزی سرانجام است. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶۴- ایت هورور، خوروس باننیر، دئیلر آبادانلیق دی: سگ پارس می کند و خروس بانگ

می زند می گویند آبادانی است.

۴۶۵- ایت هورور کاروان گنجیر: سگ پارس می کند کاروان می گذرد.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند. □ آسیا کار خودش را می کند. جغغه سر خودش را درد می آورد.

□ از عرعر خر کسی نترسد. □ ابر را بانگ سگ زیان نکند. □ آواز سگان کم نکند رزق گدا را / (ده هزار

۱- قورساق = امعاء و احشاء

۲- موتال = خیک

(مثل فارسی)

گر سگی بانگی کند بر بام که‌دان غم مخور. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶۶- ایته کوت<sup>۱</sup> وئرن آدامی قاپماز: اگر به سگ خمیرنان بدهی انسان را گاز نمی‌گیرد.

(پاداش نیکی حفظ حرمت است).

۴۶۷- ایت یاتار تایا کولگه‌سینده بئله بیلر اوز کولگه‌سندی: سگ در سایه‌ی کپه می‌خواهد فکر

می‌کند سایه‌ی خودش است.

(زحمتی را که دیگران می‌کشند به حساب خود می‌گذارد).

۴۶۸- ایتی اوزوزنن حیالیدی: سگش از خودش با حیا تر است.

۴۶۹- ایتی اولدورن، اوزوده سوروتدر: کسی که سگی را می‌کشد باید خود هم آن را کشان کشان

ببرد.

هر که خربزه بخورد پای لرزش هم می‌نشیند. (مکافات عمل) / (امثال و حکم)

۴۷۰- ایت یئیه‌سین تانئمیر: سگ صاحبش را نمی‌شناسد.

(بسیار شلوغ است).

۴۷۱- ایتین ابلهی کوچوگونن اوینار: سگ ابله با توله بازی می‌کند.

(آدم ابله به چیزهای کوچک خود را راضی می‌کند).

۴۷۲- ایتین دریسین اوزومه چکمیشم قورت قورخوسوتنان: از ترس گرگ به صورتم پوست

سگ کشیده‌ام.

از ترس عقرب جراره به مار غاشیه پناه برد. ۲ □ از بیم مار به دهان اژدها رفته □ از نیش عقرب به

دهان افعی پناه برده. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۷۳- ایتین سوچویا، نه خیری: سگ برای میراب سودی ندارد.

سگ می‌تواند نگهبان گله باشد، اما برای میراب سودی ندارد).

۱- کوت = خمیرنان که در تنور افتد و بسوزد.

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۴۳

- ۴۷۴- ایتین میراشی گورداینتیشتر: میراث سگ در گور می رسد.  
انسانهای سگ صفت تا وقتی زنده اند به کسی خیری نمی رسانند.
- ۴۷۵- ایتینن پیشیگی سالیپ بیر یثره: از سگ و گربه در یک مکان نگهداری می کند.  
(دوست و دشمن را در یک محفل نشانده).
- ۴۷۶- ایتینن پیشگین داعواسی قوتولان دویور: جنگ سگ و گربه پایان ناپذیر است.
- ۴۷۸- ایتینن دوغراماج ائله میشیق: با سگ آبدوخ خیار درست کرده ایم.  
(با نااهل دوستی کردن).
- ۴۷۹- ایتینن کله پاچایا، شریک اولموشوق: با سگ در خوردن کله پاچه شریک شده ایم.  
(هم کاسه ی سگ شده ایم). با نامردان همنشین گشته ایم.
- ۴۸۰- ایتی ووروران، لوواسننان چئخمیر: سگ را می زنی، از لاته اش خارج نمی شود.  
(کنایه از سردی هوا) سگ به تحمل سرما مشهور است در زنجان در هوای خیلی سرد گویند
- ۴۸۱- ایچهری اولموران اقلأ اشیک اول: خانه نمی شوی لاقل بیرون خانه باش.  
(در مواقعی گفته می شود که باران ببارد و سقف خانه چکه کند. زمانیکه باران در بیرون از خانه قطع می شود اتاق همچنان چکه می کند در نتیجه می گویند اگر برایمان خانه نیستی لاقل بیرون خانه باش).
- ۴۸۲- ایچهرئمیز، اوزوموزی یاندئریر، اشیکیمیز، اوزگه نی: دزونمان خودمان را می سوزاند بیرونمان دیگران را.  
با سیلی صورت خود را سرخ نگه می داریم. / (امثال و حکم)
- ۴۸۳- ایچهرئیه گلرم پری ده، اشیکه چئخارام قریدی: خانه می آیم پرست بیرون می روم پیر فرتوت. لطف و محبتی که در خانواده می بینم در خارج از خانه عکس آن است.  
(در میان خودی خوب در میان دیگران بد).
- ۴۸۴- ایده ده وار، جره ده ده وار: هم دوک مقصر است و هم چرخ ریسندگی.
- ۴۸۵- ایران آشی! ننه ن قراننان چئخدی: آش دوغ! مادرت قرآن را تمام کرد.

(به طنز به مردم لوس و از خود راضی می‌گویند).

۴۸۶- ایران تاپبیر آشننا، ریحانی سانجیر باشینا: برای آتش خود دوغ پیدا نمی‌کند موهایش را آرایش می‌کند.

(به مردم اسرافکار و ظاهر ساز گفته می‌شود).

۴۸۷- ایران تاپمیر ایچماقا، کورکونن گن‌دیر سیچماقا: دوغ پیدا نمی‌کند بخورد با پوستین می‌رود برای ریدن.

(نظیر مثال بالاست).

۴۸۸- ایران دوری، چورک قوری: دوغ رقیق و نان خشک است.

(کنایه از فقر فراوان)

۴۸۹- ایربئله یایئل‌مئشان، پس هانی قویروغون: این همه چریدی پس کو دُمت. / (امثال و حکم)

۴۹۰- ایری اوتوراق دوزدانئشاق: کج بنشینم حرف راست بزنم.

۴۹۱- ایری گوزون ایشیقی اولماز: چشم کج روشنایی ندارد.

۴۹۲- ایرین وئ‌رین الیمه، گنجه گورسه‌دیم اریمه: برسید، بدهید به دستم تا شب به شوهرم نشان بدهم.

(کار از شما نام از من)

همسایه‌ها یاری کنید تا من شوهرداری کنم. / (امثال و حکم)

۴۹۳- ایری یوک، منزله یئتیشمز: بار کج به منزل نمی‌رسد. / (امثال و حکم)

۴۹۴- ایری یول ایری یوللارا گن‌در: راه کج به راه‌های کج تری منتهی می‌شود.

۴۹۵- ایز انئش‌گیندی فعل گلینین: رد پا مال خر است اما کار کار عروس است.

۴۹۶- ایستده دی قاشین دوزلده ووردی گوزونده چئخارتدی: خواست‌ابرویش را درست کند،

چشمش را درآورد. / (امثال و حکم)

۴۹۷- ایستدی ثواب ائلهیه کباب اولدو: خواست که ثواب بکند کباب شد.

خواستم خضر را ببینم به خرس دچار شدم. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۹۸- ایستدی قرانقولوقا داش آتا ائشیقا چئخا: خواست تیری در تاریکی رها کند به روشنایی

برسد. (امید بیهوده بستن)

۴۹۹- ایسترن بال چورک، آل الیوه- بئل کورک: اگر نان و غسل می خواهی بیل و پارو به دست

بگیر.

انگبین ایستین گرگ ایتسون      اوزونه نوش نیش زنبوری

(هیدجی)

تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی      تا شب نرو دصبح پدیدار نباشد.

(سعدی)

۵۰۰- ایسته قونشویان آلاسه سنه وئرسین: به همسایهات دعا کن تا خدا به تو بدهد.

۵۰۱- ایستی آشیمیزا سوووخ سوقاتدی: آب سرد در آتش داغمان ریخت.

(شادیمان را برهم زد).

۵۰۲- ایستیر بیزیم دریمیزی سویا: می خواهد پرستان را بکند.

می خواهد از هستی ما را ساقط کند.

۵۰۳- ایستی کورسونون باشی، دالئندا دگرمان داشی قاباقئندا یارما آشی کیف ائله

قوناق کیف ائله: بر سر کرسی گرم، پشت او سنگ آسیاب، روپوش آتش بلغور، کیف کن مهمان کیف کن.

۵۰۴- ایستئین یئرله ارینمه ایسته مئین یئرله گؤرونمه: اگر به جایی دعوت کردند برو وگرنه

خود را نشان مده.

۵۰۵- ایش آدام باشینا گلر: بشر در معرض حوادث قرار دارد.

۵۰۶- ایش اودی حق وورا جهد چاریق یئرتار<sup>۱</sup>: کار واقعی آنست که با تلاش و کوشش توام باشد

کار جدی کفش را پاره می‌کند.

۵۰۷- ایش باشاران باشینا گلر: بلا بر سر کسانی می‌آید که در کارها نخبه هستند.

اسب لاغر میان به کار آید روز میدان نه گاو پرواری

۵۰۸- ایش بیله قارئشیپ کر کورون کاغاذین اوخومور: کاری طوری بهم ریخته که کر نامه‌ی

کور را نمی‌خواند.

۵۰۹- ایش بدنین جوهری‌دی: کار جوهر بدن است.

۵۱۰- ایش مسمار بدنده: کار مانند میخ و یا ستونی برای بدن است.

۵۱۱- ایش ترسه گلنده بورون سووی گوزی کور ائلر: وقتی کارها ناجور و عوضی شود آب

دماغ چشم را کور می‌کند.

(اگر مقدر نباشد از هر کاری انسان زیان ببند).

۵۱۲- ایش جوان باشینا گلر: جوان در معرض حوادث قرار دارد.

(حوادث بزرگ برای مردان بزرگ پیش آید).

۵۱۳- ایش خسته‌سی، دیش اوستاسی: خسته کار، استاد دندان .

(برای کار احساس خستگی می‌کند، برای خوردن آماده است).

۵۱۴- ایش دوز گلمئینده گلمز: وقتی کاری از اول ناجور شد تا آخر ناجور می‌شود.

۵۱۵- ایشلماقین دا، یئماقین تکین اولسا آداما درد ائله‌مز: اگر کار کردنت هم مثل خوردنت

باشد انسان ناراحت نمی‌شود.

۵۱۶- ایشلماقین دردیننن یئماقا حسرت جانیم: به خاطر این که کار نمی‌کنیم حسرت خوردن

داریم.

۵۱۷- ایشلمه‌سن دیشله‌مرن: تا کار نکنی نمی‌خوری

۵۱۸- ایشلئینده بزو آخوروندا، یئینده اوکوز آخوروندا: موقع خوردن در آخور گاو است

موقع کار کردن در آخور گوساله.

موقع کار کردن ناتوان است هنگام خوردن پهلوان.

۵۱۹- ایشنه بئل وئر میر: تن به کار نمی دهد.

۵۲۰- ایشنه دین یاش ائله دین، سئچدین اوننان بقر ائله دین<sup>۱</sup>: شاشیدی خیس کردی، ریدی بدتر کردی.

۵۲۱- ایشنه ماقینان ایش دالا قالار: باریدن کار عقب می ماند.

هر لحظه تنبلی در کار موجب تأخیر در پایان کار است.

۵۲۲- ایشنی چارما دولاشئقا دوشوب: گره در کارش افتاده است.

۵۲۳- ایشین اولین نه- دوست گؤرسون نه دشمن: اول کار را نه دوست ببیند نه دشمن.

(آغاز هر کاری دشوار است).

۵۲۴- ایشین چئتئنین دوداگی جئریقا دئیلر<sup>۲</sup>: کار دشوار را به لب شکری می گویند.

۵۲۵- ایشین دوشدی آروادا، اولن گونون سال یادا: وقتی محتاج زنی شدی روز مرگت را به خاطر آور.

۵۲۶- ایشین دوشدی دارلقا اؤزون ووربی عارلیقا: وقتی کارت به دشواری کشید خود را به بی

عاری بزن.

بزن بر طبل بی عاری. / (امثال و حکم)

۵۲۷- ایشین دوشر، آشین پیشر: وقتی کارت به من افتاد آشت پخته خواهد شد.

(وقتی محتاج من شدی گرفتار در دسر خواهی شد)

۵۲۸- ای عمامه! گؤر قیش نه چئکیر: ای عمامه بین که پا، چه دردی می کشد.

(بالانشین از درد پائین نشین خبر ندارد).

۵۲۹- ایشئیئپ یئرینه، شیرین چای دا ایستیر: سرجایش شاشیده چای شیرین هم می خواهد.

۱- مردی هر شب جای خود را خیس می کرد و بهانه می آورد که شیطان موجب این کار است. همسرش به او گفت: این بار وقتی شیطان را دیدی از او بخواه تا محل گنجی را به تو نشان دهد. شب شیطان به خواب مرد آمد و او را به جای برد که صاحبخانه دارای مال بیشماری بود. مرد خواست از روزن چیزی بردارد صاحب مال نگذاشت. شیطان گفت: حالا که چنین است برین بر سرش. صبح که از خواب بیدار شدند. زنش گفت: ایشه دین... (امثال و حکم)

۲- به شخصی که لب شکری بود گفتند: برو چراغ را فوت کن. او چند بار سعی کرد. اما چون نتوانست گفت: ایشین... (از زبان مردم).

خیلی خوش بوست دم باد هم می‌نشیند. □ خیلی خوش صداست سر خزینه آواز هم می‌خواند. □  
عرعرش بس نیست جو هم می‌خواهد. □ اتاقش درهم است رقص قجری هم می‌کند. / (ده هزار مثل  
فارسی)

۵۳۰- ایفاده‌دن جئرلییر: از افاده دارد می‌ترکد.

افاده‌ها طبق طبق سگ‌ها به دورش وق وق. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳۱- ایکی آروادلی اوی زیبیلی اولار: خانه‌ای که دو زن دارد پر از زیاله می‌شود.

جایی که دو کدبانو است خاک تا زانو است. / (امثال و حکم)

۵۳۲- ایکی آدام آراسی: واسطه‌ی بین دو انسان.

(واسطه دچار دردسر می‌شود).

۵۳۳- ایکی ائششگین آریاسین بیر یئرده بوله بیلیمیر: جوی دو الاغ را نمی‌تواند بین آنها

تقسیم کند.

(به افراد کم‌هوش گفته می‌شود).

از دو بُرد قبایی نداند کرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳۴- ایکی الیم اولدی بیر تیم: یک سرم شد و دو دستم. هنگامی شد که با دو دست بر سرم بخوبیم

۵۳۵- ایکی اوجاق داشی بیر بیرینه دئیر: دو سنگ اجاق ناچار به همدیگر می‌خورند.

(دو نفری که در جوار هم زندگی می‌کنند با هم برخورد خواهند داشت).

۵۳۶- ایکی اوزلی دایرادی: دایره‌ی دو رویه است.

(آدم دورویی است).

۵۳۷- ایکی ایاقین تپیپ بیر باشماقا: دو پا را در یک کفش کرده.

(اصرار بیش از حد)

۵۳۸- ایکی ایکی فانوس دورت دورت آدام گلمئشیز بوسوزی سوروشاز: چهار نفر آدم با

---

۱- دو نفر با هم گفتگو می‌کردند. یکی به دیگری گفت: آدم لوچ دوبین می‌شود. کار به مجادله کشید، قرار شد از دوستی که لوچ بود  
چگونگی امر را سؤال کنند. پس یک فانوس برداشته و دو نفری به سراغ مرد لوچ رفتند. مرد پس از اینکه از جریان اطلاع پیدا  
کرد. گفت: ایکی ایکی.....

دو فانوس آمده اید که چنین سؤالی بکنید؟

۵۳۹- ایکی باشلی قووم اولدوق: فامیل دو سره

(فامیل دو طرفه) دو خانواده که به هم عروس دهند و عروس بگیرند.

۵۴۰- ایکی خوروس بیر کوللوکده اوخوماز: دو خروس در یک خرابه بانگ نمی زنند.

دو شمشیر در نیامی ننگند. □ یک کشتی و دو کشتیبان □ غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی. / (ده هزار

مثل فارسی) □ دو پادشاه در اقلیمی ننگند. / (سعدی)

۵۴۱- ایکی دفه اشتباه ائله ماق بیر دفعه پوخ یئماقینان برابر ده: دو اشتباه برابر است با یکبار

گه خوردن.

۵۴۲- ایکی ساعتی قلیان چئکیلر تازا دئیر اولن کیمده: دو ساعت است که قلیان می کشند

تازه می پرسد کی مرده.

(به کسی گویند که از بحث و گفتگو نتیجه ای نگیرد). و یا خود را به نفهمی بزند.

۵۴۳- ایکی ساعتی قلیان چئکیلر تازا دئیر قول قول سسی هاردان گلیر: دو ساعت است

که دارند قلیان می کشند تازه می گوید صدای قل قل از کجا می آید.

به آدم های بی خیال و سهل انگار گویند.

۵۴۴- ایکی سو بیر چورک یئری وئرز: دو لیوان آب بجای یک گرده نان را می گیرد.

۵۴۵- ایکی سیده بیر بئزین قیر اقلدی: هر دو، سر و ته یک کرباسند.

۵۴۶- ایکی سیده بیر پوخده: هر دو یک جور گه هستند.

(هر دو ناکس و بیکاره اند).

۵۴۷- ایکی شایلیق بلبل انا اعطینا اوخوماز: بلبلی که دو شاهی قیمت داشته باشد دیگر انا اعطینا

نمی خواند.

می خواهد ارزان باشد غلتان هم باشد. □ ارزان خری ابنان خری. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۴۸- ایکی قیرانلیقی ایریده: دوریالیش کج است.

(دیر فهم است). این ضرب المثل از زمانی رایج شد که تلفن های عمومی با سکه های ۲ ریالی کار

می کردند.

۵۴۹- ایکی گوز ایستیر تاماشا ائلیین: دو چشم برای تماشا لازم دارد.

(در تعریف و جاهت کسی گویند).

۵۵۰- ایکی گوزل بیر یاستیقا باش قویماز لار: دو زیبا رو در یک رختخواب نمی خوابند.

حسادت مانع رفاقت دو زیباروست.

۵۵۱- ایکی گوزی واریدی بیرینی ده ساتین آلیپ: دو چشم داشت یکی را هم قرض کرد که در

وجنات دیگری دقت کند.

۵۵۲- ایکی گونونون پالتاری بیر صاندیقدا یئر اولار، ایکی قین خاتونونکه اولماز: لباس

دو هوو در یک صندوق جا می گیرد اما لباس دو جاری جا نمی گیرد.

(دو جاری بیشتر از دو هوو به هم حسادت می کنند).

رخت دو جاری را در یک تشت نمی توان شست. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۵۳- ایکی وارلی اللشدی، آرادا کاسیبین باشی سینده: دو ثروتمند دعو کردند در این میان

سر فقیر شکست.

دو اسب جنگیدند پای خر شکست. / (امثال و حکم)

۵۵۴- ایکی وارلئینئن سووی بیر ارخه گنتمز: آب دو نفر ثروتمند به یک جوی نمی رود.

۵۵۵- ای گنچن ایام اولاسان ایندیلر، ایندی اوشاقلار دئییه سن جین دیلر، جین کیمی

انسانلاریدا میندی لر: ای ایام گذشته کاش الان بودی، بچه های امروزی مانند جن هستند و مانند اجنه

انسانها را هم فریب دادند.

۵۵۶- ایلان ووران آلا ایپدن قورخار: مار گزیده از ریمان سیاه و سفید می ترسد. / (امثال و حکم)

۵۵۷- ایلان ووران یاتدی: مار گزیده خوابید.

(اما من نتوانستم بخوابم).

۵۵۸- ایلانی خوش دیلین لووادان چنخارتماق اولور: با زبان خوش مار از لانه خارج می شود.

۵۵۹- ایلانین آقئنادا لعنت قاراسئنادا لعنت: بر مار سفید و مار سیاه هر دو لعنت.

۵۶۰- ایلانین گوزونه داری سالییر: به چشم مار ارزن می اندازد.

(به آدم های بدجنس گفته می شود).

۵۶۱- ایلانین لوواسینا چوب اوزاتما: به لانه ی مار چوب دراز نکن.

بهبانه به دست افراد مزاحم مده.

۵۶۲- ایلانین ماتئننن، آدامین یئرہ باخانئننن: مار خوابیده و آدم موزی هر دو خطرناکند.

۵۶۳- ایلانین یارپیزدان آجیغی گلر لوواسئنین قاباقیندا چئئار: مار از پونه بدش می آید

جلوی لانه اش سبز می شود. / (امثال و حکم)

۵۶۴- ایلانی یارالاسان گلر دایانار قاپوندا: مار را اگر زخم زنی در خانه ات منتظر تو خواهد بود.

(اگر با آدم شرور در بیفتی از شرش ایمن نخواهی شد).

۵۶۵- ایلان یئیپ اژدها اولوپ: مار خورده اژدها شده.

مار خورده افعی شده. / (امثال و حکم)

۵۶۶- ایلجه بیلن: باتدازه ی یک ایل می داند.

برای آدم های باهوش و زیرک گویند.

۵۶۷- ایلچی سی گولوم اولانین باشینا کولوم اولار: کسی که خواستگارش خندان باشد خاک بر

سرش می شود.

پیشکش  
www.tabarestan.info  
به تبرستان

خواستگار زیرک سر خانواده ی عروس کلاه می گذارد.

۵۶۸- ایلچی لر! یالانچیلار بیزده نمه گوردوز کلمه دیز: خواستگاران! ای دروغگوها! از ما چه

بدی دیدید که باز نگشتید.

۵۶۹- ایل، دلیسین چوله آتماز: ایل دیوانه ی خود را دور نمی اندازد.

(خودی را از خاندان نمی رانند).

۵۷۰- ایل دن قالان الی گون قالار: کسی که از ایل جدا شود پنجاه روز زنده می ماند. آن که از خاندان

خویش می بُرد عمر کوتاهی دارد.

۵۷۱- ایل گؤجی سیل گؤجی: قدرت ایل مثل قدرت سیل است.

۵۷۲- ایلن میش سولارینان یولا گئدیر: با آب‌های گندیده راه می‌رود.

(با هر کس و ناکس می‌سازد).

۵۷۳- ایل یایلاقا دایانیپ قیرقی تازا او یانیپ: ایل برای ییلاق ایستاده قرقی تازه از خواب بیدار

شده.

(کار از کار گذشته و او تازه تصمیم می‌گیرد).

۵۷۴- ایلینن الله اکبر: با ایل الله اکبر: هر کاری را دسته‌جمعی انجام بدهی بهتر است.

۵۷۵- اینگ آلمامیش بیزوون آخوون ایشلیر: قبل از خرید گاو آخور برای گوساله می‌سازد.

(کار اصلی را انجام نداده به تبعات آن می‌اندیشد).

۵۷۶- ایننگی اولدورور بیزووا دعا یازیر: گاو را می‌کشد برای گوساله دعا می‌نویسد.

۵۷۷- ایننگین بویونوزی چخماز اوزونی قودوق سایار: گاو شاخش در نمی‌آید خودش را کودکی

به حساب می‌آورد.

(کاری از دستش ساخته نیست بهانه پیدا می‌کند).

۵۷۸- ایندی قوشا بنزه ده<sup>۱</sup>: حالا شبیه گنجشک شد.

۵۷۹- ایندی من میو<sup>۲</sup>: حالا من میو.

۵۸۰- اینه دلیگیننن گنجیر آما گولوفدن گنجمین: از سوراخ سوزن رد می‌شود اما از سوراخ

آب نمی‌گذرد.

میل و مناره را نمی‌بیند اما ذره را در هوا می‌بیند. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۸۱- اینه سالماقا یئر یوخی: جای سوزن انداختن نیست.

۵۸۲- اینه نه قدر دوز اولسا یاخچی ایشلر: سوزن هر قدر صاف باشد خوب کار می‌کند.

(صداقت ویژه درستکاران است).

۱- چند نفر در راهی می‌رفتند پرنده‌ای یافتند آنکه بیشتر از همه می‌دانست. گفت: این گنجشک است. دیگری پرسید: اگر این گنجشک است چرا تاج دارد. پس تاجش را بردند. دومی گفت: اگر این گنجشک است چرا پاهایش دراز است. پس پاهایش را نیز بردند و خلاصه پس از آنکه قسمتهایی از بدن حیوان را قطع کردند گفتند: ایندی....

۲- داستان در کاوشی از امثال (برقی) ص ۲۰۸

۵۸۳- اینه نی ساپلادین اوجون دویوننه: وقتی سوزن را نخ کردی نوکش را گزه بزن.

کار از محکم کاری عیب نمی کند. / (امثال و حکم)

۵۸۴- اینه یئین چوالدوز دوقار: خورنده سوزن چوالدوز می زاید. / (امثال و حکم)

۵۸۵- اینینن قویی قازیر: با سوزن چاه می کند.

کاری بس سخت انجام می دهد.

۵۸۶- اینیه دوشوب: سوزنش گیر کرده.

در گرامفون های قدیمی معمول بود.

۵۸۷- ایندیم ایند اولسون کؤل دیبی اویوم اولسون: فرزندم اهل باشد خانه ام کنار بوته ای.

## « ب »

- ۱- بابا دورور، پارا کۆرک ده دورور: بابا زنده است و پاروی کهنه هم هنوز هست.  
بزرگ خانواده زنده است، سنت‌ها بجاست.
- ۲- بابلی بابین تاپماسا، گونی آخ وایئنان گئچر: اگر انسان همزبان و همدم خود را نیابد، روزش با آه و ناله سپری می‌شود.
- ۳- بابلی بابینن: کبوتر با کبوتر باز با باز. (مولوی)
- ۴- باجاناق باجاناقی گورنده قاشینار: باجناق وقتی باجناق خود را می‌بیند به خارش می‌افتد.  
باجناق دو مرد که با دو خواهر ازدواج کنند.
- ۵- باجاناقدان فامیل اولماز، ژیاننان ماشین: باجناق برای انسان فامیل نمی‌شود از ژیان هم اتومبیل.
- ۶- باجی باجی اولماق: مثل دو خواهر شدن. صمیمی شدن.
- ۷- باجی قارداشی گونجه ایستر، قارداش باجینی آیجا: خواهر برادر را به اندازه‌ی خورشید دوست دارد برادر خواهر را به اندازه‌ی ماه.
- ۸- باجی ننه اولماز، قارداش دهده: خواهر، مادر نمی‌شود، برادر، پدر.
- ۹- بارلی آغاجین باشینا دولانالار: دور سر درختی که میوه بدهد می‌گردند.  
(اشخاص خیر معبود دیگرانند).
- ۱۰- بارماقئیزی یا شلامئشیق، تازادان باشلامئشیق: انگشت خود را خیس کرده از نو شروع کرده‌ایم.
- سرپیری معرکه‌گیری. / (امثال و حکم)
- ۱۱- بازارین بازار اولسون، متاعین متاع اولماسین: مهم این است که مشتری داشته باشی اگر جنست خوب نباشد اهمیتی ندارد.
- ۱۲- بازارین گۆزون چئخاردیپ: چشم بازار را کور کرده.

۱۳۰ / ضرب المثل های ترکی در...

به طنز به کسی گویند که: (خیلی گشته اما چیز به درد بخوری پیدا نکرده).

۱۳- باش بدنده اولماسین، جانین ساق اولسون: سر به تنت نباشد جانت سالم باشد؟!

۱۴- باشدا دولاندئیر: سر می دواند.

۱۵- باشندان ایاقا آخ وای ورمدی: از سر تا پا غم و غصه است.

۱۶- باشندان ایاقا اوت اولسا هارانی یاندئیراجاق: اگر سر تا پا آتش باشد کجا را می تواند

بسوزاند.

۱۷- باشندان دوشدوم: حواسم پرت شد.

۱۸- باش قاشیماقا وقتیم یوخ: برای خاراندن سر هم فرصتی ندارم.

۱۹- باش گوتینن اوینور: با سر و کونش بازی می کند.

(جز به خود به چیزی توجه ندارد).

۲۰- باشی بویوندا آغیرلیق ائلییر: سرش به تنش سنگینی می کند. / (امثال و حکم)

(حرفهای خطرناک می زند).

۲۱- باشی داشدان داشا دیدی: سرش به سنگ خورده. / (امثال و حکم)

۲۲- باشی شاه باشینا اوخشور: سرش شبیه سر شاه است.

۲۳- باشی قوورما سبزی اینسیسی وئیر: سرش بوی قورمه سبزی می دهد. / (امثال و حکم)

۲۴- باشی کسلیپ قانی گئدیر ایچرییه: سرش بریده شده خوش به درون می رود.

(در خفا خون دل می خورد).

۲۵- باشی کسیک تو یوخ تکین اولوب: مثل مرغ سرکنده شده. / (امثال و حکم)

بی چاره و درمانده. □ مانند مرغ پرکنده شده.

۲۶- باشیما دوشن داش بیر داش اولیدی: سنگی که بر سرم خورد ای کاش سنگ مهمی بود لااقل

ارزش خوردن را داشت.

۲۷- باشیمین آغلیقئنا باخما اوره گیمین قارالیقینا باخ: به سفیدی موهایم نگاه مکن به سیاهی

قلبم توجه کن.

- ۲۸- باشیمی یاریر اته گیمه قوز دولدورور: سرم را می‌شکنند به دامانم گردو می‌ریزد.  
نه شهد غسل نه نیش زنبور □ سرم را می‌شکنند نخودچی در جیبم می‌ریزد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۲۹- باشینا بورک گئچیب<sup>۱</sup>: سرش کلاه رفته.  
۳۰- باشینا، قیزیل تشت آلیپ: بر سرش طشت طلا گرفته.  
(آنقدر امنیت شهر تأمین است که می‌توان طشت طلا را بر سر گرفت و بدون مزاحمت راه رفت).
- ۳۱- باشینا گلن باشماقچی اولار: حوادث انسان را مجرب می‌کند.  
۳۲- باشین بویوگی نشانه‌ی دولتدی ایاقین بویوگی نشانه نکبت: و بزرگی سر نشانه ثروت است و بزرگی پا نشانه‌ی نکبت.  
۳۳- باشیندا بیر توک یوخدی قره‌چینین یولداش اولما: وقتی مویی در سر نداری با کولی دوست مشو.
- نظیر: یا مکن با پیل‌بانان دوستی      یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل  
(چیزی در کف نداری با توانگران معاشرت مکن).
- ۳۴- باشین قاتیپ باشلارا: سر خود را قاطی سرها کرده.  
(خودش را قاطی آدم‌ها کرده).
- ۳۵- باشین قاتیقلئیئپ قویوب‌ایت قایاقئنا: سرش را ماست مالیده گذاشته جلوی سگ‌ها.  
به آدم‌های ابله گویند.
- ۳۶- باشین کئچل انله‌مه هر کئچل بیر اولماز: سرت را کچل مکن همه کچل‌ها مثل هم نیستند.  
هر گردی گردو نیست. / (امثال و حکم) هر کچل عیار نمی‌شود.
- ۳۷- باشین کسن خبری اولماز: سرش را بیری خبردار نمی‌شود.  
۳۸- باشینان کئرن ایاقینان چئیخان گئنه بیلمز: سرتا پایش را نوازش کنی درک نمی‌کند.  
نمک‌شناس است. □ حق ناشناس و ناسپاس است.
- ۳۹- باشی یاستیق گؤرمز: سرش بالش نمی‌بیند.

(همیشه در حال کوشش است).

۴۰- باشی یئککه اولانین عقلی چوخ اولار: کسی که سرش بزرگ باشد عقلش زیاد می شود.

۴۱- باغا باخسان باغ اولار باخماسان داغ اولار: اگر به باغ توجه (رسیدگی) کنی باغ می شود، اگر

نکنی به کوه تبدیل می شود.

۴۲- باغبان پخیل اولماسا باغ دوواری نینیر: اگر باغبان خسیس نباشد باغ به دیوار نیازی ندارد.

۴۳- باغچادا گوللر باجی، اوخور بولبوللر باجی، دییین گوموش یاندئریر، گنچر بوگونلر

باجی<sup>۱</sup>: در باغچه گل ها هستند خواهرها بلبان آواز می خوانند خواهرها شیر مال کونت را می سوزاند. این

روزها هم می گذرد. به روزگار خوش مناز این روزها هم می گذرد.

۴۴- باغچی باغینا قیدی باغبان سالخیمای: صاحب باغ از باغش می گذرد اما باغبان از

یک خوشه انگور نمی گذرد.

شاه می بخشد شیخعلی خان نمی بخشد. / (امثال و حکم).

۴۵- باغدا اریک واریدی، سلام علیک واریدی، باغدان اریک قوتولدی، سلام علیک

قوتولدی: تا وقتی که در باغ زرد آلو وجود داشت سلام علیک هم وجود داشت در باغ زرد آلود تمام شد

سلام علیک هم تمام شد.

تا نعمت داری ارادت دوستان باقی است.

این دغل دوستان که می بینی

کسانند گذرد شیرینی .

(سعدی)

۴۶- باغدا سنه قالدی شیدایی! داغدا سنه قالدی شیدایی! ای شیدایی! باغ هم برای تو ماند کوه

هم برای تو ماند.

به آدمهای خوشبین و خوش گذران گویند، «همه چیز به مرادتوست».

۴۷- باغدا گوله باخاللار: در باغ به گل نگاه می کنند.

۱- دو خواهر بودند. یکی فقیر و دیگری ثروتمند. روزی خواهر فقیر به دیدن خواهر ثروتمند رفت. خواهر ثروتمند مشغول پختن شیرمال بود وقتی خواهرش را دید فوراً آن را در زیر خود مخفی کرد تا مجبور نشود به او تعارف کند. خواهر فقیر گفت: باغچادا....

(زیبایی مورد توجه همه قرار می‌گیرد).

ناچار هرکه صاحب روی نکو بود هر جا که بگذرد همه چشمی بر او بود

(سعدی)

۴۸- باغیش بویو کدن اولار: بخشش از بزرگان است.

۴۹- باغیش خروار ئینان حساب دینارینان: حساب به دینار بخشش به خروار. / (امثال و حکم)

۵۰- باققال داشدان کسر شیطان یئمیشدن: بقال از سنگ کم می‌کند شیطان از کشمش.

کم فروش برکت ندارد.

۵۱- باقیرساقی قارئیلیر، خارا<sup>۱</sup> تومانی پارئیلیر: روده‌هایش از گرسنگی سر و صدا می‌کنند

اما لباس ابریشمیش برق می‌زند.

(پز دادن - تفاخر بیهوده)

۵۲- بالاجا آدام ایلانلیق ادعاسی ائلر: آدم کوچک ادعای مار بودن می‌کند.

۵۳- بالاجا آدام چوخ بیلیمیش اولار: آدم کوچک زیرک است.

(کوتاه فتنه است). / (امثال و حکم)

۵۴- بالاخاناسین اجاره وئریپ: بالاخانه را اجاره داده است. مغزش کار نمی‌کند.

(عقلش را از دست داده).

۵۵- بالا دئدیق جان دشمنی: فرزند مگو، دشمن جان بگو.

برای فرزندان ناخلف و تربیت‌ناپذیر گویند.

هر که او مار پرورد به کنار بگزد پرورنده را ناچار.

(ده هزار مثل فارسی)

یکی بچه‌ی گرگ می‌پرورید چو پرورده شد خواجه را بر درید.

(سعدی)

۵۶- بال بارداغی: تنگ عسل.

(به طعنه به افراد گوشت تلخ گفته می شود).

۵۷- بالتا یئمه میش آغاج یوخدی: چوبی وجود ندارد که تبر نخورده باشد.

(آسودگی و خوشبختی مطلق وجود ندارد).

۵۸- بال کره یئین اوغلان، پنیر چورک یئئیئر: پسری که کره و عسل می خورد حالا نان و پنیر

می خورد.

۵۹- بال دیماغینان آغیز شیرین اولماز: با عسل گفتن دهان شیرین نمی شود.

با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود. / (امثال و حکم)

۶۰- باللی بال یئمز: عسل فروش عسل نمی خورد.

کوزه گر در کوزه شکسته آب می خورد. / (امثال و حکم)

۶۱- بالیق ایستئین اوزونی سووخ سووا وئر: کسی که ماهی می خواهد باید خودش را به آب

سرد بسپارد.

نظیر: هر که را طاووس باید جور هندوستان کشد.

۶۲- بالیقدان بویوک خالیق وار: از ماهی بزرگتر خالق ماهی وجود دارد.

۶۳- بالیقی هر وقت سودان توتسان تازادی: ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. / (امثال و

حکم)

۶۴- بال یئدیم اوغلان دوغام، قئز دو قما دندا اولدوم: عسل خوردم پسر بزام از زاییدن دختر نیز

باز ماندم.

۶۵- بال یئمه میش بلاسین چئکیریق: عسل نخورده بلای آن را می کشیم.

نظیر: گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده.

۶۶- باننییان خوروسون دییین یاغلار: خروسی که بانگ میزند کونش را روغن مالی می کنند.

۶۷- باهارین هاواسی، ار آروادین داعواسی: هوای بهاری و دعوی زن و شوهر.

(هر دو مثل هم هستند).

۶۸- باهالیق بیر ایل اولور قاخنچئسی مین ایل: گرانی یکسال می شود منت گذاشتن و گفتگو

برای آن هزار سال.

۶۹- بایدثریپ: پته را به آب داده. گیج شده، خل شده.

گیج شده □ حساب از دستش در رفته.

۷۰- بایراما ال- وئرمئین پالتار مینار باشی چین یاخچیئدی: لباسی که تا عید حاضر نشود برای

گل منار خوبست.

۷۱- بفز بئله یوقونده که تخدیر قئراقیناندا یوقونده؟: کرباس بقدری کلفت است که از

ضخامت لبه‌ی تنور نیز کلفت تر است؟

(ادعای بیجا داشتن در موردی).

۷۲- بئش بارماقین بال ائله سوخ آغزینا دئییر واه واه زهر کسده: پنج انگشت خود را غسل

کن و به دهانش فرو کن می‌گوید وای وای زهر مرا کشت.

(نمک‌شناس و حق‌ناشناس است).

۷۳- بئش بارماقین بئشیده بیر اولماز: پنج انگشت پنج تایشان یکی نمی‌شوند.

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد □ خدا پنج انگشت یکسان نکرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۴- بئش عاشیقین بیر سقیزی اولار: پنج عاشیق (نوازنده و مطرب) یک سقز دارند.

(انسان‌های متفق یک هدف دارند).

۷۵- بئش قیرانا گوره یئددی دردن آشیر: به خاطر پنج ریال از هفت دره سرازیر می‌شود.

بسیار طمعکار و دله است.

(برای پشیری خود را آماده هر بلا می‌کند).

۷۶- بئش قئران وئرمیشم قمیه‌نمیه؟: پنج ریال دادم قمه خریدم، برای چه خریدم؟

(این قمه را بیهوده نخریده‌ایم خریده‌ایم که به کار آید).

۷۷- بئشیگین یورقانی یوخدی: گهواره لحاف ندارد.

(نظیر: هیچکدام از چاقوهایی که می‌سازد دسته ندارد).

۷۸- بئشین اولدورسن اونی دئریلر: اگر پنج تا را بکشی ده تا زنده می‌شوند.

برای حشرات مزاحم گویند.

۷۹- بئل‌کی داماغی ایسلانماده: به گمانم که کامش تر نشد.

(راضی نشد)

۸۰- بئل‌ه آش پیشیریم دادی قالسین داماغیندا: چنان آشی بپزم که مزه‌اش را هیچوقت فراموش

نکنی.

□ چنان آشی بپزم که رویش یک وجب روغن داشته باشد. / (امثال و حکم)

۸۱- بئل‌بیل دولایدا ایت چونملیپ: انگار سرگردنه سگ چمباتمه زده.

۸۲- بئل‌ه بیلیر چورک آراسئندا حلوا وار: به گمانش لای نان حلوا گذاشته‌اند.

به گمانش پشت تل خیارزاری است. □ به خیالش پشت تپه خارستان است. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۳- بئل‌ه بیلیر خرسده بیر کدخداده: فکر می‌کند که خرس هم یک کدخداست.

□ به گمانش علی‌آباد هم شهری است.<sup>۱</sup>

□ در حوضی که ماهی نباشد قورباغه سپهسالار است. □ خرس در بیشه کدخدای ده است. / (ده

هزار مثل فارسی)

۸۴- بئل‌ه بیلیرن سقلیمی دگرماندا آغار تمئشام: فکر می‌کنی ویشم را در آسیاب سفید کرده‌ام.

(آدم‌های با تجربه گوید)

۸۵- بئل‌ه جنر، یاماق ساخالسین: طوری پاره‌کن که وصله نگه‌دارد.

□ کاری کن راه علاجی داشته باشد.

۸۶- بئل‌ه دیگ چغندر: چنین دیگ چنین چغندر.

□ آن چنان مادر و این چنین دختر. □ از چنان مادر، چنین دختر. □ چنان دیگ لایق این کمچه. / (ده

هزار مثل فارسی)

۸۷- بئل‌ه سنچپ باتئریپ که هیچ پاک لاماغا گلمیر: چنان ریده و کثیف کرده که به هیچ طریق

نمی‌شود پاکش کرد.

- ۸۸- بئله شوردی که خاندا دئیر: چنان شور است که خان هم می گوید.  
۸۹- بئله قورخور، جین دمیردن قورخان کیمین: چنان می ترسد که جن از آهن.  
۹۰- بئله قیشقیردی یددی اویلی قونشی خبر اولدی: چنان جیغی زد که هفت همسایه خبردار شد.

- ۹۱- بئله گنت گل که آلتان قالی سالسننار: طوری برو و بیا که به زیرت قالی پهن کنند.  
(کنایه از مناعت طبع و وقار است)  
□ به جایی برو که استقبال کنند.  
۹۲- بئله گنت گل تانئیاق: طوری رفت و آمد کن که بشناسیمت.  
۹۳- بئله گئداق، بئله غلاق، آرامیزدا سوز اولماسین: چنان رفت و آمد کنیم که کوچکترین مسأله ای ایجاد نشود.

- ۹۴- بیلنه بیر تیکه، بیلمیننه داغلاری: برای کسیکه نمک شناس است یک لقمه کافیست، اما برای کسی که نمی فهمد اگر کوه ها را هم بدهی کافی نیست.  
۹۵- بئله وورام که الذینه نی<sup>۱</sup> از بردن او خوران: طوری می زنت که الذین را ازیر بخوانی.  
۹۶- بئله وورام گلدنقین یوللاری ازاران: چنان می زنت تا راهی را که آمده ای گم کنی.  
۹۷- بئله یاپیشده، داش ایته یاپئشنان کیمین: چنان جسیبد، مثل جسییدن سنگ به سنگ.  
۹۸- بئله یاتیپ یوسقولون بختی یاتان کیمین: چنان خوابیده مثل شانس و اقبال یک فقیر.  
۹۹- بئله یئرده یاتماز آلتئننان سوگئده: جایی نمی خوابد که از زیرش آب عبور کند.  
(آدم زیرکی است و کلاه سرش نمی رود).

۱۰۰- بئله یوک گوتی آلتئننان دوراییلن: چنان باری بردار که بتوانی آنرا حمل کنی.

۱۰۱- بئله یئی همیشه یئی بیله سن: چنان بخور که همیشه بتوانی بخوری.

□ کم بخور همیشه بخور. / (امثال و حکم)

۱- اشاره به آیه یکم از سوره محمداین سوره برای یک نوآموز که هنوز در مرحله یادگیری سوره های کوتاه و آهنگین است نسبتاً سخت و طولانی است مربی او را به محکوم شدن به عملی شاق تهدید می کند. تا از ترس حواسش را جمع کند و درسش را خوب حاضر کند.

۱۰۲- بئلی سیئنده: کمرش شکست.

مصیبت بزرگی را تحمل کرد - روزگارش تباه شد.

۱۰۳- بئیه ایاقین آلتیننا شش انداز سالمنیشئیق: مگر به زیرپایش شش انداز انداخته ایم.

نظیر: مگر سیب سرخ به دنبالت فرستاده ایم. / (امثال و حکم)

۱۰۴- بخت دویور مرمر شاهینده: شانس که نیست مرمرشاهی است. بختم سفید است.

(در مقام تمسخر از بخت خود گویند).

۱۰۵- بخت که اولماده باشد، نه قورودا بیتر نه یاشدا: وقتی انسان شانس نداشته باشد نه از

خشک چیزی به دست می آید نه از خیس.

بخت اگر یار نباشد نه از دیم حاصلی برگیرد نه از کشت آبی.

۱۰۶- بختیمیز گتئریپ: شانس آورده ایم.

(به تمسخر زمانی که انسان دچار گرفتاری و بلایی می شود می گویند شانس...).

۱۰۷- بد رفیقین جوابین وئر آما یولونا گئتمه: جواب رفیق بد را بده اما به راه او مرو.

(سخن او را بشنو اما به راه او مرو).

۱۰۸- بدقئلیق اوزوده بیر قئلیقه: بدقلی نوعی قلق است.

۱۰۹- بزرک یاغئیننان پیلو پیشر آما بیئلمز: از زوغن کنجد پلو پخته می شود اما خورده

نمی شود.

۱۱۰- برق دوشوپ ال چئراغی دالیجا: برق به دنبال چراغ نفی افتاده است.

(انسان فهمیده و دانا دنباله رو نادان شده است).

۱۱۱- برکدن ایکی چئخار بوشدان بیر: از سفت دو تا در می آید از شل یکی.

آدم خسیس گاهی مجبور می شود دو بار برای یک چیز پول بدهد. □ آدم بدحساب دوبار می دهد. /

(ده هزار مثل فارسی)

۱۱۲- برک یئرده ایشه مؤئیپ اوستونه آتئئلا: جای سفت نشائیده که به رویش بپرد.

(کار سخت انجام نداده تا از مشکلات آن آگاه باشد).

۱۱۳- بزاز آلا، بئزیم اولا. باغچی آلا، قوزوم اولا: بزاز بگیرد، صاحب کرباس می‌شوم باغبان بگیرد، صاحب گردو می‌شوم.

از زبان دختران دم بخت گویند.

۱۱۴- بستک<sup>۱</sup> یوممالاناننپ قاپاغین تاپنپ: دیزی قل خورده درش را پیدا کرده.

زن و شوهر یا دو رفیق که مناسب همدیگر بودند.

۱۱۵- بعضی گؤلماغلار آغلاماغلان پیسدی: برخی از خنده‌ها از گریه بدتر است.

خنده‌ی تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است کارم از گریه گذشته است به آن می‌خندم.

۱۱۶- بلالین بلالی باشی اودونی آشمامیش کره‌نی داشی: سر پربلای بلال، همزم را باز نکرده

باید تپاله حمل کند.

۱۱۷- بلبل جمال آباددان هارا گئدر دنی یانیندا سووی یانیندا: بلبل از جمال آباد به کجا خواهد

رفت آب و ناناش درکنارش است.

۱۱۸- بلبل که گل پرست اولار اودا محتاج خار اولار: بلبل که عاشق گل است او نیز محتاج خار

است.

۱۱۹- بلکه‌نی اکدیم چخمادی: «بلکه» را کاشتیم سبز نشد.

اگر را کاشتیم تپلق درآمد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۰- بو آت او قاطری قئیترمز: این اسب آن قاطر را بر نمی‌گرداند.

(این شخص حریف فلانی نیست و یا از پس او بر نمی‌آید).

۱۲۱- بوال، او اله، دئیئر پوخ یئمه: این دست به آن دست می‌گوید که نخور.

۱۲۲- بو الدن وئرن، او الدن آلا: کسی که با این دست می‌دهد با دست دیگرش پس می‌گیرد.

وقتی کرامت می‌کنی، کرامت خواهی دید.

۱۲۳- بو الی وئرنی او الی بیلمز: از بخشش این دستش دست دیگرش خبر ندارد.

(پنهان بخشش می‌کند).

۱۲۴- بواونون-قارنیئنا اون دنه تپیک ووروپ: این به شکم آن یکی ده تا لگد زده است.

(این رو دست آن یکی بلند شده.)

۱۲۵- بو ایکی میزده ده بسدی<sup>۱</sup>: این برای هر دو تایمان کافی است.

۱۲۶- بو ایل بیری میزی او یلندئرین گلن ایل قارداشیئمی: امسال برای یکی از ما زن بگیرید سال دیگر برای برادرم.

۱۲۷- بو ایلین جوجه سی بیلدیرین خوروسونا بانناماق اورگه دیر: جوجه اسالی به خروس پارسالی بانگ زدن می آموزد.

۱۲۸- بو بئژدن فاطیه تومان اولماز: از این کرباس برای فاطی تنبان دوخته نمی شود.

۱۲۹- بو پولون یوخلوقی، بودا خانئیمین شوخلوقی: این از بی پولی ما این هم از شوخی خانم.

۱۳۰- بو تولوغون بتر کره سی اولار؟! این مشک کره ی حسابی خواهد داد!

(به طنز: این کار بس سودمند است.)

۱۳۱- بوجان که منن چیئخاجاق تئز چیئخسا یاخچیئدی: این روح من از جسم خارج

خواهد شد هر چه زودتر بهتر.

دست که کوتاه شد از دنیا، آستین چه بلند چه کوتاه. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۲- بوجور ائششگه اصلاً پالان تاپیلماز: برای چنین خری اصلاً پالان پیدا نمی شود. یعنی

خیلی نفهم است.

۱۳۳- بوخنا او خنادان دؤیور: این حنا از آن حناها نیست.

این تو بمیری از آن تو بمیری ها نیست. / (امثال و حکم)

۱۳۴- بوخاریئنین توتونی دوز چیئخسین لوله سی ایری اولسادا اولوپ: دود بخاری

درست دریاید اگر لوله اش کج شد مهم نیست.

---

۱- جوانی از والدینش خواست برای او دو زن بگیرند، هر دو را هم در یک شب. هر چه پدر و مادرش منع می کردند ثمری نداشت سرانجام موافقت شد که به فاصله ی یک هفته زن دوم را هم برای او بگیرند. ازدواج اول صورت گرفت. پدر و مادر منتظر درخواست پسر بودند. چند هفته ای گذشت اما خبری نشد. روزی پدر پرسید: پسر! برای گرفتن زن دوم آماده ای پسرک گفت: پدر جان مادرم را هم طلاق بده این برای هر دویمان کافی است.

ضرب المثل های ترکی در... / ۱۴۱

۱۳۵- بو دوستلو غلار آیی دوستلو غیده: این دوستی ها دوستی خاله خرسه است. / (امثال و حکم)

۱۳۶- بو- دونیا فائنده فانی، بو دونیادا قالان هانی؟ سالدی تختن سلیمانی: این دنیا فانی است چه کسی در این دنیا باقی می ماند؟ حتی سلیمان را از تخت سرنگون کرد.

۱۳۷- بو دونیایه گلمیشدیم اوروج توتام گندم: به این دنیا آمده بودم که روزه بگیرم و بروم. (برای گرسنگی و فقر و سختی کشیدن به این دنیا آمده بودم!)

۱۳۸- بو دیرکدن او دیرکه فرج دی<sup>۱</sup>: از این ستون تا به آن ستون فرج است. / (امثال و حکم)

۱۳۹- بورا گیلان عاشیقین یئری دویور: اینجا جای مطرب گیلانی نیست.

اینجا اردستان نیست که باج به شغال دهند □ اینجا کاشان نیست که کپه<sup>۲</sup> با فعله باشد. □ اینجا سیمرغ پر می اندازد پهلوان سپر □ اینجا شتر را با نم داغ می کنند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۰- بورج قالدیقجا اوزانار: قرض هر چه بماند کش می آید.

۱۴۱- بوردا منم بغداددا خلیفه: اینجا منم در بغداد خلیفه.

(در مقام خود بزرگ بینی گویند).

۱۴۲- بورک فقط ایستی سویوقا دویور: کلاه را فقط برای گرمی و سردی نمی گذارند. (بلکه علامت مردانگی باید باشد).

کلاه را برای مردی می گذارند نه برای کرما و سرما / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۳- بورکون دیک قوی: کلاهت را بالاتر بگذار

(به طنز: با افتخار زندگی کن!)

۱۴۴- بورکون قوی باشان اوزون دیوان ایله: کلاهت را بگذار به سرت و داوری کن.

کلاهت را قاضی کن. / (امثال و حکم)

۱۴۵- بورکی باشا قویان گرک بیر یاراشنقی اول: کلامی که به سر می گذاری باید تناسبی داشته

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۶۱۶

۲- کپه = جمع آوری غله

باشد.

بورک باشا قویان کرک بورکونه ده بیر یاراشا. / (شهریار)

۱۴۶- بورنون توتوران جانی چنخیر: دماغش را که می گیری جانش در می آید.  
(ضعیف است).

۱۴۷- بورنون قورتقالاسان هامی بیلر: اگر انگشت در دماغ کنی همه می فهمند.  
مردم کوچکترین حرکات همدیگر را زیر نظر دارند.

۱۴۸- بورون، یومموروقدان قورخار: دماغ از مشت می ترسد.  
(آدم ضعیف از نیرومند می ترسد).

۱۴۹- بوزدان سویروشن دانا کیمین مَرَه مَرَه باخیر: مثل گوساله ای که روی یخ سر می خورد  
حیرت زده نگاه می کند.

۱۵۰- بوساچلاری دگرماندا آغار تمامینشام: گیس ها را در آسیاب سفید نکرده ام. / (امثال و حکم)

۱۵۱- بوستانی ورساخلار آروادی ار: بوستان را کرت<sup>۱</sup> نگه می دارد. زن را شوهر / (ترکی دلینده  
مثلر)

۱۵۲- بوستوننان اوستونا قَرجدی: از این ستون تا به آن ستون فرج است.

۱۵۳- بو سخاوتده نئچه قارداشنز؟ در این بدل و بخششی که دارید چند برادرید؟

۱۵۴- بو سن بودا دایئین خرابه سی<sup>۲</sup>: این تو، این هم خرابه ی داییت.

۱۵۵- بو سنین خلعتین اللی تومن ده سبابا گنتیررم<sup>۳</sup>: این خلعت تو پنجاه تومان هم فردا  
می آورم.

۱۵۶- بو سوزلر فقط چراغ یاقی قوتار ماده: این حرف ها فقط روغن چراغ را تمام می کند.

---

۱- کرت = قطعه زمین کوچک مرز بندی شده که چیزی در آن کاشته شود.

۲- مردی ادعا می کرد که خواهرزاده خداست و از اهالی ده می خواست که هر چه مایل است در اختیار او بگذارند. مردم ده از خواسته های او به ستوه آمدند و به فکر چاره افتادند. ملانصرالدین در آن جمع بود دست مرد را گرفت و به مسجد ده برد و گفت: بوسن....

۳- مردی به خیاطی رفت و پارچه ای برای دوخت برد. خیاط گفت: پدر خدا بیامرز شما یک خلعت با پنجاه تومان پول بعنوان مستمزد به من می داد. مرد پارچه را به خیاط داده و گفت: بوسنین....

(در بحث های بیمورد گفته می شود).

۱۵۷- بو شجاعته نییه توپچی یازیلما میئنشان؟ با این همه شجاعت چرا توپچی نشدی؟

۱۵۸- بوش جیبینن باغ- بستان اکیر: با جیب خالی باغ و بوستان می کارد.

با این فقر و نداری وعده و وعید هم می دهد.

۱۵۹- بوش سفرئییه نمه دعاسی؟ سفرهی خالی دعا را می خواهد چه کار؟

۱۶۰- بو شکر ائله ماق سویوشدن پیسیدی<sup>۱</sup>: این شکر کردن از فحش بدتر است.

۱۶۱- بوشلی بوشلونون سلامت لئقین ایستر: قرضدار سلامتی مقروض را از خدا می خواهد.  
طلبکار طول عمر بدهکار آرزو می کند.

۱۶۲- بوش مجمه دن گول چئکیر<sup>۲</sup>: از سینی خالی گل را بیرون می کشد.

۱۶۳- بو شوران بس نغیه سوز قوشوران: طلاق می دهی پس چرا برایمان حرف درست می کنی.

۱۶۴- بوغاز باشا بلادی: شکم چرانی بلای جان است.

۱۶۵- بوغازی بیچیلیپ: اشتهايش کور شده.

۱۶۶- بوغدا اکمه میش خرمن سووورور: قبل از اینکه گندم بکارد خرمن می افشانند.

۱۶۷- بوغدا چوره گین یوخ بوغدا دیلین اولسون: اگر نان گندم نداری زبانی به اندازه ی گندم داشته باش.

نان چرب نداری زبان چرب داشته باش

دانم که به دل دوست نداری ما را      قربان محبت زبانت شوم

(ده هزار مثل فارسی)

گرت نیکی از روی کردار نیست      نگو گوی باری که دشوار نیست.

(اسدی)

۱- مردی بر سر سفره نشسته با دست های خون آلود نان خشک بر آب می زد و می خورد و شکر خدا را به جای می آورد. شخصی پرسید: با این سفرهی خشک و خالی چه جای شکر است. کرد گفت: بوشکر....

۲- گل کشیدن = نوعی بازی است به نام گل یا پوچ که از داخل سینی که چند ظرف کوچک به طور وارونه در داخل آن قرار دارند گل را پیدا می کنند. در زنجان اوزوک، اوزوک گویند.

۱۴۴ / ضرب المثل های ترکی در...

اگر گویی نکو گوی ای برادر. / (ناصر خسرو)

۱۶۸- بوغدانی سادیق و ثردیق روزییه: گندم را فروختیم دادیم به روزی.

گندم را که برای کشت نگه داشته بودیم از ناچاری فروختیم و خرج کردیم.

۱۶۹- بوغدایثیئپ بهشتدن چنخیئب: <sup>۱</sup>گندم خورده از بهشت رانده شده.

۱۷۰- بو قدر اللرینین اوستونده یئرئیئپ ایاقلارئنین قدرین بیلیر: آنقدر بر روی دستهایش

راه رفته قدر پایش را می داند.

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. / (سعدی)

(آن قدر رنج کشیده نعمت امروز را قدر می نهد).

۱۷۱- بو قدر گل بیتیب ریحان آرادا ایتیپ: آنقدر گل روئیده که ریحان در میان آنها گم شده .

۱۷۲- بو قیریلسا اوننان بتر قاچار: <sup>۲</sup>اگر این یکی بندش را پاره کند تندتر از آن یکی فرار خواهد

کرد.

۱۷۳- بو گوزون او گوزه خیره یوخدی: این چشم به آن چشم خیری ندارد.

۱۷۴- بو گون تئیریللین سابا زیئرلار: هر کس امروز بخند فردا گریه میکند.

<sup>۱</sup>در پس هر خنده دو صد گریه مهیاست. □ یک روز که خندید که سالی نگریست؟ □ هر که خندید بیش

بیش گریست. □ اگر یکی دو روز شاد کند آخر می گریاند. (سمک عیار) □ هر که به عروسی رفت به عزا

هم می رود. / (ده هزار مثل فارسی)

کدام باد بهاری وزید در آفاق که باز در عقبش نکبت خزانی نیست.

(سعدی)

۱۷۵- بوگون دنیا دا سابا آخرتده: امروز در دنیا فردا در آخرت.

(مجازات خواهی دید).

(هم در نیکی گویند هم در بدی).

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۸۸۹

۲- ملانصرالدین دو بز داشت روزی یکی از بزها فرار کرد. ملا شروع کرد به زدن دیگری. پرسیدند: او را چرا می زنی؟ گفت بو....

ضرب‌المثل‌های ترکی در... / ۱۴۵

۱۷۶- بوگون قاشیق سسی گلر، سبابا اوراق سسی: امروز صدای قاشق می‌آید، فردا صدای داس.

امروز مجال راحت فردا زمان کوشش.

۱۷۷- بوگونکی قوش دونکی، قوشا جیک‌جیک اورگه‌دیر: گنجشک امروزی به گنجشک دیروزی جیک جیک می‌آموزد.

۱۷۸- بولاغ باشندان خرابدی<sup>۱</sup>: چشمه از بالاگل آلوده است.

خانه از پایبست ویران است. □ آب از سرچشمه گل آلود است. / (امثال و حکم)

۱۷۹- بولاغا سو توکماق‌نینان بولاغ، بولاغ اولماز بولاغ گرک اوزوننن بولاغ اولا: آب چشمه باید از درون بجوشد با آب ریختن به چشمه، چشمه ساخته نمی‌شود.

خوش آن چاهی که آبش خود بجوشد. □ شتر از زانوی خود بلند می‌شود. / (ده هزار مثل فارسی)

چون شیر به خود سپه‌شکن باش      فرزند خصال خویشتن باش.

(نظامی)

دست به زانوی خود بگیر و برخیز □ چشمه آنست که از خود بجوشد. □ تربیت نااهل را چون

گردگان برگنبد است. (سعدی)

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی      تا کس به تربیت نشود ای حکیم کس.

(سعدی)

۱۸۰- بولاغ بئله اوزاقتدی، دهم الاندا گلمئیپ؟: چشمه آنقدر دور است که پدرم هنوز نیامده است؟

۱۸۱- بولاغ گرک باشندان دورالا: آب باید از سرچشمه پاک باشد.

۱۸۲- بولاماج<sup>۲</sup> کیمین پقیلاما: مانند آغوز بغ بغ نکن.

۱۸۳- بولانماسا دورالماز: اگر اوضاع در هم نریزد، درست نمی‌شود.

اگر خراب نشود آباد نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۱

۲- بولاماج = آغوز، نوعی سوپ که با کره و آرد ساخته می‌شود.

۱۸۴- بو لَخْذَه دوروپ او لَخْنی سیلکه لمه: روی این شاخه ایستاده شاخه دیگر را تکان مده.

(بکار خودت مشغول باش، کاری را تمام نکرده بکاری نپرداز).

۱۸۵- بو منیم بو منبرین بونودا یارا گوندیریم: این مال من، این مال منبر، این را هم برای معشوق

بفرستم.

این مال من، این مال منبر، این هم مال ننه قنبر □ یامفت یامفت یامفت . / (ده هزار مثل فارسی)

۱۸۶- بو همان ده وه دیکه هامئنئن قاپئسیئندا یاتاچاق<sup>۱</sup>: این همان شتری است که در خانه همه

خواهد خوابید.

«کنایه از مرگ». / (امثال و حکم)

۱۸۷- بو یاقچی کوپی دؤیور که سالان چیئخاردان: خم رنگری نیست که فرو کنی و درآوری. /

(امثال و حکم)

(کاری نیست که بشود به راحتی انجام داد).

۱۸۸- بوینوز چئخارتدیم: شاخ درآوردم .

(بسیار تعجب کردم).

۱۸۹- بوینوزون چاتان یئری قاشی: جایی را که شاخ می رسد بخاران.

چو جنگ آوری با کسی بر شتیز که از وی گزیرت بود یا گریز

(سعدی)

۱۹۰- بوینونا دیری ایلان سالسان: اگر به گردنش مار زنده هم پیاندازی

(باز هم کار خود را می کند).

(در مورد آدمهای سمج گفته میشود).

۱۹۱- بوینی دئین کل بوینی دی: گردنش مثل گردن گاو است.

۱۹۲- بویورون- قاباقئندا ساق اول وار: در مقابل «بفرمایید»، «سلامت باشید» وجود دارد.

(هر تعارفی تشکری دارد).

۱۹۳- بویوک آخماسا کیچیک سیر یلماز: اگر بزرگتر نلغزد کوچکتر سُر نمی خورد.

(کوچکتران از بزرگان پیروی کنند).

۱۹۴- بویوک آدام هر یئرده اوتوسا اورا یوخاری باشدی: آدم های بزرگ هر کجا بنشینند

همانجا صدر خانه است.

شرف المكان بالمکین.

۱۹۵- بویوک سؤزونه باخان خیر گؤرر: کسی که به حرف بزرگترها گوش بدهد خیر می بیند.

۱۹۶- بویوک سؤزونه باخمئیان بوره بوره قالار: کسی که به حرف بزرگتر گوش ندهد، در ناله

و فغان می ماند.

۱۹۷- بویوک صابئن چکمه سه کیچیک سویروشمز: بزرگترها اگر صابون نکشند کوچکترها

نمی لغزند.

(بزرگترها جاده صاف کن خطاهای کوچکترانند).

۱۹۸- بویوک لری یوخ آنئثیا خوروسلاری یوخ بانئثیا: فهمیده ای ندارند که بفهمد خروسی

ندارند که بانگ بزند.

۱۹۹- بویون سابا ائلیر: امروز و فردا می کند.

۲۰۰- بهشته گئتماقیمیز اولمادی: نشد که به بهشت برویم.

۲۰۱- بهشتین قاپئسین طاق باطاق ائله دین مقیده طاماها سئالدین: در بهشت را کاملاً باز

کردی مرا هم به طمع انداختی.

۲۰۲- بی بسم الله دان تا تی تمته چان: از بی بسم الله تا تی تمت.

از سیر تا پیاز.

۲۰۳- بیچنین اوزونی تیکچی آقاردار: روی بُرنده را دوزنده سفید می کند.

کار را که کرد آنکه تمام کرد.

۲۰۴- بی حیانی دیندیر چکیل: به بی حیا سلامی کن و برو.

۲۰۵- بی خود جهد باشماق یئرتار: جهد بی فایده کفش پاره کردن است.

کوشش بی فایده است و سمه بر ابروی کور.

۲۰۶- بیر آز واریدی ایریندن، بیر آزدا قاریشیدی بیریندن<sup>۱</sup>: کمی چرک و کثافت وجود داشت

کمی هم از جای دیگر به آن اضافه شد.

زحمت این یکی کم بود زحمت دیگری هم اضافه شد.

(کمی چرک و کثافت وجود داشت کمی هم به آن اضافه شد.)

۲۰۷- بیر آغاجین سایه سینده مین آدام اوتورار: در سایه یک درخت هزار نفر می نشینند.

(از یک آدم خیر هزار نفر بهره می برند). روشن شود هزار چراغ از فتیله ای.

۲۰۸- بیر آیی نی قویموشوق بوردا گنتمیشیق جنگله دالیجا دولانئریق: یک خرس را

اینجا ول کرده ایم رفته ایم در جنگل به دنبالش می گردیم.

در وصف افراد چلپاق و بی ملاحظه گویند.

۲۰۹- بیر ائل باسماغئینان بیر نفر چکماغئینان دهوه باتماغدان چئیمخان: اگر یک ایل فشار

دهند و یک نفر بکشد شتر از فرو رفتن نجات پیدا نمی کند.

مشکل کار آن چنان است که با کمک یک نفر و با ممانعت یک گروه حل نمی شود.

۲۱۰- بیر ائلین آدین بیر نفر خراب ائل: نام یک ایل را یک نفر خراب می کند.

۲۱۱- بیر ارخه بیر یول سو گلسه اولورکه بیرده گله: اگر به یک جو یک بار آب بیاید بعید

نیست که باز هم بیاید.

۲۱۲- بیر الی دالیندا بیر الی قاباقئیندا: یکی از دست هایش در جلو و دیگری در عقب است.

تهی دست است. □ آهی در بساط ندارد.

۲۱۳- بیر الینن ایکی قارپیز گوتوماق اولماز: با یک دست دو هندوانه نمی شود برداشت. / (امثال

و حکم)

۲۱۴- بیر اوزی آننامازلیق باشلئینپ که قورتولاجاقی یوخ: چنان پرویی می کند که

پایان ناپذیر است.

۲۱۵- بیر اویده ایکی هوا: یک بام و دو هوا. / (امثال و حکم)

داستان مادر داماد و عروSSH

۲۱۶- بیر ایشه گنتمیین جانیم گندير مين ایشه: بیچاره من که به یک کار نمی‌رفتم حالا به هزار

کار می‌روم.

(یک کار نمی‌کردم حالا هزار کار می‌کنم.) سرب‌بی خیال داشتم و حالا هزار فکر مزاحم.

۲۱۷- بیر ایل که یاخچندی باهاریننان معلومدی: سالی که نکوست از بهارش پیداست. / (امثال و

حکم)

۲۱۸- بیر اینه باتیر اؤزن بیر جوالدوز اوزگییه: یک سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به

دیگران

هر چه به خود نمی‌پسندی به دیگران می‌پسند. / (امثال و حکم) □ با کسان آن کن که با خود می‌کنی

(عطار) آن روا دار که اگر بر تو رود بپسندی. / (سعدی)

۲۱۹- بیر باتمان بالیننان اوتماق اولمور: با یک من غسل نمی‌شود خوردش.

سخنی که بس ناگوار باشد.

۲۲۰- بیر باتمان توتون تنباکی ایشله‌تیپ. تازا دئیئر اولن کیمده: یک من توتون و تنباکو

مصرف شده تازه می‌گوید کی مرده.

شیخ‌علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی بود یا وزیر کریم‌خان زند؟ □ لیلی مرد بود یا زن؟

۲۲۱- بیر باخان دئیئر بیرده باخیئم: هر که یک بار نگاه می‌کند می‌گوید یک بار دیگر نگاه کنم.

از بس زیبا و دلریاست.

۲۲۲- بیر باشیئدی بیر ایاق گلین آشیرتدی بئیاق: یک سر بود و یک پا عروس چند لحظه پیش

آترا سرنگون کرد.

برای نوع‌روسان دست و پا چلفتی گویند.

۲۲۳- بیر باشی وار قیرخ اویناشی: یک سر دارد و هزار معشوق.

یک سر دارد و هزار سودا. / (امثال و حکم)

۲۲۴- بیر بئله دارغا گؤرموشدوق دارغادان یورغا گؤرمه میشدیق: این همه داروغه دیده ایم  
از داروغه یورتمه رونده ندیده ایم.

داروغه دیده بودیم داروغه ی همه کاره ندیده بودیم.

۲۲۵- بیر بورک بیر دانا، یاراشماز اصغرخانا؟: یک کلاه و یک گوساله آیا برازنده ی اصغر خان  
نیست؟

۲۲۶- بیر بوش تفنگدن ایکی نفر قورخار: از یک تفنگ خالی دو نفر می ترسند.

آنکه تفنگ دارد می داند که خالی است، آن که تهدید می شود نمی داند تفنگ خالی است.

از یک کمان شکسته دو تن می ترسند. / (ویس و رامین)

۲۲۷- بیر بهتان مین زیان: یک بهتان و هزار زیان.

۲۲۸- بیر بیرینن اتینن دیرناخیلار: با هم مثل گوشت و ناخن هستند.

(به همدیگر وابسته و علاقمندند).

۲۲۹- بیر بئرینن قاننی پیچاقدئیلار: با هم مثل چاقوی خونالوده هستند.

کارد و خیارند (کنایه از دشمنی سخت).

۲۳۰- بیر پای وئر یا اؤزن لایق یا قونشان لایق: هدیه ای بده که یا لایق خودت باشد یا لایق

همسایه ات.

۲۳۱- بیر تاس هلله نسین نه کی جینگیلله سین: اگر طاس قل بخورد بهتر از آن است که صدا

کند.

۲۳۲- بیر تاس سینسین نه کی جینگیلله سین: اگر طاس بشکند بهتر از آن است که صدا کند.

(مرگ بهتر است از رسوایی). به جای آن که نامت به بدنامی درآید بهتر آنکه جانت درآید.

۲۳۳- بیر تپه یخیلماسا بیر دره دولماز: اگر تپه ای فرو نریزد دره ای پر نمی شود.

۲۳۴- بیر تیکه نی - بیلمئین داغلاری بیلمز: کسی که قدر لقمه ی کوچک را نداند اگر باندازه ی

کوه ها نیز به او بدهی نخواهد دانست.

۲۳۵- بیر تیکه داغ آشیردار: یک لقمه کوه را سرنگون می کند.

با بذل نعمتی کسی را چنان به خود مرید می‌گردانی که می‌تواند بزرگترین خدمت را در حق تو انجام دهد.

۲۳۶- بیرتیکه قاتیقدان اوتور تولوغی دلمه: به خاطر یک کمی ماست مشک را سوراخ مکن.

از برای خوشه‌ای خرمنی را لگد کوب ننما. برای یک دستمال قیصریه را به آتش نکش.

۲۳۷- بیر جان منده وار بیر جان سنده: روحی من دارم و روحی تو داری.

نظیر: من بیر کیشی سنده بیر کیشی من و تو انسانیم و آفریده‌ی یک خدا.

۲۳۸- بیر چئراغ که حقدن یانا یاقینان پیلته‌نی نینیر: چراغی که خدا آنرا روشن کند به فتیله و

روغن نیازی ندارد.

نظیر: چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

۲۳۹- بیر چوبان بیر دره‌دن بیرگئچی تاپدی، هر وقت اوردان گئچدی دیدی بچی‌بچی:

چوبانی از یک درّه یک بز پیدا، کرد تا آخر عمر هر وقت از آنجا می‌گذشت می‌گفت بچی بچی.

۲۴۰- بیر چورک یی بیرینی باشان تصدق ائله: یک نان بخور یکی را صدقه بده.

۲۴۱- بیر داش که گویه آتدین یئره گلنه مین دنه چرخ وورار: سنگی که به هوا می‌رود تا

برگردد هزار چرخ می‌زند.<sup>۱</sup>

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آیین‌های تصوّر ماست

۲۴۲- بیر دانا بیر نئخیرین آدین باتیرار: یک گوساله یک گله را بدنام می‌کند.

یکی کرده بی آبرویی بسی چه غم دارد از آبروی کسی

(سعدی)

۲۴۳- بیردا وورام قئلینجی بغداددا اوینار اوجی: اینجا شمشیر را می‌زنم نوکش در بغداد

می‌رصد.

در رجز خوانی بی مورد گویند.

۲۴۴- بیر دفعه سوء توکده الینه: یکباره آب پاکی بر دستش ریخت.<sup>۱</sup>

۲۴۵- بیر دلی بیر داش سالار قوییا مین عقیلی چیخاردا بیلمز: یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد هزار عاقل نمی‌تواند از چاه بیرون کند.

۲۴۶- بیردنه آتش پیشیریم بیر قاریج یاق اوستونده اولسون: آشی برای پیزم که یک وجب روغن داشته باشد. / (امثال و حکم)

۲۴۷- بیردنه آتش پیشیریم هر نخودی بیر داد وئرسین: آشی برای پیزم که هر نخودش طعم خاصی داشته باشد.

۲۴۸- بیردنه تخته ایکی ده نه شاه اولماز: در یک تخت دو شاه نمی‌توانند بنشینند.  
دو پادشاه در اقلیمی نگنجد. / (سعدی)

۲۴۹- بیردنه نوک آیفندان چکسن غنیمته: یک مو هم از خرس کردن غنیمت است. / (امثال و حکم)

۲۵۰- بیردنه دستمالا گؤره قیصره‌نی اوتا چکمه: به خاطر یک دستمال قیصره را به آتش مکش.

به خاطر یک شپش پوستین را آتش مزن. □ برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند. □ برای خری لنگ کاروان بار نیفکند. □ لحاف را برای خاطر یک شپش دور نمی‌اندازند. □ بهر ککی گلیم نتوان سوخت. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵۱- بیردنه زادینان کوکلمئیه جیین نئییه آریخلیران: با یک چیز جاق نمی‌شوی چرا لاغر می‌شوی.

برای از دست دادن چیزی زیان نخواهی دید چرا غصه می‌خوری.

۲۵۲- بیردنه سوز دندیم قویروقون قیسدی گئندی: حرفی زد که دُمش را روی کولش گذاشت و رفت.

۲۵۳- بیردنه قصر اوچسا دیواریننان بیلینر: اگر قصری خراب شود از دیوارهایش معلوم

می‌شود.

۲۵۴- بیر دونووار باغ علی گاه من گئیه‌رم گاه علی: یک لباس مشترک داریم گاهی من می‌پوشم گاهی علی.

۲۵۵- بیر دویون که بارماقینان آچیلار دیشه سالما: گره‌ای که با دست باز می‌شود با دندان باز مکن. / (امثال و حکم)

۲۵۶- بیرده باغا گلن قودوق چاقالانی درن قودوق:<sup>۱</sup> باز هم به باغ می‌آیی کره خرا و باز هم چاقاله می‌کنی. کره خرا

۲۵۷- بیرده قئیندر جوانلیق ارخه قئینده اگر سو: بار دیگر جوانی باز می‌گردد اگر آب رفته به جوی باز گردد.

۲۵۸- بیر زمان دئیردیلر پالتوون وئر بی بفزئیاق ایندی دئیلر کورکون وئر اویون چیخارداق: یک روز می‌گفتند پالتویت را بده برای تازه داماد ببریم حالا می‌گویند بالاپوشت را بده ادا درآوریم. یعنی در تئاتر و نمایش استفاده کنیم.  
(علامت پیری است برای مردان).

۲۵۹- بیر ساختمان که پئیی کچ اولدی کهکشانا چکسن اونون کچلیقی دوز اولماز: ساختمانی که بنیادش کج باشد تا کهکشان کج می‌شود و کجی آن راست نمی‌گردد.  
خشت اول کر نهد معمار کچ

(مولوی)

چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کچ کر رساند بر فلک باشد همان دیوار کچ  
(صائب)

۲۶۰- بیر سوز اولمامیش مینین ده قویولار اوستونه: یک حرف نشده هزار تا هم رویش می‌گذارند.

۱- (در مقامی گویند که کسی از پیش آمدی عبرت نگیرد). برای نوجوانانی می‌گفتند که به باغهای مردم می‌رفتند و میوه‌های نارس را می‌چیدند. وقتی آنها را دستگیر می‌کرده و کتکشان می‌زدند می‌گفتند بیرده...

۲۶۱- بیر سولی نامازدی اودا چای قئیراقیندا میسرده: یک نماز آبدار است آنهم در کنار رودخانه میسر است.

۲۶۲- بیر عباسئلیق جئییغیر بئییغیر سفره‌ی قلمکار ایسته‌میر: یک عباسی دل و جگر سفره‌ی قلمکار لازم ندارد.

(غذای کم بها نیازمند تشریفات نیست.)

۲۶۳- بیر غازان آشدان بیر چمچه یئتیشیر: از یک دیگ آش یک ملاقه نصیب ما می‌شود دنیا به این بزرگی کوره نصیب ما شد، باغ به این بزرگی غوره نصیب ما شد. / (ده هزار مثل فارسی) نصیب همه بخت و روز، نصیب من سرفه و گوز / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶۴- بیر قئراناسادی. به یک ریال فروخت

(آسان از دست داد)

۲۶۵- بیر قئران وئربیله‌گین کس: یک ریال بده مجش را قطع کن.

(کنایه از آدم خسیس باشد)

۲۶۶- بیر قئرانی گویده وئریر. یک ریالی را در هوا شکار می‌کند.

(کنایه از آدم مال دوست و خسیس باشد.)

۲۶۷- بیر قئلدی بیلله سویلور وای اوگونه که طناب اولا: به اندازه‌ی یک مو است چنین زبانی

دارد، وای به روزی که به ضخامت یک طناب شود.

بچه یک وجبی چنین بلبل زبانی می‌کند وای به روزی که بزرگ شود.

۲۶۸- بیر قورت بیر سورویه بسدی: یک گرگ برای یک گله کافی است.

۲۶۹- بیر قولاغین در ائله، بیرین دروازا: یک گوشت را در کن یکی را دروازه.

۲۷۰- بیر کله قند بیر... بوشلویدوق وئردیق گلدیق. یک کله قند و یک... بدهکار بودیم، دادیم

و آمدیم.

خر داده و زر داده و سر هم داده. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۱- بیر کورپی تایمیر گئجه بیر سو تایمیر ایچه: پلی پیدا نمی‌کند که بگذرد، آبی پیدا نمی‌کند

که بخورد.

(از همه طرف درها به رویش بسته است).

۲۷۲- بئر کوللوکده ایکی خوروس بانناماز: در یک خرابه دو خروس بانگ نمی‌زند.

دو پادشاه در اقلیمی ننگند. (سعدی)

۲۷۳- بئر کیشی بیردنه داوار کسپ، بویره‌گین بویوگون وئریپ اوزاوغلونا، کنچیگین وئریپ قارداشی اوغلونا: مردی گوسفند ذبح کرده قلوه‌ی بزرگ را به پسر خود داده و کوچک را به پسر برادرش.

۲۷۴- بئر کیلو اؤزونه داری توکسن بئر دنه یئره دوشمن: اگر یک کیلو اوزن به صورتش بریزی یکی پایین نمی‌ریزد.

□ هر چه در قرآن قاف است در لباس او شکاف است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۵- بئر گنجه‌نین اوغروسی بیلنی مین ایلین ماللاسی بیلمز: تجربه‌ای که یک دزد در یک شب به دست می‌آورد یک ملّا در هزار سال به دست نمی‌آورد.

۲۷۶- بئر گنڈیرمنن قورخ- بیرده یئمیرمنن: از سیرم و میرم باید ترسید □ از نمی‌خواهم و نمی‌آیم و نمی‌خورم باید ترسید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۷- بئر دالیمدی مین آغاج: یک پشت دارم و هزار چوب.

یک سردارم و هزار سودا. / (امثال و حکم)

۲۷۸- بئر گوزی آیا باخیر، بیری چایا: یکی از چشم‌هایش به ماه نگاه می‌کند، دیگری به رود.

حواش جمع نیست توجهی به کسی ندارد.

۲۷۹- بئر گوزی گولور، بیری آغلیر: یکی از چشم‌هایش می‌خندد دیگری گریه می‌کند.

از وجناتش سخن دلش پیدا نیست.

۲۸۰- بئر گولونن بهار اولماز: با یک گل بهار نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۲۸۱- بئر گون آغزی بوش قالیر، بئر گون دولی داداولور: یک روز دهانش خالی است یک روز

پُر از مزه است.

(یک روز شادی یک روز غم). یک روز درمانده است، روزی مرفّه

۲۸۲- بیر گون درتدی، بیر گون اؤلوم: یک روز بیماری است، یک روز مرگ.

۲۸۳- بیر لیک هاردادی دئرلیک اورد: اتحاد و اتفاق هر جا باشد زندگی آنجاست.

۲۸۴- بیر مئقال دیلی قویوپ بیر باتمان باشینان دانئشیر: یک مئقال زبان را گذاشته با یک من

سر صحبت می کند.

۲۸۵- بیره بئش دئیر بئشه داش: در جواب یکی پنج تا می گوید در جواب ۵ تا سنگ می زند.

(آدمی است پرمدها و زورگو)

۲۸۶- بیر یالان مین قان: یک دروغ و هزار خون.

عالمی را یک سخن ویران کند.

۲۸۷- بیر یاندا سواقان اک بیر یاندا ساریمساق: یک طرف پیاز بکار و طرف دیگر سیر.

۲۸۸- بیری اوت اولاندا بیری گرک سو اول: اگر یکی آتش باشد دیگری باید آب باشد.

(در مقام نرمش گویند)

۲۸۹- بیری اولمه سه بیری دئرلیمز: اگر یکی نمیرد یکی زنده نمی شود.

تا خانه ای ویران نشود خانه دیگری آباد نمی گردد.

تا نمیرد یکی به ناکامی دیگری شادکام کی گردد.

(سعدی)

۲۹۰- بیری اولور ناکام بیری دیرلییر شادکام: یکی می میرد ناکام، دیگری زنده می شود شادکام.

زیان کسان سود دیگر کس است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۹۱- بیری ایشلر اون بیری دیشلر: یکی کار می کند یازده نفر گاز می گیرند.

۲۹۲- بیری بئزاردی بیری انتظار: یکی بیزار است و دیگری در انتظار.

در مورد ازدواج گفته می شود آن که ازدواج کرده بیزار است و آن که نکرده در انتظار.

۲۹۳- بیری بیرینه دیدی قولاغین توتارام داغی دولاندیرام، دئدی دولاندیر، سنده مننن

دولانا جئییان: یکی به یکی گفت گوشت را می گیرم و کوه را می چرخانم، دیگری گفت: بچرخان خودت

هم یا من خواهی چرخید.

۲۹۴- بیری بیرینی اویه قویمور بیری دئیئر تاققیتلی سسی هاردان گلیر: یکی را به خانه راه نمی دهند می گوید صدا از کدام سمت می آید.

۲۹۵- بیرین اویه قویمولدر دئیئر یای توخماغنی هارا قویوم: یکی را به خانه راه نمی دادند می گفت وسیله پنهانی را کجا بگذارم.

۲۹۶- بیرین بیلیرن، بیرین بیلمئن: یکی را می دانی و یکی را نمی دانی.

۲۹۷- بیرینه وئریر قات قات بیرینه دئیئر آج یات: به یکی خروار خروار می دهد به دیگری می گوید گرسنه بخواب.

۲۹۸- بیرسی دویمویوبدور، نان جودان، بیرسی چیرگیپ یاغلی پلو دان: یکی از نان جوین سیر نشده، یکی هم پلو پرچرب دلش را زده است. / (حکیم هیدجی)

یکی را داده ای صد ناز و نعمت، یکی را قرص جو آغشته در خون

۲۹۹- بیرینه دئیلر فلانی یئمہ دی اولدی دیدی واریدی یئمہ دی: به یکی گفتند فلانی نخورد و مُرد گفت داشت و نخورد؟

۳۰۰- بیرینی کنده قویمولار دئیئر کدخدانین اویی هارادی: یکی را به ده راه نمی دادند می گفت خانه کدخدا کیجاست.

یکی را به ده راه نمی دادند سراغ خانه ی کدخدا را می گرفت. / (امثال و حکم)

۳۰۱- بیرینی گوردون دوشور پالچئقا بیر تپیک وور استوننن: وقتی دیدی یکی در گِل افتاده یک لگد هم رویش بزن.

درماندگی و گرفتاری وی نتیجه ی بی خردی و سهل انگاری خود وی است

۳۰۲- بیز چاقیر مامیش گلمه مئشیق: ما دعوت نشده نیامده ایم

۳۰۳- بیزدن چک، هر کسه.....: از ما بکش به هر که خواستی..... □

از ما دست بکش به هر

کسی خواستی پیله کن.

۳۰۴- بیزده یئئئر قنبره دایی دئیئر: در خانه ما می‌خورد به قنبر دایی می‌گوید.

□ رقصش مال ماست و عرقچینش مال دیگران. □ مرغش را دیگری بخورد چماقش را ما بخوریم. □  
کی کاشت کی درو کرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۰۵- بیزراضی اولدوق دازا، دازدا قویدی نازا: ما به کچل راضی شدیم، کچل هم شروع کرد به نازکردن.

۳۰۶- بیزکی ده‌دئییه اوغول اولمادیق: ما که برای پدرمان پسر لایقی نشدیم.

۳۰۷- بیزکی یئمئریق پس قوی یاغلی اولسون: ما که نمی‌خوریم پس بگذار پرچرب باشد.

□ حالا که خیال پلوسست بگذار پرچرب باشد. (داستانهای امثال، امیرقلی امینی ص ۱۷۸)

۳۰۸- بیز گئدیریگ گلین گورماقا، گلین گئدیر بیچین درماقا: ما رفتیم برای دیدن عروس، عروس رفته برای دروکردن.

۳۰۹- بیزه گلن بیزه بنزر: کسی که به خانه‌ی ما می‌آید شبیه خودمان است.

□ خانه به خداوند ماند. (سمک عیار) □ اسباب خانه به صاحبخانه می‌رود. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۰- بیزه گلن یاریر بیزدن گئدن قاریر: کسی که به خانه ما می‌آید خوشبخت می‌شود و آنکه از خانه ما می‌رود بدبخت.

□ کسی که به خانه‌ی ما می‌آید جوان شود، آنکه از خانه به ما خانه دیگری رود پیر. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۱- بیزیم آرانین یئملیگی بازارا گلیپ اولوب شنگ: یملیک منطقه‌ی ما به بازار آمده و شنگ نام گرفته است.

۳۱۲- بیزیم آقانین چوستی<sup>۱</sup> وار آلتی یوخی اوستی وار: آقای ما دهبایی دارد، دهبایش رو دارد و زیر ندارد.

۳۱۳- بیزیم پولوموزون سکه‌سی یوخی: پول ما سکه ندارد.

پول ما سکه عُمَر دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۴- بیزیم پیشیگین آدی بنفشه خانمده: نام گربه ما بنفشه خانم است.

تافته جدا بافته. / (امثال و حکم)

۳۱۵- بیزیم چاریق سیزین شوربا ایچینده، سیزین توپوق بیزیم توربا ایچینده: چاروق

ما توی آبگوشت شماست می‌خ شما توی توبره ماست. چیزی که عوض دارد گله ندارد.

۳۱۶- بیزیم دایرامیز جثریخدی: دف ما پاره است.

(کنایه از بخت بد است.)

۳۱۷- بیزیم دیوار ئمیزدان آچاق دووار یوخدی: از دیوار ما کوتاهتر دیواری نیست. / (امثال و

حکم)

۳۱۸- بیزیمکی وئریلدی بیزه یان دورون مؤخلار دئیر سیزه<sup>۱</sup>: ما از خود بیخود شدیم. کنار

بایستید میخ‌ها به شما نخورند.

۳۱۹- بیزیم گلین بیزدن قاجار اؤزونى توتار کوتونى آچار: عروس ما از ما خجالت می‌کشد

صورتش را می‌گیرد کونش را باز می‌کند.

۳۲۰- بیزیم گوزوموز شورده؟: چشم ما شور است؟

۳۲۱- بی‌شعور آدامین ایاق قاپئسنی قویسان دئیر منه گویلی‌وار: اگر کفش آدم بی شعور را

مرتب کنی می‌گوید به من علاقمند است.

۳۲۲- بی شعور اولاد، ده‌ده‌نین یوردوندا قالمماقی قالمقئننان یاخچنده:

اولاد بی شعور اگر در سرزمین پدری نماند بهتر است از ماندنش. فرزند بی شعور برای پدرش وزر و

وبال باشد.

۳۲۳- بیغئنن سققل آراسیندا قالمئشیق: ما بین ریش و سیل مانده‌ایم.

(در مخمصه گرفتاریم.)

۳۲۴- بیلدیر شیللاق آتئردین بوایل دیشلئرن: پارسال لگد می‌زدی، امسال گاز می‌گیری.

۱- ملایی به عروسی می‌رفت. به اطرافیان سفارش کرد چون ساز نواخته شد ممکن است نتوانم از رقص خودداری کنم. بنابراین عباى مرا با میخ به زمین بکوبید. اطرافیان همین کار را انجام دادند. چون صدای ساز بلند شد ملا متوجه شد که نمی‌تواند خویشتن داری کند. پس از جا برخاسته میخها کنده شد. ملا ضمن رقص گفت: بیزیم...

۳۲۵- بیلدیگین جه چئکه سن: امیدوارم به اندازه ی دانایت رنج بکشی.

۳۲۶- بیلجی تولکی قویرو غوندا آیلَه شَر: روباه دانا روی دُمش می نشیند

آدم با دقت می داند چگونه از خود مراقبت نماید.

## « پ »

- ۱- پاجادان باخانئن گوزون چئار دالار: چشم کسی را که از روزن نگاه می‌کند درمی‌آورند.  
مزاحم جزای عملش را می‌بیند.
- ۲- پاچئنین آت دالان گور گوروکور هاران: پیراهنت را به پشتت بیانداز بین کجایت دیده می‌شود.
- ۳- پاشا قاپئسی پوخلوده: در پاشا آلوده به گه است.  
(خدمت شاهان نکبت آرد.) با توجه به لفظ «پاشا» احتمالاً این ضرب‌المثل از ترکیه آمده
- ۴- پالاسا بورون ائلینن سورون: خود را به پلاس بیچ و با ایل حرکت کن.
- ۵- پالان پالان هامئسی یالان: پالان پالان، همه چیز دروغ.
- ۶- پالانی ایریدی: پالانش کج است. ۱ / (امثال و حکم)
- ۷- پالچنقا باتئپ: در گل مانده است.
- ۸- پامبئغئنان باش کسیر: با پنبه سر می‌برد.
- ۹- پامیئغی آتئلئپ: پنبه‌اش حلاجی شده است. ۲
- ۱۰- پایدان پای اولماز: هدیه را هدیه نمی‌دهند.
- ۱۱- پای گئتئریپ، دئین صغیر اوشاقین حناسئده: نذری آورده مثل حنای کودک صغیر است.
- ۱۲- پای وئرئیرن کاسامی نئییه سئندئرئران: اگر غذا نمی‌دهی ظرغم را چرا می‌شکنی.
- ۱۳- پاییز گونون ایشیقی بئله چوخدی کلافا لارا چاتئیر؟! آفتاب پاییزی آنقدر زیاد است که به سوراخها هم می‌رسد!؟
- ۱۴- پاییزین سووی، قربانین اتی، بایرامین پلویی: آب پاییزی، گوشت قربانی. پلوی عید.  
(از اینها لذیذتر وجود ندارد.)
- ۱۵- پاییئئنن کوسه‌نین پاییئنی یئئرلر: کسی که از سهمش قهر کند سهمش را می‌خورند.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۲۹۲

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۲۶۵

در مورد خوردنی گویند.

۱۶- پخیر قابلار کیمین، «وار» عیبی اورتر: مانند ظروف زنگ زده ثروت عیبهای انسان را می پوشاند.

معمولاً زنگ زدگی فلزات مانع مشاهده ی پوسیدگی آنهاست.

۱۷- پخیل ایستر اوزونون بیرگوزی اولماسین اوزگنین ایکی گوزی: آدم بخیل میل دارد خودش یک چشم نداشته باشد دیگران دو چشم.

۱۸- پس بیلمئریز ایکی دفعه ده مکئیه گئتمیشم<sup>۱</sup>: پس نمی دانی که دو بار هم مکه رفته ام.

۱۹- پوخ بولماق الینن گلنز: گه نمی تواند تقسیم کند.

جوی دو خر را نمی تواند تقسیم کند.

۲۰- پوخونی یودوق: گه اش را شستیم.

□ نجاتش دادیم. □ خلاصش کردیم. □ گرفتاریش را پایان بخشیدیم.

۲۱- پوخ یئدیم آرواد آلدیم باشیمی بلایه سالدئم: گه خوردم زن گرفتم خودم را گرفتار بلا کردم.

۲۲- پوخ یئیه نین قاشقی جیبینده اولور: کسی که گه می خورد باید قاشقش در جیبش باشد.

۲۳- پوز عالی جیب خالی: این مثل به همین شکل در بین ترکها رایج است.

شکم خالی و باد فندقی. / (ده هزار مثال فارسی)

۲۴- پول ال چیرکئدی یوواران گئدر: پول مثل چرک کف دست است بشویی می رود. / (امثال و

حکم)

۲۵- پول پول قاز انار: پول برای انسان پول می آورد.

۲۶- پول چئخارتما آساندی ساخلاماقتی چئتینده: پول به دست آوردن آسان است و نگهداریش

مشکل.

۲۷- پول سوزاییئده دلی دئیلر: جوان بی پول را دیوانه خطاب می کنند.

۱- مردی مشغول خواندن نماز بود دوستش برای دیگری تعریف می کرد که فلانی بسیار مؤمن و پرهیزگار است. همیشه نماز شب می خواند و ... مردک نماز ظهر را قطع کرده و گفت: پس بیلمئریز...

- ۲۸- پول سوزلیقدان ایت قترختریق: از بی پولی سگ قیچی می کنیم.  
(پست ترین کارها را انجام می دهیم تا شاید پول بدست آوریم.)
- ۲۹- پول وئرسن ماللانی مسچنددن چنخاردالار: اگر پول بدهی ملا را از مسجد بیرون می کنند.  
با پول روی سیل شاه نقاره می زند. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۰- پول وئرمه سن، آش ایچمن: پول ندهی آش نمی خوری  
بی مایه فطیر است. □ پول که دادی بالای سبیلت نقاره می زنند. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۱- پولومی آتارام کولگه سینده یاتارام: پولم را می اندازم و در سایه اش می خوابم.  
(پولم را خرج می کنم در عوض رفاه بدست می آورم.)
- ۳۲- پولون اولدی اون، اؤزن تیک دون: اگر ده تومان پول داشتی برای خودت پیراهن بدوز.
- ۳۳- پولون اولدی یوز، گیر ایچینده اوز: اگر صد تومان پول داشتی برو تویش شنا کن.  
دو مثل بالا نشانگر ارزش ده تومان و صد تومان در روزگاران نه چندان دور بوده است.
- ۳۴- پولون اولدی مین، کهر آتی مین: اگر هزار تومان پول داشتی اسب کهر را زین کن.
- ۳۵- پولون وئر پول: با پولت پول بخر.  
چیزی بخر که بعدها باز هم بتوان تبدیل به پول کرد.
- ۳۶- پیاده آتدئییه گولمه سه گونی گئچمن: اگر پیاده به سواره نخندد روزش سپری نمی شود.
- ۳۷- پیپیگیمیزی قاناتدی: متقارمان را آلوده به خون کرد.  
□ آنقدر حرف زد که ما را خسته کرد.
- ۳۸- پیچاق اوز دسته سئنی کسمز: چاقو دسته ی خود را نمی برد.  
خویشان و اقوام به هر حال هوای همدیگر را دارند
- ۳۹- پیچاق دایانیپ سوموگه: کارد به استخوان رسیده. / (امثال و حکم)
- ۴۰- پیچاق ووران قانی چیخمیر: چاقو می زنی خونس در نمی آید.  
(از شدت عصبانیت و ناراحتی)

- ۴۱- پیر منیمده کرامتینی بیلیرم: پیر مال منست از کرامت او نیز آگاهم.<sup>۱</sup>
- ۴۲- پیس آداما، سلام وئر گئج: به آدم بد سلام بده و بگذر.
- ۴۳- پیس اوشاقی آخودان سووا اوزیوخاریدا آختاراسان: فرزند بد را بسپاری به آب روان و در سر بالایی دنبالش بگردی.
- فرزند ناخلف را به خود وا گذار هنگام سختی به سراغت خواهد آمد.
- ۴۴- پیس اولاد مسجد قاپئسیده نه یارماق اولارنه یانديرماق: اولاد بد مثل در مسجد است نه می شود سوزاند و نه می شود شکست.
- ۴۵- پیس اودی که اولمویا: بد آنست که نباشد.
- که هر چیزی به جای خویش نیکوست. / (مولوی)
- ۴۶- پیس خبر تنز یئئتشر: خبر بد زود می رسد.
- خبر بد تیزرو باشد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۴۷- پیشکش آتین دیشین سایمازلار: دندان اسب پیشکش را نمی شمردند. / (امثال حکم)
- ۴۸- پیشمیش تویوقون گولماقی گلیر: مرغ پخته خنده اش می آید. خیلی بعید و باور نکردنی است.
- ۴۹- پیشنماز اشتباه ائله سه پس نماز دوزلدن: اگر پیشنماز اشتباه کند پشت سری اصلاح می کند.
- ۵۰- پیشیگ آسقئردی رأیی دوندی: گربه عطسه کرد رأیش برگشت.
- (دمدمی مزاج است.)
- ۵۱- پیشیگ اوزونه سئچان توتور گوؤزونی منه برلدير: گربه برای خودش موش می گیرد اخمش را به من می کند.
- فلانی برای کار و زندگی خود تلاش می کند، منتش را سر من می گذارد.
- ۵۲- پیشیگ اویدن چئخیپ سئچاننار مرجان گول اوینور: گربه از خانه رفته موش ها مشغول بازی شده اند.

چون بیشه از شیر خالی باشد، سیاه گوش هر چه خواهد کند. / (سمک عیار) □ مرد چون میرد، نامرد پا می گیرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳- پیشیگ بالاسئن چوخ ایسته دئقنننن یئیر: گربه از شدت محبت بچه اش را می خورد.

۵۴- پیشیگ پوخی امه یارادی: گه گربه هم به درد خورد.

وقتی فردی بیکار و بی هنر از خود لیاقتی نشان دهد.

۵۵- پیشیگ تولامادان الیم اولمور: مشغول چرخاندن گربه هستم، دستم خالی نیست. <sup>۱</sup>

۵۶- پیشیگ ده ده مین خیرینه سئچان توتومور: گربه برای خیرات پدر من موش نمی گیرد.

هیچ چوپانی محض رضای خدا گوسفندی نمی چراند. □ صیاد بی روزی در دجله ماهی نکیرد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۵۷- پیشیگه دئدیلر پوخون داوادی سئچدی اوستون کوررادی: به گربه گفتند گه تو دارو است

رید و رویش را پوشاند.

۵۸- پیشیگ دئیر، یئیه مین یئددی قئزی اولسون هره سئننن بیر تیکه آلسام دویارام: گربه

می گوید: کاش، صاحبم هفت دختر داشته باشد از هر کدام یک لقمه بگیرم سیر خواهم شد.

۵۹- پیشیگی دئندیر دئقجا اوزه گلیر: با گربه اگر سر به سر بگذاری پرو می شود.

۶۰- پیشیگی دوواری چالیر گلین گوزون قورخودون: گربه را به دیوار می کوبد تا چشم عروس را

بترساند.

□ سگ را پیش یوز ادب می کند. □ سگ را می زند که شیر هوای خود را داشته باشد.

□ بچه خود را می زند که چشم همسایه بترسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۱- پیشیگیمیز دو غوب: گربه مان زاییده است. □ گاومان زاید.

(مشکل تازه ای پیش آمده)

۶۲- پیشیگین الی اته چاتماز دئیر اینسی وئیر: دست گربه به گوشت نمی رسد، می گوید بو

۱- ابلیهی دم گربه مرده را گرفته بر بالای سر خود می چرخانید در حالی که شلوارش تا زانو پائین افتاده بود گفتندش: چرا تنبان خود را بالا نمی کنی؟ گفت:...

می دهد.

پیر زن دستش به آلو نمی رسد می گوید ترش است. □ اگر لوطی نکوید دنیا به «گندم» دلش می گتدد.  
□ به کچل گفتند چرا زلف نمی گذاری؟ گفت من از این قرتی بازی ها خوشم نمی آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۳- پیشیگین قویرو قون اولچدوم یارئم آشفنده: دم گربه را اندازه گرفتم نیم متر شد.<sup>۱</sup>  
تنبل نرو تو سایه، سایه خودش می آیه.

۶۴- پیشیگین میرو لنگنده: وقت میرو کردن گربه است.  
(هنگام جفت گیری است.)

۶۵- پیشیگی وورران وورران دونر آدمای جنرماغلار: اگر گربه را بطور مرتب بزنی برمی گردد  
انسان را چنگ می زند.

۶۶- پیغمبرر ایچینه جرجسی<sup>۲</sup> انتخاب ائله دی: از بین پیغمبران جرجیس را انتخاب کرد.

۶۷- پیغمبرر ده تکبر اولماز<sup>۳</sup>: پیغمبران متکبر نمی شوند.

۶۸- پوله سن یئخیلار: اگر فوتش کنی به زمین می خورد. زار و نحیف است

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
www.tabarestan.info

---

۱- زنی تنبل گربه ای داشت روزی شوهرش به او گفت: وزنه یک کیلویی را بیاور تا این جنس را وزن کنم. زن گفت: گربه را وزن کرده ام، یک کیلو است. مرد گفت: پس لااقل متر را بیاور تا این پارچه را اندازه کنم. زن گفت: پیشیگین.....

۲- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۱۰۰۶

۳- مردی ادعای پیغمبری کرد. گفتند: معجزات کو؟ درختی در آن نزدیکی قرار داشت گفت: ای درخت بیا اینجا. درخت حرکتی نکرد. مرد گفت: پیغمبران متکبر نمی شوند. حال که تو نمی آیی من می آیم.

## «ت»

۱- تابوت قوره زنگئسی: زنگوله پای تابوت.

به فرزندی گفته می‌شود که در اواخر عمر پدرش به دنیا بیاید.

۲- تاپان تاپاننان اولسا چولده چوبان خان اولار: اگر یابنده با یابنده باشد در بیابان چوبان خان

شود.

۳- تات ۱ آتا مئننده تارئسن تانئماز: وقتی تات سوار اسب می‌شود. خدای خود را هم

نمی‌شناسد.

۴- تاتن گلیشی تورکون گئدیشی: آمدن تات و رفتن ترک (خوب است)

۵- تاجر یانیندا مس دمیر چی یانیندا هیس: پیش تاجر مس، پیش آهنگر دوده.

اگر پیش تاجر بروی حداقل چیزی که به دست می‌آوری مس است. اما پیش آهنگر فقط دوده نصیب

تو می‌شود. □ از کوزه همان برون تراود که در اوست. / (امثال و حکم)

۶- تاخمامیش تاققیلادیر: قبل از اینکه (وسائل زیتی را) بر خود بیاویزد صدایش را بلند کرده.

(کاری را که شروع نکرده هوو جنجال راه انداخته.)

۷- تاراباخماقیئنن تار چالان اولمان: یا نگاه کردن به تار زدن یاد نمی‌گیری.

۸- تارئدان قورخان غولدان قورخماز: کسی که از خدا می‌ترسد از شیطان و دیو نمی‌ترسد.

۹- تازادان انزلئده ۲: از نو شروع کرده‌ایم.

ملاً ما از سرنو بسم‌الله. □ تازادان بسم‌الله. □ از سرنو دام دام. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰- تازا کوزه سوووق سو: کوزه‌ی تاره آب خنک.

(در اوایل خواستگاری و ازدواج معمولاً دو خانواده عروس و داماد با هم بسیار صمیمی می‌شوند.

این ضرب‌المثل در چنین مواقعی استعمال می‌شود. یعنی اینکه فعلاً اول کار است که چنین صمیمی و

۱- تات = جماعتی که به لهجه ویژه فارسی صحبت می‌کنند و در مناطقی از ایران و آذربایجان شوروی سکونت دارند.

۲- انزلی = نوعی آهنگ رقص آذربایجانی و همچنین نوعی بازی گروهی است.

خوبند.

۱۱- تازا گلدی بازاردان کهنه دوشدی نظردن: نو که اومد به بازار کهنه می‌شه دل‌آزار. / (امثال و

حکم)

۱۲- تازی ایتدن ده مینداردی: سگ تازی از سگ معمولی نیز نجس‌تر است.

در مقایسه دو فرد بد گویند.

۱۳- تازینین هیز لنگینن دوشان توپله‌ده بالا قویار: از میزی تازی است که خرگوش در

طویله بچه می‌زاید.

۱۴- طاس سنسنن نه که جینگیلله‌سین<sup>۱</sup>: طاس بشکند نه اینکه صدایش بلند شود.

آبروریزی بدتر از مردن است. □ تشت رسوایی.

۱۵- تامارزندان آل وئر دادانانا: از ندید بدید بگیر بده به آنکه عادت کرده.

از نخورده بگیر بده به خورده که خورده دانش درد می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶- تاماشا گوزده قالماز: نگاه کردن و تماشا فقط به تماشا ختم نمی‌شود.

لذت درک زیبایی‌ها فقط خاص چشم نیست.

۱۷- تاماه کار اوزون آلدادار: انسان طمعکار خود را فریب می‌دهد.

۱۸- تنزدوران اوکوزسنچار گنج دوران اوکوزون باشننا: گاوی که زودتر بیدار شده باشد بر

سرگاو خوابیده می‌ریند.

۱۹- تنزگلمدین که گورن جاه و حشمتیمی، بیر وقت گلمیشن که باتیپ قانا پیکریم. زود

نیامدی که جاه چشمت را ببینی، زمانی آمده‌ای که غرقه به خون هستم. نظیر:

نوشدارویی وبعد مرگ سهراب آمدی      بی وفا این زودتر می‌آمدی حالا چرا

(شهریار)

۲۰- تپه‌سینه وور چوره‌گین آل: بزن بر سرش نانش را بگیر.

۲۱- ترازئئنن دوز چکسن مین ایل آسنلی قالار: اگر ترازو را درست بکشی هزار سال آویزان

می‌ماند.

صداقت در فروش موجب رونق دائم است.. کاسب و فروشنده درستکار با ارزش همواره رواج دارد.

۲۲- ترازئئنن آغیر تایی آپاران: کفه سنگین ترازو برنده است.

آدم با وقار مورد احترام است.

۲۳- ترازینن اوتایی اولماسین بوتایی اولسون: این طرف ترازو نباشد آن طرف ترازو باشد.

۲۴- ترپنسه یومورتالاری سووور: اگر تکان بخورد تخم مرغهایش سرد خواهد شد.

(به افراد تنبل گفته می‌شود) تشبیه به مرغی که روی تخم‌هایش نشسته است.

۲۵- تسبیح سووا چکمه: تسبیح آب نکش.

□ جانماز آب نکش. □ مقدس نمایی نکن / (امثال و حکم)

۲۶- تعارف ائله‌دئم، بادامجا، نه کی آدامجا: تعارف کردم قد بادم نه قد آدم.

۲۷- تعارف باشی آغیراولار: تعارف باعث می‌شود که حق به حقدار نرسد و یا حسابها دقیق نباشد.

۲۸- تعارفین دو شر دوشمزی وار: تعارف اومد نیومد داره.

۲۹- تقصیر همیشه اولنده اولار نه اولدورنده: مقصر همیشه مقتول است نه قاتل.

۳۰- تقیه دئدیلر اوروجون نئیه یئئیین دئدی نقی نین گوزی آغیریر: به تقی گفتند چرا روزه

خود را می‌خوری گفت چون چشم نقی درد می‌کند.

□ به دهاتی گفتند اسب را آب بده گفت دهانم درد می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱- تک اصلانی تولکوده یئیر: شیر تنها را روباه هم می‌تواند بخورد.

بی یار و یاور همیشه آماج بلا باشد.

۳۲- تک الدن سس چیخمار: یک دست صدا ندارد.

۳۳- تک لیق آلاها، یار اشار: یکی بودن شایسته‌ی خداست.

۳۴- تکینه بیر اوردویه برابر دی: به تنهایی با یک اردو برابر است.

۳۵- تکینه بیرتویله مالدی: به تنهایی یک طویله حیوان است.

۳۷- تله‌سن ترسه سنئچار: عجله کار شیطان است. / (امثال و حکم)

۳۸- تنبل آدام فکریلی اولار: آدام تنبل فکرش خوب کار می کند.

□ آدام تنبل عقل وزیر را دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹- تنبل آدام یا منجم اولار یا ستاره شناس: آدام تنبل یا منجم می شود یا ستاره شناس.

شاید از این نظر که این هر دو تماشاگرند نه تلاشگر.

۴۰- تنبل یقدان ارمنیه دایی دئیئر: از تنبلی به ارمنی دایی می گوید.

۴۱- تنبله دندیلر قاپینی اورت دیدی یل اسر اؤر تولر: به تنبل گفتند در را ببند گفت باد می وزد

خودش بسته می شود.

تنبل نرو تو سایه سایه خودش می آید.

۴۲- تنبلیک بیلمه ریک: تنبلیم نمی دانیم.

نمی دانم راحت جان است.

۴۳- تندیر ایستی ایستی چوره ک چئخارد: تنور تا وقتی گرم است نان درآور.

□ تا تنور داغ است نان را بپسبان. / (امثال و حکم)

۴۴- تندیره باسان توتونی چئخماز: اگر وارد تنور هم بکنی دودش بلند نمی شود.

به آدمهای بیکار و بی اثر می گویند.

۴۵- توبه توخلوقدان اولار اوغورلوق بوخلوقدان: توبه از سیری می شود دزدی از نداری.

۴۶- تو پودا سننن توپالاقندا: توپش هم مال تو آوردنگیش هم.

□ نفعش هم مال تو ضررش هم.

۴۷- توپورجک اؤزونده یئر ائلئیئیپ: تف در صورت او جا کرده است.

□ به سرزنش و شماتت عادت کرده.

۴۸- توپورجکی پاکلارام ایشیمی گؤررم: تف صورتت را پاک کرده کارم را می کنم.

شماتت دیگران را می پذیرم ولی کارم را ادامه می دهم.

۴۹- توت آغاجی توت وئرر: درخت توت توت می دهد.

گندم از گندم بروید، جو زجو / (امثال و حکم)

۵۰- توت قاچان تنز یورولار: کسی که تند می‌دود زود خسته می‌شود.

۵۱- توتون سیز پیلو: پلوی بدون دود.

(موفقیت بدون درد سر)

۵۲- توتون کوتوگدن چنخار: دود از کنده بلند می‌شود. / (امثال الحکم)

۵۳- توتونی اوژگوزن گندر: دودش به چشم خود می‌رود. / (امثال و حکم)

۵۴- توتونی دوز چیخسین: دودش راست در بیاید.

معمولاً سیگارکش‌ها در هنگام تعارف سیگار غیراز مصرفی خود بیان می‌کنند.

۵۵- توخون آجدان نه خبری: سیر از گرسنه چه خبر دارد؟

□ ننه‌ام خودش شوهرداره، کی از حال من خبرداره. □ تن آسوده چه داند که دل خسته چه باشد. □

تندرستان را نباشد درد ریش. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۶- تورپاق او آدامین باشینا که بیرکسه اخلاصینان قوللوق ائیلئییه: خاک بر سر آن آدمی

باشد. که با اخلاص به کسی خدمت کند.

۵۷- تورپاق یئین، تورپاقی ترک ائله‌مز: کسیکه خاک می‌خورد خاک خوردن را ترک نمی‌کند.

ترک عادت موجب مرض است. / (امثال و حکم)

۵۸- تورش آش ایشملیده، بیرگون سیزده بیرگون بیزده: آتش ترش خوردنی است، یک روز

در خانه شما یک روز در خانه ما.

مهمانی خوب است یک روز خانه شما یک روز خانه ما

۵۹- تورک هارا کربلا هارا: ترک کجا و کربلا کجا.

در بیشتر ضرب‌المثلها مراد از کلمه «ترک» مردم عامی و بی‌سواد و بی‌فرهنگ است.

۶۰- توسباغا چایدان گنچه بیلیمیری بالاسننی دا دالینا آلیردی: لاک‌پشت از رودخانه

نمی‌توانست عبور کند بچه‌اش را هم به پشت بسته بود.

موش به سوراخ نمی‌رفت جارو به دمش می‌بست. / (امثال و حکم)

۶۱- توسباغا قئئئئنان چئئئئپ قئئئن بیلیمیر: لاک پشت از لاکش درآمده، دیگر لاکش را نمی شناسد.

۶۲- توکانی تخته لنیپ: دکانش تخته شده است.

کارش به اتمام رسیده. □ حنایش رنگ ندارد. □ بازارش کساد است.

۶۳- توکولن یارپاخ اولسون لخ بوداغی ساغ اولسون: آنچه می ریزد برگها باشند اما شاخه ها سالم باشند.

در آمدن بلاهای کوچک گویند

۶۴- توکونی اوتدادئلار: موش را آتش زدند.

موی آجی خانم را آتش زدند. □ یک دم نشد که بی سر خر زندگی کنیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۵- تولکونون شاهی قویروغودی: شاهد روباه دمش است.

به روباه گفتند شاهدت کیست؟ گفت دُم / (ده هزار مثل فارسی)

۶۶- تولکی اولسان درین اون بئش قئران- دئیر: اگر روباه باشی پوست پانزده ریال می ارزد.

۶۷- تولکی تولکنیه بویورده تولکنده قویروقونا: روباه به روباه دستور داد، روباه هم به دُمش.

۶۸- تولکی سواخلی باغا گئتمز: روباه به باغ کاهگلی وارد نمی شود.

۶۹- تولکی عریضه سین نشان وئرله دریسی بوغازئینان چئئار: تا روباه عریضه خودش را

نشان بدهد پوستش کنده شده.

تا شود جسم فربه ای لاغر لاغری مرده باشد از سختی

تاتریاق از عراق برسد، مار گزیده مرده بود. / (سعدی)

۷۰- تولکی قویروقی بُز اولار دول آرواد حقه باز اولار: دم روباه خاکستری می شود. زن بیوه حقه

باز می شود.

۷۱- تولکی کئمین بولووادان اولوویا سوخولور: مثل روباه از این سوراخ به آن سوراخ وارد

می شود.

۷۲- تولکی لوواسئنا گئتمز قویروغونا سوپورگه باغلار: روباه به لانه اش نمی رفت جارو به

دمش می بست.

۷۳- تولکی وار باش کسیر، قوردون آدی بد نامدی: برخی از رویاهان سر می برند نام گرگ بد در رفته است.

۷۴- تولکییه دئیئر قاچ، تازئییه دئیئر توت: به رویاه می گوید بدو به تازی می گوید بگیر.

شریک دزد و رفیق قافله. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۵- تومان باغنسی قئریخدی: بند تنبانش پاره است.

شیله پله ای در کار است. قول و قرارش اعتباری ندارد.

۷۶- تومان باغین بئرک باغلا، قونشون اوغری توتما: بند تنبانت را محکم ببند و همسایهات را دزد بگیر.

۷۷- تومان تومان دیماقننان آداما تومان وئرمز لر، آبرودا گئدر: با گفتن تنبان تنبان به انسان تنبان نمی دهند.

آبروی آدم هم می رود.

با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود. / (امثال و حکم)

۷۸- تویدان سورا توینا وئرن چوخ اولان: بعد از عروسی خیلی ها شاباش می دهند.

نوشداروی بعد از مرگ سهراب. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۹- تویدان سورا حنانی گوته یاخالار: بعد از عروسی حنا را به کون می مالند.

پیراهن بعد از عروسی برای گل منار خوب است. □ قبای بعد از عروسی برای گل منار خوب است. □

چون عروسی گذشت صد کاسه به نانی. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۰- تویدان سورا ناقارا؟ خوش گلدین بایرام آقا: پس از عروسی نقاره؟ خوش آمدی آقا بایرام.

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی. / (شهریار)

۸۱- تویدان گلن من اولام، خبر وئرن سن اولان: کسی که از عروس می آید من باشم خبر دهنده تو

باشی.

۸۲- تویدان گله نین اری اولان، سفردن گله نین آروادی: شوهر زنی باشی که از عروسی آمده و

۱۷۴ / ضرب المثل های ترکی در...

زن مردی باشی که از سفر آمده.

۸۳- توی دئیولر توی صابئنن باغری چاتنامئیا: عروسی گفته اند تا صاحب عروسی زهره ترک نشود.

۸۴- تویوقا دیدیلر، دنین یوخی دیدی جوجه لریم ساغ اولسون: به مرغ گفتند: دانه نداری گفت: جوجه هایم سلامت باشند.

۸۵- تویوق ایستر غاز یئریشنگین یئرییه یئخلار قنچی سننار: مرغ می آید راه رفتن غاز را یاد بگیرد می افتد و پایش می شکند.

□ کلاغ آمد. راه رفتن کبک را بیاموزد راه رفتن خودش نیز از یادش رفت. / (امثال و حکم)

۸۶- تویوق بئری دومدوگی یئرده: مانند مرغ نوکش روی زمین است. همیشه سرش به کارش گرم است.

۸۷- تویوق بیر قنچلئدی: مرغ یک پا دارد.

حرف مرد یکی است. درباره کسی که به سخن غلط اصرار ورزد گفته می شود.

۸۸- تویوق دئیر: او غلوم اریم اولدو قنزم گونوم: مرغ می گوید: پسر، شوهرم شد، دخترم، هوویم شد.

۸۹- تویوق کیمین آخشامنان گئریر لووویا: مثل مرغ از غروب به لانه اش می رود.

۹۰- تویوق لارئناکیش دئمیشیق؟: به مرغهاشان کیش گفته ایم؟

به کی گفته ایم بالای چشمت ابروست؟ / (امثال و حکم)

۹۱- تویوق نئنجه یئری وار: به اندازه ی لانه ی مرغ جا دارد. خانه ی محقری دارد.

۹۲- تویوقون پیسی برک یومورتدار: مرغ بدجنس به سختی تخم می گذارد یا پوست تخم هایش محکم و سفت می شود. آدمهای لجوج و یک دنده را گویند.

۹۳- تویوقون جوجه سی اولماسا قارقینان اللشمز: اگر مرغ جوجه نداشته باشد با کلاغ جنگ نمی کند.

۹۴- تویوق یومورتا سننا گوره قاققیلار: مرغ در خور تخم خود قدق می کند.

- ۹۵- تویونان یاس قاریشدی: عروسی و عزا در هم آمیخته شد.
- ۹۶- تویون بئییه کوللوکده چالئنین: مگر در خرابه عروسی توست
- ۹۷- تویون گوروکی اویناماقدی: چیز قابل توجه در عروسی رقص است.
- ۹۸- تیتیرتمئییه توتدوم، قیز دئر مئیا راضی اولده: به لرزه گرفتم تا به تب راضی شد.
- به مرگ گرفتم به تب راضی شد. / (امثال و حکم)
- ۹۹- تیکه، آدام دویورتماز، محبت آرتئرار: لقمه انسان را سیر نمی‌کند، محبت را می‌افزاید.
- (هدیه‌ای که کسی به کسی می‌دهد محبت را افزایش می‌دهد).
- ۱۰۰- تیکه‌نین شوقی اوزده اولار، قدرتی دیزده: شوق لقمه در ظاهر است اما قدرتش در زانو.
- (معمولاً درباره‌ی هدیه گفته می‌شود).
- ۱۰۱- تیککی‌نن دوست اولان، همیشه کوسولی اولار: هر کسی که به خاطر لقمه‌ای یا تو دوست شود همیشه در حال قهر به سر می‌برد.
- دوستان در زندان به کار آیند که بر سر سفره دشمنان دوست نمایند. / (سعدی)
- دوست شمار آن که در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
- (سعدی)
- مرا در روز محنت یار باید و گرنه روز شادی یار بسیار

## « ث »

۱- ثواب توکولوپ یئقان یوخدی: ثواب ریخته کسی نیست که جمع کند.

## « ج »

- ۱- جاننا گلمیئشتم: به جان آمده‌ام. □ به ستوه آمده‌ام.
- ۲- جاننان تیکان چنخار داندی: خار از بدن خارج می‌کند.  
انسان نودوست و مهربانی است.
- ۳- جان بورنوما یئتیشب: جانم به لبم رسیده است.
- ۴- جان بیر قالیب: یک روح در دو بدن. / (امثال و حکم)
- ۵- جان دئیفن جان ائشئدین: جان بگوید و جان بشناید.  
(مهربان و صمیمی باشید.)
- ۶- جان سنین جهنم آلاهی: جان مال توست و جهنم مال خداست.
- ۷- جالانان سووی یئقماق اولماز: آب ریخته را نمی‌توان جمع کرد.  
آب رفته به جوی باز نمی‌گردد. □ آب ریخته به کوزه نیاید. □ پول عاشقی به کیسه برنمی‌گردد. □  
روغن ریخته جمع نمی‌گردد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۸- جالانان یاغی وقف امام رضا ائلی: روغن ریخته را وقف اما رضا می‌کند.  
ملک از دست رفته را وقف می‌کند.
- ۹- جالانان یئغلماز: ریخته شده جمع نمی‌شود.
- ۱۰- جاناماز سالتپ: جانماز انداخته.  
(وقتی در صفی برای کسی جا نگهدارند می‌گویند جا...)
- ۱۱- جاناماز سووا چئکیر: جانماز آب می‌کشد. / (امثال حکم)  
در ریا و تزویر کسی گویند.
- ۱۲- جان وار غم وار بی غم کیم وار: تا جان هست غم هست، آدم بی غم وجود ندارد.
- ۱۳- چئدا اوغور، لئیان یئیرینی بیلیر: کسی که نیزه را دزدیده جایش را هم می‌داند.

- ۱۴- جعفر طیار نامازی قئلیر: نماز جمعر طیار می خواند.<sup>۱</sup>
- ۱۵- جمعه گونی بازار، او نیئدایئلر پوزار: روز جمعه بازار، آنرا هم باد خراب می کند.
- ۱۶- جوانا گلمئین قئز قوجایا یالواریر: دختری که با مرد جوان عروسی نمی کرد به پیران التماس می کند.
- ۱۷- جوان مست اولار قوجا سست اولار، آمان آلاغورادان<sup>۲</sup>: جوان مست می شود پیر مست امان از میانسالان.
- ۱۸- جوانلیقدا ائله مه دیم حیف لر منه، قوجالیقدا ائلرم عیب لر منه:  
در جوانی کاری نکردم حیف بر من، اگر در پیری بکنم عیب بر من می گیرند.
- ۱۹- جوانیقدا ایشله، قوجالیقدا دیشله: در جوانی کارکن در پیری بخور.
- ۲۰- جوتونه بیر سققه: برای هر جفت یک قاب زد.
- ۲۱- جوته گئتمئین اوکوزوم اولسون، ایشه گئتمئین اوغلوم اولسون: گاوی که به شخم زدن نمی رود بهتر است بمیرد و آن پسری که برای کار کردن نمی رود.  
گاوی به درد شخم زدن نیاید و پسری که کار نکند نبودش بهتر است.
- ۲۲- جوجه لی تو یوق ائشیگه چئخماز: مرغی که جوجه دارد از خانه خارج نمی شود.
- ۲۳- جوجه لی تو یوق دن یئمز: مرغ جوجه دار دانه نمی خورد.  
تا جوجه ها سیر شوند، در مورد محبت مادری گویند.
- ۲۴- جوجه نی آخئر پائیز سایالار:- جوجه را آخر پاییز می شمارند. / (امثال و حکم)
- ۲۵- جوجه نین شانسی اولسیدی ننه سئئفن امجگی اولاردی: اگر جوجه شانس داشت مادرش صاحب پستان می شد.
- ۲۶- جوجه یومورتادان چئخاننان سورا اونون قابئقین یئمز: وقتی جوجه از تخم درآمد دیگر پوستش را نمی خورد.

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۱۰۲۱

۲- آلاغورا = انگور نرسیده و غوره آب دار

۲۷- جورمدن قاباق قصاص ائلمه: قبل از جرم قصاص نکن.

۲۸- جویوت قان گؤروپ: جهود خون دیده.

۲۹- جهنمه گئدیر اوزونه یولداش آختارئیر: به جهنم می‌رود برای خودش دنبال دوست می‌گردد.

۳۰- جین آزیدی جیننیکده بیریدی چئخدی کوللوکدن: جن کم بود در جن‌خانه یکی هم از خرابه پیدا شد.

قوزی روی قوزم آمده، ببین چه به روزم آمد / (ده هزار مثل فارسی).

۳۱- جین بیزیم کولبه میزده‌نمه ائلیردی ال ایاقی یانا: جن در کوره‌ی ما چه می‌کرد که دست و پایش بسوزد.

۳۲- جیننری یئخئشئیئب: جنها به دوش جمع شده‌اند.

حال و هوای دیگری دارد - بی آرام است.

۳۳- جینه پاپیش تیکیر: برای جن پاپوش می‌دوزد.

درباره آدم‌های بسیار زیرک و حیل‌گر گویند.

## « چ »

- ۱- چارشنبه بیری پول تاپار، بیری ایتیر: روز چهار شنبه یکی پول را گم می‌کند، یکی پیدا می‌کند.
- ۲- چاروا دارین اویی اولماز قونشولاری دیقلادار: ساریان بی‌خانه همسایه‌ها را دق مرگ می‌کند.
- ۳- چاغیتران گلمز قوواران گئتمز: دعوت می‌کنی قبول نمی‌کند می‌زنی نمی‌رود.
- ۴- چاغیتران یئره ارینمه چاغیترمیان یئره گؤرونمه: آنجا رو که بخوانند نه آنجا که برانند. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۵- چاغیتریلما میش قوناق سووق شوربا یئیر: مهمان دعوت نشده آبگوشت سرد می‌خورد. ناخوانده به خانه هم نتوان رفت. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۶- چالادان چئخد ی چوققورا دوشدی: از چاله درآمدیم و در چاه شدیم. از دام چو آزاد شد اندر قفس افتاد. / (ده هزار مثل فارسی) □ آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد. / (حافظ)
- از چنگ دزد گریخت گیر رمال افتاد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۷- چالاغان گویده دولانیر جوجه‌نین حالی بولاتیر: مرغ شکاری در آسمان می‌چرخد حال جوجه خراب می‌شود.
- ۸- چال اویناسی: الکی خوش.
- ۹- چالنجی قوش دومدوگونن بئلینر: مرغ شکاری از متفارش مشخص می‌شود.
- ۱۰- چالدی داشا چئخد باشا: به سنگ زد و بالا رفت. (با عجله کارش را به پایان رساند) و نیز در مورد افرادی گویند که ارث پدری را به هرزه از کف دهد.
- ۱۱- چالما تخته قاپئنی چالالار تادمیر قاپئنی: در آهنی را مزن تا در چوبی تو را نزنند.

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتنن مشت.

(ناصر خسرو)

۱۲- چالما میش اویناما: قبل از زدن نرقص.

بی دانگ می رقصد. □ بی می مست است. □ بی دف و نی می رقصد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳- چالئن بوسیرتیق اویناسین، تومانی یئرتیق اویناسین: بزنید که این پرو برقصد، آنکه

تنباش پاره است برقصد.

۱۴- چای چینی بشقاب چینی: چای چینی است و بشقاب هم چینی است. (همه چیز روپراه است).

۱۵- چایدا بالیق یان گئچر<sup>۱</sup>: مامی در رودخانه خودش را می گیرد.

(هر کس در وطن و خانه ی خود، خود را مهم می شمارد).

۱۶- چایدان گنچنده آغ گوتونن قره گوت بئلینر: وقتی از رودخانه می گذری کون سفید از سیاه

مشخص می شود.

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست؟

۱۷- چایدان گندن سو بیرده قیئتمز: آب رفته به رود باز نمی گردد.

آب رفته به جوی باز نمی گردد. / (امثال و حکم)

۱۸- چایی گورمه میش قیشلارین چئمئراما: قبل از اینکه رودخانه را بینی ساق شلوارت را بالا

نزن.

۱۹- چای همیشه کوتوک گئترمز: رود همیشه با خودش کنده نمی آورد.

۲۰- چتین گونون عمری آزاوار: روزهای سخت عمرشان کم می شود.

۲۱- چراغ اوز دوره سینه ایشیق وئرمز: چراغ به دور خود روشنایی نمی دهد.

ب پای شمع تاریک است. / (امثال و حکم)

۲۲- چراغ ایشئقنا کلیر<sup>۲</sup>: به خاطر روشنایی چراغ می آید.

۱- یان کئهماق = کنایه از بی لطفی و بی توجهی به دیگران است.

۲- نیمه های شب ماما پشت سر هم خبر می آورد که زن، یکی زایید، دومی را هم زایید، سومی را هم زایید، شوهر با عصبانیت

گفت: چراغ را خاموش کنید به خاطر روشنایی چراغ می آیند.

در محل های تاریک معمولاً با روشن شدن چراغ حشرات به طرف روشنایی می آیند.

۲۳- چراغ که اویه لازم دی ایشیگه حرامدی: چراغی که به خانه روستا به مسجد حرام است. / (امثال و حکم).

۲۴- چرا غیمیز پولندی: چراغمان خاموش شد. (خوشبختی ما از بین رفت).

۲۵- چرچی داغار جیغدان سققیز چنخاردیر: پله‌ور از خورجین سفر در می آورد. چرچی - دست فروشان دوره‌گرد را گویند.

۲۶- چرخیمی پنچر ائله‌دی: چرخم را پنجر کرد.

(زله‌ام کرد)

۲۷- چکن زحمت یاغار نعمت: اگر زحمت بکشی نعمت بر سرت می بارد.

۲۸- چکیل گوزومون اویوننن قوجا یوسقوللوق، هامنی منن یامان ائله‌دین: از جلوی

چشم دور شو ای فقر پیر که همه را با من بدکردی. تنگ دستی دایمی همه را دشمن جانم کرد.

۲۹- چُمچه قازاننان ایسدی اولوپ: ملاقه از دیگ گرمتر شده.

کاسه داغتر از آتش. ۱ / (امثال و حکم)

۳۰- چُمچینن داقئدیپ قاشنیقئنان یئقیر: با ملاقه پخش کرده با قاشق جمع می کند.

خرمن خرمن بخشیده خوشه خوشه جمع می کند.

۳۱- چُمچینن سواچن بوشلی اولور: کسی که با ملاقه آب بخورد مقروض می شود.

(اسراف در زندگانی موجب فقر می شود).

درخت اندر بهاران گل فشاند زمستان لاجرم بی برگ ماند.

(سعدی)

۳۲- چوبان سیز، داواری قورت یئیر: گوسفند بی چوبان را گرگ می خورد.

آدم بی یار ویاور در بلا افتد.

۳۳- چوبان سیزداوار یائیلماز: گوسفند بی چوبان نمی چرد.

ضرب المثل های ترکی در... / ۱۸۳

۳۴- چوبانین سفرسینه بیردنه چورک قویسان توخدی بیردنه گوتوسن آجدی: اگر بر سر سفره چوپان یک نان بگذاری سیر است و یک نان برداری گرسنه.

چوپان با یک کرده نان روز را به شب می‌رساند.

۳۵- چوبانین گوئیلی اولسا، ارکک ائششگدن یاغ توتار: اگر چوپان علاقمند باشد از الاغ هم می‌تواند روغن بگیرد.

۳۶- چوبانین گوئیلی اولسا قره سودان قیماق توتار: اگر چوپان مایل باشد می‌تواند از آب سیاه هم سرشیر بگیرد.

□ اگر خدا بخواهد از نر هم می‌دهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۷- چوبان یایدا گئدر داوارا، قیشدا قالار آوارا: چوپان در تابستان می‌رود برای گوسفند چرانی در زمستان آواره می‌ماند.

۳۷- چوخ آغلییان تز اولر: کسی که زیاد گریه کند زود می‌میرد.

۳۸- چوخ آغلییان تز گؤلر: کسی که زیاد گریه کند زود می‌خندد.

۳۹- چوخ اوجادان کلمه: خیلی دست بالا را بگیر.

۴۰- چوخ ایستکلیقین آخری آیریلیق اولار: محبت زیاد به دوری می‌کشد.

۴۱- چوخ بارماق دبیه سالما: بیش از حد موضوع را بزرگ نکن.

مته روی خشخاش نکذار.

۴۲- چوخ بیلماقدان شیطانا درس وئیر: از دانایی زیاد به شیطان درس می‌دهد.

معلم شیطان است

۴۳- چوخ بیلن چوخ چئکر: کسی که زیاد بفهمد زیاد رنج می‌کشد.

۴۴- چوخ- بیلن چوخ عمر ائلر: کسی که زیاد بفهمد زیاد عمر می‌کند.

۴۵- چوخ بیئلّه آنباردان باسما: اینهمه دروغ مگو،

خالی بندی نکن.

۴۶- چوخ دامئن چوخ قاری اولار: هر که بامش بیش برفش بیشتر. / (امثال و حکم)

۴۷- چوخ زیرنگلیق جَنَنَمَر لیک گَنَتیرر: زیرکی زیاد باعث جوانمرگ شدن می شود.

۴۸- چوخ قاجان تَز، یورولار: کسی که زیاد بدود زود خسته می شود.

۴۹- چوخ قاجما ایاققایی بیئر تار: دوندگی زیاد کفش پاره می کند.

۵۰- چوخ قورتدا لاسان، قورت چئنار: اگر زیاد انگولک کنی اشکالتش هم زیاد می شود.  
(قورت = کرم).

۵۱- چوخ کوپلرین یانیندا کوچه لرسئنپ: در مقابل بسیاری از خمره های بزرگ، خمره های کوچک شکسته.

(جوان ها می میرند و پیرها زنده می مانند).

۵۲- چوخ گزن چوخ بیلر. چوخ یاشییان چوخ بیلمز: کسی که زیاد بگردد و مسافرت کند درکش بیشتر می شود نه کسی که عمر زیادی کرده.

جهان دیده بسیار گوید دروغ / (سعدی)<sup>۱</sup>.

۵۳- چوخ گولن آغلار: آن که زیاد بخندد گریه می کند.

۵۴- چوخ گوچکلر چیرکیندلرین قاپوسیندا دایانپ لار: چه بسا افراد زیبا که در مقابل در افراد زشت ایستاده اند.

زیبایی صورت و جمال ظاهری موجب خوشبختی نیست.

۵۵- چوخ لارینی قورت داغیتدی اما منیم تکین بودار بودان ائله مه دی: خیلی ها را گرگ درید اما مانند من کسی را تکه پاره نکرد.

۵۶- چوخلوق پوخلوق اولار: زیاد داشتن گند کاری می آورد.

اندازه نگه دار که اندازه نکوست

۵۷- چوخ وئر آزا یالوار: زیاد بده کم خواهش کن.

بهای هر چیز و مزد هر کس به اندازه بده و التماس مکن.

۵۸- چوخ یئقان آز یئیر: کسی که زیاد جمع کند کم می خورد.

۵۹- چوخ یئماقلیق آزیئماقلیق‌دان قویار: پرخوری باعث می‌شود که از کم خوری نیز بازمانی.

۶۰- چوره‌ک آتدی اولسون سن پیاده: نان سواره باشد و تو پیاده.

الهی آب بدود تو هم دنبالش باشی. □ الهی نانت بار آهو شود. □ آبت کوه به کوه بگردد. / (ده هزار

مثل فارسی)

۶۱- چوره‌ک آچان قاپیئنی قئلینج آچماز: دری را که نان باز می‌کند شمشیر باز نمی‌کند.

کرم و بخشندگی حلال مشکلات است.

۶۲- چوره‌ک اودی سفره ده اول: نان آنست که در سفره باشد.

نعمت آن است که بی خون دل آید به کنار

۶۳- چوره‌کچی چوره‌گین کوتونی یئیر: نانوا خمیر نان را می‌خورد.

□ کوزه گر در کوزه‌ی شکسته آب می‌خورد. / (امثال و حکم)

۶۴- چوره‌ک داشدان چئخیر: نان از سنگ به دست می‌آید.

کار بسیار مشکل است - روزی ما به عرق جبین ماست.

۶۵- چوره‌کدن قاباق کوت دوشمه قبل از نان کوله مشو.

قبل از ماتم گریه مکن.

۶۶- چوره‌ک قوری ایران دوری: نان خشک و دوغ رقیق.

۶۷- چوره‌گی آت دریایه بالیق بیلمه سه خالیق بیلر: <sup>۱</sup> نان را به دریا بینداز اگر ماهی نفهمد خدا می‌نهمد.

مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز

(حافظ)

بکن نیکی و در دریاش انداز که روزی در کنارت آورد باز

(ویس و رامین)

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

(سعدی)

با هر دست دادی از آن دست می گیری. / (ده هزار مثل فارسی)

۸- چوره گی وئر چوره کچئیه بیرین ده اوسته وئر: نان را به نانوا بده یکی هم بیشتر.

(کار را به کاردان باید سپرد). در قدیم رسم بوده شاطر به خانه ها می رفت و در تنور خانگی نان

می پخت و مزدش نیز از همان نان بود

۹- چوره گین وار ایشئین ایشدی، یوخ، چوره ک سنه ایشدی: اگر نان داری کارت درست

است و اگر نداری نان کار تست.

همواره در تلاش معاش باشی.

۱۰- چوره گی یئئیب سفره اوجون کسمه: نان خوردی گوشه ی سفره را نبر

جایی که نمک خوری نمکدان را مشکن. (امثال الحکم).

۱۱- چوره گی یاقدادی: نونش توی روغن است. / (امثال و حکم)

۱۲- چوره کی یوخ یئیه. سوغان یئئر اشتهاسی آچیل: نان ندارد بخورد پیاز می خورد

اشتهایش باز شود.

۱۳- چوغوندوردا اؤزون قاتیپ میوه له ره: چغندر هم خودش را قاطی میوه ها کرده.

پیاز هم خودش را قاطی میوه ها کرده. □ پشکل هم داخل مویز شده. □ اسب های طویله ی سلطان را

نعل می کردند. سرگین سرگردان هم پایش را بلند کرد. □ زر دوزها را خواستند، پالان دوزها هم راه

افتادند و گفتند ما هم اهل بخیه هستیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴- چولده قالمائشان کی: در بیابان که نماده ای

(چرا ببقاری می کنی)

۱۵- چولمک <sup>۱</sup>هئللنئیب قاپاقین تاپیئپ: دیزی قل خورده درش را پیدا کرده.

دو هم فکر و هم عقیده به هم رسیده اند.

۱۶- چویور اوجاقا باس بوجاقا: برگردان روی اوجاق، در گوشه ای پنهان کن،

به افراد بی سلیقه و بی نظم گفته می شود.

۷۷- چیمخاز بوشلودان بیر یومورتا آل چال دووارا: از مقروضی که قرض بده نیست یک تخم مرغ بگیر بکوب به دیوار.

۷۸- چیرکینلری آخشام بل للر؟: زشت رویان را شب مورد لطف قرار می دهند؟

۷۹- چیرکین لر بورونور گویچکلر گؤرونور: زیباییان خود را به جلوه می آورند و زشتها روی خود را می پوشانند.

۸۰- گؤنگی دورت قاتدی بیرقاتی نازیکدی بیرقاتی یوقون: پیرامنش چهار لاست یکی نازک است یکی کلفت.

□ افاده ها طبق طبق سگها به دورش وق و وق. / (امثال و حکم)

۸۱- چیلپاق جانیم سنه قربان اولسون: تن لختم فدای تو باشد.

□ بدون مایه قربانت شوم.

۸۲- چیلپاق دئیر ترپنمئین سویالار: لخت می گوید تکان نخورید لختمان می کنند.

نظیر: کور از چشمش می ترسد، کر از گوشش.

۸۳- چیلتیک ووروران قانی دامیر: ناخن می زنی خوتش جاری می شود.

۸۴- چیلله چئخپ، اوغری نفس گلده یئره: جلّه گذشته نفس پنهان زمین آشکار شد.

در اسفند ماه گویند: نفس بهاری در عمق زمین دمیده.

۸۵- چینهن دن باخانین چینه سننن باخالار: کسی که از دیوار کوتاه دیگران نگاه کند از دیوار

کوتاهش نگاه می کنند.

چو کردی باکلوخ انداز پیکار

سر خود را به نادانی شکستی

چو تیر انداختی بر روی دشمن

چنین دان کاندر آماجش نشستی

## « ح »

- ۱- حاتم قاپئسیفنان گئچیپ: از در حاتم عبور کرده.  
(دست و دل باز است). به کنایه به کسی گویند که بسیار ممسک و بخیل باشد.
- ۲- حاجاگئندن گلدی ساجا گئندن گلمه دی: آنکه به مکه رفته بود آمد. آنکه برای گرفتن ساج رفته بود نیامد.
- آنکه برای کار مشکلی رفته بود باز آمد و آنکه مشکلی نداشت نیامد
- ۳- حاجی حاجینی مکه ده گور: حاجی، حاجی را در مکه می بیند.
- ۴- حاجی لکلک حیواناتن عاجئزئده ایلانی دیری دیری اوتار: حاجی لکلک بین حیوانات از همه عاجز تر است مار زنده زنده قورت می دهد.
- ۵- حاضر آش دیک قاشیق: آش حاضری، قاشق آماده  
(همه چیز مرتب و منظم است).
- ۶- حاضر اولده پیشمیشیم گلده گوزدن دوشموشوم: غذایم حاضر شد آنکه از چشمم افتاده بود آمد.
- ۷- هاماما سو آپاراق: آب به حمام بیریم.  
زیره به کرمان بردن. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۸- هاماما گئیرن ترر: کسی که وارد حمام شود عرق می کند.  
هر که خربزه می خورد پای لرزش هم می نشیند / (امثال و حکم)
- ۹- هامام اوستی بلبل اوستی: زمانی که کاری را بدون فکر و اندیشه و سریع انجام دهند می گویند حمام....
- ۱۰- هامام چئنین حیاسی اولماز: حمامی حیا ندارد.

۱۱- حمام سووینن دوست توتور<sup>۱</sup>: با آب حمام دوست می‌گیرد.

مهمان منی به آب آنهم لب جوی / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲- حرام مالین دوشتر دوشمه‌سی وار: مال حرام اومد نیومد داره.

مال حرام برکت ندارد. □ حرام از همان راهی که آمده است می‌رود. □ مال حرام بود به راه حرام

رفت. □ پول حرام یا خرج شراب‌شور می‌شود یا شاهد کور. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳- حربه گوجون یاریسیدی: اسلحه نیمی از زور است. یا: هیا هو نصف زور است.

۱۴- حس آنناماز حوس آنناماز قولاغلارین کس آنناماز: نه حس می‌فهمد نه حس اگر

گوش‌هایش را هم بیری نمی‌فهمد.

(به افراد احمق و نادان گفته می‌شود)

۱۵- حساب دینارینان باغیش خروارینان: حساب به دینار بخشش به خروار. / (امثال و حکم)

۱۶- حسابی دوز آدم هامئنین مالینا شریکده: آدم خوش حساب شریک مال مردم است. / (امثال

و حکم)

۱۷- حسنلئقی نمه‌دی حسینلئقی نمه‌اولا: حسن بودنش چه بود که حسین بودنش چه باشد.

جوانیش چه بود میانسالیش چه باشد.

۱۸- حصیر چالیر محمّد نصیر اویغور: همه چیز در هم است.

(حصیر می‌زند و محمد نصیر می‌رقصد).

و گاهی گویند حصیر می‌زند لولئین می‌رقصد خانه‌ای که در آن نعمتی نباشد.

۱۹- حق دانیشانین بورکی یرتقی اولار: کسیکه حرف حق می‌زند کلاهش سوراخ می‌شود.

آنهايي که حرف حق می‌زنند معمولاً مورد خشم و غضب قرار می‌گیرد و زندگیشان توأم با سختی

و بدبختی است. - معمولاً به سرش می‌زنند.

۲۰- حقدی یوخدی: اگر چه حقت است اما ندارم.

۲۱- حق وئرمنین آدین قویالار حقوئردی: نام کسی را که حق را به حقدار نمی‌دهد. حقدارنده

(حق و ثردی) می‌گذارند.

□ نام کچل زلفعلی می‌شود.

۲۲- حق یان‌دیران چیراغ یاغ ایسته‌مز: چراغی که حق آنرا روشن می‌کند نیاز به روغن ندارد.

۲۳- حَقِّین قویدی اَوْجانا: حَقِّش را کف دستش گذاشت.

۲۴- حکم ائله داغلارا قار یاقسین: دستور بده به کوه‌ها برف بیارد

(به افراد از خود راضی و مستبد گفته می‌شود).

۲۵- حکم اولماسا خللاقدان، خطا چئخم‌از جلاددان: اگر خدا دستور ندهد جلاد خطایی نمی‌کند.

تا اراده‌ی خداوندی نباشد اجل نیاید

۲۶- حکیم باشننی اوزادین: حکیم باشی را دراز کنید.<sup>۱</sup>

۲۷- حلال خوشون اولسون<sup>۲</sup> پار: حلالیت باشد بیر.

۲۸- حلالزاده اوشاق داینسئنا چئکر: بچه حلالزاده به دایی خود می‌رود یا شبیه‌دایی خود می‌شود.

۲۹- حلال مالا زوال یوخدی: مال حلال نابود نمی‌شود.

۳۰- حلوا پیش آغزیم‌ا دوش: حلوا پیز به دهانم بیفت.

(به افراد تنبل و مفتخور گفته می‌شود).

۳۱- حلوا حلوا دیئماقینان آغیز شیرین اولماز: با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود.

آن را که دهن بود چو حنظل شیرین نشود به گفت شکر. یا، به حرف شکر

(ده هزار مثل فارسی)

(از گفتن آتش زبان نمی‌سوزد).

۳۲- حلوادان شیرین بالدی: از حلوا شیرین‌تر عسل است.

دست بالای دست بسیار است. / (امثال و حکم)

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۴۱۱

۲- پیروزی به هنگام مرگ به پسر دزدش گفت: فرزندانم! این دم آخر لااقل یک کفن حلال برای من بیاور. پسرش رفت و پس از مدتی با یک کفن بازگشت و به مادرش گفت: بگیر مادر این هم کفن حلال. مادرش گفت: چگونه آن را به دست آوردی؟ پسر جواب داد: چنان چوبی بر سر صاحب مال زدم که گفت: حلال ....

۳۳- حلوانی باشیندا دولاندئیر: حلوا را دور سر می‌چرخاند.

نعمت خوبی دارد قدرش را نمی‌داند.

۳۴- حنالی ال جیبه قویولماز: دستی که حنا دارد به جیب نمی‌گذارند.

کسی که هنری دارد هنرش از مردم پنهان نمی‌ماند.

۳۵- حیاط آلان بیرگون آجدی، حیاط ساتان بیرگون توخ: کسی که خانه می‌خرد یک روز

گرسنه است و کسیکه خانه می‌فروشد یک روز سیر.

آنکه خانه‌ای می‌خرد نقد خود را از دست داده آنکه خانه‌اش را می‌فروشد نقدی دارد فقط یک روز

۳۶- حیانی اوتوپ آبرونی چئینئیپ: حیا را قورت داده و آبرو را جویده.

بی شرم و روست.

## « خ »

۱- خارا دایوخ بئز؟ کیشی دی خریلات، کیشی دی خریلات<sup>۱</sup>: نه ابریشم هم نه کرباس؟ هول  
بده مرد هول بده.

۲- خاریلا گورولله آمما یاغما: رعد بکن برق بزن اما نبار.  
(عصبانیت خود را کنترل کن).

۳- خالادان ننه اولماز، عمیدن دهده: خاله برای آدم مادر نمی شود. عمو هم پدر.

۴- خالخا ایت هورر بیزه ده چاققال: به مردم سگ پارس می کند به ما شغال.

۵- خالخا گنדר بوکوم بوکوم حلوا بیزه گلر یا درویش یا گدا: به در خانه مردم لایه لا حلوا  
می رود به در خانه ی ما یا درویش می آید یا گدا.

۶- خالخا گلر قنیرمیزی تومان قلم قاش بیزه گلر دابانی جئریق بورنی یاش ویا شلواری  
یاش: خواستگار مردم لباس قرمزی و کمان ابروست خواستگار ما پاشنه پاره و دماغ آلوده و یا شلوار آلوده  
است.

۸- خالخی ایلان ووئرار بیزی ده شه قورداغی: مردم را مار نیش می زند ما را هم کرم خاکی.

همه را مار نیش می زند ما را هم خر چسونه // (ده هزار مثل فارسی)

۹- خالخی برق توتار بیزیده ال چراغی: مردم را برق می گیرد ما را هم چراغ دستی یا چراغ نفتی.

۱۰- خالخی بنز باسار بیزیده ژیان: مردم را بتز زیر می کند ما را هم ژیان.

۱۱- خالخی گنجه قارا باسار بیزیده گونوز: مردم شب گرفتار کابوس می شوند. ما هم روز.

۱۲- خالخی ماشین باسار بیزیده هلله کان: مردم را ماشین زیر می کند ما را هم چرخ لاستیکی.

هر شئی دایره که کودکان آن را می چرخانند.

---

۱- مرد فقیری همسر خود را داخل خمره ای گذاشته و روی زمین هل می داد. زیرا زن چادر نداشت تا به سر کند. در راه به دوستی رسید و گفت: اگر کار و بارم بهتر شود برای زنم چادری از کرباس تهیه خواهم کرد. زن از داخل خمره گفت: خارادایا...

۱۳- خالخین آغزئینا قفل ویرماق اولماز: به دهان مردم قفل نمی‌توان بست.<sup>۱</sup>

۱۴- خالخین تولکی چپیشی اوینار بیزیمده دوبور موز: برای مردم یز دوساله‌شان می‌رقصد برای ما هم نره خرمان.

۱۵- خالخین دالیجا صفحه قویما: پشت سر مردم صفحه نگذار،  
(غیبت مکن).

۱۶- خان اویوننن بیرکوت گلدی دالیجا بیر سوری ایت: از منزل خان یک نان سوخته به ما رسید  
پشت‌سرش یک گله سگ.

از خانه قاضی یک نان درآمد سگش هم دنبالش بود. □ مال داروغه کیسه را پاره می‌کند. / (ده هزار  
مثل فارسی)

هر که که دهیش یک نواله در حال دو گربه بر کماری.

(عماری شهریاری)

۱۷- خان‌وار پاشاوار بیرایش گور باشاوار: خان هست و پاشا هم هست کاری کن که مناسب  
باشد.

۱۸- خانیم سیندیران تاسین سسی اولماز: تاسی را که خانم بشکند صدا ندارد.  
گوز کدبانو صدا ندارد. / (هندی)

۱۹- خائین خوفلی اولار گو..... گمانلی: خائن ترسو می‌شود. گد... مشکوک.

هر که خیانت ورزد پشتش از حساب بلرزد. / (سعدی) □ الخائن الخائف / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰- خراب قالان امین آوا بیراویدی ایکی‌ها آوا: خراب شوی امین‌آباد در یک خانه دو هوا.

قربون برم خدا را یک بام و دو هوا را این سر بام گرما را آن سربام سرما را.

(امثال و حکم)

---

۱- ولیک می‌نمیتوان از دهان مردم رست

۱- به عذرتوبه توان رستن از عذاب خدای

۲- زنی شبانگاه به بام بر بالین داماد و دختر شد و گفت: هوا سرد است کمی مهربانتر خفتن به سلامت نزدیکتر است. سپس به دیگر سوی بام بر سر بستر پسر و عروس رفت و گفت: هوا گرم است اندکی دوری تندرستی را سزاوارتر است. عروس که هر دو گفته را شنیده بود. گفت: قربون برم ..... کاووشی در امثال و حکم (برقعی) ص ۵۵۵

۲۱- خر دجال کوچوپ: خرد دجال کوچ کرده.

(بسیار شلوغ است)

۲۲- خرمن دؤیمه هر کشینین ایشی دویور، دوره دیده آدام ایستیر، ارکک اؤکوز: خرمن

کوبی کار هر مردی نیست، مرد مجرب می خواهد و گاوتر.

به کارهای گران مرد کار دیده فرست که شیر شرزه برآرد به زیر خم کند

کار هر بز نیست خرمن کوفتن، گاوتر می خواهد و مرد کهن. / (امثال و حکم)

۲۳- خرمن یئردن چیخسین هر یئرده یئقیشسا، یئقیشسین: خرمن از زمین بیرون بیاید هر جا

که خواست جمع شود.

رویدن و درو کردن مهم است هر طور باشد خرمن را از زمین بر می دارند.

۲۴- خسیس بیله کفن موفته دی، دوشراولر: اگر خسیس بداند کفن مفت است می افتد و می میرد.

۲۵- خلیفه خزانه سیننن باغیشلیر: از خزانه خلیفه می بخشد.

(از کیسه ی خلیفه شاه اندازی می کند).

خرج که از کیسه ی مهمان بود خاتم طایی شدن آسان بود.

(ده هزار مثل فارسی)

۲۶- خمیر چوخ سو آپارار: خمیر آب زیادی لازم دارد. به تبرستان پیشکش "مجید سلیم" ۰۵۰  
این رشته سر دراز دارد. / (امثال و حکم)

۲۷- خمیر طبقده تورشویوپ چنخپ پاچالاردان توتون آختاریر: خمیر در طبق ترشیده در

بام به دنبال دود می گردد.

مقدمات کار فراهم شده ولی هنوز پی بهانه می گردد.

۲۸- خوروس بانناماسا سحر آچیلماز؟: اگر خروس بانگ نزند سحر نمی شود؟

بلال که مُرد اذان گو قحط نمی شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۹- خوروس نیندن چنخسین، هریانا آشاجاق آشسین: خروس از لانه خارج شود به هر جا

که خواست پیرد.

نظیر گرگ از من دور شود خوراکش دنبه باشد.

۳۰- خوروسون- قاجاقی کوللوگه چندی: خروس فراری تا خرابه بیشتر نمی‌تواند برود.

رجز خوانی خود ستایان تا دیدن حریف است

۳۱- خوروسی یوخ باننیا قَریسی یوخ آننْیا: خروس ندارد بانگ زند. پیری ندارد که بفهمد.

۳۲- خوش آیشید میئنلرین حالینا: خوش به حال کسانی که نمی‌شنوند.

زیبقم در گوش کن تا نشنوم / (سعدی).

۳۳- خوش اولنلرین حالینا: خوش به حال مرده‌ها.

(که چنین روزهایی را نمی‌بینند).

۳۴- خوش دیلن یوخون یولان یا وئر دیقین پولان<sup>۱</sup>: به زبان چرب و نرمت به راه نزدیک و یا به

پول زیادی که دادی.

راست برو ماست بخور سُرنا بزن. □ به عشق شیطان برو توی چاه چهل ذَرعی مار درآور. / (ده)

هزار مثل فارسی)

۳۵- خوش دیلینن ایلان لووادان چنْخار: با زبان خوش مار از سوراخ بیرون می‌آید.

۳۶- خوش گونلری قاپلاردا گنْچیر: لحظات خوش زندگیش در بیرون از خانه و یا در خانه‌های

مردم می‌گذرد.

۳۷- خوناخا<sup>۲</sup> گوْیلون قالماسین: آشنا میل و علاقه‌ات نماند.

(وقتی کسی چیز اندکی را به دیگری تعارف می‌کند، می‌گوید: خوناخا..)

۳۸- خیارین شیرین باشنده: قسمت شیرین خیار سر آن است.

۳۹- خیرات قازانی آسلاناندا ایتین یوخوسی گلر: وقتی دیگ خیرات بار می‌شود سگ خوابش

می‌آید.

آن جا که نعمت باشد، ابله در غفلت باشد.

۱- مردی بد اخلاق از برابر خواست تا بار سنگینی را به بالای تپه ببرد و با غیظ پشیزی به او داد. مرد گفت: خوش....

۲- خوناخا = صاحبخانه و آشنا

۴۰- خیرایشده ایستیخاره یوخی: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. / (امثال و حکم)

۴۱- خیر شرزین قارداشیدی: خیر برادر شر است.

هر جا گل است خار است و بر سر هر گنج مار؟ در تلاقی عروسی و سوگواری می گویند.

۴۲- خیری اولسایدی منه دیمزدیلر: اگر این کار خیری داشت به من واگذار نمی کردند.

به هنگام خوشی سراغ ما نیایند.

۴۳- خیری اولمویانین آدین قویالار خیرالله: کسی که خیری نداشته باشد نامش را خیرالله

می گذارند.

۴۴- خیرینه داش آتیر: سنگ به بدبخت خود می اندازد.

(به ضرر خودش کار می کند).

پشت پا به بخت و اقبال خود می زنند. / (امثال و حکم)

۴۵- خنا خنا اویناماق: با هم یک دل و یک زبان شدن

۴۶- خنجر ووران قانی چیخماز: اگر خنجر زنی خوش درنیايد (خشمگین است)

۴۷- خدیق لاماق: قلقک دادن

۴۸- خدیق لا قوی گولاق: قلقک بده شاید بخندیم

به کسی گویند که سخن بی مزه و پرت بگوید.

۴۹- خدیر نابی دور: خضر نبی است.

هنگام درست کردن «قاووت» (قوتو) گفته می شود که خضر نبی می آید.

۵۰- خدئین چکوب یا توب: ساکت شده و خود را به خواب زده

۵۱- خیش خیشنان ئیله معلوم: از خیش خیش وی چنان معلوم است که...

## « ۵ »

- ۱- دابان باسما داليجا گلماق: بلافاصله به دنبال کسی به راه افتادن .
- ۲- دادانان نان، قودورانی ساخلاماق اولماز: معناد و بلهوس را نمی تواند کنترل کرد.
- ۳- دادانمیشان دولمئیا بلکه بیرگون اولمئیا: عادت کردی به دولمه خوردن، شاید روزی پیدا نکنی .
- ۴- دادلی سوز جان آرتیسی      دادسیز سوز، باش آغریسی:  
سخن شیوا جان فزاست. سخن تلخ جانگزا است.
- ۵- داردان قیئر یلمیش: از چوبه دار فرار کرده.  
رند به تمام معنی را گویند .
- ۶- داردان کسبب نمئیه باغلیران: از دار بریدی به کجا می خواهی بپندی.  
در صنعت فرش بافی معمول است .
- ۷- داری نمه اولور؟ نزیکی نمه اولار؟: ارزن چیست که نانش چه باشد؟  
نزیك: نان روغنی: شیر مال
- ۸- دازیمما باخما یازیمما باخ: به طاسی سرم نگاه نکن به شاتسم نگاه کن.  
مورچه چیست که کله پاچه اش چه باشد. / (امثال و حکم)
- ۹- داش آت، قوللارین آچیلسین: سنگ یانداز که بازو هایت باز شوند.  
بنشین و سماق بمک. / (امثال و حکم)
- ۱۰- داشدان سس چیخدی اونان سس چیخمادی: از سنگ صدا درآمد از او در نیامد.
- ۱۱- داش دوشدوقی یئرده آغیر اولار: سنگ در جایی که افتاده سنگین است.
- هر کس در وطن خود پادشاه است. □پیان آدمی هر جا کونه نمی بندد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۲- داش دئیدی ائله بیل سامان چووالینا دئیدی: سنگ خورد پنداری به گونی گاه خورد.

(این ضربه هیچ اثری نداشت).

۱۳- داش دئینه بللی ده، یول گئدنه بللی ده: سنگ برای کسی که سنگ خورده آشناست راه هم برای روندهی راه آشناست.

درد سنگ را سنگ خورده درک می کند و نا همواری راه را سالک

۱۴- داش کسسکدن آغیردی: سنگ از کلوخ سنگین تر است.

۱۵- داش کسن، باش کسن، یاش کسنین عمری آز اولار: سه کس را عمر کوتاه باشد: کوهکن - جلاد - کسی که آب به روی مردم بیند. همچنین یاش کسن: کسی که درختان و نهال ها را بی آن که خشک شده باشد قطع می کند.

۱۶- داشماز داشماز داشاندادا سوزه باخماز: سر نمی رود وقتی هم که سر رفت دیگر نمی توان جلوییش را گرفت.

سخن نمی گوید وقتی هم شروع کند کس را مجال سخن ندهد.

۱۷- داش وار قنز یلدان قیمتدیده: برخی از سنگ ها از طلا با ارزش ترند.

۱۸- داشی یوخ قومی یوخ: نه سنگ دارد نه شن.

در اجناس تمیز گویند

به طنز در مورد افرادی گفته می شود که شبله - پيله ای در کارشان باشد.

۱۹- داعواچی ال چئکیب آراچی ال چئکمیر: دعا آکنده دست کشیده اما واسطه دست نمی کشد.

۲۰- داعوادا حلوا پایلاماز لار: در میان دعا حلوا پخش نمی کنند.

جنگ است و ضربه زدن و ضربه خوردن.

۲۱- داغارچئغی چینینده زیارتین فکرینده: خورجینش روی شانه در فکر زیارت است.

آماده ای اقدام است.

۲۲- داغ باشیئنا قیش گلر، آدام باشیئنا ایش گلر: برف و زمستان بر کوه نازل می شود، بلا هم بر

سر انسان.

۲۳- داغا یئتیشمز آدام آداما یئتیشر: کوه به کوه نمی رسد. آدم به آدم می رسد. / (امثال و

(حکم)

۲۴- داغدان داش داشییان، آما او شاق ساخلامئیان: اگر از کوه سنگ حمل کنی آسان تر است از نگهداری بچه.

۲۵- داغداکی گلیپ باغداکین قورور: آنکه از کوه آمده ساکتان باغ را کوک می کند.

(جوجه ای امسال به خروس سال پیش بانگ زدن می آموزد).

۲۶- داغ قوشی داغدا باغ قوشی باغدا: پرندۀ کوهی در کوه باید باشد و پرندۀ باغ در باغ. هر کس جای خویش. هر چیز به جای خویش نیکوست

۲۷- داغی داغ اوستونه قویور: کوه را به روی کوه می گذارد.

زبر و زرنک است.

۲۸- دال دالا دایاق اولور: پشت تکیه گاه پشت است.

(در مقام اتحاد و اتفاق گویند).

۲۹- دالدان آتان داش توپوغا دئیر: سنگی که از پشت پرتاب شود به میج پا می خورد.

(اقدام بعد از فرصت نتیجه ای مطلوب نمی دهد).

۳۰- دالدان باخانین باشی ساه قالار: کسی که از دور نگاه می کند،

(وارد معرکه نمی شود) سرش سالم می ماند.

۳۱- دال قاباقینان گنچماق اولمور: از جلو و پشتش نمی توان رد شد. دور و برش نمی توان پلکید

(بسیار عصبانی است).

۳۲- دالیا قالانی ایت یئیر: کسی که عقب بماند او را سگ می خورد. آدم تبیل گرفتار می شود

۳۳- دالیا قالسان دئیلر گجیدی قاباقا گنچسن دئیلر بیجیدی: اگر عقب بمانی می گویند گج

است اگر جلو بیفتی می گویند ولدالزنا است.

۳۴- دالیزجا قئرمنز آما یوللامئشیق: سبب سرخ برایتان نفرستاده ایم.

یعنی خودتان آمدید و می توانید بروید.

۳۵- دالین داغا وئرنن سورا اوقدر داش- ووران اولار: آنکه پشتش به قدرتی محکم است

۲۰۰ / ضرب المثل های ترکی در...

می تواند آماده ی مبارزه باشد.

۳۶- دالینخان یئل گئچیپ: پشتش باد خورده است.

به تنبلی عادت کرده است

۳۷- داماما گؤل اولور، دادا دادا قوتولور: قطره قطره جمع می شود برکه دریاچه می شود با زمزمه

کردن تمام می شود.

□ قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

اندک اندک به هم شود بسیار      دانه دانه است غله در انبار.

(سعدی)

۳۸- دامارا گؤره قان آلالار: در خور رگ خون گرفته می شود.

به اندازه ی بود باید نمود.

(از تو می خواهند که به میزان قدرت و توانایی خود عمل کنی)

۳۹- دامار توپی کیمین یئره چالمامیش قالخیر: مثل توپ لاستیکی به زمین نکوبیده بالا می پرد.

۴۰- داماغی ایسلانماده: سقش خیس نشد.

(از مزدی که گرفت راضی نبود، به خاطرش نشان نشد).

۴۱- دامچیلاما: بیخودی حرف نزن.

در میان بزرگترها حرف نزن. دامچیلاما: چکه کردن سقف اتاق را گویند.

۴۲- دام دوروپ، بنانی سووور:

دیوار مانده به روی بنا کاهگل می کشد. (کارها عوضی شده)

۴۳- داملار او داملار هانی او آداملار: کجا هستند آن آدم های قدیمی و چیزهای قدیمی.

بامهای قدیمی مثل آدمهای قدیمی پر توان هستند.

۴۴- دامنان داما آنتئلییر: از بامی به بامی می پرد.

از این شاخ به آن شاخ می پرد. / (امثال و حکم)

۴۵- دامی اوچورتدوق قار کوره مئیاق: سقف را خراب کردیم از زحمت پارو کردن آسوده شدیم.

۴۶- دامی چوخ اولانین قاری چوخ اولار: هر که باش بیش یرفش بیشتر.

سربزرگ بلای بزرگ دارد. □ هر که دخلش بیش خرجش بیشتر □ خدا برف را به قدر بام می‌دهد. /  
(ده هزار مثل فارسی)

۴۷- دانیشمماز دانیشمماز، دانیشان‌دادا آین اون اوچونی<sup>۱</sup> دئیر: حرفی نمی‌زند وقتی هم که می‌زند در مورد سیزدهم ماه است.

(سخن نمی‌گوید وقتی هم می‌گوید حرفش بی‌مورد و نابجاست).

۴۸- دانیشمماق گوموشدی قولاق آسماق قئزیل: حرف زدن نقره است و گوش دادن طلا.

۴۹- دایان دولدوروم<sup>۲</sup>: بایست تا پُرکنم.

(وقتی کسی برای کاری که باید بسیار عجله کند سهل‌انگاری نماید می‌گویند. دایان...)

۵۰- دایانیپ قورخما قورخما دئیر: ایستاده و ترس ترس می‌گوید.

(فقط تماشاگر مشکلات است.)

۵۱- دای بوجور مینجیقلی پالان اولماز: دیگر چنین پالان منجوقدار پیدا نمی‌شود.

برای افراد پر افاده گویند.

(بهتر از این نمی‌شود کسی را خر کرد.)

۵۲- دای بیزیم هورره‌دن دوری ایشیمیز یوخدی: ما دیگر آشی رقیتر از کاجی نداریم.

(کاری از این با ارزش‌تر نداریم.)

۵۳- دایی میئن دایاناسیئده: این هم سهم داییم می‌باشد.

۵۴- دئیرمان (دگرمان) ایشلییر جغجغه- دئیر منده منده: آسیاب کار می‌کند جغجغه هم

می‌گوید ما هم هستیم.

(بزرگان کارهای بزرگ کنند و اشخاص پست هم خودی نشان دهند).

۵۵- دئیرمانا گیرمه میش دنن اوغوراما: قبل از ورود به آسیاب دانه‌ها را ندزد.

۱- برخی سیزده را نهس می‌دانند علی‌الخصوص سیزده صفر را.

۲- در مورد تفنگ‌های قدیمی به کار می‌رفت که مدتی برای پرکردن آن وقت لازم بود.

۲۰۲ / ضرب المثل‌های ترکی در...

(کاری را شروع نکرده خرابش نکن).

۵۶- دئیرمانین پرینه باخ پرینه، ایکی آروادین ارینه باخ ارینه: به پرآسیاب نگاه کن و به مردی که دو زن دارد.

مرد دو زنه همچون پڑهای آسیاب همواره باید در تلاش باشد.

۵۷- دئییه سن اول اولر، قال قالار: اگر بگویی بعیر می‌میرد و اگر بگویی بمان می‌ماند.  
(آدم مطیعی است)

۵۸- درد خروارینان گلر مثقالیئنان چنخان: درد خروار خروار می‌آید مثقال مثقال خارج می‌شود.

۵۹- درد داغیئدا اریدر: رنج کوه را هم ذوب می‌کند.

(در مواقع بیماری می‌گویند).

۶۰- درد دلینی دیندیرمه، درد اوزی دیندیرر: از دردمند سؤالی نکن خود درد او را وادار به صحبت خواهد کرد.

۶۱- درد دوار گلر گنچر، درد وار دالر گنچر: برخی دردها می‌آیند و می‌گذرند و برخی دیگر سوراخ می‌کنند و می‌گذرند.

برخی از دردها گذری هستند اما برخی انسان را بیچاره می‌کنند.

۶۲- درد دین دی درد بیلنه، ایش باشیئنا گله نه: درد را به کسی بگو که درد آشنا باشد. و درد را تجربه کرده باشد.

امید عافیت آنکه بود موافق عقل که درد را به طبیعت شناس بنمایی. (سعدی)

۶۳- دروازنین قاپئسین باغلاماق اولور، خلخین آغزین باغلاماق اولماز: در دروازه را می‌توان بست اما دهان مردم را نمی‌شود بست. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۴- دریادا بالیق، گویده قوش سائیلماقا گلمز: ماهی را در دریا و پرند را در هوا نمی‌توان شمرد.

۶۵- دریادان سو باغیشلیر با آب حمام برای خود دوست پیدا می‌کند.

از خزانه‌ی خلیفه می‌بخشد.

۶۶- دریادان گوتوسن آزالار سوزدن گوتوسن چوخالار: اگر از آب دریا برداری کم می‌شود اما اگر از روی حرف برداری زیاد می‌شود.

قسمتی از کلام را حذف کن نیازمند توضیح بیشتری خواهد بود

۶۷- دریانین سووی خانیمین خویی: آب دریا و خوی خانم، شبیه هم هستند. در یک حال نیستند.

۶۸- دریانین قئیراقینندا دا اوتوسان سووی آزایشلت: اگر کنار دریا هم نشستی در مصرف آب صرفه‌جویی کن.  
(در مقام قناعت گویند).

۶۹- دریایه گئتسه بیر آفتابا سوگوتورور: اگر به دریا برود یک آفتابه آب برمی‌دارد.  
(به شخص محتاط و آینده‌نگر می‌گویند).

۷۰- درین قازما، دیاز قاز اوزون دوشرن حقه‌باز: چاهی را که می‌کنی عمیق مکن چون خودت در آن می‌افتی ای حقه‌باز.

۷۱- درین قویی قازان اوزی دوشر: کسی که چاه ژرف می‌کند خود در ته چاه است. / (امثال و حکم)

۷۲- دسته‌ماز آلامایش قبله خبر آلمانا: قبل از وضو از قبله بپرس.  
(کاری را شروع نکرده منتظر نتیجه مباش).

۷۳- دسته‌گول سووا وئریپ: دسته‌گل به آب داده. / (امثال و حکم)

۷۴- دشمنین عمری قارجا اولسون: کاش که عمر دشمن به اندازه عمر برف بود.

۷۵- دعا ائله‌اوزن گون قازان: برای خودت دعا کن که زندگی و خوشبختی به دست آوری.

۷۶- دعا ائله‌موهور ایتینجه‌ناماز ایتسین: دعا کن به جای این که مهر گم شود. نماز گم بشود.

دعا کن الفبا بمیرد و گرنه استاد بسیار است. / (ده هزار مثل فارسی)

دعا کن بابات بمیرد و گرنه معلم بسیار است. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۷- دعانی بیژانله دیق یاغیش یاغدی قره داغا: ما دعا کردیم باران بارید به سیاه کوه.

رنج از آن ما شد نعمت از آن دیگران.

۷۸- دقیانوس عهدینن قالیپ: از عهد دقیانوس باقی مانده.

خیلی قدیمی است.

۷۹- دالکترین الی بوش اولاندا اوزباشلارین قیر خالالار: وقتی سلمانی ها بی کار شوند سر

یکدیگر را می تراشند.

بقال بی کار شد سنگ های ترازوی خودش را وزن می کند. □ بقال بی کار پله وزن می کند. □ آدم

بیکار مرهم به فلان فاخته می گذارد. □ آدم بی کار مگس های خایه ی خر را می شمارد. / (ده هزار مثل

فارسی)

۸۰- دالکلئقی منیم باشیمدا اؤرگنیر: آرایشگری را سر من می آموزد.

موی سر مرا خراب می کند.

۸۱- دلی باخار گوز گویه آدین قویار اوزگویه: دیوانه به آینه نگاه می کند و نامش را به روی

دیگری می گذارد.

۸۲- دلی دلینی تاپار سو چوققوری: دیوانه دیوانه را پیدا می کند، آب گودال را.

(آب به آبادانی می رود).

□ دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۳- دلی دلینی گورنده چماقین گیزله در: دیوانه وقتی دیوانه را ببیند چوب و چماقش را مخفی

می کند.

حمامی به حمام که می رسد صندوق می بوسد. □ دزد به دزد که می رسد چماق خود را می دزدد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۸۴- دلی شیطان دئیر: شیطان دیوانه می گوید... (هوس کرده ام)

۸۵- دلی قیرمیز سویر گیج ساری: دیوانه رنگ قرمز را دوست دارد و گیج رنگ زرد را.

۸۶- دلیک آختاریر بارماق سوخا: دنبال سوراخ می گردد تا انگشت در آن کند.

پی بهانه می‌گردد تا ماجرای به وجود آورد.

۸۷- دلیکلی منجیق یئرده قالماز: منجوق سوراخ روی زمین نمی‌ماند.

سنگ قیمتی به زمین نمی‌ماند. □ مروارید بی‌خریدار نیست. / (امثال و حکم)

۸۸- دلینی توتاران توتولماز ویلله‌رن قاچماز: دیوانه را بخواهی بگیری فرار می‌کند و اگر ول

کنی فرار نمی‌کند.

□ کارهای آدم بی‌عقل وارونه است.

۸۹- دلییم، گوجلیم: دیوانه‌ام زورمندم.

۹۰- دلییه حلوا گیجه بال: برای دیوانه حلوا و برای گیج عسل.

(به انسانهای ابله و نادان اگر خوبی کنی نمی‌فهمند و قدر نمی‌دانند).

۹۱- دلیه دیدیلر نئیله دلیلیق ایلیرین دیدی آغزیما ووران یوخی:

به دیوانه گفتند چرا دیوانگی می‌کنی گفت کسی نیست که به دهانم بزند.

۹۲- دلییه هر گون بایرامدی: برای دیوانه هر روزی عید است.

۹۳- دمبک چالانین دمبکی الینده اولار: دمبک دمبک زن باید در دستش باشد.

استاد کار و سیله‌اش باید دم دستش باشد.

۹۴- دملی دملینی تاپار غملی غملینی: افراد خوشحال به دنبال افراد خوشحال هستند و افراد

غمگین به دنبال افراد غمگین.

کبوتر با کبوتر، باز با باز □ هلیله با هلیله قند با قند □ پول پیش پولدار می‌رود. □ آب به آبادانی

می‌رود □ دولت روی دولت می‌رود نکبت به روی نکبت. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۵- دمیر قاپئنین تخته قاپئیا ایشی دوشر: در آهنی نیازمند در چوبی می‌شود.

روزگار آینه را محتاج خاکستر کند.

۹۶- دمیری دمیر کوره‌دن چئخاردان: آهن را آهن از کوره خارج می‌کند.

الحدید بالحدید. □ سوار اسب شو تا اسب را بگیری. □ نادان از پس نادان برآید. □ قلدر جواب قلدر را

می‌دهد. □ شغال بیشه‌ی مازندران را نکیرد جز سگ مازندران. □ سنگ سنگ را می‌شکند دزد را شاه

دزد. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۷- دنیا اوچدی من قالدئم آلتئندا: دنیا خراب شد و من ماندم زیر آن.

(بدبخت و بیچاره شدم).

۹۸- دنیا دار مکافاتدی: دنیا دار مکافات است. / (امثال و حکم)

۹۹- دنیادان الیم سوویوپ: از دنیا و از زندگی بیزارم.

□ از زندگی دلسردم.

۱۰۰- دنیا مالی ال چیرکنده یوسان گئدر: مال دنیا چرک کف دست است. بشویی می رود. / (امثال

و حکم)

۱۰۱- دنیا مؤمنین زندانیده کافرین میدانی: دنیا زندان مؤمن و میدان کافر است.

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

الدنيا سجن المؤمن و جنة الکافر / (حدیث نبوی)

۱۰۲- دنیانی ائشک گوتوروب بیز قالمئشیق پیاده: دنیا پر از خر است و ما مانده ایم بدون خر.

□ این همه مردم آماده اطاعت و فرمانبرداری هستند ما غفلت کرده ایم.

۱۰۳- دنیانی سیل آپاردی بیزی ده آل آپاردی: دنیا را سیل ببرد ما را هم غول.

۱۰۴- دنیانین ایشی عوض بدلدی: کارهای دنیا عوضی و برعکس است.

۱۰۵- دنیانین ایشی عوضده: همه کارهای دنیا عوضی دارد.

۱۰۶- دنیانین قویروقی اوزونده: دم دنیا دراز است.

این رشته سر دراز دارد.

۱۰۷- دنیانین گله جاقی گنده جاقئیننان چوخی: آینده ی جهان طولانی تر از گذشته آن است.

۱۰۸- دنیانی هر جورتوتسان گئچر: دنیا را هر شکلی که بگیرد می گذرد.

۱۰۹- دنیایه باخ هر گون نوبت بئرینده. چوخ لار گلیپ گئدیپ منبر یئرینده: دنیا را بین هر

روز نوبت یکی است. خیلی ها می آیند و می روند اما منبر در جای خود باقی مانده است.

هر کسی این دو روزه نوبت اوست.....

- ۱۱۰- دورمه نین بویوگی آدامی بوغار: لقمه‌ی بزرگ انسان را خفه می‌کند.  
نظیر: کار بیش از توان ناکامی می‌آورد.
- ۱۱۱- دوز آغاج ائیلمز: چوب راست خمیده نمی‌شود.  
انسان پاک آلوده نمی‌شود.
- ۱۱۲- دوزایمانا داش دیمز: به ایمان واقعی صدمه‌ای نمی‌رسد.
- ۱۱۳- دوزت وئر الیمه آپاریم گورسه دیم اریمه: درست کن بده به دستم بیرم نشان بدهم به شوهرم.
- همسایه‌ها یاری کنید تا من شوهرداری کنم. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱۴- دوز چورهک ایتیرن ذلیل اولار: آن که حق نان و نمک نگه ندارد ذلیل می‌شود.
- ۱۱۵- دوز حق و حساب قمار خانادا اولار: حق و حساب درست در قمارخانه پیدا می‌شود.  
(پاکبختگان بی‌ریاترند).
- ۱۱۶- دوز دانیشاننا زوال یوخدی: کسی که حرف راست می‌زند نابود نمی‌شود.  
النجاه فی الصدق (حدیث).  
راستی بالاترین سیاست هاست. / (انگلیسی)
- ۱۱۷- دوزدانیشاننا ظفر تاپماق اولماز: بر شخص راستگو نمی‌توان غلبه پیدا کرد.
- ۱۱۸- دوزدانیشاننین باشین یارالار: سر کسی را که سخن راست بگوید می‌شکنند.
- ۱۱۹- دوز دئیلر اوغری قحبه‌نین دیلی اوزون اولور: راست می‌گویند که دزد و فاحشه زبان دراز می‌شوند.
- ۱۲۰- دوز سوزه هئج زات یئتیشمز: هیچ فضیلتی بهتر از راستی نیست.
- ۱۲۱- دوز وقته دولار تخته طبق ادوئینن، اوندا که بیرری سانجیلانار زنجفیل اولماز:  
در مواقع معمولی طبق چوبی پر می‌شود از ادویه زمانی که کسی دل درد می‌گیرد زنجبیل پیدا نمی‌شود.
- ۱۲۲- دوز نیم اته قئیرخ نفر آدام یئین یئین پارتقیاق: دوسیر و نیم گوشت چهل نفر آدم بخورید بخورید تا بترکیم.

۱۲۳- دوزئیرده یئریمیئر شوخوملو قدا شیللاق آتیر: جای صاف نمی تواند راه برود در محل شخم لگد می اندازد.

۱۲۴- دوزئیپ دوزداغیناسیچما: وقتی نمک خورده به کوه نمک نرین.

و یا دوزئیپ دوزدانی سیندیرما: جایی که نمک خوری نمکدان مشکن. / (امثال و حکم)

۱۲۵- دوست باشا باخار دشمن ایاقا: دوست به سر نگاه می کند دشمن به پا.

۱۲۶- دوست تاپماق آساندی ساخلاماقی چتینده: دوست پیدا کردن آسان است اما نگهداریش مشکل است.

۱۲۷- دوست گلر سقیز وئرر دشمن گلر توخوم وئرر: دوست می آید سقز می دهد دشمن می آید تخمه می دهد.

جویدن سقز ریخت وپاش ندارد پوسته تخمه موجب دردسر است و خانه را کثیف می کند.

۱۲۸- دوستلوقی آیی دوستلوقودی: دوستیش دوستی خاله خرسه است. / (امثال و حکم)

۱۲۹- دوست منی بئلله سین بیر قوزونان اودا پوک اولسون: دوست مرا یاد کند با یک گردو آنهم پوک باشد.

دوست مرا یاد بکند به یک هل پوچ. □ هر چه از دوست رسد نیکوست. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۰- دوشاب آلدیم مربا چئخدی: شیر خریدم مربا از آب درآمد. شانس آوردیم

۱۳۱- دوشابین دوشاب دؤیور دیمه کرداوغلی آغزینین دادین بیلیمیر:

دوشاب دوشاب نیست مگو که پسر کرد طعم دهانش را نمی فهمد.

۱۳۲- دوشانا چماق توش گلن کیمین: مثل خرگوشی است که با چماق رویو شده است.

ناخواسته گرفتار شده

۱۳۳- دوشانا دئیر قاج تازی دئیر توت: به خرگوش می گوید بدو به تازی می گوید بگیر.

۱۳۴- دوشان نه قدریاتسا اثریله ده قاجار: خرگوش هر چقدر بخوابد همانقدر هم می دود.

۱۳۵- دوشانی قاجاق گوردوم زهلم ایتدن گئئدی: وقتی خرگوش را فراری دیدم از سگ متنفر

۱۳۶- دوشونه‌نه ایشارت دوشونموینه داش آت: به آن که می‌فهمد یک اشارت بس است و به آنکه نمی‌فهمد سنگ هم کافی نیست.

۱۳۷- دوغان آین دوغوشوننان معلومدی: پابماه از قیافه‌اش پیداست.  
سالی که نکوست از بهارش پیداست.

۱۳۸- دوغمادی، فاللا سیندا، یئدی: تخم نکرد فالش<sup>۱</sup> را هم خورد.  
سودی نکرد سرمایه‌اش را هم از دست داد.

۱۳۹- دوقوقوز آی نه‌نه قارنیزنه جورقالمیشان: نه ماه در شکم مادر چگونه ماندی.  
۱۴۰- دول آروادین دوواری آلچاق اولار: دیوار زن بیوه کوتاه می‌شود.  
(بیوه زن در معرض بدگویی دیگران قرار دارد).

۱۴۱- دولانانین ایاغینداش دئیر: به پای کسی که زیاد راه می‌رود سنگ می‌خورد.

۱۴۲- دولتدی قارین کورر یوسقولون دامینا: ثروتمند برفش را برپام فقیر پارو می‌کند.

۱۴۳- دولت گئدر دولت اوستونه نکبت گئدر نکبت اوستونه: دولت به سراخ دولت می‌رود و نکبت به سراخ نکبت.

۱۴۴- دولتدئلیقاتله سن یوسقوللوغا دوشیر: کسی که برای ثروتمند شدن عجله کند گرفتار فقر می‌شود.

۱۴۵- دولتدینین ایتی یاتماز یوسقولون بیقی: سگ ثروتمند و شپش فقیر همیشه پیداوند.

۱۴۶- دولتدینین تویوخی قئزیل یومورتا دوغار: مرغ آدم ثروتمند تخم طلا می‌گذارد.

۱۴۷- دولتدیه سخسی لازم اولسا کاسب کوزه‌سین سیندیرار: وقتی شخص ثروتمند تکه سفال لازم داشته باشد فقیر کوزه‌اش را می‌شکند.

۱۴۸- دون صاحبی دونون تویدا تانیر: صاحب پیراهن، پیراهن خود را در عروسی می‌شناسد.  
(کسی که پیراهنش را دزدیده باشند).

۱۴۹- دونقوزدان بیرتوک غنیمتدی: یک مو از خرس کشیدن غنیمت است. / (امثال و حکم)

۱۵۰- دونن دوست بوگون آشنا: پارسال دوست امثال آشنا.

۱۵۱- دوننین اولوسون دونن قوی لالار: مرده‌ی دیروز را دیروز دفن می‌کنند.

(روزی که برفت هیچ از او یاد مکن.) / (عمر خیام)

۱۵۲- دووار که آیری باشلانده آخیراتش ایری گذر: دیواری که کج باشد تا آخر کج می‌رود.

خشت اول چون نهد معمار کج      تا ثریا می‌رود دیوار کج.

(مولوی)

۱۵۳- دوواری نم یئخار آدامی غم: نم دیوار را خراب می‌کند غم انسان را.

۱۵۴- دوی قورباغییا عاشق اولوپ: دیو عاشق قورباغه شده.

در مقام عاشق و معشوق ناهمگون و نامتناسب گویند.

۱۵۵- دویمه آغاج قاپننی دیوللر دمیر قاپنن: در چوبی را مکوب تا در آهنی ترا نکوبند.

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس      تا کس نکند رنجه به در کوفتنن مشت.

(ناصر خسرو)

اگر بد کنی چشم نیکی مدار      که هرگز نیارد گز انگور بار

(ابن یمین)

پیشکش "مجید سلیم" به تهرستان  
www.taherprestan.ir

از مکافات عمل غافل مشو. / (امثال و حکم)

۱۵۶- دویوب سوون اریم یوخ، یل آپاران اویوم یوخ: شوهر بزن ندارم و خانه‌ای که باد بتواند

آترا ببرد.

□ نه مال دارم که دیوان ببرد نه ایمان که شیطان بخرد. / (امثال و حکم)

۱۵۷- دده اول دده قدری بیل، ننه اول ننه قدری بیل: پدر باش قدر پدر را بدان مادر باش و

قدر مادر را.

۱۵۸- دده اویونده تاپپازدین آریا چورک تورش ایران، بیزه گلیپ اولموشان خانم

جیران: در خانه پدری نان جو و دوغ ترش پیدا نمی‌کردی آمدی خانه‌ی ما شدی جیران خانم.

۱۵۹- دده بالییا باغ وئردی، بالاده دییه، بیرسالختم اوزوم وئرمه‌دی:

پدر به فرزند یک باغ داد اما فرزند به پدر یک خوشه‌ی انگور هم نداد.

۱۶۰- دده چئخان آغاجی بالا لخ به لخ- چئخار: درختی را که پدر بالا می‌رود فرزند شاخه به شاخه می‌گردد.

۱۶۱- دده‌سی اولن پخیل اولار: پدر مرده بخیل می‌شود.

۱۶۲- دده‌سی گزن کتدری، بالاسی گؤلوقلرین گزر: دمی را که پدر می‌گردد فرزند از سوراخ سنبه‌هایش می‌گذرد.

۱۶۳- دده‌سین گؤرمه‌سیدیم خانلیق ادعاسی ائلردی ننه‌سین گؤرمه‌سیدیم خانملیق: اگر پدرش را ندیده بودم ادعای خانی می‌کرد و اگر مادرش را ندیده بودم ادعای خانمی.  
۱۶۴- دده‌سین گؤرمه‌سیدیم شاه‌لیق ادعاسی ائلردی: اگر پدرش را ندیده بودم ادعای شاهی می‌کرد.

□ اگر پدرش را ندیده بودم ادعای جُل و افسار ترکمنی می‌کرد.

۱۶۵- دده‌سینن آزان نهنه سیننن کوسن گلربیزی تاپار و یا سوری سیننن کسن ننه‌سینن کوسن گلربیزی تاپار: هر که از پدر و مادرش می‌برد می‌آید ما را پیدا می‌کند.  
(از اینجا رانده و از آنجا مانده به سراغ ما می‌آیند).

۱۶۶- دده‌سینن گول توتدوم بالاسننن گلاب توتام؟: از پدرش گل به دست آوردم تا از فرزندش گلاب به دست آورم؟

مادر در حق فرزند ناباب می‌گوید.

۱۶۷- دده‌سیننن قانین قویوپ اوستونه: خون پدرش را به قیمت افزوده  
(به کرانفروشان اطلاق می‌شود).

۱۶۸- دده‌م اولدی منه‌لایق من آغلارام دده‌مه لایق: پدرم مرد لایق من، من هم گریه می‌کنم لایق پدرم.

۱۶۹- دده‌م اوئیونده آرپا چوره‌ک ار اوئیونده ده آرپا چورک؟: خانه‌ی پدرم نان جو خانه شوهرم هم نان جو؟

۱۷۰- ددهم اویونده بالیق باشی ار اویونده بالیق باشی؟: خانه پدرم کله ماهی، خانه شوهرم

هم کله ماهی؟

۱۷۱- ددهم دانانی ساتدی: پدرم گوساله را فروخت.

درختانی را که دیده بودی برای درست کردن پارو بریدند.

۱۷۲- ددهم دیدی: بیر ققزیل قازماتاپدیم هانی؟ ایتیردیم: پدرم گفت: یک کلنگ طلایی یافتم،

پس کو؟ گم کردم.

۱۷۳- ددهم منه کوردئیپ گلیپ گئدنی وور دئییب: پدرم مرا کور خوانده، گفته هر کس که

می آید و می رود بزن.

۱۷۴- ددهمین اولماقیننان قورخمورام، قورخورام عزرائیل قاپئمی تانییا: از مرگ پدرم

نمی ترسم، می ترسم عزرائیل در خانه ام را بشناسد.

۱۷۵- ددهم یوخودی ننه م کیمینن یاتاردی: وقتی پدرم نبود مادرم با کی می خواهید.

(در بی اثر بودن وجود کسی گویند).

۱۷۶- ددهن الله رحمت ائله سین اگر سوجاسلی قویسا<sup>۱</sup>: خدا پدرت را رحمت کند اگر اهالی

سجاس بگذارند.

۱۷۷- ددهن سوغان ننه ن ساریمساق سن هاردا ن اولدون بیله نیشکر: پدرت پیاز بود و

مادرت سیر تو چگونه نیشکر از آب درآمدی؟

۱۷۸- ددهن گورمه سیدیم ننه ن دردینن اولر دیم: اگر پدرت را نمی دیدیم از عشق مادرت

می مردم.

۱۷۹- ددهن نه دردین اولدی ننه ن دردین اولدی<sup>۲</sup>: پدرت با چه دردی مُرد مادرت با چه

دردی مُرد.

۱۸۰- دهوه اوستونده قووت یئمزله: بر روی شتر قاووت نمی خورند.

۱- سوجاس نام بخشی است از شهرستان خداپندهی زنجان

۲- داستان درامثال و حکم استاد مجتهدی ص ۱۷۱-۱۷۰ در پاورقی

ضرب المثل های ترکی در... / ۲۱۳

۱۸۱- دهوه بویونونان آسلانان تنز یورولار: کسیکه از گردن شتر آویزان شود، زود خسته می شود.

۱۸۲- دهوه چینن دوست اولان گرک قاپئسینی بویوک توتا: کسیکه با شتر بان دوست می شود باید برای خانه اش در بزرگی انتخاب کند.

یا مکن با پیلبانان دوستی      یابنا کن خانه ای در خورد پیل

۱۸۳- دهوه دامما چیخسا قاریاغار: اگر شتر به بام برود برف می بارد.

وقتی آدم بزرگسال کار بچه گانه ای انجام دهد گویند.

۱۸۴- دهوه دن یئککه فیله وار: بزرگتر از شتر فیل هم وجود دارد.

۱۸۵- دهوه قددی بویون اولونجا دزه عقلین اولسون: به جای اینکه قَدّت به اندازه شتر باشد دَزه ای عقل داشته باش.

۱۸۶- دهوه کینه سی<sup>۱</sup>: کینه شتری. / (امثال و حکم)

۱۸۷- دهوه گوردون گورمه دین<sup>۲</sup>: شتر دیدی ندیدی. / (امثال و حکم)

۱۸۸- دهوه گئریر پامبیق آراسینا دئیر منی هیچکس گؤرمور: شتر خود را لای پنهان می کند فکر می کند که کسی او را نمی بیند.

کبک سر خودش را لای برف پنهان می کند فکر می کند که کسی او را نمی بیند. / (امثال و حکم)

۱۸۹- دهوه نالبدن خانیا باخان تکین باخیر: نگاهش مثل نگاه شتر به دکان نعل بندی است.

کنایه از تعجب است.

۱۹۰- دهوه نی کوپانینن یئیر: شتر را با کوهانش می خورد.

۱۹۱- دهوه نین اولوسی بیر ائششک یوکودی: مرده ی شتر بار یک خر است.

شتر خوابیده از خر ایستاده بلندتر است. □ پوست شتر بار خر است. □ شیر مرده به که سگ زنده. □

شیر اگر مفلوج باشد همچنان از خر به است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۸۴۹

۲- همان، ص ۶۶۹

۱۹۲- دهوه نین بوینوزی اولسیده دنیانی خراب ائلردی: اگر شتر شاخ داشت دنیا را خراب

می کرد.

خدا خر را شناخت که شاخش نداد. □

گربه ی مسکین اگر برداشتی نسل گنجشک از جهان برداشتی

۱۹۳- دهوه نین یوکون چوخ ائله سن یورولار: اگر بار شتر را زیاد کنی زود خسته می شود.

کار هر کسی باید به اندازه ی توانایش باشد. □ لقمه به اندازه ی دهانت بردار. □ پای خود را به

اندازه ی گلیمت دراز کن.

۱۹۴- دهوه نی یاتاندا مینلر: شتر را وقتی که خوابیده سوار می شوند.

(کار را باید به موقع مناسب انجام داد).

۱۹۵- دهوه ووروپ دیزیمه ایندی گلمیشم اوزومه: شتر زده به زانویم حالا به خودم آمده ام.

۱۹۶- دهوه همیشه خورما سیچماز: شتر همیشه خرما نمی ریند.

۱۹۷- دهوه یوخودا یوکونی پامبیق گؤرر: شتر در خواب بارش را پنبه می بیند.

شتر در خواب ببیند پنبه دانه. / (امثال و حکم)

۱۹۸- دهوه یوکونین بوردا ایتسه تاپیلماز: اگر شتر با بارش گم شود پیدا نمی شود.

(آنجا که همه چیز درهم و برهم باشد گویند).

۱۹۹- دهوییه چیمدیک نمه ائلر: شتر با یک نیشگون آسیبی نمی بیند.

۲۰۰- دهوییه دیدیلر بوینون ایریدی دیدی هارام دوزدی که بوینوم دوز اول: به شتر گفتند

چرا گردنت کج است گفت کجایم راست است که گردنم راست باشد.

□ به شتر گفتند: چرا شاشت پس است گفت: چه چیزم مثل همه کس است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۱- دهوییه دئدیلر تیکان گلیر دیدی داغلار گلسین: به شتر گفتند خار می آید گفت کوه ها

بیایند.

۲۰۲- دهوییه دئدیلر نمه الیننن گلیر دیدی خیاطلیق، دیدیلر اول، ایاق که سنده وار

باشاراران؟! به شتر گفتند: چه کاری از تو برمی آید؟ گفت: خیاطی کردن. گفتند: با آن دست و پایی که تو

داری می توانی.

۲۰۳- دهوییه دیدیلر: گئت سووی آج، گئندی دریانی دوندردی: به شتر گفتند برو آب را بازکن  
رفت دریا را برگرداند.

گفتند برو چشم بیار رفت سرآورد.

۲۰۴- دهوییه دیدیلر: نمه الینن گلیر دیدی ساعت سازلیق: به شتر گفتند چه کاری از تو  
برمی آید، گفت ساعت سازی.

به شتر گفتند: چکاره ای؟ گفت علاقه بندم. گفتند: از دست و پای نازکت پیداست. / (دههزارمئل  
فارسی)

۲۰۵- دهوییه دیدیلر: هاردان گلیرن؟ دیدی: حامامنان دیدیلر الایاقئننان معلومدی: به شتر  
گفتند از کجا می آیی گفت از حمام، گفتند: از دست و پایت مشخص است.

آن یکی پرسید اشتر را که هی      از کجا می آیی ای فرخنده پی  
گفت از حمام گرم کوی تو      گفت خود پیداست از زانوی تو

(مثنوی)

۲۰۶- دهوییه دیدیلر هاردان گلیرن دیدی چین و ماچیننن دیدیلر معلومه پروپا چیننن:  
به شتر گفتند: از کجا می آیی؟ گفت از چین و ماچین، گفتند از پر و پاچه ات مشخص است.

۲۰۷- دهوییه میغیر یار غانیندا گیزله نیر: سوار شتر می شود و در پهلوی او مخفی می شود.

شتر سواری دولّا دولّا نمی شود. / (امثال و حکم)

۲۰۸- دئیپلر گل، گئت، نه اینکه گئت گئت: رفت و آمد گفته اند، رفت و رفت نگفته اند.

در حق کسی گویند که برود و دیگر نیاید.

۲۰۹- دئدیق گئت ساچ گتی، گئنده باش گندی: گفتیم برو گیسو بیاور رفت و سرآورد.

۲۱۰- دیدیلر خانم آغیران دیدی بوداش بوترازو: گفتند خانم سنگینی گفت این سنگ و این

ترازو.

۲۱۱- دیدیلر کیمین ده ده سین، دیدی فنه لی لرین ده ده سی<sup>۱</sup>: گفتند پدر کیستی گفت پدر کسانی که مادر دارند.

۲۱۲- دیدیلر گنت گوز گنتدی، گنتدی باش گنتدی: گفتند برو چشم بیاور رفت سر آورد.

۲۱۳- دیدیلر لعنت او بد کردار ا گل سین که حلوا یئمه میش فاتحه امواته وئرسین:

گفتند لعنت بر آن بد کردار باشد که بدون خوردن حلوا فاتحه به اموات بفرستند.

یعنی دیگران را بد عمل و پر توقع بکنند.

۲۱۴- دیدیم ائشیده سن دیمه دیم اور گنه سن: گفتم که بشنوی نگفتم که پیاموزی.

۲۱۵- دیدیم خالا، دیدی گل آلا: گفتم: خاله گفت: بیابگیر.

(کنایه از سهل الوصول بودن است.)

۲۱۶- دیدین اینان دیم، اصرار ائله دین شک ائله دیم، آند ایچ دین بیلدیم یالاندی: گفتی باور

کردم، اصرار کردی شک کردم، قسم خوردی فهمیدم دروغ می گویی.

۲۱۷- دیری زندگانلیق ائلر وای اوله نین حالینا: زنده زندگیش را می کند وای به حال مرده.

۲۱۸- دیش وئرن روزیدا وئر: هر آنکس که دندان دهد نان دهد. / (سعدی)

۲۱۹- دیشی دوشوب نی چالابیلیمیر<sup>۱</sup>: دندانش افتاده نی نمی تواند بزند.

خانه نشینی بی بی از بی تنبانی است. □ آب نیست و گریه شناگر قابلی است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۰- دیشین آغزیر چک قوتول آروادین پیسیدی بوشا قوتول قونشون پیسیدی کوچ

قوتول: اگر دندان درد می کند بکش و خلاص شو، اگر زنت بد است طلاق بده و خلاص شو، اگر

همسایه ات بد است کوچ کن و خلاص شو.

۲۲۱- دیل آغزی یوخدی: دهان و زبان ندارد.

(کم رو و خجالتی و یا بی دست و پا است.)

۱- وقتی مردی همسر جدیدی اختیار کند فرزندان همسر جدید را بیش از قدیمی دوست خواهد داشت. به این دلیل گویند: کیمین....

۲- گویند مردی پیش پیغمبری رفت و گفت: یا پیغمبر من تصمیم دارم نی زدن را ترک کنم داعایی در حق من یکن تا خدا گذشته های مرا ببخشد. پیغمبر گفت: من دعا کردم. ندا آمد. که گناهان تو بخشیده خواهد شد و تو می توانی به نی زدن ادامه دهی. مرد گفت: دندانم افتاده دیگر نمی توانم نی بزنم.

- ۲۲۲- دیل باشا بلادی: زبان بلای سراسر است.
- زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد. / (امثال و حکم)
- ۲۲۳- دیل دوداق آراسیندا دیدی: بین لب و زبان چیزی گفت.
- (با گوشه و کنایه چیزی گفت. و یا به طور مبهم مطلب را بیان کرد).
- ۲۲۴- دیل دویور زهردی: زبان که نیست زهر است.
- ۲۲۵- دیلنچی دن آل وئر یولچییه: از گدا بگیر و بده به راهنم.
- ۲۲۶- دیلن چینین اوزی قارا اولار تورباسی دولی: گدا رویش سیاه است و توپره‌اش پُر.
- ۲۲۷- دیلی آجندی: زبانش تلخ است.
- ۲۲۸- دیلی دئیر گوتی یئیر: زبانش می‌گوید و کونش می‌خورد.
- زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد.
- (فحش می‌دهد کتک می‌خورد).
- ۲۲۹- دیلی شکر اوزی زهر: زبانش شیرین اما خودش تلخ است.
- ۲۳۰- دیلیم باشیمی سنه تاپشیر مئشام: ای زبان سرم را به تو سپرده‌ام.
- ۲۳۱- دیلیم ده اولماسیده قارقالار کوزومی اویار دیلار: اگر این زبان را هم نداشتم کلاغ‌ها چشمم را کور می‌کردند.
- ۲۳۲- دیلیم، دیلیم دیلیم اولاسان سن اولماسیدین من دینجئدیم: ای زبان قاج قاج شوی اگر تو نبودی من آسوده بودم.
- ۲۳۳- دیلیم قویسا باشیم سلامتدی: اگر زبانم بگذارد سرم سلامت است.
- ۲۳۴- دیلیمئن چوی<sup>۱</sup> چیخدی: نظیر زبانم مو درآورد.
- ۲۳۵- دیلی یاغلئنین دورمه‌سی یاوان اولار: کسیکه زبانش چرب باشد لقمه‌اش خالی می‌شود.
- سهم خوراک خود را به دیگران تعارف می‌کند
- ۲۳۶- دیلینین اوستونده دیل بیتیب: روی زبانش زبان سبز شده. پر حرف است.

۲۳۷- دیلینین سوموگی یوخی آما سوموگ سیئندئر: زبانش استخوان ندارد اما استخوان می شکند.

بد زبان و فحاش است

۲۳۸- دیماق اولمور آلاه دهدهن رحمت ائله سین دئیر، قبریئیده نشان وئر: نمی توان گفت خدا پدرت را بیامزد می گوید قبرش را هم نشانم بده.  
(با یک محبت و خوبی دست بردار نیست).

۲۳۹- دیماق اولموریئرین ایریده دوز اوتی: نمی شود گفت: جای کج است راست بشین.  
(زود رنج و مغرور است).

نمی توان گفت بالای چشمتم ابروست. / (امثال و حکم)

۲۴۰- دیمه دوشردی: خیلی حساس و زود رنج است.  
(قابل اعتماد نیست).

۲۴۱- دیمه سین منه دیمئیئم سنه: به من تنه نزنید تا به تو تنه نزنم.  
(با من کاری نداشته باشد تا با او کاری نداشته باشم).

۲۴۲- دینسیزین عهده سینئن ایمانسیز گلر: از عهدهی شخص بی دین، بی ایمان برمی آید.

۲۴۳- دینگیلییه دببه زگیلییه ساج، الیم طبقده قارتیم آج: همه چیز آماده است دستم نیز در طبق است اما خودم گرمه هستم.

۲۴۴- دینیننن، بئله یه لیک اول، که سون سوز مالیننان یه لیک اولار: از دین خود طوری محافظت کن که شخص اجاق کور از مالش نگهداری می کند.

۲۴۵- دیوار ئمیز آلچاقدی: دیواری کوتاهتر از دیوار ما وجود ندارد.

۲۴۵- دیوارین او اوزی غربتدی: آنطرف دیوار غربت است.

۲۴۷- دیوارین بیر اوزون یخسان بیر اوزون ساخلا: اگر یک طرف دیوار را خراب کردی طرف دیگر را نگهدار.

چراغ را بهر تاریکی نگهدار. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۴۸- دیین آتدی گلیر داليجا: گوی، سواری تعقیب می‌کند.

(عجول و شتابزده است.)

۲۴۹- دیین ائششک بولاغدان سو ایچیر: پنداری خر از چشمه آب می‌خورد.

(آدم مفتخور و بی‌ادبی است.)

۲۵۰- دیین اتینی کسیلر: پنداری گوشت تش را می‌برند.

(به اشخاص خسیس به هنگامی که پولی می‌دهند می‌گویند.)

۲۵۱- دیین اوت آلماقا گلیپ: پنداری برای گرفتن آتش آمده است.

(عجله دارد.)

۲۵۲- دیین اودا بیر شهرتدی: پنداری آنهم معروفیتی دارد.

(به کارهای کوچک افتخار می‌کند.)

۲۵۳- دیین ایاقداشی ایتیپ: پنداری سنگ پا گم شده.

□ حمام زنانه (به جای شلوغی گفته می‌شود)

۲۵۴- دیین ایتینن پیشیکدیلر: پنداری سگ و گربه هستند.

(با هم نمی‌سازند)

۲۵۵- دیین باش خبری گنتیریپ: پنداری خبر مرگ آورده است.

۲۵۶- دیین باققال پیشیگیدی گوزلری ماککیلیر: پنداری گربه بقال است چشمانش دو دو می‌زند.

۲۵۷- دیین بیرآلمادی آرادان بولوپلر: پنداری یک سیب است که از وسط نصف کرده‌اند.

دو شخص بسیار شبیه هم هستند.

۲۵۸- دیین بایقوش باننیر: پنداری جغد آواز می‌خواند.

۲۵۹- دیین تبریزده قارا پاپاق آختاریر: پنداری در تبریز به دنبال کلاه سیاه می‌گردد.

۲۶۰- دیین حاج آراش علمی‌ده: پنداری علم حاج آراش است.

۲۶۱- دیین خوروس بی‌بانگده: پنداری خروس بی‌بانگ است.

۲۶۲- دیین داش قهوه داندی: مثل قهوه‌دان سنگی است.

(به آدم های سرسخت گویند).

۲۶۳- دیین داغدا بویوپ: پنداری بالای کوه بزرگ شده.

(به تربیت، نایافتگان گویند).

۲۶۴- دیین دیشسینز ایلانندی: پنداری مار بی دندان است.

۲۶۵- دیین سامرا گداستیدی: پنداری گدای سامره است.

(گدایان سامره در سماعت ضرب المثلند).

۲۶۶- دیین دنیانین باج خراجین ایستیر: پنداری باج و خراج دنیا را از انسان می خواهد.

(به اشخاص مغموم و افسرده گویند).

۲۶۷- دیین قورت دریسی اولوپ گنجیپ بوغازیما: مثل پوست گرگ شده و تا گلویم فروخته

(برای افرادی گویند که مزاحم همیشگی باشند).

۲۶۸- دیین قوش دومدوگونده گتیریپ: پنداری گنجشک روی منقارش آورده است.

(ناب و تازه و دست نخورده است). به میوه های تازه و ترد گویند.

۲۶۹- دیین کهر آندی کیشنیر: پنداری اسب کهر است که شیهه می کشد.

(صدای ناهنجار دارد).

۲۷۰- دیین فنه سی جیبینه داش سالیپ: پنداری مادرش به جیب او سنگ انداخته.

(به آدمی گویند که حرف نزند و خود را با وقار نشان دهد).

۲۷۱- دیین یاوان آش ایچیپ: پنداری آتش بی چاشنی خورده.

(به کسی گویند که قدرت بدنی نداشته باشد).

۲۷۲- دیین یزید آتدئسندی: پنداری از سواران یزید است.

(به آدم های خشن و بی ملاحظه گفته می شود).

۲۷۲- دییه سن اوت اوستونه سوتوکدولر: پنداری روی آتش آب ریختند. (فرو بردن خشم)

۲۷۴- دییه سن ایتینن قول بویون اولموشوق: پنداری با سگ هم آغوش شده ایم.

(هم نشین نا اهل)

۲۷۵- دییه‌سن اینینن قوئی قازیر: پنداری با سوزن چاه می‌کند.

□ با امکانات کم کار بزرگی انجام می‌دهد.

۲۷۶- دییه‌سن دامار توپودی: مثل توپ لاستیکی است.

(پرتلاش است)

۲۷۷- دییه‌سن ده‌ده‌سینی اولدور موشم: پنداری پدرش را من‌گشته‌ام.

۲۷۸- دییه‌سن ده‌ده‌سینین باشینی بوردا قویلوپ: پنداری سر پدرش را اینجا چال کرده.

۲۷۹- دییه‌سن زنانه حمامادی: پنداری حمام زنانه است.

۲۸۰- دییه‌سن شوورنده: پنداری خاکشیر است. با هر مزاجی و خلق و خوی می‌سازد.

۲۸۱- دییه‌سن عربین آریق ده‌وه سیدی: پنداری شتر لاغر عرب است.

۲۸۲- دییه‌سن فیل خرطومونان دوشوب: پنداری از دماغ فیل افتاده است.

(برای اشخاص پرافاده گویند).

۲۸۳- دییه‌سن قارنیندا یئینجی وار: پنداری در شکمش خوره وجود دارد.

۲۸۴- دییه‌سن قیریق تومان باغئدی: پنداری بند تنبان پاره است.

(یک جا بند نمی‌شود، ساکت و آرام نیست).

۲۸۵- دییه‌سن قندهار سفرینه گئدیر: گویا به سفر قندهار می‌رود.

برای سفر کوچک زاد و راحله فراوان تهیه می‌بیند.

۲۸۶- دییه‌سن کال کودودی: مثل کدوی کال است.

بی بو و خاصیت است

۲۸۷- دییه‌سن کورت توپوقدی: مثل مرغ کورچ است.

تنبل و تن‌آساست

۲۸۸- دییه‌سن کیرمان قالئسئدی: مثل فرش کرمان است.

هر چه پیرتر می‌شود زیباتر می‌شود.

۲۸۹- دییه‌سن مرند اولوسودی: مثل مرده‌ی مرند است.

(هر چیز بلند و دراز را به مرده‌ی مرد تشبیه می‌کنند گویا در مرد برای مردگان عزاداری و مراسم طولانی مدت برگزار می‌کنند.

۲۹۰- دییه‌سن نوشادور قویوپلار: مثل این که نوشادور بر او استعمال کرده‌اند.  
آرام و قرار ندارد.

۲۹۱- دییه‌سن یوسقول اؤیون نردبانئدی: پنداری نردبان خانه فقیران است.  
(بلند بیقواره)

۲۹۲- دییه‌سن یوولمامیش قاشیقدی: پنداری قاشق نشسته است.  
(به کسی گویند که خود را در هر جمع جا بزند).

۲۹۳- دییه‌سن اون دورت گئجه لیق آیده: گویی ماه شب چهارده است.  
زیبا و نورانی است.

۲۹۴- دییه‌سن آدام گورمویوب: گویی آدمیزاد ندیده.

## « ر »

۱- راجی چوخ اوجاوالار، باری یوخی نینئیم: قد درخت سپیدار خیلی بلند است، اما چون

میوه نمی‌دهد پس فایده‌ای ندارد

به خویشان بی‌علاقه و بی‌خبر گویند

۲- راجلار باشئن انیر، سویوتدرده دئیرمنده منده: سپیدارها سر خم می‌کنند، بیدها هم

می‌گویند ما هم هستیم.

□ زر دوزها را خواستند پالان دوزها هم به راه افتادند و گفتند ما هم اهل بخیه‌ایم. / (ده هزار مثل

فارسی)

۳- رازبین<sup>۱</sup> ائششگی یهر اسباب ایستمه‌مر: الاغ رازبین نیازی به زین و ساز و برگ ندارد.

□ جهود یراق بند نمی‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی) □ شخص فرومایه لایق داشتن خدمتکار و

چاکر یا حامی و طرفدار نیست. □ ارباب کچل، نوکر مودار نمی‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴- رحم ائلین، رحیمله‌ره قالار: رحم کننده، مورد رحم قرار می‌گیرد.

۵- رُب وار، نه او غلیط لئقا که سن ایستئرن: شخصی به بقالی مراجعه کرد و گفت: ربع دارید؟

فروشنده گفت داریم اما نه به آن غلطی که تو می‌گویی.

عرشید ایگیت دایی سننا بنزر: جوان رشید شبیه دایش می‌شود

۷- رمضاننان چوخ راضئوق ششه سین ده ساخلئاق<sup>۲</sup>: از رمضان خیلی راضی هستیم ششه

هم برایش نگه داریم

۸- رنگ وئردی، رنگ آلدی: حالش دگرگون شد، خود را باخت

۹- رنگیمه باخ، حالئمی دوشون: به رنگ و رخسارم نگاه کن و حالم را دریاب

□ رنگ و رخسار خبر می‌دهد از سِر درون. / (امثال و حکم)

۱- رازبین = روستایی در نزدیکی زنجان

۲- آخوندی در منبر می‌گفت: هر کس شش روز پس از عید فطر را روزه بگیرد ثواب فراوانی عایدش می‌شود. مردی از آن میان

گفت: رمضاننان .....

- ۱۰- رۇحه وئره وئره چئخار مئسئن باهاسی: اگر ظرف رویی بخری چون زود خراب می شود، مجبوری مکرر این کار را بکنی در نتیجه ظرف رویی به قیمت ظرف مسی خواهد شد.  
یک مثل انگلیسی گوید آن قدر ثروتمند نیستم جنس ارزان بخرم!  
۱۱- روزندان چوخ یئماق اولماز:

آنچه نصیب است نه کم می دهند      ورنستانی به ستم می دهند.  
(ده هزار مثل فارسی)

- ۱۲- روزگارئن ستمی دلکی بلایه سالتپ، با شئنا ووروپ اولگوجون التئنن آلیپ:

ستم روزگار سلمانی را به بلا گرفتار کرده، بر سرش کوبیده و ابزار کار را از او گرفته است.

- ۱۳- ریختین اودی- یا منی قورخودوران: قیافه ات همین است یا مرا می ترسانی .

- ۱۴- روزی آلاه الله: روزی هر کس دست خداست .

- ۱۵- روزی رسان خالیقده: روزی رسان خداوند است .

- ۱۶- روزی ییه آلاها شکر ایله: روزی خود را بخور و شکر خدا کن .

## «ز»

۱- زاهده بیر لقمه بیر خیرقه: برای زاهد یک لقمه و یک خرته کافی است.

۲- زاهدمنی آلاتما جهنمده اوت اولماز، اوللار که یا ناللار اوتی بوردان آپاراللار:

ای زاهد مرا فریب مده در جهنم آتشی نیست. کسانی که می سوزند از این دنیا به آن دنیا آتش را با خود می برند.

۳- زر زرسوخدی بیر پول یوخدی<sup>۱</sup>: سپوزیدند اما هیچ پولی هم در کار نیست.

۴- زر قدرین زرگر بئلر: قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری. / (امثال و حکم)

□ جگر فروش چه داند قدر و بهای لعل درخشان را. / (قائنی) □ شبیه فروش چه داند بهای دُر ثمن را. / (سعدی)

۵- زمستان گورموین بلبل، بهارئن قدرئنی بیلمز: بلبلی که گرفتار سرمای زمستان نباشد قدر بهار را نخواهد دانست.

۶- زنانا حمامی اولوب<sup>۲</sup>: حمام زنانه شده.

۷- زنجاندا آلا قارقا بالا قویماز: در شهر زنجان کلاغ ابلق جوجه نمی گذارد.

(زنجان ترقی نمی کند و یا هیچ کار خیری برای این شهر انجام نمی دهند.)

۸- زنجفیلدن مراد صحبتدی<sup>۳</sup>: مراد از زنجبیل صحبت است.

۹- زندگانلیق بیر قرنقولوق گنجهدی، گورن بیلیر نئجه دی:

۱- نوازندگان در محفل شاهانه به نواختن پرداختن شاه سر حال بود. گفت: که آلت موسیقی آنها را پر از زر کنند. نوازندگان بیچاره به خاطر کوچک بودن نوازش مبلغ ناچیزی به دست آورد و طبل زن به خاطر بزرگی طبل صاحب ثروت عظیمی شد. بار دیگر در مجلس شاهانه نوازندگان برنامه اجرا کردند این بار شاه بی حوصله بود گفت: که آلت موسیقی افراد را به خودشان استعمال کنند. در مورد هیچ کدام از آنها این مسأله امکان پذیر نبود تنها نوازندگان بود که گرفتار این مکافات شد و گفت: زورر....

۲- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۴۱۵

۳- در شب عروسی عروس و داماد هیچ کدام جرأت نمی کردند که صحبت کنند سرانجام داماد سکوت را شکسته و گفت: زنجبیل دارید؟ عروس پرسید: مگر دل درد داری؟ داماد گفت: زنجفیلدن.....

زندگانی همچون شب تاریک است، کسیکه آنرا دیده می‌داند چه چیزی است.

۱۰- زورنا چئنن اوز تو یودی: عروسی نوازنده است.

□ خیاط در کوزه افتاد. / (امثال و حکم)

۱۱- زورنانی گئن باشنننن چالئر: سورنا را از قسمت گشادش می‌زند.

۱۲- زهر بار داقئی ده: خمره‌ی زهر است. بارداق = خمره، کوزه.

۱۳- زیرنگ اوغول دایی سننا چئکر: کودک زیرک به داییش می‌رود.

۱۴- زیر کلئقدا نئچه قارداشئز: در زیرکی چند برادرید

۱۵- زیررلاماقنان ئوزونه قَدر آلیر: با مظلوم نشان دادن خود برای خود منزلت می‌طلبد.

## «س»

- ۱- ساخلا سامانی گلر زمانی: کاه را نگهدار زمان استفاده از آن فرا می‌رسد.
- ۲- ساخلا منی ساخلارام سنی: مرا نگهدار تا ترا نگهدارم.  
(مرا یاری کن تا ترا یاری کنم.)
- ۳- سارالا سارالا یاشاماقدان، قنزارا قنزارا اولماق یاخچندی: مرگ بهتر از زندگی توام با رنج و مصیبت است.  
□ مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت. (امام حسین (ع))
- ۴- ساری اینک سنده ساری یاق منده: گاو زرد پیش تو است روغن حیوانی پیش من. آنچه خود داری از من می‌خواهی.
- ۵- ساری پوتون دیک دابان آخشاما قالدئق یاوان: چکمه زرد و پاشنه بلند، برای شام غذا نداریم.  
(آرایش و زیور و زینتی که تو خود را به آن مشغول کرده‌ای باعث می‌شود شکم گرسنه بماند.)
- ۶- ساریمساق سوغانا دئیر پیف: سیر به پیاز می‌گوید پیف.  
□ سیریک روز طعنه زد به پیاز که تو مسکین چقدر بد بویی  
(پروین اعتصامی)
- ۷- ساریمساق یئمه‌گی بس دؤیور گل عطری آختاریئر: سیر خوردنش بس نیست انتظار دارد بوی عطر بدهد.
- ۸- ساریمساغیم سوغانیم، یاد قنزننان اولانیم، یارئسی بالام بالاسی یارئسی ایلان بالاسی: فرزندی که از دختر غریبه به دنیا می‌آید نیمی از وجودش به فرزند خودم تعلق دارد نیمی دیگر فرزند مار است.  
(از زبان مادر شوهرها نسبت به عروس بیان می‌شود.) در مورد نوه‌ها گویند
- ۹- ساریمساق یئمه میشن آغزین نئییه قوخور: تو که سیر نخورده‌ای چرا دهانت بوی بد

می دهد؟

۱۰- ساری یاغسان یاغلئر ساریمساقئنان داغلئر: با روغن حیوانی روغن مالی می کند و با سیر

می سوزاند. / (امثال و حکم)

(با دست پیش می کشد با پا عقب می زند).

۱۱- سازا باخماقئنان چالنجی اولمان: با نگاه کرده به ساز نوازنده نمی شوی .

□ اگر به نگاه کردن چیزی می شد یاد گرفت سگ قصاب می شد. □ از یا هو گفتن کسی دانا نشود. /

(ده هزار مثل فارسی)

۱۲- ساعت پاندولی کیمین گندیپ کلمه: مانند پاندول ساعت می تکان مخور.

۱۳- ساغ الین باشئما اولسون: دست راست بر سرم باشد.

(سعادت که نصیب تو شده ای کاش نصیب من هم بشود).

۱۴- ساغ الفئن وئرن سول الینن آلاز: کسی که با دست راست می دهد با دست چپ باز می گیرد.

۱۵- سامان اوزون کی دوعیور سامانلیق که اوزونکودی: کاه از تو نیست کاهدان که از تو است.

خری افتاده در کاهدان ناکاه نگویم وای بر خر وای بر کاه

بسیار مخور که نان هراسان از توست بر خویشنتن ترحمی که این جان از تست

(ده هزار مثل فارسی)

□ سر و جان فدای شکم / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶- سامانا قاتسان آت یئمز، سوموگه قاتسان ایت یئمز: اگر با کاه مخلوط کنی اسب نمی خورد

و اگر با استخوان مخلوط کنی سگ نمی خورد.

(نفرت انگیز است)

۱۷- سامره گدائی<sup>۱</sup>: گدای سامره .

(گدایان سامره در سماجت مشهورند)

۱۸- ساواشان بارئشار، یا مانلیق قالار آراچئییه: نزاع کننده آشتی می کند و بدی برای واسطه

می‌ماند.

۱۹- ساوالاندا قارکم اولماز: در ساوالان برف کم نمی‌شود. جایی که نعمت در آن زیاد باشد قحطی

وجود ندارد.

۲۰- ساه باشان دستمال باغلاما: سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند.

۲۱- ساه باشان سقیز یاپیشدیرما: نظیر مثال بالاست.

۲۲- ساه باش گورا آپارماز: سر سالم به گور نمی‌برد.

به آدم‌های فتنه‌جو و فتنه‌انگیز گویند.

۲۳- ساه باش یاسدیک گوتومز: سر سالم به متکا نیازی ندارد.

(آدم سالم در رختخواب نمی‌خوابد.)

۲۴- ساه یئریم قولتوقومون آلتئدی: تنها جای سالم بدنم زیر بغلم می‌باشد.

۲۵- سایلی قوز الله اکبر: گردوی شمرده شده. بفرماید.

(از طرفی شمرده که کم نشود از طرفی می‌گوید بفرمایید.) □ خانه‌ی قاضی گردو بسیار است اما

شماره دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶- ساین چک قوی گون یاندرسین بیزی: سایه است را از سر ما کم کن بگذار آفتاب ما را

بسوزاند.

۲۷- سیچن سیچملنقا دوشر: آنقدر در انتخاب وسواس به خرج داد تا آشغال گیرش آمد.

افتادی توی انبار تپاله / (ترکی دلینده مثلر)

۲۸- سینامنش ایران: سئنا مامئش قاتیقدان یاخچی اولار: دوغ امتحان شده بهتر از ماست

امتحان نشده است.

□ (ده آزموده به از مردم ناآزموده) آزموده را به ناآزموده مفروش. □ / (ده هزار مثل فارسی)

۲۹- سنئق اویون دیرکئدی: ستون خانه خراب است.

□ آدم خوبی است. □ پشتیبان خانه است.

۳۰- سنئق قول بویونا یوکدی: بازوی شکسته و بال گردن است.

۳۱- سَنَنْق کوزه سو ساخلامان: کوزه ی شکسته آب نگه نمی دارد.

۳۲- سبزیچی ائششگی گئدنده زور داشئر گلنده سبزی: خر سبزی فروش وقتی می رود کود حیوانی می برد وقتی می آید سبزی می آورد. الاغ های کوره پز خانه به شهر آجر می آوردند و موقع برگشتن بارشان خاکستر حمام بود.

(به کسی گویند که همیشه در زحمت و مشقت باشد.) خر کوره پزی است، از شنبه تا پنج شنبه گچ می کشد روز جمعه از کوه سنگ می آورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳- سَخْسئیه وئره وئره چئخار میسین بهاسی: ظروف سفالی چون بطور مرتب می شکنند پس از مدتی قیمتش با قیمت مس برابر می شود.

(خرید چیز ارزان به صرفه نیست.) □ صد تا ظرف سفالی برابر یک ظرف مسی است. / (امثال و حکم)

۳۴- سرباز نه بیلیر، هیوا کالدی: سرباز از کجا می داند که به کال است.

(سرباز هر چه به دستش برسد می خورد و با بدی و خویش نیز کاری ندارد.)

۳۵- سرچه اوزی نمده، کله پاچاسی نمه اولا: گنجشک چیست که کله پاچاه اش چه باشد. / (امثال و حکم)

۳۶- سرچه دن قورخان، داری اکمن: کسیکه از گنجشک بترسد ارزن نمی کارد.

۳۷- سرچه نی رنگلئئپ، قناری آدینا ساقئپ: گنجشک را رنگ می کند و به اسم قناری می فروشد. (حیله گراست) / (امثال و حکم)

۳۸- سرچییه ددی: منار به.... دئده: بیرزات دیگینن یاراشئقی اولسون: به گنجشک گفتند: منار به....، گفت: حرفی بزنید که متناسب باشد.

۳۹- سسی ایستی یئردن چئخیر: صدایش از جای گرمی در می آید  
«خیلی امیدوار است» / (امثال و حکم)

۴۰- سسی سورا دان چئخار<sup>۱</sup>: صدایش بعداً در می آید.

□ صدای این کمانچه صبح بلند می‌شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱- سسی قویونون دئبینن گلیر: صدایش از ته چاه درمی‌آید.

ناتوان است - حال و روزگارش بد است.

۴۲- سفارئشننن، حج قبول اولماز: با سفارش حج قبول نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۴۳- سفیه آدامئن چه باشننا چه ایاقئنا: به آدام احمق هرچه نیکی کنی درک نمی‌کند.

۴۴- سققئز کیمین یاپئشیر آداما: مثل سقز به انسان می‌چسبد.

۴۵- سققئز ئنی اوغورویوب: عقلش را دزدیده.

□ فریبش داده.

۴۶- سققلیم یوخ سوزومه باخمئر: چون ریش ندارم به حرفم گوش نمی‌دهد.

۴۷- سققلین آغارئپ کاش گوزون آغاریدی: ریش سفید شده، ای کاش چشمت سفید می‌شد.

(ای کاش کور می‌شدی)

۴۸- سققلین آغلئقئنا باخما، اؤره‌گین قارالئقئنا باخ: به سفیدی ریش نظری نداشته باش به

سیاهی قلب توجه کن.

۴۹- سگه‌دن چئخدئ: از سکه درآمده.

(بی‌پول است)

۵۰- سکنه بزکلی قالدئ، اللری تزکلی قالدئ: سکنه آرایش کرده ماند، دستهایش آلوده به پشکل

ماند.

(خودش را آماده کاری کرده بود اما نشد.) قرار بود عروس شود نشد فعلاً تپاله می‌زند

۵۱- سگگزئ دوققوزوندا گروده: هشتش گرو نه است / (امثال و حکم)

۵۲- سن آغامن آغا، پس اینگری کیم ساغا: تو آقای منم آقا پس کی باید گاوها را بدوشد.

من آقا تو آقا، خر را کی بیره به صحرا / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳- سلام صلواتینان آپاردئیلار<sup>۱</sup>: با سلام و صلوات بردند.

۵۴- سن آتدا، من پیادا: تو سوار بر اسب من پیاده.

(من به تو هرگز نخواهم رسید.)

۵۵- سن آلاهننان اول آلاه سننن اولار: تو با خدا باش خدا با تو است.

۵۶- سن اوخیانی من تو خوموشام: چیزی را که تو می خوانی من قبلاً بافته ام.

(معمولاً نقشه فرش را یکی می خواند و دیگران می بافند. منظور اینست که من بیشتر از تو می دانم و

یا تجربه ام بیشتر است. □ آنچه را که تو از رو می خوانی من از بر می خوانم.)

۵۷- سن اوز هوررنیی بیزده اوز بولاماجیمیزی: تو کاجی خود را بخور ماهم آغوز خود را

می خوریم.

(تو به کار خود، ما بکار خود.)

۵۸- سن اوقدر گوزلی من کورا وئرمزله: زیبایی چون ترا به من کور نمی دهند.

۵۹- سن بیر کیشی، من بیر کیشی: تو یک مرد من هم یک مرد.

(بین ما تفاوتی نیست). قول ما هر دو قول مردانه است

۶۰- سن بیر یئیئپ ایچمیش، من بیر اوره گی کئچمیش: تو سیر و من گرسنه.

ای اسیر تو را نان جوین خوش ننماید معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است  
(سعدی)

۶۱- سن بئییه منیم قویروغومان: تو مگر دُم من هستی؟

۶۲- سن تارئیه نه جور باخاران، تاری سنه اوجور باخان: تو هر جور به خدا نگاه کنی خدا با

همان جور به تو نگاه می کند.

۶۳- سن جین اولموشان، من بسم الله: تو جن شده ای و من بسم الله.

(همدیگر را پیدا نمی کنیم، از هم فراری هستیم.)

۶۴- سنجدیدم بُنجه بئلردیم، پس بؤیودوقوم هارا گئتدی: به اندازه ی تو بودم، درحد تو

می فهمیدم. آن مقدار که بزرگ شده ام کجا رفته؟

۶۵- سن چوخ بیلیرن یا پیغمبر<sup>۱</sup>: تو بیشتر می دانی یا پیغمبر؟

۶۶- سن ایت ایلینده سو موگون دلیگی میشن: در زمانهای بسیار دور سوراخ استخوان بودی.  
(در سالهای گذشته نیز چیزی نبوده ای).

۶۷- سنده و زاریات اوخوما: تو هم برای من سورة والذاریات را نخوان.  
برای من آیه ی یأس مخوان. (بیشتر سخن مگو - در دسر ایجاد نکن).

۶۸- سن دئمه سیدین، قئللی قئللی یئیردیم: اگر تو خبر نداده بودی با مویی که داخل غذایم بود می خوردم.  
(بیخود در کار همه دخالت مکن).

فضولی موقوف: من بهتر از تو می دانم - داستان مردی که گله ی گوسفندی به دوستش بخشید و دستور پختن و خوردن می داد.

۶۹- سن سایدئغئن قوی کنار، گور فلک سنه نه ساینر: حساب و کتابهای خودت را کنار بگذار  
بین روزگار چه سرنوشتی برایت معین کرده.

تدبیر دگر باشد و تقدیر دگر □ تقدیر آرزوی دل را تغییر می دهد. □ هر چه دلم خواست نه آن می شود هر چه خدا خواست همان می شود. □ العبد یدبر واللّه یقدر □ تدبیر کند بنده، تقدیر کند خنده □  
وقتی تقدیر برسد چشم کور می شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۰- سن سینده خانلق باغئندا آغاج یوخدی: به سن تو در باغ خان درختی وجود ندارد.

(خانلق باغی) باغ مرحوم سردار اسعد

(به شوخی به کسی که کهنسال باشد می گویند).

۷۱- سن که پولان چاتدین، سن گولمنیه جنین من گولم<sup>۲</sup>: تو که به پولت رسیدی تو نخندی پس

---

۱- مردی مادر پیر خود را در سبزی گذاشته پیش حضرت موسی رفت و گفت: که مادرم هر شب تا صبح خواب ندارد حکمتی فرما. موسی فرمود: برو وی را شوهر بده. مرد گفت: یا پیغمبر او خیلی پیر است. پیرزن دستش را از زنبیل بیرون کرد و محکم بر فرق پسر خود کوفت و گفت: ای بی شرم! تمرد قول موسی را می کنی؟ سن چوخ.....

۲- مردی از شخصی طلبکار بود به سراغ آن مرد رفت. مرد مقروض گفت: که در فکر پرداخت طلب تو هستم. در محل گذر گوسفندان خارهایی کشیده ام که گوسفندان وقتی می گذرند پشمهایشان به خار بچسبد سپس من آن پشمها را جمع کرده به ریسنده بسپارم و پس از نخ ریسی آنها را به رنگری بدهم سپس از آنها فرش ببافم و آنگاه قرض تو را بپردازم. مرد طلبکار

من بخندم.

۷۲- سن که لای لای بئلئرن نئییه یوخون گلمیر: تو که لالایی می دانی چرا خوابت نمی آید. /

(امثال و حکم)

۷۳- سن کیم من کیم؟ تو کی هستی من کی هستم؟

(آشنایی نداریم.)

۷۴- سن گئت نئین چال<sup>۱</sup>: تو برونیات را بزن.

۷۵- سن گئدنده، من گلیردیم: تو وقتی می رفتی، من برمی گشتم.

(تجربۀ من از تو بیشتر است.)

۷۶- سن گلمه سن قارقالار قارا گئییه جاق؟: اگر تو نیایی کلاغ ها سیاه پوش خواهند شد؟! /

(بودن یا نبودنت فرقی ندارد.)

۷۷- سن گورن آغاجلاری کوره کلئقا کسدیلر: درختانی را که تو دیده بودی برای ساختن پارو

بریدند.

آن سبو شکست و آن پیمانه ریخت. / (امثال و حکم)

۷۸- سن گورن کورپولری سو آپاردی: پلهایی را که تو دیده بودی آب برد.

۷۹- سن مال قازان قونشی حسابئن بئلیر: تو ثروتی به دست آور همسایه حسابش را می داند.

بد همسایه را همسایه داند. □ همسایه به حال همسایه آگاه است. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۰- سن مننن جان ایسته: تو از من جانم را بخواه.

۸۱- سن منیم یولداشئمان یا شیرین یولداشی؟<sup>۲</sup>: تو دوست منی یا دوست شیر.

---

از سخن او به خنده افتاد بدهکار گفت: سن که....

۱- مردی عازم اردبیل بود رفقا از او خواستند که برای هر کدام یک نی بیاورد و از بین چهار نفر یک نفر پول نی را پرداخت. مرد

گفت: سن گت.... (ترکی دیلینده مثلر ص ۱۸۴)

۲- مردی به شکار شیر می رفت. دوستش پرسید: با چه شکار خواهی کرد؟ گفت: با تفنگ. پرسید: اگر گلوله گیر کند چه می کنی؟

گفت: گلن گئدن می کشم. گفت: اگر کشیدی و تیر هم زدی اما به او نخورد چه؟ مرد شکارچی گفت: دوباره شلیک می کنم. گفت:

اگر دوباره شلیک کردی و نشد چه؟ گفت: باز هم شلیک می کنم. گفت: اگر گلوله هایت تمام شد چه؟ شکارچی عصبانی شد و

گفت: سن منیم ....

۸۲- سن میندیرمه منی آتئن ترککنه، منده سنی میندیرم ایتیمین ترککنه: تو مرا سوار ترک اسبت نکن. من هم ترا سوار ترک سگم نمی کنم.

(تو به من احترام نمی کنی من هم به تو احترام نخواهم کرد).

۸۳- سننن حرکت، الله دان برکت: از تو حرکت، از خدا برکت.

روزی به قدم است. □ اسب دنده جو خودش را زیاد می کند. □ خر خفته جو نمی خورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۴- سننن ظفر مننن خطر: از تو پیروزی از من خطر کردن.

۸۵- سننن کیم خبر آلدی کئچل بایرام هاچاندی: کی از تو سوال کرد کچل عید چه زمانی فرا می رسد.

(در مورد کسی گفته می شود که همه جا و بدون اینکه سؤالی شود اظهار نظر نماید).

۸۶- سن وورمادین منده یئخلمادیم: تو نزدی، منم نیفتادم.

(شتر دیدی ندیدی). / (امثال و حکم)

۸۷- سن هارا بورا هارا قوش گله قانات سالا: تو کجا اینجا کجا گنجشک بیاید بال بیاندازد.

(تعجب و خوشحالی از آمدن کسی به خانه کسی).

۸۸- سنه کیم دئیپ قلاج<sup>۱</sup> اولان، خلق توخ اولانداسن آج اولان: چه کسی به تو گفته مفت خور و

بیکاره باشی وقتی دیگران سیر هستند تو گرسنه باشی.

۸۹- سن یئمئشن من سنندیرمئشام: تو خورده ای من شکسته ام.

۹۰- سننن اوزونن بیر جوت باشماقئم اولسیدی هیچوقت داقئلمازدی: اگر به کلفتی پوست

تو یک جفت کفش داشتی هیچوقت پاره نمی شد.

(بسیار پررو هستی).

۹۱- سننن ایپیننن قوییا گیتیم: با طناب تو وارد چاه نمی شوم.

(فریب دسیسه های ترا نمی خورم).

۹۲- سنین باشان بیر اویون وئریم که چاققال چارئقئن باشینا ویرمه‌میش اولا: بلایی بر

سرت می‌آورم که شغال‌ها برسر چارق نیاورده باشند.

۹۳- سنین تکین دوستی اولان هیچ دشمنه احتیاجی یوخی: کسیکه دوستی مثل تو داشته

باشد به هیچ دشمنی نیاز ندارد.

(تو بدتر از هر دشمنی هستی).

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

۹۴- سنین تکینری سوسوز آپارار سوسوز گئتیرر: افرادی چون ترا تشنه می‌برد و تشنه

می‌آورد.

(حیله‌گر و مکار است).

۹۵- سنین دار تیلمامئش یارمان وار: تو گندم آسیاب نشده داری.

(حرف‌هایی برای گفتن داری).

۹۶- سنین قانئن خلخین قانئننان قئرمئز دویوز: خون تو از خون مردم رنگین‌تر نیست. / (امثال

و حکم)

۹۷- سنین کین یئیاق منیم کین اوینا داق: مال ترا بخوریم با مال من بازی کنیم.

(برای حیف و میل کردن مال دیگری خوب است).

۹۸- سنین گلماقئن شاه کلمه‌سینئن گئچدی: آمدن تو دیرتر از آمدن شاه بود.

با ناز و ادا می‌آیی. □ باطمأنینه می‌آیی.

۹۹- سنین گوزون اوللارئن گوزونئن قارادی: چشم تو از چشم دیگران سیاه‌تر است؟

(چه امتیازی بر دیگران داری؟)

۱۰۰- سنی یئین گون آجدی: یک لقمه‌ی دهان وی هستی.

(از عهده تو بخوبی برمی‌آید و یا زورمندتر از توست).

۱۰۱- سو آیدین لیقده سپ اوز قاپان: اگر آب روشنایی است بپاش به در خودت.

اگر بابابیل زنی، باغچه خودت را بیل بزن. □ اگر جراحی بلدی اول روده‌ی خودت را جا بگذار. □ تو

که نی زن بودی چرا آقا بیت از حصبه مرد. □ اگر رختشویی دستار خودت را بشوی.

۱۰۲- سواوزنه گوله‌سن: به روی آب بخندی .

(مرده‌شوی بشویدت و بمیری).

۱۰۳- سو اوسته ایلان دینمز: به هنگام آشامیدن آب مار هم مزاحم آدم نمی‌شود.

۱۰۴- سوباشدان آشدی چه بیر قاریج چه مین قاریج: آب که از سرگذشت چه یک وجب چه

هزار وجب / (امثال و حکم)

ما که غرقیم چه یک کله چه صد کله □ ما که در جهنم هستیم یک پله پایین‌تر. □ غرقه در بحر چه

اندیشه کند طوفان را

(سعدی)

آدم خیس از آب نمی‌ترسد. / (ده هزار مثل فارسی)

آب کز سرگذشت در جیحون چه به دستی چه نیزه‌ای چه هزار.

(سعدی)

آنکه او غرق شود کی غم کالا دارد بهالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- سوباشدان بولانلیق دی<sup>۱</sup>: آب از چشمه گل آلود است.

آب از بُنه تیره است.

۱۰۶- سوبایلئق شاهلیقه: مجرد بودن پادشاهی کردن است.

۱۰۷- سو بیر یئرده قالسا اینسی وئر: آب که در یک جا بماند می‌گندد. / (امثال و حکم)

۱۰۸- سو تاپبئرئق ایچماقا سوتونن گندئرئق سئچماقا: آب برای خوردن پیدا نمی‌کنیم با شیر

طهارت می‌کنیم.

(به گدای گردن شق گویند).

۱۰۹- سوت بیر قاشئق دا، مایا ایستیر: شیر هم مقداری خمیر مایه نیاز دارد.

۱۱۰- سوتدی قویون سورودن آیریلماز: گوسفند شیردار از گله جدا نمی‌شود.

- ۱۱۱- سوتون قدرین اینگین بالاسی بیلر: قدر شیر را بچه گاه می‌داند.  
قدر زر را زرگر شناسد قدر کوه را کوه‌شناس. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱۲- سوتونن گلن سوموگونن چنخار نظیر ماما گنتره‌نی مرده‌شور آپارار: با شیر اندرون شده با جان به در می‌رود. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱۳- سودا اوزن سووا گنذر: شناگر در جستجوی آب است.
- ۱۱۴- سودا بوغولان سامان چوپونه ال آتار نظیر الغریق یَتَشَبَّهُ بِكُلِّ حَشِيشٍ: غریق به هر ترکه چوبی دست می‌زند شاید نجات پیدا کند.
- ۱۱۵- سو دوشوب یزید الینه: آب به دست یزید افتاده است.  
روزی افتاده دست قوزی □ قلم در دست دشمن افتاده است. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱۶- سودان قیماق توتور: از آب سرشیر می‌گیرد.  
(به آدم فرصت طلب گویند).
- ۱۱۷- سور دره باش اششاقی: از کنارم دور شو. برو گمشو.
- ۱۱۸- سورادان گورموش یئرینن چنخار: کسی که ندید بدید باشد خود را گم می‌کند.
- ۱۱۹- سوراک، آرواد یاماق اولار: زن دوم وصله است.
- ۱۲۰- سوروشان کیشی داغلاری آشان سوروشمئیان کیشی چولرده سرگردان قالار:  
مردی که راه را می‌پرسد از کوهها می‌گذرد و آنکه نمی‌پرسد در بیابان سرگردان می‌ماند.  
(در فایده‌ی مشورت می‌گویند).
- ۱۲۱- سورولمامیش آلچا دویور: آلودی نلیسیده نیست. آش دهن سوز نیست.
- ۱۲۲- سولاری بیر ارخه گنتمیر: آبشان به یک جو نمی‌رود.
- ۱۲۳- سوز آراسننا بیردانش هللندی: در میان حرف سنگی رها شد.  
(در بحث جدی سخن بیهود گفتن).
- ۱۲۴- سوز آراسننا سوز قاتیر: بحث را به سفسطه می‌کشاند. تا غرض اصلی در این میان گم شود.
- ۱۲۵- سوز آغئزدان، تیر کماننان، قوش قفسدن چنخسا، دای قئیت‌مز: حرف از دهان، تیر از

کمان، پرنده از قفس وقتی خارج شد باز نمی‌گردد.

۱۲۶- سوز دلیمین اوجوندادی: حرف نوک زبانم قرار دارد.

(دارم به خاطرش می‌آورم).

۱۲۷- سوز سوز گنتیریر: حرف حرف می‌آورد.

الكلامُ يَجُزُّ الكلامة

۱۲۸- سوز وقتئنه چئکر: در مورد هر اتفاقی زمانی صحبت می‌شود. که در آن زمان بوقوع پیوسته

است.

۱۲۹- سوزلری چپله‌شیب: میانه‌شان شکر آب شده. / (امثال و حکم)

۱۳۰- سوز وار خلق ایچینه سوز وار خولق ایچینه: حرفی است میان مردم و حرفی است که

در میان خلق و خوی مردم است.

۱۳۱- سوزون پیشیر آنان دانیش: سخن را پخته گردان سپس حرف بزن.

اول اندیشه وانگی گفتار (سعدی) □ مزنی تأمل به گفتار دم (سعدی) □ آدم باید شتر گلو

باشد. □ نباید سخن گفت ناساخته □ بیندیش و آنکه برآور نفس (سعدی) □ حرف را باید هفت دفعه

قورت داد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۲- سوزون دوزونی اوشاقدان سوروش: سخن راست را از بجه پرس.

(کودکان راستگو هستند).

۱۳۳- سوزون دوزونی دلیدن سوروش: حرف راست را از دیوانگان پرس.

۱۳۴- سوزون دیمه باجان، باجین دا بیر باجئسی وار: به پیش زنان راز هرگز مگوی. □ راز

خود را با خواهرت در میان مگذار زیرا که او هم خواهری دارد.

۱۳۵- سوزون وار سوز دانیش حلویا دوز قاتمازلار: حرفی داری بگو در حلوا نمک

نمی‌ریزند.

۱- عروس جوانی می‌خواست حلوا بپزد اما نمی‌دانست که آیا باید در حلوا نمک بریزد یا نه پس از خانه خارج شد تا کسب اطلاع کند مردی را دید که با اسب می‌آید جلو رفت و گفت: درست مثل حلوی بی‌نمک خود را روی زمین پهن کرده‌ای مرد گفت: سوزون وار....

۱۳۶- سوزونی زورنادا یئتئیریر: سخن خود را با سُرنا می‌رساند.

بوسیله متلک و کنایه حرفش را می‌زند. □ در لفافه سخن گفتن.

۱۳۷- سوزی آت یئره صاحبی تاپار: در میان گروهی، سخن خود را به کنایه بگو آنکه مورد نظر تو

است متوجه می‌شود.

۱۳۸- سوزی اغزنندا چالخاللا آننان دانیش: حرف را در دهانت مزمره کن سپس سخن بگو.

حرف را باید هفت بار در دهان چرخاند. / (ده هزار مثل فارسی) □ اندیشه کردن که چه بگویم به

از پشیمانی که چرا گفتم. (سعدی)

۱۳۹- سوزی، بوقازی یاندئریر قارنی دلیر: سخنش گلو را می‌سوزاند و شکم را سوراخ می‌کند.

۱۴۰- سوزی چکدیفجا اوزانار: سخن را هر چه بکشی کش می‌آید.

۱۴۱- سوزی دندیم آلانا، قولاقنندا قالانا، نه که گئدن یولدا جالانا: سخن را به طالبش گفتم، به

کسی که سخن در گوشش می‌ماند نه اینکه در راه رفتن بریزد.

(سخنی به تو می‌گویم که در گوشت بماند نه اینکه از این گوش گرفته از آن یکی در کنی.)

۱۴۲- سوزی کیم دئییر عیبه جار، سوغانی کیم یئیر درده‌جار: چه کسی عیبجویی می‌کند آدم

معیوب. چه کسی پیاز می‌خورد آدم بیمار.

۱۴۳- سوزی ووروشور، سورا دویوشور: با حرف دعوای به راه می‌اندازد سپس کتک‌کاری می‌کند.

۱۴۴- سوزی یئددی حلقومونان گئچیرت، آنان قیتر: سخن را از هفت حلقوم خود عبور بده

سپس بیرون بفرست.

۱۴۵- سو سودان تکان یئمه‌دی: آب از آب تکان نخورد.

۱۴۶- سوغان اکم آجئیسین چئکم: پیاز نمی‌کارم، تلخی آن را هم تحمل نمی‌کنم.

(خطا نمی‌کنم مکافاتش را هم نمی‌بینم.)

۱۴۷- سوغاندا اوزونی قاتپ میوه‌له‌ره: پیاز هم خود را قاطی میوه‌ها کرده است.

۱۴۸- سوغان دییر من اولنده منه آغلامئین: پیاز می‌گوید بعد از مرگ من کسی برای من گریه

نکند.

(به اندازه کافی مردم را گریانده ام).

۱۴۹- سوغان یاوان آشین دادی ده: پیاز طعم آتش بدون چاشنی است.

۱۵۰- سوغانی کیم یی یر؟ درده جار. بیزه کیم گلر؟ عیبه جار: پیاز را که می خورد؟ آدم بیمار. خانه ی ما کی می آید؟ آدم معیوب.

۱۵۱- سوغان ینمه میشن ایچین نئیه گوینور: اگر پیاز نخوردی چرا احساس سوزش می کنی. اگر کار بدی نکردی چرا وجدانت ناراحت است.

۱۵۲- سو قئراقئندا تیمم باطلده: کنار آب تیمم باطل است. فریضه که آمد نافله برخاست.

آفتاب که درآمد ستاره نمی ماند. □ چون گل سرخ آید به چه کار آید گلنار □ آب که آمد تیمم برخاست. □ چوبه دریا رسی مگو از جو (سنایی) □ تیمم باطل است آنجا که آب است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۳- سو، قوتولماز قار، قارالماز: آب تمام نمی شود. برف سیاه نمی شود. (حقیقت پنهان نمی ماند).

۱۵۴- سو کیچیگین دی سورفا بویوگون و یا سوز بویوگون: در خوردن آب کودکان حق تقدم دارند، در صحبت کردن یا غذا خوردن بزرگان.

۱۵۵- سوز کوزه دهه بیز سوسوز گزئریق: آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم.

۱۵۶- سو کوزه سی سویولوندا سننار: کوزه آب در راه آب می شکند.

۱۵۷- سو گئتیرن دویور گولوفلری یاش ائلیر: آب نمی آورد راه آب را خیس می کند. (به انجام کار قادر نیست. مقدمات آن را هم درهم می ریزد).

۱۵۸- سولاری بیر ارخه گئتمیر<sup>۱</sup>: آبشان به یک جو نمی رود.

۱۵۹- سووی گرگ باشدان بوغان: آب را باید از سرچشمه بندی.

ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی. / (سعدی)

۱۶۰ -

سو گلر آخار گئدر داش قه یه یئقار گئدر

بو دنیا گن دنیادی هر گلن باخار گئدر:

آب می آید و جاری می شود و هر چه سنگ و کلوخ است با خود می برد این دنیا دنیای وسیعی است هر کس نگاهی به آن می اندازد و می رود.

۱۶۱- سو گلر یولون تاپار: آب راهش را پیدا می کند.

۱۶۲- سومسوک ایتئن علاجی اولماز: سگ هرزه اهلی شدنی نیست و یا علاج ناپذیر است.

۱۶۳- سون بئشیک، اوی ائشیک: ته تغاری یعنی همه چیز.

۱۶۴- سُون سوز آدام طمعکار اولار: آدم عقیم و بدون فرزند طمعکار می شود.

۱۶۵- سوواخدا چئخار: موقع کاهگل کردن درست می شود. تکه کلام بنایان است.

۱۶۶- سو وار ایش بیتئیریر سو وار باش ایتئیریر: آبی وجود دارد که زندگی بخش است و آبی وجود دارد که کشنده می باشد.

۱۶۷- سووار منی سوارارام سنی: مرا سیراب کن تا ترا سیراب کنم.

۱۶۸- سووزان سووا گئدر: کسی که تشنه باشد به سراغ آب می رود.

۱۶۹- سوؤق دمیر تاپلانماز: آهن سرد چکش نمی پذیرد.

۱۷۰- سوؤنان اوت بیر یئرده اولماز: آب و آتش در یکجا واقع نمی شود.

آتش و پنبه □ خشک و تر.

۱۷۱- سوؤن شورولتوسونا، قولاق آس: به صدای شُرشر آب گوش بده. بقیه ی ماجرا را تماشا کن

۱۷۲- سوؤن قاباقین باشدان گرک باقلیاسان: جلوی آب را باید از سرچشمه بگیري.

۱۷۳- سوؤن ماتینان آدامین یئره باخانیان قورخ: از آب ساکن و آدم سر به زیر بترس.

از آب راکد و مار ساکت بترس. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۴- سوؤی بولاندیررر، بالیق توتار: از آب گل آلود ماهی می گیرد. / (امثال و حکم)

دزد بازار آشفته می خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۵- سووی کوزه ده گوروب گونی پاجادا: آب را در کوزه دیده و آفتاب را از روزن .  
(زودباور است.)

۱۷۶- سو همیشه کوتوک گنتئمز: آب همیشه کندهی درخت با خود نمی آورد.

۱۷۷- سویود آغاجئن لخلری ائیئلر سئنماز، آما چنارلخی سئنار ایلمز: شاخه های بید خم می شود اما نمی شکند ولی چنار می شکند اما خم نمیشود.  
(در دنائت و مناعت طبع گویند). آدم دنی برای زنده ماندن تن به پستی می دهد و انسان آزاده مرگ را بر ذلت رجحان می دهد.

۱۷۸- سویوندوغوننان یئرده گویده دورانمیر: از خوشحالی روی پا بند نمی شود.

۱۷۹- سویوندوق گنتئمئشئق خالا اوغلونا، اودا شانسا خواجه چئخدی: خوشحال شدیم که با پسرخاله مان عروسی کردیم از شانس ما او هم خواجه از آب درآمد.

۱۸۰- سویونن قوردون، آغزی باغلی اولار: گرگ خوشحال دهانش بسته است.  
(آنکه به غنیمت رسیده سکوت می کند).

۱۸۱- سویونوب باشئنا قئزل تشئت آلیپ: خوشحال است که بر سرش تشئت طلا گرفته.  
(راه بدون خوف است. امنیت برقرار است.)

۱۸۲- سوییدی سوییدی آخردا میندازادی: پوستش را کند و کند سرانجام نجس و یا حرام کرد.  
(کار را خوب شروع کرد اما آخرش را خراب کرد).

۱۸۳- سیاست نه نه باجی بیلمز: سیاست خواهر و مادر نمی شناسد.

۱۸۴- سیجان اولمامیش داغارجیق<sup>۱</sup> دلیر: قبل از موش شدن ته خورجین را می برد.

۱۸۵- سیجان سیدیگینن دریا میندار اولماز: با شاش موش دریا نجس نمی شود.

نشود دریا به پوز سگ نجس. / (امثال و حکم)

۱۸۶- سیجاننان اولان چوال دییی کسر: بچه موش ته جوال را می برد.

عاقبت کرک زاده کرک شود      کرچه با آدمی بزرگ شود.

(سعدی)

۱۸۷- .....، قورخور قارنی آجیخا: نمی ریند، می ترسد که گرسنه شود.

(در مورد افراد خسیس گفته می شود).

۱۸۸- سیز ووراننان سو چئخیر بیز ووراننان قان؟ شما که می زید آب درمی آید ما که می زیم

خون؟

(سخن شما لطیف و خوب است و سخن ما جانگزا).

۱۸۹- سیزه یارادی قوؤر مالیق بیزه یارادی شوربالیق؟؛ شایسته شما گوشت قورمه است

شایسته ما گوشت آبگوشتی؟

۱۹۰- سیزین ایاغیز بیله نی بیزیم باشئمئز بیلمز: چیزی را که پای شما می داند سر ما نمی داند.

۱۹۱- سیقیر اتین قیزیم قویسون گلینیم چئخاردسین: گوشت گاو را دخترم بار کند. عروسم

سرسره بیاورد.

(دختر کار را نادرست انجام می دهد عروس باید سرزنش ببیند).

۱۹۲- سیخما بوغمایا سالیپ: به تنگنا انداخته است.

۱۹۳- سیئزیلادی، سیئزیلادی مطلبین آلدی: آنقدر گویه و زاری کرد به مرادش رسید

## «ش»

- ۱- شاپالاقئنان اوژ قئزاردیر: با سیلی صورت خود را سرخ می‌کند.
- ۲- شاددئقئنا شیننیق ائلیر: از شادی در پوست خود نمی‌گنجد.
- ۳- شاطرلارینان اویدن چئخار مُطربلرینن اویه گلر: با نانوایان از خانه بیرون می‌رود و با مطربان برمی‌گردد.
- خیلی زود می‌رود و خیلی دیر برمی‌گردد. معمولاً نانوایان قبل از طلوع آفتاب به دکان می‌روند و مطرب‌ها صبحگاهان به خانه بر می‌گردند.
- ۴- شاققیلا، گورولله، آمما یاغما: هر قدر خواستی عصبانی شو اما اقدام ناجوری نکن. رعد و برق به راه انداز ولی نبار.
- ۵- شامین شورروقی آخشامنان معلوم اولار: شوری شام از هنگام غروب معلوم می‌شود.  
(از اینجا پی توان بردن که در دریاچه طوفان است.) سالی که نکوست از بهارش پیداست.
- ۶- شانس آدامین قاپینئسینی بیر یول چالار: شانس فقط یکبار در خانه‌ی انسان را می‌زند.
- ۷- شانس گئتیرنده گئجه‌دن صبحه آدام وارلی اولار: اگر شانس بیاوری از شب تا صبح ثروتمند می‌شوی.
- ۸- شاها شاهقولی دئمیر: به شاه شاهقلی نمی‌گویند به شاه نیز اعتنایی ندارد.
- ۹- شاه باغیشلیر شیخ علیخان<sup>۱</sup> باغیشلامیر: شاه می‌بخشد شیخ علیخان نمی‌بخشد.
- ۱۰- شاه‌اندایا کیم یوخی: از شاه نیز ترسی ندارم.
- ۱۱- شاه عباس‌ایارادی کچل عباس‌ایارامادی: شایسته شاه‌عباس بود شایسته عباس کچل نبود.
- ۱۲- شاه عبدالعظیمی (شابدوالعظیمی) تعاریفی<sup>۲</sup>: تعارف آب حمامی خرجی ندارد.  
تعارف شاه‌عبدالعظیمی راه ضررش بسته است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۶۵۷

۲- همان، ص ۲۹۹

۱۳- شاهلیق وقتیمدی: دوران خوشی و شادی منست.

۱۴- شاه منی آلمئشدی اوپا قی قالمئشدی؟: شاه با من ازدواج کرده بود بوسیدنش مانده بود؟! (در مواقعی گفته می شود که کسی روی توهم و یا خیالاتی حساب و کتابی برای خودش باز کند و امید واهی به چیزی داشته باشد.)

۱۵- شاه منی آلمئشدی ساخلاما قی قالمئشدی: شاه با من عروسی کرده تا به نگه داشتنش فکر کنم.

۱۶- شاهنامه نین آختری خوشدی<sup>۱</sup>: شاهنامه آخرش خوش است.

۱۷- شاهین آتیننا یابی دئیئیپ: به اسب شاه یابو گفته.

به دیزی گفته است هر کاره. □ سنگ به رودخانه خدا انداخته □ پشت مسجد شاه داد زده است آی سیب زمینی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۸- شاهین بیر داغدا بیر باغی وار اوزی یوخدی آما یارپا قی وار: شاه در کوهی باغی دارد خودش از بین رفته برگهایش مانده. (امید واهی به چیزی داشتن).

۱۹- شاهین ده وهلری ده ایاق یالین گزر: شترهای پادشاه هم پابرنه می گردند. (در مباحثات به فقر گویند).

۲۰- شاهین شیه خوانی کیمین شمورلوق پالتارئن چنکار دیپ، امام حسین پالتارئن گئیئپ: مثل شیه خوان شاه لباس شمر را درآورده، لباس امام حسین را پوشیده.

هر لحظه رنگ عوض می کند □ باد به هر طرف بوزد به همان طرف می رود. / (امثال و حکم)

۲۱- شنبه گونی بیرری پول تا پار بیرری پول ایقیر: روز شنبه یکی پول پیدا می کند یکی گم می کند.

تا یکی نمیرد یکی زنده نمی شود. / (امثال و حکم)

۲۲- شر آدامان قوی قاچ: از آدم شرور کناره گیری کن.

- ۲۳- شرطی شوخ‌ودا کسر: هنگام کاشت شرط را می‌بندد.  
جنگ اول به از صلح آخر. / (امثال و حکم)
- ۲۴- شرعه گئدن اوز سوزون دانئشار: کسیکه پیش قاضی می‌رود حرف خود را می‌زند.  
کسیکه تنها نزد قاضی رود راضی برمی‌گردد. / (امثال و حکم)
- ۲۵- شریک یاخچی اولسیدی آلاسه اوزونه شریک توتاردی: اگر شریک خوب بود خدا برای خود شریکی می‌آفرید.
- ۲۶- شعورلی اوشاق دائی سننا چئکر: کودک با شعور شبیه دایش می‌شود.
- ۲۷- شعورلی اوغلان نینیر دهده مالین، بی‌شعور اوشاق نینیر دهده مالین: فرزند باشعور ارث پدر را می‌خواهد چه کند، فرزند بی‌شعور ارث پدر را می‌خواهد چه کند.  
فرزند با شعور خود صاحب نعمت می‌گردد و فرزند بی‌شعور ارث پدر را از دست می‌دهد.
- ۲۸- شق القمر ائلئیپ<sup>۱</sup>: شق القمر کرده.
- ۲۹- شکر آلدیم دوز اولدی یای گونی حاماما گئتدیم بالتا<sup>۲</sup> کسمز بوز اولدی: شکر خریدیم تبدیل به نمک شد در فصل تابستان به حمام رفتیم آب تبدیل به یخ شد. یخی که تیشه هم آن را نمی‌شکند.
- ۳۰- شو خلو قون آخیری داعوایا چئکر: آخر شوخی به دعوا ختم می‌شود.  
بسا قالا که از بازیچه برخاست. (نظامی) باد باران آورد بازیچه جنگ، ظرافت<sup>۳</sup> آتش افروز جدایی است. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۱- شوربا آلتی قئزدئریز: آتش آبگوشت را تیزتر می‌کند.  
تملق گفتن - چاپلوسی می‌کند.  
دستمال به دست است. / (امثال و حکم)
- ۳۲- شلخته‌له‌ره حضرت فاطمه‌ایکی رکعت نماز قئلیپ: حضرت فاطمه برای شلخته‌ها دو رکعت نماز خوانده.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۶۸۷

۲- بالتا = چکش = تبر هیزم شکنی

۳- ظرافت = شوخی

(شلخته ها خوشبختند). شلخته: زنان لاابالی و بی بند و بار و آسوده خیال را گویند.

۳۳- شورون شور تالاقنن چئار دیپ: شورش را درآورده.

۳۴- شوورن کیمین هر کسئنن جور گلیر: مثل خاکشیر با طبیعت همه سازگار است.

۳۵- شیر هر وقت دشمن گورر هم نعره چئکر هم قویرو قون تولار: شیر هر وقت دشمن را می بیند هم نعره می کشد هم دم خود را تکان می دهد.

۳۶- شیرین دی شربت کیمین، آجندی ازوای<sup>۱</sup> کیمین: شیرین است مثل شربت، تلخ است مثل حنظل.

گاهی شیرین است - زمانی تلخ

۳۷- شیرین نقدان شکره شیللاق آتیر: از شیرینی زیاد به شکر لگد می پراند.

۳۸- شیطاندا پاپیش تیکیر: برای شیطان نیز پاپوش می دوزد.

۳۹- شیطان بیر گول آخندار، اوزی دالدان باخار: شیطان یک گل به وسط رها می کند خودش کناری ایستاده تماشا می کند.

(مسأله ای را ایجاد کرده، کناری به تماشا می ایستد).

۴۰- شیطان بیلمز آرواد پیچاقنن هاردا ایتیلدر: شیطان نمی داند زن چاقوی خود را کجا تیز می کند؟

۴۱- شیطان داشدان کسر باققال کشمشدن: شیطان از سنگ کم می کند و بقال از کشمش.

۴۲- شیطان دستگاهی: دستگاه شیطان است.

۴۳- شیطان تسنی فعله توتوب؟ شیطان ترا به نوکری گرفته؟

۴۴- شیطان قویسا قورت قویوننان اوتورار: اگر شیطان بگذارد گرگ با گوسفند همنشین می شود.

۴۵- شیطانین اوزون آقاردیپ: روی شیطان را سفید کرده.

۱- ازوای = گیاهی بسیار تلخ مزه، عود گیاهی از تیره ی سونها که شیرابه ی آن پس از سفت شدن به صورت سمغ زرد رنگ در می آید.

ضرب‌المثل‌های ترکی در... / ۲۴۹

۴۶- شیللاق گوتی آغرئتماز آما کوفتی وار: لگد مایه‌ی درد نیست ولی برای آنکه لگد خورده  
مایه‌ی خفت است.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## « ص »

- ۱- صبحانه‌نی برک ائله شامی ترک ائله: صبحانه را خوب بخور و شام را ترک کن.
- ۲- صبحدن سننن ننه‌ن جیبین جئریقین تیکیرم؟ از صبح سوراخ جیب مادرت را می‌دوختم؟  
لیلی زن بوده یا مرد؟ / (امثال و حکم)  
(خطاب به کسی که در پایان داستان سئوالی می‌کند که معلوم می‌شود هیچ چیزی متوجه نشده است.)
- ۳- صبر ایله سن رنج گنج اولار: اگر صبر کنی رنج تو به گنج تبدیل می‌شود.  
گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی. / (امثال و حکم)
- ۴- صبر ائلیین آدامین ایشی‌دالا دوشمنز: کسیکه صبر کند کارش عقب نمی‌افتد.  
۵- صبر ایوب<sup>۱</sup>
- ۶- صبرینن حلوا پیشیر ای غورا سننن،- بسله سن اطللس اولور توت یارپاغئننان: اگر صبر کنی از غوره حلوا درست می‌شود. اگر مراقبت نمایی از برگ توت ابریشم به دست می‌آید.  
یستم‌دی آرزویه مگر صبرلن، صبر دور رفیق صفر  
هیدجی
- ۷- صبرینن حلوا پیشیر، ی غورا سننن، بسله‌بین حاجامات اولار کل<sup>۲</sup> بوینوزوننان: اگر صبر کنی از غوره حلوا ساخته می‌شود و با مراقبت و پرورش از شاخ آهو وسیله حجامت درست می‌شود.
- ۸- صبح گؤنوننن یاریمئیان آخشامنان یاراماز: کسیکه از صبح زندگیش شانس نیاورد از غروبش شانس نمی‌آورد.
- ۹- صبحون شوم‌لوقی، گنجه‌نین غرنقولوقوننان معلوم اولار: شومی صبح از تاریکی شب قبل پیدا است.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۶۹۷

۲- کل = آهوی نر، گاو نر

۱۰- صغیر اوشاق ده‌ده‌سین کوتون گئیئپ: کودک بی‌پدر گت پدرش را پوشیده.

(پا جای پای بزرگان گذاشته است).

۱۱- صغیر مالی دویور: مال صغیر نیست.

در تقدیم هدیه و نعمتی به دیگران گویند تا با خیال آسوده بپذیرد.

۱۲- صلوات‌دا گوجه باغلندی: صلوات نیز وابسته زور است.

۱۳- صفحه قویوب<sup>۱</sup>: پشت سر کسی مشغول حرف زدن است.

(صفحه = نوار گرامافون!)

۱۴- صندل آغاجئن گرگ بیر عطری اول: چوب صندل باید عطری هم داشته باشد.

۱۵- صیاد اوغلی داغدا قالیپ: پسر صیاد در کوه مانده.

پای خر در گل مانده. / (امثال و حکم)

## « ض »

۱- ضررین هر یاننننان قئیئدن نفعنده: جلوی ضرر را از هر کجا بگیری به نفع توست. / (امثال و

حکم)

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## « ط »

۱- طبلینن گلن بالاباننان گئدر: کسی که با طبل بیاید با سرنا می‌رود.

(کسی که با هیاهو آید رفتنش نیز با هیاهوست).

۲- طمع عقلی ضایع ائلر: طمع عقل را ضایع می‌کند.

بدوزد طمع دیده‌ی هوشمند در آرد شره مرغ و ماهی به بند

(سعدی)

۳- طمعدن میندار طمعدی: نجس‌تر از طمع همان طمع است.

۴- طمع دیشین چک: دندان طمع را بکش.

۵- طمع، مرتضی علینین کرمئننن چوخدی: طمعش از کرم حضرت علی بیشتر است.

۶- طیفنت هاردا منزل اوردا: فطرت تو در هر کجا باشد منزل همان جا است.

## « ظ »

۱- ظالم ظلموننن دویماز عالم علمینن: ظالم از ظلمش سیر نمی‌شود، عالم از علمش.

۲- ظالمین ریشه‌ی حیاتننی آه کسر، مانع رزق اولان رزقننی آلاه کسر: رشته حیات ظالم را آه مظلوم می‌برد و کسیکه مانع روزی و رزق دیگران باشد خدا روزی او را قطع می‌کند.

۳- ظالمین یاتماقی او یاقلنقدان یاخچیدی: خواب ظالم از بیداریش بهتر است.

ظالمی را خفته دیدم نیمروز      گفتم این فتنه است خوابش برده به

(سعدی)

۴- ظلمونن آباد اولان آخئردا بر باد اولار: خانه‌ای که با ظلم آباد شود. در آخر کار بر باد می‌رود.

ظالم همیشه خانه خراب است. □ ظلم ظالم بنیاد خود ظالم را می‌کند. □ خانه‌ی ظالم به آه مظلوم خراب است. / (ده هزار مثل فارسی)

خانه‌ی ظالمان نه دیر که زود      به فضااحت خراب خواهد بود.

(اوحدی)

خانه‌ای را که به ظلم سازی سگ در آن کند بازی □ چراغ ظالم تا صبح نمی‌سوزد. □ ریشه‌ی بیداد بر خاکستر است. □ همه چیز از باریکی پاره شود. ظلم از کلفتی. / (ده هزار مثل فارسی)

## «ع»

- ۱- عارسيز باشان کوزسوز کول: بر سر بی عار تو خاکستر بدون آتش بریزند.  
(خاک بر سر کسی که هیچ چیز را ننگ و عار نمی داند).
- ۲- عاشیق اولان ائششگی جیران گؤرر: کسیکه عاشق باشد خر را آهو می بیند.
- ۳- عاشیق اولان کور اولار: عاشق کور است.  
اگر بر دیده ی مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی.  
(وحشی بافقی)
- ۴- عاشیق لیلی یاخچی صنعت دی اما قیامت ده ایشی یاش اولمویا: مطرب شدن چیز خوبی است بشرطی که در روز قیامت اوضاعش خراب نشود.  
عاششیق، نوازنده، ساز زن، خواننده، خنیاگر
- ۵- عاشیق هایا، موللا وایا: مطرب برای نشاط و ملا برای گریاندن خوب است.
- ۶- عاشیق هریانا گنتسه دمی یانیندا گئدر، غملی هریانا گنتسه غمی یانیندا گئدر: مطرب هر جا رود شادی با خود می برد آدم غمگین هر جا رود غم با خود می برد.
- ۷- عاشیقین سوزی اولمویاندا نینیم نینیم دئیر: مطرب وقتی حرفی برای گفتن یا آوازی برای خواندن ندارد آواز چه کنم چه کنم سرمی دهد.
- ۸- عالم دیسه، خالام دیمه سین: اگر همه دنیا از من عیب می گیرند لااقل خالهام این کار را نکند.
- ۹- عالم بیسلین خالام بیلمه سین: همه ی دنیا بفهمند ولی خالهام نفهمد.
- ۱۰- عالم دلی اولسا گئدر قاضی یانینا قاضی دلی اولسا هارا گئدر: اگر مردم دنیایی دیوانه شوند به نزد قاضی می روند اگر قاضی دیوانه شود به کجا باید برود؟  
هرچه بگندد نمکش می زنند وای به روزی که بگندد نمک. / (امثال و حکم)
- ۱۱- عالم سنه گولور سن کیمه گؤلورن: دنیا به تو می خندد تو به چه کسی می خندی.
- ۱۲- عالمه قولاق اولساسنه گوزده: اگر برای عالمی گوش باشد برای تو چشم است.

- ۱۳- عَالَمَه گلدی همدم، بیزه گلدی ورم غَم: برای مردم همدم پیدا شد، برای ما درد و غم.
- ۱۴- عالمی گوردوم دیزی قوجاقئندا، ظالمی گوردوم اوغلی قوجاقئندا: عالم را دیدم که زانو بغل کرده بود ظالم را دیدم که فرزندش را در آغوش داشت.
- ۱۵- عالمین توخلی چیئیشی اوینار بیزیمده دوبوروموز: برای مردم بز کوچکشان (دوساله) می رقصید برای ما هم بز نرمان.
- (عزیز کردگان مردم برای آنها خوشترقصی می کنند نره خر ما هم برای ما). هنگامی می گویند که بزرگی ادای کوچکترها را در آورد و کار سبکی بکند.
- ۱۶- عبدالرحمن بی بزنیپ: عبدالرحمن داماد شده است.
- (وقتی کسی بدون دلیل به خودش برسد و خود را آرایش کند گویند.
- ۱۷- عثمان کؤینگی اولوپ<sup>۱</sup>: پیراهن عثمان شده است.
- ۱۸- عربده گؤجون یارئسئیدی: فریادزدن نیمی از قدرت است.
- رجز خوانی نیمی از حمله است.
- ۱۹- عرب چالیر کُرد اوینور: عرب می زند کُرد می رقصید.
- (بسیار شلوغ و درهم است).
- ۲۰- عرب نی چالان یئره گئتدی: به جایی رفت که عرب نی انداخت. / (امثال و حکم)
- ۲۱- عَرَق ایچ منبر یاندر مردم آزار اولما: می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن.
- ۲۲- عَرَق ساتانین شاهی اوزوم ایاقلئیان اولار: شاهد عرق فروش شاگردش باشد.
- شاهد روباه دمش است. / (امثال و حکم)
- ۲۳- عزرائیله جان وئرمز: جان به عزرائیل نمی دهد.
- ۲۴- عزرائیلین آدی پیس اولوپ: نام عزرائیل بد در رفته.
- ۲۵- عزیزم عزیز تربیتی اوناندا عزیز: عزیزم عزیز است اما تربیتش عزیزتر است.
- ۲۶- عشقینده ترسه آواندی اولار: عشق هم پشت و رو دارد.

۲۷- عصا یاخچئیده موسی الینده: عصا خوبست به شرطی که در دست موسی باشد.

۲۸- عقرب قوجالاندا قورباغا باشنا بمبچه وورار: وقتی عقرب پیر شود قورباغه به او توسری

می زند.

کرک که پیر شود موش با دمش بازی می کند. / (امثال و حکم)

۲۹- عقل پایلئاندا سن هار دایدین؟: وقتی عقل را تقسیم می کردند تو کجا بودی؟

آن وقت که عقل قسمت می کردند تو عقب ترازو مثقال رفته بودی؟

۳۰- عقلی گوزونده: عقلش به چشمش است.

۳۱- عقلی گیلدیرده: عقلش گرد است. سفیه است.

۳۲- عقیل باشد اولار یا شدا اولماز: عقل در سر می شود نه در سن.

بزرگی به عقل است نه به سال.

۳۳- عقیل سیز باشا ایش گلر: بر سر بی عقل بلا می آید.

۳۴- عقیل که اولمادی جان عذابادی: وقتی عقل نباشد جان در عذاب است.

۳۵- عقیللی آدام بیر لووادان ایکی یول گئتمز: آدم عاقل از یک سوراخ دوبار رد نمی شود.

۳۶- عقیللی آدام بیزی تاپماز دلی- مئخین چئکر گلیر: آدم عاقل ما را پیدا نمی کند دیوانه زنجیر

خود را پاره می کند و می آید به سراغ ما.

۳۷- عقیللی اوزونه حسرت قالمئشنق: برای دیدن یک عاقل حسرت به دل مانده ایم.

۳۸- عقیللی ایکی پای یئیر دلی اوز پائئنندا یئیه بیلمز: عاقل دو سهم می خورد و دیوانه سهم

خود را هم نمی تواند بخورد.

۳۹- عقیللی دشمن دلی دوستدان یاخچئیده: دشمن عاقل از دوست نادان بهتر است.

دشمن دانا به از نادان دوست. / (سعدی)

۴۰- عقیللی فکر ائلئینه دلی چایدان گئچر: تا آدم عاقل فکر کند دیوانه از رود گذشته.

۴۱- عقیللی میز خدیر آقادی، بوجاقی قویور... او جاقا: عاقل ما آقا خدر است که گوشه و کنار را

می گذارد.... به اجاق.

۴۲- عقیللی میز قاباقداکلی زینجیریده: عاقل ما همان است که در جلوی صف زنجیر به دست و پا

دارد.

وقتی دیوانگان را به زنجیر می بردند از یکی پرسیدند: بین شما عاقل نیست. جواب داد: عقیللی.

۴۳- عقیللی مین اوئی یئیئپ دلی هیچ بئردین ده یئمئیئپ: عاقل هزار خانه را می خورد دیوانه

یکی را هم نمی تواند.

(خانه مجاز، است برای دارایی ها و ثروت خانه ها).

۴۴- عقیللی نن داش داشی دیوانینن یول گئتمه: با عاقل سنگ حمل کن با دیوانه راه مرو.

۴۵- عقیللییه دئدیلر: عقلی هار دان اورگندین دئدی دلی یول قویاندان: به عاقل گفتند عقل از

کجا آموختی گفت از دیوانه ای که راه نشان می داد.

لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان / (سعدی)

۴۶- عکسی بربریه دوشه هیچکس یئمز: اگر عکسش به روی بربری بیفتد هیچکس نمی خورد.

شکلش را به در خلا بکشند آفتابه رم می کند! □ جمال، جمال انتر است هر چه نبینی بهتر است. / (ده

هزار مثل فارسی)

۴۷- علملر اوچه دئیر: هیچ دویی نیست که سه نشود.

۴۸- علی بورکون ولی باشئنا قویور: کلاه علی را بر سر ولی می گذارد.

(بسیار حيله گر است). نیز در حق کسی گویند که قرض ها و بدهی هایش را بوسیله ی قرض کردن از

دیگران ادا می کند.

۴۹- علی سی دلی ولی سی دلی، آلاله آرتیرمئش هاممئسی دلی: عیش دیوانه و لیش دیوانه

خدا زیادشان کند همه شان دیوانه.

۵۰- علیرضانین گوژی آغیر، محمدرضا گوژون باغلیر: چشم علی رضا درد می کند محمدرضا

چشمش را بسته.

۵۱- عم اوغلینن عمی قئزئن کئبئنی آسماندا باقلانئپ: عقد دختر عمو و پسر عمو در آسمان

بسته شده.

۵۲- عمر، الی کسمئشیق؟! دست عمر را بریده‌ایم؟!

(خطا کار شده‌ایم.)

۵۳- عمر کشان، اولمامئش قئرمئز گئئپ<sup>۱</sup>: قبل از مراسم عمرکشان لباس قرمز پوشیده است.

اسب نخریده آخور مساز.

۵۴- عمر و موزن آخئرئدی ایشیمیزین اؤلی: آخر عمرمان است و اول کارمان . □ سر پیری

معرکه‌گیری.

۵۵- عمری چوخ اولان گناهی چوخ اولار: کسی که عمرش زیاد شده گناهش هم زیاد می‌شود.

۵۶- عنکبوت بئری گنه کیمه تور چکمئشن: مانند عنکبوت باز برای چه کسی تار تنیده‌ای؟

۵۷- عوضین، بدل آدئندا اوغولی اولار: نام پسر عوض، بدل است.

(چیزی که عوض دارد کله ندارد).

۵۸- عیسی اوز دیننده موسی اوز دیننده: عیسی به دین خود موسی به دین خود. / (امثال و

حکم)

۵۹- عیسی یئئپ موسی تپیپ: عیسی خورده موسی لمبانه.

۶۰- عینک ساواد گئتئمز: عینک سواد نمی‌آورد.

## « غ »

۱- غذا یاخچی اولسا خانیم ناندی پیس اولسا نوکردن: غذا اگر خوب باشد دست پخت خانم است اگر بد باشد دست پخت نوکر.

۲- غریبه گئدر گلر اولار فامیل، فامیل گلیپ گئتمز اولار اوزگه: غریبه رفت و آمد می کند همچون خویشاوند می شود و خویشاوند رفت و آمد نمی کند غریبه می شود.

۳- غلاف یول وئرمه سه قئلینجی غلافا قویماق اولماز: اگر غلاف راه ندهد شمشیر را نمی توان در آن جای داد.

غایلب دن گلدی قوناق قاباقینا یخنی قویاق      نه یخنی نین سوموگو وار نه قوناقون دیشی  
وقتی مهمان نا خوانده فرارسد ناچار باید خوراکی مناسب حال مهمان تهیه کرد.

## « ف »

۱- فاتحه قوتولاننان سورا تازا دئیئر اولی کیمدی: پس از پایان فاتحه تازه می‌گوید چه کسی مرده.

۲- فاطی یاپانی کور قاپئر: هر چه را که فاطی می‌پزد کور می‌قاید.

۳- فالایانما فال سیزدا قالما: به فال اعتماد مکن بدون فال نیز زندگی مکن.

تقال برای دلخوشی است نه برای باور کردن!

۴- فایده سیز باش مزار دا باش: وجود بی اثر بود و نبودش یکی است.

۵- فتبارک الله احسن الخالق، بیر دوری پلو اوستونده بالیق<sup>۱</sup>:

عرفته تولکی قویرو قوندان ایلیشئر: روباه مکار بالاخره از دمش گرفتار می‌شود.

۷- فرانسه قاشئقی نن انگلیس پوخی یئیر: با تاشق فرانسه گه انگلیسی می‌خورد.

به کسانی می‌گفتند که «فرنکی مآب» بودند.

۸- فضولی آپاردلار جهنمه، دئدی: کسسووی هانی: فضول را بردند به جهنم گفت پس هیزمش

کر؟

(کسیسو = چوب بلند که به آن آتش تنور را جابجا می‌کنند)

فضولو بردند جهنم، گفت: هیزمش تره. / (امثال و حکم)

۹- فقیر آدمی قورت یئمز: آدم فقیر را گرگ نمی‌خورد.

آدم فقیر را از شهر بیرون نمی‌کنند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰- فقیر آدامین نه تویی اولسون نه یاسی: بهتر است که آدم فقیر نه عزا داشته باشد نه عروسی.

۱۱- فقیرین آهی تختن آندئر شاهی: آه فقیر پادشاه را از تخت پایین می‌آورد.

---

۱- در قدیم وقتی مکتبدار به این آیه می‌رسید قرآن را می‌پست و ادامه‌ی آن را موکول می‌کرد به زمانی که از خانه‌ی دانش‌آموز یک دیس پلو با ماهی بیاورند و خانواده‌ها می‌دانستند که چه روزی مراسم اجرا خواهد شد. با آمادگی قبلی همان روز به مکتب خانه غذا و هدیه می‌فرستادند.

خانمان سوز شود آتش آهی گاهی      بشکند آتش دل پشت سپاهی گاهی

۱۲- فلان کس، نه نه باجئسئنا نامحرم ده: فلانی به مادر و خواهر خودش نیز نامحرم است.

۱۳- فلان کس هیچ بادمجانادا اعتقادی یوخدی: فلانی حتی به بادمجان هم اعتقاد ندارد.  
(فلانی به هیچ چیز اعتقاد ندارد).

۱۴- فلانی چئخیپ منبره: فلانی رفته بالای منبر.  
(زیاد حرف می زند).

۱۵- فلانی دیشی قانئنا باتئپ: دندان فلانی به خورش آغشته است.  
خون چشمش را گرفته.

۱۶- فلانی سققئزئنی ساپا چئخاردی! فلانی سقزش را به نخ تبدیل کرده.  
آنقدر تعلل کرد تا کارش زار شد.

۱۷- فلانی هیچ پیغمبرین داوارین آخشاما کیمین یایماز: فلانی گوسفند هیچ پیغمبری را تا  
غروب به چرا نبرده.

(به هیچ دینی پایبند نیست). با هیچ کس تا آخر همراهی نمی کند - اعتمادی برای گفتار و کردارش  
نیست.

۱۸- فلکده دئیئر چرخیم وار دلکده دئیئر چرخیم وار: فلک هم می گوید چرخ دارم دلاک هم  
می گوید چرخ دارم.

سلمانی های قدیم برای تیز کردن تیغ سر تراشی یک چرخ کوچک تیغ تیز کن در مغازه داشتند.

۱۹- فلک قویماز هیچ کس داشی داش اوسته قویا: فلک نمی گذارد کسی سنگ به روی سنگ  
بگذارد.

۲۰- فلک هم باغلار هم آچار: فلک هم می بندد و هم باز می کند.

۲۱- فلک یازانی سوموروق پوزا بیلمز: چیزی را که فلک می نویسد سیمرخ نمی تواند پاک کند.

۲۲- فلکین الوان بورکی وار: فلک کلاه های رنگارنگی دارد.

روزگار است این که عزت دهد که خوار دارد      چرخ بازی گر از این بازیچه ها بسیار دارد

۲۳- فَمَنْ يَعْمَلْ لِنَفْسِهِ يَكْسِبْ (سرمه بندی کرده‌ام).

۲۴- فَيُعْطِيهِمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُقْنِيهِمْ (سرمه بندی کرده‌ام).

برای خواندن درس به این دشواری، در این سرمایه سوزان کجا می‌روی.

۲۵- فیلده چوخ بویوک اولور: فیل هم خیلی بزرگ است. بزرگی به عقل است و ادب نه به اصل

ونسب.

خیک بزرگ می‌شود اما خوب نمی‌شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶- فیل فنجانان سووارمازلار: فیل را با فنجان سیراب نمی‌کنند.

۲۷- فیلین اولوسینن دئرسی مین تومنده: فیل مرده و زنده‌اش هزار تومان است. / (امثال و

حکم)

۲۸- فلک بوکوب بلمی انتقام آلیر مندن رقیبه باخ که بو حالتده کام آلیر مندن

بیتی از یک شاعر ناشناخته که به صورت ضرب‌المثل وارد زبان زنجانیان شده است.

فلک انتقام خوشی‌های جوانی را از من می‌گیرد و پشت خمیده‌ام گردانیده، در چنین حالی رقیب را

تماشا کن که کام دل از من می‌گیرد.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
www.tabarestan.info

۱- اشاره به آیه ۷ و ۸ از سوره ۹۹ «الزلزال» در مواقعی گفته می‌شود که کسی کاری را نیمه تمام انجام داده یا سرمه بندی کرده باشد.

۲- آیه ۹ از سوره «همزه» خطاب شاگرد مدرسه‌ای که در یک روز بسیار سرد به مکتب می‌رود یعنی اینکه در این سرمایه سوزان کجا می‌روی برای خواندن درس به این دشواری؟

## « ق »

۱- قاباقدای بیلمز، دالداکی نمه دئییه جک: آنکه از جلو می رود نمی داند نفر پشتی چه خواهد گفت؟  
(آنکه اول سخنی گوید از منطق دو می بی خبر است).

۲- قایاق سیز قئینئیپ، بوق سوز پئشئیپ: بدون در جوشیده و بدون بخار پخته.  
از هیچ به همه چیز رسیده.

۳- قایاق سنز قازان قینه مز آناسیز اوغلان اویناماز: دیگ بدون در نمی جوشد و پسر بدون مادر  
نمی رقصد.  
(بازی نمی کند)

۴- قایی اوز دابانین اوستونده دولانار: هر دری به روی پاشنه ی خودش می چرخد.  
هر کس به استعداد و لیاقت خود به مقامی می رسد.

۵- قاپیدان قووالئران، پاجادان گلیر: از در می زنی از روزن وارد می شود.

۶- قاپینمیئزدان گئچمز: از در ما وارد نمی شود.

(گران قیمت است و در سطح ما نیست).

۷- قاپیمنان گؤرسن قاپیننان گؤرسه نییم: به خانه ام بیای تا به خانه ات بیایم.

۸- قاپئینی گن قوی ده وهنی آلاهدان ایسته: در خود را بزرگ بساز، شتر را از خدا طلب کن.  
مناعت طبع داشته باش نعمت را از خدا بخواه.

۹- قایی قایی دیلنه رم اما منت چئکمه رم: در به در گدایی می کنم اما منت کسی را نمی کشم.

۱۰- قایی قایی دیلنیرم وئریرم اوئیئر: در به در گدایی می کنم می دهم او می خورد.  
(بسیار از او متنفرم).

۱۱- قاپئینی داباننان چئخار تده: در را از پاشنه در آورد.

مزاحم دایم و سمج است.

۱۲- قاتیقا بیر قاشق مایا وورالار: به ماست هم یک قاشق مایه می زنند.

(برای آدم حرف شنو یک حرف بس است).

۱۳- قاتیق جالانار یئری قالار، ایران جالانسا نهمه سی قالار؟ اگر ماست بریزد آثار آن در ته ظرف

می ماند اگر دوغ بریزد چه چیزی از آن باقی می ماند؟

نظیر از پای بسته چه سیر آید و از دست گرسنه چه خیر (سعدی).

۱۴- قاتیقئندا قتل وار: در ماستش موجود دارد.

□ شيله پيله ای در کارش هست.

۱۵- قاچانا یئر تاپیلماز: برای کسیکه فراری است جا پیدا نمی شود.

فراری را کس پناه نمی دهد.

۱۶- قاچاندا آلاهی قاقرار، قوواندا: متواری و تعقیب کننده هر دو خدا را صدا می زنند.

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و چه در نظر آید.

(حافظ)

۱۷- قاچانیدا آلاهی قاچیردار، قاچیردانئدا: دونده و دواننده را خدا به حرکت وامی دارد.

(اراده ظالم و مظلوم به دست خداست).

۱۸- قاچانین داليجا قاشمازلار: شکست خورده را تعقیب نمی کنند.

۱۹- قارا باسنر: دچار کابوس شده است.

۲۰- قارا بئزدن دون اولماز: از کرباس سیاه پیراهن نمی شود دوخت.

۲۱- قارا پالاس آغارماز: پلاس سیاه سفید نمی شود.

کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب کوثر و زمزم سفید نتوان کرد<sup>۱</sup>

(سعدی)

۲۲- قارا تپه لی سن، گئچ یوخاری باشا: اهل قراتپه ای بفرما بالا.

۲۳- قارا پیشیگین دعاسینن یاغیش یاغماز: با دعای گربه سیاه باران نمی بارد.

با حرف خر از آسمان جو نمی بارد. □ اگر دعای طفلان را اثر بودی یک معلم زنده نماندی. □ به دعای

کربه کوره سقف مبال پایین نمی آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۴- قاراچی قان گؤروپدی: کولی خون دیده است.

۲۵- قارا خبر! کتده نه خبر؟: آورنده خبرهای بد! در ده چه خبر؟

۲۶- قارادان آرتیق بویاق یوخ: بالاتر از سیاهی رنگی نیست. / (امثال و حکم)

۲۷- قارا عقرب کیمین ووروپ گئدیپ قیبرصانیدقا دایانیپ: مثل عقرب سیاه نیش زده و رفته در قبرستان ایستاده است.

۲۸- قارا قوتورا درماندی: درمان بیماری گری است.

۲۹- (به هیچ دردی نمی خورد). همچنین به این معنا نیز هست که «سیاه»<sup>۱</sup> درمان گری است.

۲۹- قارا گوندی اوزون عمر: عمر دراز و بخت سیاه

۳۰- قارا گونلی آدامان شیطان اوجالار: شیطان وقتی آدم سیاه بخت را ببیند افتخار می کند.

۳۱- قارا گئیپ گوی باغلئیپ: لباس سیاه پوشیده و کمربند تیره بسته.

(کنایه از ماتم گرفتن).

۳۲- قارا یئر، قوری یئر: جای تاریک و خشک و خالی. (کنایه از بدبختی).

۳۳- قارداش قارداشی پیچاخلار، آننان دونه قوجاخلار: برادر برادر را چاقو می زند سپس او را در آغوش می گیرد.

۳۴- قارداش گلیپ دهده اولماز، باجی نه نه: برادر، پدر نمی شود و خواهر، مادر نمی شود.

۳۵- قارداشلار اللشده ابله لر اینانده: برادران جنگ کردند ابله ها باور کردند.

زن و شوهر دعوا کردند ابلهان باور کردند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۶- قارداشللقئمئز یئرینده، کئچی بیر یئددی عابباسی: برادریمان به جا بز یکی ۷ عباسی.

حساب حساب است کاکا برادر. / (امثال و حکم)

۳۷- قارداشی قارداش یئرینه اولدورمز: برادر را به جای برادر اعدام نمی کنند.

۳۸- قارداشیق کیسه میز آیری: برادریم کیسه مان جداست.

۱- قارا (یاغلی قارا) پارچه ای را می سوزانند و آن را با روغن داغ می آغشتند و به زخم ها می بستند.

۳۹- قارقادان گوزل قوش ایسته دیلر گئتدی اوز بالاسین گئتدی: از کلاغ پرنده ی زیبایی خواستند رفت بچه ی خودش را آورد.

زنگی اگرچه سیه فام بود پیش مادر، مهمی تمام بود.

(ناصر خسرو)

همه کس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال. (سعدی) □ آب دهان هر کس برای خودش خوشمزه است. / (ده هزار مثل فارسی) □ هر کس را فرزند خویش خوش نماید. / (ده هزار مثل فارسی) هر کسی بر شعر و بر فرزند خود مفتون بود گرچه آن فرزند زشت و شعر ناموزون بود.

۴۰- قارقا گلدی ککلیگئن یئرئشیقئن یئرییه اوزونون کئنده ایتیردی: کلاغ آمد راه رفتن کبک را امتحان کند راه رفتن خودش را فراموش کرد. / (امثال و حکم)

۴۱- قارقالار منیم، یومورتاسی یوخ نه فایدا: کلاغها مال من، وقتی تخم نمی گذارند چه فایده.

۴۲- قارقا یانئندا گوز اوؤور: پیش کلاغها چشم درمی آورد.

پیش قاضی معلق بازی. / (امثال و حکم)

۴۳- قارقئیا دئدیلر: خیرسویله دئدی پوخ پوخ: به کلاغ گفتند سخن خیری بگو گفت: گه گه.

خرس حرف نزد وقتی هم زد گفت: پف پف. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۴- قارقیا دئدیلر نئیه قارا گئیمیش ائدی خالام گلینیم: به کلاغ گفتند: چرا سیاه پوشیدی.

گفت: عروس خاله ام هستم.

۴۵- قارقیشلی باش قیوم اولور: آنکه مورد نفرین است سرپرست دیگران می شود.

۴۶- قارقئیشین ایکی باشی اولار: نفرین دو سر دارد. ممکن است اثرش بر نفرین کننده باشد.

۴۷- قارقینان یولداش اولان دومدوگی پوخلی اولار: کسیکه با کلاغ دوست شود منقارش آلوده

به گه می شود.

با دیگ منشین که سیه برخیزی. □ با بدان سرمکن که بد گردی. / (ده هزار مثل فارسی)

رقم بر خود به نادانی کشیدی که نادان را به صحبت برگزیدی

(سعدی)

۴۸- قار کیمین ارنیدی: مثل برف آب شد.

۴۹- قارنی اوزونن قاباق گئدیر: شکمش جلوتر از خودش راه می رود.

به افراد شکم کنده گویند.

۵۰- قارنیم آغرئیئنجا ق اوزوم آغرئسنن: به جای این که دلم درد کند بهتر است صورتم درد کند.

(شرمندگی کشیدن بهتر است از سختی کشیدن. □ گستاخی برای بیان اسرار درونی، بهتر از

خودخوری خواهد بود.)

۵۱- قارنئیم چون دؤیور، قدریم چیندی: به خاطر شکم نیست به خاطر ارزشم می باشد.

(اگر میل دارم دیگران به غذا و مخلفات مهمانی اهمیت دهند بخاطر شکم نیست بلکه به خاطر ارزش

و قدر و قیمتم می باشد.)

۵۲- قارنیم یانینجا ق اوزوم یانسنن: به جای دلم، صورتم بسوزد.

به جای اینکه خودخوری کنم، اگر شرمندگی بکشم بهتر است.

۵۳- قارنئمی یوووپ گئتی میشم: شکم را شسته و آورده ام.

شکم را صابون زده ام. / (امثال و حکم)

۵۴- قارنئنین قره سی اوزونه چئخب: سیاهی باطنش در چهره اش هویدا است.

۵۵- قار نئیہ یاغا، ایاق، نئیہ اوشویہ: برف چرا ببارد، پا چرا بلزد. نظیر:

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی.

۵۶- قاریشقانین غمخواری، بیر قئچئدا یوخاری: غمخوار مورچه یک پا در هوا. با آن حال زار

می خواهد یاورد دیگران باشد.

۵۷- قاریشقا نمہ دی فانسقا باقلئیا: مورچه چیست که فانسقه هم ببندد.

۵۸- قاریشقا نمہ دی که کله پاچاسی نمہ اولا: مورچه چیست که کله پاچه اش چه باشد / (امثال و

حکم)

۵۹- قاریشقانین قوومی چیخده: خوشاوند مورچه پیدا شد.

۶۰- قارینا گئدن قازانتدی: درآمد انسان وارد شکم می شود.

۶۱-قارین توخ اولاندا، چوخ زاد یادا دوشر: وقتی شکم سیر باشد خیلی چیزها به یاد انسان می‌افتد.

۶۲-قارین چوخ اولاندا، چوخ زاد یادا دوشر: وقتی خورنده زیاد باشد خیلی چیزها به یاد می‌آید.

۶۳-قارین دویوران آشی گۆز تانیر: چشم، آشی را که شکم سیر می‌کند می‌شناسد.

۶۴-قارین کورهمه منیم اوستومه: برفت را به طرف من پارو مکن.

(دردها را بر من هدیه نکن).

۶۵-قارین یاماق گوتومز: شکم وصله نمی‌پذیرد.

سبویی که سوراخ باشد نخست به موم و سریشم نگردد درست

(نظامی)

□ طشت زرینم و پیوند نگیرم به سریش. (سعدی) □ چیزی که باشد پاره وصله برنمی‌دارد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۶۶-قاری یا چورک آپاریر: برای قاری نان می‌برد.

۶۷-قازانا گنچمنین باشنم تینچنیه گنچیر: سری که به دیگ فرو نمی‌رفت به لگن کوچک فرو

می‌رود.

به جای عنانم عصا داد سال. / (امثال و حکم) (به روز بدی افتاده‌ام).

سری که پیش بزرگان فرود نمی‌آوردم پیش هر کس و ناکس فرود آوردم.

۶۸-قازان دیدی دیبیم قیز یلدانده،-چومچه دیده گزیپ چیخمیشام: دیگ گفت که ته من از

طلاست. ملاقه گفت گردش کرده‌ام و بیرون آمده‌ام.

بیهوده لاف مزن که من به هست و نیست و اسرار زندگیت کاملاً آگاهم

۶۹-قازاندیقین وئر قازانا، آرتیقینیندا چیراغ یاغیننا: هر چه پول درمی‌آوری بده به دیگ باقی

را هم هزینه روغن چراغ کن.

آنچه با کسب و کار به دست آری صرف آسایش خود و خانواده خود گردان.

۷۰-قازان قاراسی گنذر، ناموس یاراسی گتمز: سیاهی دیگ پاک می‌شود اما درد بی‌ناموسی از

بین نمی رود.

۷۱- قازان قازانا دئیئر دییین قارادی: دیگ به دیگ می گوید روت سیاه. / (امثال و حکم)

۷۲- قازاننان بیر چومچه یئتیشیر: از هر دیگ یک ملاقه می رسد.

۷۳- قازمانی قنزیل ائله سن قئیدردوشر خرابییه: اگر کلنگ را از طلا هم بسازی باز برمی گردد و به خرابه می افتد.

اصل بد نیکو نگردد زآنکه بنیادش بد است تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است.

(سعدی)

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

(سعدی)

۷۴- قاسم گندیپ مرند تماشادی گلنده: قاسم به مرند رفته آمدنش تماشایی است.

۷۵- قاش قاباقی یئری گویی سوپورور: اخم و تخم او زمین و آسمان را جارو می کند.

۷۶- قاشیرام قانیم چئخیر، قاشیمیرام جانیم چئخیر: زخم را می خارانم خونم جاری می شود نمی خارانم درمی آید.

۷۷- قاشین قاینران یئرده ووردی گؤزون چینخارتدی: موقع درست کردن ابرو زد چشمش را درآورد.

۷۸- قاشی قارا اولان سرمه نی نینیر: ابروی سیاه به سرمه چه نیازی دارد.

۷۹- قاشی قره ده کوموردن، گونده گنجیر عوموردن: ابرویش از زغال سیاه تر است و هر روز که می گذرد عمر ما هم کم می شود.

۸۰- قاشیق قاشیق یئقیر چمچه چمچه داغندیر: قاشق قاشق جمع می کند. ملاقه ملاقه به هدر می دهد.

۸۱- قاشیقیننان یئقان چمچینن داغیئدار: کسیکه با قاشق جمع می کند. با ملاقه به هدر می دهد.

انگشت انگشت نبر تا خیک خیک نریزی. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۲- قاشیئنا باخما گوزونه باخ آغزینداکی سوزونه باخ: به ابرویش نگاه مکن به چشمش نگاه

کن.

به حرفی که در دهانش است نگاه کن. صورت ظاهر را نبین شخصیتش را در سخنانش درک کن.

۸۳- قاصیده زوال یوخی: قاصد امنیت دارد.

۸۴- قاطر آلان سوچودی: کسی که قاطر می‌خرد سقاست.

در قدیم معمول بود مشک‌های آب را با قاطر حمل می‌کردند.

۸۵- قاطرا دئیدلر ددن کیمده؟ دیدی: نه‌نهم آتدی: به قاطر گفتند: پدرت کیست؟ گفت مادرم

اسب است.

۸۶- قاطر ساتمامئشان پولون آلا بیلمه‌رن: قاطر نفروختی که پولی دریافت کنی.

۸۷- قال گینان توکون، دیشین تکین آغارسین: بمان تا موت همچون دندانت سفید شود.

۸۸- قالمیشام الی کسیک: دستم به جایی بند نیست.

۸۹- قالینین غلطی، خانیمین پله‌شی، بیلینمز: اشتباه قالی مشخص نمی‌شود و زن شلخته اگر

پولدار باشد.

کسی متوجه شلخته بودنش نمی‌شود.

۹۰- قان ائله‌میشم، گل‌میشم قاپان: خون کرده‌ام و به در خانه‌ات پناه آورده‌ام.

در مقام عذر و طلب بخشش گویند.

۹۱- قانی جوشا گلیپ: خورش به جوش آمده.

۹۲- قان چناغندی: کاسه‌ی خون است.

(بهاذه‌ای برای دعوا است).

۹۳- قان سالده: جوی خون به راه انداخت.

۹۴- قانی قانینان یومازلار، قانی سؤونان یوواللار: خون را با خون نمی‌شویند. خون را با آب

می‌شویند.

۹۵- قانی اوز بویوناده: خورش به گردن خودش است.

۹۶- قبراوستوننن اولی قئیئتمز: مرده، از سرخاک بر نمی‌گردد.

۹۷- قبریستانا گنت سه اولونون بیرری کم اولار: اگر به گورستان برود یکی از مرده ها کم می شود.

اگر تخم مرغ دستش دهی زرده ندارد. □ سرمه را از چشم می زند. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۸- قجرده ده وه کیمین کینه اولار: کینه قاجار مانند کینه شتر است.

۹۹- قجرین چوره گی دیزنین اوستونده اولار: نان قاجار بر روی زانویش قرار دارد.

قوم تاتار بر تحرک و تاخت و تاز معروف بودند.

۱۰۰- قدی چنخیپ چینار جا، عقلی یوخدی دینار جا: قدش به اندازه ی چنار شده عقلش به

اندازه ی یک دینار نیست.

۱۰۱- قجرین اوزونه باخ دالیندا گیزلن: به صورت قاجار نگاه کن در پشتش مخفی شو.

قابل اعتماد نیست.

۱۰۲- قحبه لیق گویچک لیقدان اولور اوغورولوق زیر کلیقدان: فاحشه شدن از خوشگلی است

و دزد شدن از زرنگی.

۱۰۳- قحبه نین قازاندیقی آننی کیرشانا گئدر: زن فاحشه در آمدش صرف وسایل آرایش می شود.

(مال حرام برکت ندارد.) / (امثال و حکم)

و یا قحبه نین قوجاسی فالگیر اولار: فاحشه که پیر شود دنبال رمالی می رود

۱۰۴- قراری توخوم لوقدا باقلنیاق، شوخوم لیئقدا داعوامیز چیئخماسیئن: قرار خود را در

هنگام کاشت می گذاریم تا به هنگام برداشت دعاویمان نشود.

قبل از شروع به کار قرار و مدارمان را محکم کنیم.

۱۰۵- قربان اولوم اوقانا که اوستوننن بیر گون گنچه: به فدای آن تلی که یک روز از ارتکاب

آن بگذرد.

ممکن است با گذشت زمان تغییراتی در پرونده یا ادعای اولیای دم به وجود آید.

۱۰۶- قربان اولوم پایئما، پایئم گئدر پای گنتئر: قربان نذری خودم بگردم که عوضش می آید.

۱۰۷- قربان اولوم تسبیح سنه، هیچ کس گمان ایتمز منه: فدای تسبیح شوم که کارهای بد مرا

پنهان می کند.

در ریا و عوام‌فریبی گویند.

۱۰۸- قرمز آلما به‌ی اوغلانا گرکدی: سیب سرخ شایسته‌ی دست داماد است.

۱۰۹- قرمز آلما چولاق‌آینه قسمت اولور: سیب سرخ نصیب دست‌چلاق می‌شود. / (امثال و حکم)

۱۱۰- قرمزی دون به‌ی اوغلانا گرکدی: لباس سرخ شایسته‌ی داماد است.

۱۱۱- قرنق‌لوق داما، داش آتماق اولماز: تیری در تاریکی رها کردن. / (امثال و حکم)

سنگ بر بار و حصار مزن که بود که از حصار سنگ آید

۱۱۲- قره‌بخت چنّده داغا، داغلاری دومان توتدی: آدم بدبخت به بالای کوه رفت، کوه‌ها را مه گرفت.

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرو ریزد یا قبله کج آید.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۱۳- قره قاش سورمه‌نی نینیر: ابروی سیاه به سرمه نیازی ندارد.

۱۱۴- قریمه‌میش قوجالدیق: قبل از پیری پیر شدیم.

(در جوانی پیر شدیم).

ندیده خیر جوانی غم تو کرد مرا پیر برو که پیر شوی ای جوان خیر ندیده

۱۱۵- قرینینکی قراننان گنّچپ: کار پیرزن از قرآن خواندن گذشته.

۱۱۶- قسمت اولسا گلر جهان‌دان، قسمت اولماسا دوش‌دهاندان<sup>۱</sup>: اگر قسمت باشد از هر نقطه

جهان می‌رسد و اگر نباشد از دهان می‌افتد. نظیر:

شد غلامی که آب جو آرد، آب جوی آمد و غلام ببرد.

۱۱۷- قسمت چنکر آپارار: سرنوشت انسان را به هر طرف که خواست می‌کشد و می‌برد.

۱۱۸- قسمت هاردا چوره‌ک اوردا: قسمت هر کجا باشد نان همان جاست.

۱- همچنین در شان این ضرب‌المثل گفته‌اند کسی نخود می‌کاشت چندین بار دانه‌ای را به دهان خود انداخت تا بخورد ولی بر زمین افتاد و بوته‌اش رشد کرد و رسید و کسی از آن سوی جهان آمد و آن را خورد.

۱۱۹- قسمتدن آرتیق یئماق اولماز: بیشتر از قسمت نمی توان خورد.

۱۲۰- قشنگینه مشگینه بیر تلکه آغزین آشسین معلوم اولار بئش اون گؤنه: تشنگ و

زیباست کمی که دهانش را باز کرد چند روز بعد معلوم می شود که چگونه است.

برای کودکان یک ساله گویند شیرینی کودک زمانی است که زبان گشاید.

۱۲۱- قصاص قیامته قالماز مگر که شاه اولسان: قصاص به قیامت نمی ماند مگر اینکه شاه

باشی.

۱۲۲- قلبدن قلبه یول وار: دل به دل راه دارد.

یک شاعر گفته:

غلط است این که گویند که به دل ره است دل را      دل من زغصه خون شد دل تو خبر ندارد

۱۲۳- قلبیم سنئیپ: دلم شکسته.

۱۲۴- قلبیرجه اوی اوانین داغلارجا محنتی اولار: کسی که خانه اش قد غربال باشد به اندازه

کوه ها محنت دارد.

۱۲۵- قلم دوشوب دشمن الینه: قلم به دست دشمن افتاده است.

۱۲۶- قمه ایلیشیدی تومان باغینا: قمه گیر کرده به بند تنبان.

۱۲۷- قمیش قویما: ایراد نگیر.

۱۲۸- قوجادان دیمک جواننان کُمل: از پیرها نصیحت از جوانان کمیک.

۱۲۹- قوجانی یوللا آرواد آلماقا جوانی یوللاآت آلماقا: پیر را برای زن گرفتن بفرست جوان را

برای خرید اسب.

هر دو در این کار تجربه دارند.

۱۳۰- قوجنیا دیدیلر: دالینداکین نئچچئییه آلمئیشان؟ دیدی: پولون خرج ائله مه وقتینده

وئرلر: به پیر گفتند چیزی را که در پشت داری چند خریدی؟ گفت: پولت را خرج نکن به موقع به تو نیز

خواهند داد.

۱۳۱- قوجنیاگئدن قویروق یئیر، جوانا گئدن یومموروق: کسی که با پیر ازدواج می کند غذای

چرب می‌خورد و آنکه با جوان ازدواج می‌کند مشت می‌خورد.

۱۳۲- قوجالیقدا آت اؤرگهنن، قیامتده چاپار: کسی که در پیری اسب‌سواری بیاموزد در قیامت می‌تازد.

۱۳۳- قوجانین نصیحتی جوانا چئتین گلر: نصیحت پیر بر جوانان دشوار می‌آید.

۱۳۴- قودوز<sup>۱</sup> قورد کیمین دؤره وئرن قاپیر: مثل گرگ هار اطرافیان خود را می‌درد.

۱۳۵- قودوز قوردون قیرخ گون عمری اولار: گرگ هار چهل روز عمر می‌کند.

۱۳۶- قودوقلی انششگ کاروانا چیئخماز: خر کرده‌دار همراه کاروان نمی‌رود.

۱۳۷- قورباغا قئنینان چئخده دای قئنین بیلمز: قورباغه وقتی از لاک خود بیرون آمد دیگر لاکش را نمی‌شناسد.

۱۳۸- قورت تره‌شولوغو<sup>۲</sup> آلاهدان ایستر: گرگ هوای بد را از خدا طلب می‌کند.

۱۳۹- قورتدار دولتینه قوزولاردا گذران ائللیلر: در سایه‌ی گرگ‌ها میش‌ها هم می‌چرند. / (امثال و حکم)

۱۴۰- قورتدالاسان ایچینن قورت چئخار: اگر چیزی را انگولک کنی، خرابتر می‌شود.

۱۴۱- قورتدان قوتولدوق قولیبانییا<sup>۳</sup> توش گلدیق: از دست گرگ رها شده گرفتار غول بیابانی شدیم.

□ از چاله درآمدیم و در چاه افتادیم. / (امثال و حکم)

۱۴۲- قورت دومانلی گون آختارئر: گرگ در آرزوی هوای مه‌آلود است.

۱۴۳- قورت دئدین قولاخلارین شقله‌دی: گرگ گفتیم گوشه‌ایش را تیز کرد.

۱۴۴- قورت قئریننده ایته قوللوق ایلر: گرگ وقتی پیر می‌شود به سگ احترام می‌کند.

۱۴۵- قورت قوجالاندا قویروغونا شقی شقی باغلار: گرگ وقتی پیر می‌شود به دم خود جفجغه می‌بندد.

۱- قودوز = خشمگین، آتشی، شرور

۲- تره‌شولوغ = هوای بد (در لغتنامه ترکی این لغت را نیافتم)

۳- قولیبانی = غول بیابانی

(سرپیری معرکه‌گیری).

۱۴۶- قورت قوجالدی کورکوچوکه گولونجی اولار: گرگ وقتی پیر شد باعث خنده و مسخره‌ی

توله‌سگ کور می‌شود.

□ مار که پیر شد قورباغه سوارش می‌شود. □ شیر که پیر شد بازیگر شغال می‌شود. / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۴۷- قورت قورخوسوننان قویروق بسله‌ماق اولمور: از ترس گرگ دنبه نمی‌توان پرورش داد.

۱۴۸- قورت قورخوسوننان کندی وئریپ کوپک قوجاقئنا: از ترس گرگ ده را به سگ سپرده

است.

۱۴۹- قورت، قوردون قورخوسوننان اوز اوزه‌یاتار: گرگها از ترس هم روبروی هم می‌خوابند.

۱۵۰- قورت قویونا ووراندا بیردنه‌نی آپاران: وقتی گرگ به گله می‌زند، یکی یکدانه را می‌برد.

۱۵۱- قورت قویوننان یاینلئر: گرگ و میش با هم می‌چرند.

امنیت کامل برقرار است.

(از بس امنیت و صمیمیت برقرار است که گرگ ...)

۱۵۲- قورت قویونون بیر زادنن یئمئیپ: گرگ چیزی از گوسفند نخورده است.

نه به کاره نه به باره.

نه خری افتاده نه خیکی دریده. □ نه مشک دریده نه بوی ریخته. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۳- قورت مننن اوزاق اولسون یئدئقی قویروق اولسون: گرگ از من دور باشد، خوراکش

دنبه باشد.

۱۵۴- قورت نه بیلیر قویون باهادی: گرگ از کجا می‌داند که گوسفند گران است.

از نرخ لوبیا آگاه نیست. □ نمی‌داند کجا به کجاست. □ جگر فروش چه داند قدر و بهای لعل درخشان

را. □ خر چه داند قیمت قند و نبات. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۵- قورخ او آدامنان که قورخماز آلاهدان: بترس از آن کس که از خدای نمی‌ترسد.

۱۵۶- قورخ او آدامنان که قورخماز آبروسوننان: بترس از کسی که از آبروی خود نمی‌ترسد.

۱۵۷- قورخاق آدام بلادان اوزاق اولار: شخص ترسو از بلاها دور است.

۱۵۸- قورخان باش قئیلیج یئمز: سر ترسو شمشیر نمی‌خورد.

۱۵۹- قورخودان سنچان دلگین ساتین آلیر: از ترس به دنبال سوراخ موش می‌گردد. / (امثال و

حکم)

۱۶۰- قورخور یئل آسه گوزلری دولا: می‌ترسد باد بوزد چشمانش پر شود.

۱۶۱- قوردا دئیلر: سنی چوبانلیقا ایستیلر. آغلادی، دئیلر: نئییه آغلیران؟ دئدی:

قورخورام یالان اولا: به گرگ گفتند ترا برای چوبانی می‌خواهند گریه کرد. گفتند: چرا گریه می‌کنی؟  
گفت: می‌ترسم دروغ باشد.

۱۶۲- قوردا دئیلر: نئییه قوجالدئن؟ دئدی: از پس که هر کوپکه دیدیلر قورت یاسان: به

گرگ گفتند: چرا پیر شدی؟ گفت: از پس هر توله‌سگی را گرگ‌گیر نام نهادند.

وقتی جاهلان بر مسند عالمان نشینند گویند.

به سک گفتند چرا پیر شدی؟ گفت: بس که هرزه دویدم / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶۳- قوردا نصیحت ائلیر قوزی یئمه، دئیئر تنز اولون داوار گلدی: به گرگ نصیحت می‌کنند

که بره مخور می‌گوید: زود باش گله آمد.

نصیحتش از روی دلسوزی نیست هدفی دیگر در دل دارد.

۱۶۴- قوردون آدی بدنامدی: نام گرگ به بدی در زفته.

۱۶۵- قوردون آدی یئدیده، یئمه‌سه‌ده یئدیده؟: نام گرگ به خورنده مشهور است. نخورد هم

خورده؟

به بد نامی شهره شده است.

۱۶۶- قوردون اوزی آق اولسا، گونوز چئخار ائشیکه: اگر گرگ روسفید باشد، روز از خانه

بیرون می‌رود.

۱۶۷- قوردونان قیامته قالپ! با گرگ مانده تا قیامت.

یعنی وضع حسابش خیلی بد است.

۱۶۸- قوردونان یئییئر صاحبینن آغلیر: با گرگ گوسفند را می خورد با صاحب گوسفند گریه

می کند.

شریک دزد و رفیق قافله. □ با گرگ دنبه می خورد با چوپان گریه می کند. □ به دست راست شکر

می آورد به دست چپ تبر دارد. □ پیش رو خاله پشت سر چاله. / (امثال و حکم)

۱۶۹- قوردون اوزون گؤرسنده مبارکده گؤرمه سنده: روی گرگ را بینی یا بینی در هر دو

صورت مبارک است.

۱۷۰- قوردون توبه سی اؤلومدی: توبه گرگ مرگ است. / (امثال و حکم)

۱۷۱- قورقا اولاندا دیش اولماز دیش اولاندا قورقا اولماز: وقتی گندم برشته وجود دارد دندان

نیست و وقتی دندان وجود دارد گندم نیست.

لب به دندان می کزم اکنون که دندانم نماند

طاس اولاندا حمام اولماز، حمام اولاندا طاس اولماز.

۱۷۲- قورقانی یانانی چیتلار: گندم برشته وقتی می سوزد پوست می اندازد و می ترکد.

دل سوخته ناله های زار دارد.

۱۷۳- قوروت ازه ریق اونادا دوزه ریق: کشتک را می ساییم، و با آن می سازیم.

۱۷۴- قوردان گؤزه چوپ دوشر: چشمی که زیاد مراقبت شود آسیب می بیند.

پای چلاق به سنگ می آید.

۱۷۵- قوری اوتونا یاش دا یانار: در آتش خشک، تر نیز می سوزد. / (امثال و حکم)

۱۷۶- قوری سورفتیا دعا اولماز: سفره ی خالی دیگر دعا نمی خواهد.

۱۷۷- قوری سومو کدن کبابلیق ایستیر: از استخوان خشک کباب برگ می خواهد.

۱۷۸- قوری قورتولوپ یاشدا آل وئرمئیپ: میوه ی خشک تمام شده و میوه ی تازه نیز به بازار

نیامده است.

۱۷۹- قوری قوری قوربانین اولوم: بدون مایه گذاشتن قربانت شوم.

مهمان منی به آب آنهم لب جوی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۸۰- قوشدان قورخان داری اکمز: کسیکه از گنجشک می‌ترسد ارزن نمی‌کارد.  
اگر از خار بترسی دستت به گل نمی‌رسد. □ نیاید ز ترسندگان هیچ کار. □ هر که ترسید مُرد هر که  
نترسید بُرد. □ کسیکه از گرگ بترسد گوسفند نگه نمی‌دارد. / (ده هزار مثل فارسی)  
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم      سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور  
(حافظ)

۱۸۱- قوش دومدو گونده گتیریپ: گنجشک بر روی نوکش آورده است.  
(هر چیز ناب و تازه را گویند).  
۱۸۲- قوش قاناتینن اوچار: گنجشک با بالش پرواز می‌کند.  
۱۸۳- قوش قونوقوننان یوخاری اوچوب: گنجشک بالاتر از جایی که می‌نشیند پریده است.  
بلند پروازی می‌کند.  
۱۸۴- قوشون اوزی شهره ساری اولار گوتی کنده: روی پرند به سوی شهر و کونش به طرف ده  
می‌شود.

(در شهر تغذیه می‌کند در ده استراحت).  
۱۸۵- قوش وار اتین یئیلر، قوش وار ات یئیر: پرند ای هست که گوشتش را می‌خورند و پرند ای  
وجود دارد که گوشت می‌خورد.

۱۸۶- قوش یوخوسی: خواب گنجشکی. (خواب سبک)  
۱۸۷- قولاق آسان اوز سوزون انشیدر: کسیکه گوش دهد حرف خودش را می‌شنود.  
مستمع سخن دلخواه خود را تحویل می‌گیرد.

۱۸۸- قولاق اگر هر گون بیر تازا سوز انشیدمه‌سه کر اولار: گوش اگر هر روز حرف تازه‌ای  
نشنود کر می‌شود.

۱۸۹- قولاق ایستی‌ین گوشواراسین دا ایستر: هر کس گوش را بخواهد گوشواره را هم باید  
بخواهد.

(امر به شیء امر به لوازم آن نیز هست).

۱۹۰- قولاقی داری دوشورور: گوشش ارزن می‌چیند.

نکته سنج است، استرق سمع می‌کند.

۱۹۱- قولاقینا پامبیغ تپیپ: به گوشش پنبه تپانده. نصیحت‌پذیر نیست.

۱۹۲- قولاقینن دالین گورسن اونودا گورزن: اگر پشت گوشت را بینی او را هم خواهی دید.

دیدارش محال است (تعلیق به محال)

۱۹۳- قولاقینن دولدوروپلار: گوشت را پر کرده‌اند.

مغز شویی کرده‌اند.

۱۹۴- قولتوقونون آلتینندا فتیر پیشیر: زیر بغلش نان شیرمال می‌پزد.

(جوان کرم و پرانرژی است)

۱۹۵- قولتوقون آلتیننا قارپیز وئریر: هندوانه زیر بغلش می‌گذارد. / (امثال و حکم)

۱۹۶- قولون چئمیرا: آستین را بالا بزن.

۱۹۷- قولون سننیقی بویونا یوکی: دست شکسته و بال گردن است.

۱۹۸- قوم قوومی سویر، یاد اولوسونون گورونی: خویشاوند، خویشاوند را فحش می‌دهد. اما

غریبه گور مرده‌هایش را.

۱۹۹- قولى كسیك قولى كسیگین دردینی بیلر: بریده دست درد بریده دست را می‌داند.

غم مرگ برادر را برادر مرده می‌داند. □ تو را بر درد من رحمت نیاید رفیق من یکی همدرد باید. / (ده

هزار مثل فارسی)

۲۰۰- قوناقا اوز وئرسن او ی صاحبی اولار: به مهمان رو بدهی صاحب خانه می‌شود.

به آدم بی‌مایه رو که بدهی لایه و آستر هم می‌خواهد. □ به گدا گفتند: خوش آمدی. تو بره‌اش را

کشید و پیش آمد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۱- قوناقا اوز وئرسن ناقچالاری گنزر: به مهمان اگر رو بدهی تاقچه‌ها را می‌گردد.

گدا را که رو بدهی ادعای قوم و خویشی می‌کند. □ رو که دادی به لر خانه‌ات را می‌بندد به کُر. / (ده

هزار مثل فارسی)

۲۰۲- قوناقا خدمت ائله اگر چه کافر اولاً: به مهمان احترام بگذار اگرچه کافر باشد.

۲۰۳- قوناق اوی صاحبنین انششگندی: مهمان خر صاحبخانه است.

□ می‌کشد آنجا که خاطر خواه اوست.

۲۰۴- قوناق اوی صاحبنین ده‌وه سئدی، هر یاندا یئخسا یاتار: مهمان شتر صاحب خانه است

هر جا که بخواباند باید بخوابد.

۲۰۵- قوناق اومدوقون یئمه‌دی: مهمان چیزی را که در انتظارش بود نخورد.

چیزی را که دلش برایش لک زده بود نخورد.

۲۰۶- قوناقدان سالدیرما غنیمته: اگر از مهمان چیزی بماند غنیمت است.

۲۰۷- قوناق قوناقی ایسته‌مز، اوی صاحبی هئچ بئترین: مهمان مهمان را دوست ندارد.

صاحب‌خانه هیچکدام را.

۲۰۸- قوناقلیق یاخچیئدی بیر گون سیزده بیر گون بیزده: مهمانی خوبست یکروز در خانه‌ی

شما یکروز در خانه‌ی ما

میهمان عزیز است ولیکن چو نفس خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود!

۲۰۹- قوناقین اوره‌گئینن گنچه اوی صاحبین بیر ایل خرجیدی: چیزی را که مهمان دوست

دارد بخورد، هزینه‌ی یک سال صاحبخانه است.

۲۱۰- قوناقین، اول گونی گل اوسته ایکیمجی گون- سنبل اوسته اوچومجی گون کول

اوسته: مهمان روز اول روی گل روز دوم روی سنبل روز سوم روی خاکستر می‌نشیند.

۲۱۱- قوناقین روزوسی اوزونن قاباق گلر: روزی مهمان پیش از خود می‌رسد.

مهمان روزی خودش را با خودش می‌آورد و بلاهای صاحبخانه را با خودش می‌برد. / (امثال و

حکم)

۲۱۲- قوناقین عملی آزاندا اوی صابئنا تعارف ائلر: وقتی مهمان خودش را گم کند به صاحبخانه

تعارف می‌کند.

۲۱۳- قونشان ایسته آلاسه سنه وئرن: برای همسایه‌ات بخواه خدا به تو می‌دهد.

۲۱۴- قونشودا تویده: در همسایگی عروسی است.

- مننه نه: به من چه.

- سنیده چاغئریبلار: ترا هم دعوت کرده اند.

- سننه نه: به تو چه.

۲۱۵- قونشودان پای گلدی، اؤیوموزه وای گلدی: از همسایه ی ما نذری آوردند در خانه مان ولوله

به راه افتاد.

۲۱۶- قونشو قونشونی زیرنگ ائلر، گونی گونونی گؤیچک: همسایه همسایه را زرنگ می کند

هوو هوورا خوشگل.

۲۱۷- قونشوما گول یاغسین اینسی سی بیزه گلسین: به خانه ی همسایه گل ببارد بوی خوش

آن به ما هم برسد.

۲۱۸- قونشوم پخیل اولماسیدی، کور قینزیئمی اره وئردیم: اگر همسایه ام حسود نبود دختر

کور خود را شوهر می دادم.

۲۱۹- قونشونون آشی ایچمه لی اولار بیر ایچن بیر ایچیردن: آش همسایه خوردنی است به

شرطی که بخوری و بخورانی.

۲۲۰- قونشونون آشی قونشودا بوشدی: آش همسایه نزد همسایه به مشابه قرض است.

۲۲۱- قونشون پیسده کوچ قوتول: اگر همسایه ات بد است کوچ کن راحت شو.

۲۲۲- قونشونون تو یوغی غاز گورسه نیر: مرغ همسایه غاز است. / (امثال و حکم)

آفتاب خانه ی همسایه گرم تر است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۳- قونشونون قنیزیئنین توپوقی قئللی اولار: دختر همسایه پاچه اش پر از مو است.

(دختر همسایه خوشگل نیست).

۲۲۴- قونشون یاخچی اولسا باغ دوواری نینیر: اگر همسایه ات خوب باشد باغت به دیوار

احتیاج ندارد.

۲۲۵- قونشی آروادی قنژ گورسه نیر: زن همسایه دختر به نظر می رسد.

- ۲۲۶- قونشی اوغلون‌دان چیراغ یانماز: بوسیله‌ی پسر همسایه چراغ تو روشن نمی‌شود.
- ۲۲۷- قونشی پایبی داددی اولار: غذایی که از همسایه می‌رسد مزه‌اش خوب است.
- ۲۲۸- قونشی قونشودان ارث آپاران: همسایه از همسایه ارث می‌برد.
- ۲۲۹- قونشی قونشیا باخار اوزونی اوتا یاخار: همسایه به همسایه نگاه می‌کند و از او تقلید می‌کند و سپس خود را به آب و آتش می‌زند و جهنمی می‌کند  
□ چشم و هم چشمی موجب خسران انسان می‌شود.
- ۲۳۰- قونشی قونشیا باخار گورونی اوتا یاخار: همسایه از همسایه تقلید می‌کند و گورش را به آتش می‌کشد.
- ۲۳۱- قونشیا اومید اولان شامسینز قالار: کسیکه به همسایه امیدوار باشد بدون شام می‌ماند.  
شیر کردن سبتر از آن دارد که رسولی به خرس نگذارد. (سنایی)
- کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من. □ مرده‌ی مرا هیچکس چون من نگیرد. □ پاس توبه ز تو ندارد کس. (امیرخسرو دهلوی) □ کس نکند به جای تو آنچه تو خود به جای خود کنی. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۲۳۲- قوی دیسین‌نر شاه دانه‌نین باغی وار: بگذار بگویند شاه‌دانه باغ دارد.
- ۲۳۳- قویروق چیخارتدیق: دم درآوردم. (نظیر شاخ در آوردم)
- ۲۳۴- قویروقوننان گیردکان سیئندیئریر: با دمش گردو می‌شکند. / (امثال و حکم) از شادی در پوست نمی‌گنجد
- ۲۳۵- قویروقی اولماسیدی دئیردی: اگر دمش بود تیر به شکار می‌خورد (به شکار چیان ناشی گویند).
- ۲۳۶- قویروقی قاپی آراسیندا قالاندا گلر بیزی تاپار: وقتی دمش لای درگیر می‌کند به سراغ ما می‌آید.
- ۲۳۷- قوی کوزه باشینا سوونی ایچ: بگذار سرکوزه آبش را بخور.

بز هم آنرا نمی خورد حواله ی روی یخ است. □ به یخ نویس در آفتاب نه. □ به درد دکان عطاری می خورد. □ برای دم کوزه خوب است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۸- قوی من روضه می اوْخویوم آننان آغلا: بگذار من روضه بخوانم بعد گریه کن.  
پیش از مرگ و اوِیلا □ پیش از چوپِ ان شاء الله □ پیش از چوب غش و ریسه □ آتش ندیده گُر می زند.  
/ (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۹- قویوپ زورنایا چالیر: به بوق و کرنا گذاشته همه جا پخش می کند.

کوس رسوایی کسی را بر بام زند

۲۴۰- قویوسی درین سووی سرین: چاهش عمیق آبش خنک.

روز و روزگاری خوش دارد.

۲۴۱- قویوقازان اوّل اوزی دوشر<sup>۱</sup>: چاهکن در ته چاه است.

چاه مکن که در چاه افتی □ چاه مکن بهر کسی اول خودت آخر کسی.

۲۴۲- قویون اولمویان یئرده گنجیه عبدالکریم دییلر: جایی که گوسفند نباشد به بز عبدالکریم می گویند.

۲۴۳- قویونی قوردا تاپشیئریر: گوسفند را به گرگ می سپارد.

فرزند خود را به نااهل می سپارد

۲۴۴- قویون قوچ اولوپ قاریشماز اوز گئی: هیچگاه میش به قوچ تبدیل نشده و با دیگران در نمی آمیزد.

(برای خود کسی شده و متکبر می شود).

۲۴۵- قویونی درین قازان اوزه دیبینه قالا: چاه کن در ته چاه است. / (امثال و حکم)

۲۴۶- قویون یئیه سی قوردا قاباق گئدر: صاحب گوسفند معمولاً به پیشواز گرگ می رود.

آنکه نعمت دارد برای حفظ آن خود را به خطر می اندازد.

۲۴۷- قیامت دوشده: قیامتی به پا شد.

ضرب المثل های ترکی در... / ۲۸۵

۲۴۸- قیرخ ایلین دیلنچی سینه جمعه گنجه سی اورگه دیر: به گدای چهل ساله شب جمعه را نشان می دهد.

بعد از چهل سال چارواداری، الاغ خودش را نمی شناسد. / (ده هزار مثل فارسی) آزموده را آزمودن خطاست.

۲۴۹- قیرخ ایلین دیلنچی سینه یاعزیز آلاسه اورگه دیر: به گدای چهل ساله یاعزیز الله یاد می دهد.

بعد از چهل سال مهتری دیگر تو بره گم نمی کند! / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵۰- قیرخ ایل کاسب لیقدان سورا کوتومه آستار تیکمه میشم پس از چهل سال کاسبی، هنوز برای کتم آستر ندوخته ام

۲۵۱- قیرخ ایل کاسب لیقدان سورا اووزمه تومان تیکمه میشم: بعد از چهل سال کاسبی هنوز برای خودم تنبان ندوخته ام.

۲۵۲- قیرخ یاشیندا ساز اورگه نن، گوردا اوستاد اولور: هر کس در چهل سالگی ساززدن بیاموزد در گور استاد می شود.

آدم اگر در پیری پلو خوردن یاد بگیرد، لقمه را به گوشش می گذارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵۳- قیئر یلان قوشونفاندی: کشته شده ها از قشون هستند.

(کار هر چه پیشتر رود بهتر و مغتنم است)

۲۵۴- قیئر یئنان زفت اولدی: مثل قیر به انسان می چسبید.

۲۵۵- قئیز آلان آلانا کیمین قیز وئرن اوْلنه کیمین: آنکه دختری را می گیرد تا لحظه گرفتن گرفتار

است اما پدر و مادر دختر تا لحظه مرگ گرفتار دختر خویشند.

۲۵۶- قیز اریپ اوْلماق سارالیپ قالماقدان یاخچنده: ای دختر! آب شدن و مردن بهتر از زرد

شدن و ماندن است

(مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت).

۲۵۷- قیز او یونده تویده اوغلان او یونده خبر یوخ: در منزل دختر عروسی برپاست در خانه ی

داماد هیچ خبری نیست.

۲۵۸- قنیز ئدیم سلطانئدم آداخلاندئم خان اولدوم اره گئنتدیم غول الدوم هر گلنه چول اولدوم: وقتی دختر بودم سلطان بودم وقتی نامزد شدم خان شدم وقتی عروسی کردم نوکر این و آن شدم.  
۲۵۹- قنیز بوغازی قیلجا اولار گلینینکی اوننان اینجه کیوانینکی تیرجه اولار: دختر کم غذاست عروس کم غذا تر، زن که شد شکمو می شود.

۲۶۰- قنیز دئییر اوچ گون منی آتمئین اوزومه یئر آچارام: دختری که تازه به دنیا آمده می گوید. سه روز مرا دور نیندازید برای خودم جا باز می کنم.

۲۶۱- قنیز قاپیئسی شاه قاپیئسی: در دختر در شاه است.

۲۶۲- قنیز قئرئینده دانئسی بویونونا دوشر: وقتی دختر پیر شد سربار دایی می شود.

۲۶۳- قنیز لار بولاقیئننان سو ایچیپ: از چشمه دختران آب خورده.  
(زیبا شده است).

۲۶۴- قنیز نه نه سی دوز نه نه سی: مادر دختر عزیز دردانه است.

۲۶۵- قنیز ئیمئیز کلین اولدی آرامیز سرین اولدی: دخترمان عروس شد میانه مان شکر آب شد.

۲۶۶- قنیزی بله یئخ اوت یانیننا، اوغلانی بله آت قارایچینه: دختر را قونداق کن و در مقابل آتش بگذار پسر را قونداق کن توی برف بیانداز. *پیشکش "به تبرستان" به تبستان*  
دختران تحمل گرما دارند پسران تحمل سرما.

۲۶۷- قنیز ئیشمادیق ایستی سیننن کور اولدوق توتونونن: از گرمای آتش گرم نشدیم اما از دود آتش او چشمان کور شد.

۲۶۸- قنیزی قویدون بئشیگه، جهازین قوی ائشیگه: وقتی دختر را در گهواره گذاشتی جهازش را آماده کن.

۲۶۹- قنیزیل «آچار»، دمیر قاپیئنی آچار: کلید طلایی در آهنی را باز می کند.  
ثروت و مکنّت کلید هر مشکل است.

۲۷۰- قنیزیل تشته قان قوسور: در تشّت طلا خون استفراغ می کند.

در حد اعلای تنعم خون دل میخورد. □ با نعمت بسیار گرفتار مصیبت است.

۲۷۱- قنیزیل گولون بش گون عمری اولار: گل سرخ پنج روز عمر می‌کند.

گل همین پنج روز و شش باشد. (سعدی) گل عزیز است غنیمت شمردیش صحبت (حافظ)

۲۷۲- قنیزیل یئرده چورومز، گوزل اوزون بورومز: اگر طلا بر روی زمین بماند خراب نمیشود.

زن زیبا رویش را نمی‌پوشاند.

پری رو تاب مستوری ندارد.

۲۷۳- قنیزیم اوتوسون یای گونونده اوقلی قوجاقینندا، گلینیم اوتوسون یاز گونونده

قنیزی قوجاقیندا: دخترم در تابستان پسرش در بغل باشد. عروسم در بهار دخترش در بغل باشد.

مادر عروس برای دخترش آرزوی پسر می‌کند برای عروستش آرزوی دختر.

۲۷۴- قنیزیم سنه دئیئم، گلینیم سن ائشئید: دخترم به تو می‌گویم عروسم تو بشنو.

به در می‌زند که دیوار بشنود. □ به نعل می‌زند که میخ بفهمد. □ آهنگر سر بز را برید تا چشم خرس

بترسد. □ بچه خود را می‌زند تا چشم همسایه بترسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۵- قنیزین اولدی دورسویون اوغلون اولدی دور گئیئن: (کنایه از اینکه دختر ثروت والدین

را به خانه‌ی شوهر می‌برد و بالعکس). اگر دخترت متولد شد لباس‌ها و طلاهایت را برکن و اگر پسر متولد

شد آماده‌ی پوشیدن و تزئین باش.

۲۷۶- قنیزین اولدی قیئرمیزی دونون چئارن: وقتی صاحب دختر شدی لباس سرخت را

درآور.

همه توجه‌ها به جانب دختر می‌شود.

۲۷۷- قنیزین چوره‌کی پراکنده اولار: نان دختر پراکنده می‌شود.

غالباً دختر تا سامان گیرد خانه به دوش است.

۲۷۸- قنیزین دولته زیانی وار: دختر برای ثروت انسان زیان دارد.

۲۷۹- قنیزینی دویموین دیزینی دویر: کسیکه دخترش را نزد بر زانویش می‌کوبد.

در تربیت دختر خانواده گویند.

۲۸۰- قیسیسا یاتدیق اوزون دوردوق: کوتاه خوابیدیم و دراز بیدار شدیم.

آمد بر سرم آنچه که فکرش را نمی کردم.

۲۸۱- قیش چنخار اوزی قارالیق قالار کؤموره: زمستان می گذرد رو سیاهی به زغال می ماند. /

(امثال و حکم)

۲۸۲- قیشدا الو پیلودان یاخچیدی<sup>۱</sup>: در زمستان آتش از پلو بهتر است

□ در زمستان جُل بهتر از یک دسته گل است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۸۳- قیشدا کورکی اولاننان یایدا مُلکی اولاننان اویناماق- اولماز: با کسیکه در زمستان لباس

گرم دارد و در تابستان باغ دارد نمی توان حریف شد.

آنکه در زمستان پوستین دارد ترس از سرما ندارد و آنکه باغ شخصی دارد در تابستان مرفه است.

۲۸۴- قیشدان بیر گون قالسا قیش قیشلیقین ائلر: اگر یک روز از زمستان باقی مانده باشد

زمستان کار خود را می کند.

۲۸۵- قیش قیش لیقین گویده ائله مه سه یئرده ائلر: زمستان اگر کار خودش را در آسمان انجام

ندهد در زمین انجام می دهد.

۲۸۶- قیش گلمه میش قاراگنجی جانینمی آلدی: قبل از آمدن زمستان بز سیاه روزگارم را سیاه

کرد.

در فصل زمستان احشام به صحرا نمی رود.

۲۸۷- قیش گوزی کوراولار: چشم زمستان کور می شود.

سرمای زمستان فقیر و غنی نمی شناسد.

۲۸۸- قیناماقا سئیقیر اتی: برای جوشیدن گوشت گاو بهتر است.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می خواهد و مرد کهن

۲۸۹- قیچی سینان قیچی سیئننن- در دین بیلر: پا شکسته درد پا شکسته را می داند.

شکسته استخوان داند بهای مومیائی را

۲۹۰- قیچین یورقانیجا اوزات: پایت را به اندازه‌ی گلیمت دراز کن.

به اندازه‌ی بود باید نمود.

۲۹۱- قیصره ملخی: گدای سر قیصریه.

۲۹۲- قئیلینج، اوز قینن کسمز: شمشیر غلاف خود را نمی‌برد.

اقربا و خویشاوندان به هم خیانت نمی‌کنند

۲۹۳- قئیلینج یاراسی توختار دیل یاراسی توختاماز: زخم شمشیر خوب می‌شود، زخم زبان

خوب نمی‌شود.

۲۹۴- قیلینجین یئککه سین گوئی کسمه سن ده قورخوداران: شمشیر بزرگ را بردار اگر نبوی،

می‌ترسانی

۲۹۵- قئینئندان چیخمامیش قئنن جیئریر: قبل از خارج شدن از غلاف غلاف خود را پاره

می‌کند.

هوای نزدیکان ندارد.

۲۹۶- قین آتا، ساری یاقده جانیمایا، قینه نه ساره کوپک دی دالیمدا یاتار: پدر شوهر

روغن حیوانی است به دل می‌چسبد مادر شوهر سنگ زرد است در پشتم می‌خوابد.

(از زبان عروس)

۲۹۷- قینه نن چوخ ایستر: مادر زن یا مادر شوهرت دوست دارد.

(اگر کسی سر غذایی برسد که در حال تمام شدن است اما اندکی باقی مانده می‌گویند...)

۲۹۸- قینه نه ! گلین اولمامیشان؟: ای مادر شوهر! مگر تو عروس نشده‌ای؟

۲۹۹- قینه نه نین اوج آدی اولار، ده ده اویونده بی ایمان، اریانیندا خانیم- قونشو

یانیندا آرواد. مادر شوهر سه نام دارد. در خانه پدری، بی‌ایمان نزد شوهر، خانم نزد همسایه، زن

(از قول عروس گفته اند.)

## «ک»

- ۱- کاجی هیج دن یاخچیئدی: کاجی به از هیج چی. / (امثال و حکم)
- ۲- کاسا کوزه‌نی منیم باشیمدا سیندیرما: کاسه و کوزه‌ها را بر سر من مشکن. / (امثال و حکم)
- ۳- کاسب آلاهیئین حبیبئدی: کاسب حبیب خداست.
- ۴- کاسبلیق اولمیاندا دلک دله‌گین باشین قیرخار: وقتی بازار کساد باشد سلمانی سر سلمانی را اصلاح می‌کند.
- ۵- کافرلیق یاخچیئدی اگر اودونیا دا پوخی چیخمئیا: کافر بودن خوب است به شرطی که در جهان آخرت گندش در نیاید.
- ۶- کافر مسلمان ائلئیر: کافر را مسلمان می‌کند.  
(اگر کسی را خیلی اذیت کنند یا کتک بزنند گفته می‌شود).
- ۷- کافرین تنبلی کشیش اولار مسلمانین تنبلی درویش اولار: کافر تنبل کشیش می‌شود  
مسلمان تنبل درویش می‌شود.
- ۸- کانچییه دیدیلر کان گلیر دیدی داغ گلسین: به معدنچی گفتند کان می‌آید گفت کوه بیاید.
- ۹- کبینیم حلال، جانیم آزاد: مهمرم حلال جانم آزاد.  
وقتی زن ناراضی می‌خواهد طلاق گیرد.
- ۱۰- کبینی نمه‌دی هشت یکی نمه اولار: مهریه‌اش چیست که هشت یکش چه باشد.  
□ مورچه چیست که کلّه پاچه‌اش چه باشد. □ سگ چیست که پشمش چه باشد. □ گنجشک چیست که آبگوشتش چه باشد!
- کرم چیست فشار خورش چه باشد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱- کتدن گلن وارئییدی: یکی از روستا آمده بود.
- (اگر کسی به حرف دیگران، گوش نداده و در آخر بخواهد نتیجه‌اش را بداند می‌گویند.) یا وقتی

بخواهند موضوع صحبت را عوض کنند.

۱۲- کتدی نه بیلیر کتده آیینن نچه سیئدی: روستایی از کجا می‌داند که در ده چندم ماه است.

□ از خرمی پرسند چهارشنبه کی است . □ دیوانه را مپرس که از ماه چند است. / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۳- کتدئییه دیدیلر دانیش دیدی گالیش: به روستایی گفتند: حرف بزن گفت: گالش.

۱۴- کچل اگر حکیم اولسیدی اوز باشین درمان ائلردی: کل اگر طبیب بودی سر خود دوا

نمودی.

۱۵- کچل اوز باشیننا آند ایچر: کچل به سر خود قسم می‌خورد.

۱۶- کچل باخار گوزگئییه آدین قویار اوزگئییه: کچل به آینه نگاه می‌کند نامش را بر روی دیگری

می‌گذارد.

۱۷- کچل باشین بوردا یووار اوردا تارار: کچل اینجا سرش را می‌شوید آنجا شانه می‌کند.

۱۸- کچل باشیننان قورخار کورگوزوننن: کچل از سرش می‌ترسد کور از چشمش.

چون هر دو عضو آسیب‌پذیر است.

۱۹- کچل باشینا یئتیشنه توی الدن چنخان: تا کچل به سرش برسد عروسی تمام می‌شود.

□ تا تو تفنگ و یراق ببندی دعوا تمام شده است . □ تا تو فکر رخت می‌کنی، ننه! منو سیاه بخت

می‌کنی. □ تا بند قبابازکنی صبح دمیده است. (بیدل کرمانی).

□ تا تو از بغداد بیرق آوری در کلاته کشت نگذارد کلاغ (۹).

□ تا تو کوک کنی ما رنگش را هم زده‌ایم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰- کچل باشین قاشینا اختیاری الدن گیدر: تا کچل سرش را بخاراند اختیار از دستش خارج

می‌شود.

۲۱- کچل شانسی اوجا اولار: شانس کچل زیاد می‌شود.

۲۲- کچل عیار اولار: کچل عیار می‌شود.

۲۳- کچل قنیزئین نمه‌سی وار دمیردن بیر تراقی: دختر کچل چه دارد یک شانه آهنی.

۲۴- کچله بیر آمه یارادی: کچل هم به درد کاری خورد.

۲۵- کچل کچله یئتیشنده باشی قاشینار: کچل وقتی به کچل می رسد سرش می خارد.

۲۶- کچله دیدیلر: باشین تارا، دیدی یودوم تارا دیمدا: به کچل گفتند: سرت را شانه کن. گفت:

شستم شانه هم کردم.

۲۷- کچل هر نمه ایله سه اوز باشینا ایلر: کچل هر کاری کند برای سر خود می کند.

□ کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی. / (امثال و حکم)

۲۸- کچل یالامانی قاباخلار: کچل در لیسیدن جلو می افتد.

(در گفتار فرصت را از دیگران می گیرد.) به این معنی نیز به کار می رود که «کچل» به استقبال «گر»

می رود.

۲۹- کچللیئقی بس دویور جیبینه دمیر تراق قویور: کچل بودنش بس نیست به جیبش شانه ی

آهنی می گذارد.

۳۰- کچلی گرک گون چیئخمایش آللادان: کچل را باید قبل از طلوع آفتاب فریب داد.

۳۱- کچلین آدینی قویالار زولفعلی، کورون آدین نورعلی: اسم کچل را زلفعلی می گذارند و

اسم کور را نور علی.

□ اسم ترسو را گذاشته اند هیبت الله. □ بن عکس نهند نام زنگی کافور. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۲- کچلین تندیری ایستی اولار: تنور کچل گرم می شود.

۳۳- کد خدا میر حیدر اولوپ، دنیا باشیمیزا دار اولوپ: کد خدا میر حیدر شده دنیا برایمان تنگ

شده.

۳۴- کد خدانی گؤر کندی چاپ: کدخدا را ببین، ده را بچاپ.

۳۵- کر آدام گولمه لی سوزه ایکی دفعه گولر: آدم کر دوبار می خندد.

یک بار با جمع می خندد و بار دیگر وقتی موضوع را می فهمد.

۳۶- کرسی آلتی قیشلاقیم ده کرسی اوستی ییلاقیم: زیر کرسی قشلاقم است روی کرسی

ییلاقم. غم بود و نبود ندارم

۳۷- کر قولاقینا سوز گئت مز، مگر اینکه قشقیراسان: به گوش کر حرف نمی‌رود مگر اینکه فریاد بزنی.

۳۸- کر کورون کاغاذین اوخومور: کر نامه کور را نمی‌خواند.  
(شلوغ است) کی به کیه، تاریکیه!

□ گربه به دنبه افتاد، سگ به شکمبه افتاد، آتش به پنبه افتاده. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹- کرمان جامی کیمین جینگیلله مه: مثل جام کرمان صدا درنیار.

۴۰- کر مه‌نی دادیر آلیر: تپاله را می‌چشد و می‌خرد.

از بس محتاط و ممسک است.

۴۱- کریمه چوخ اومید اولا بیلیمم گرک حکیمه ده بیر گؤرسه دم<sup>۱</sup>: به کریم نمی‌توانم ام دوار باشم باید به حکیم هم نشان بدهم.

باید با صاحب‌نظران مشورت نمایم.

۴۲- کسکسک اوتوروپ داشا آغلیر: کلوخ نشسته برای سنگ گریه می‌کند.

۴۳- کسکسک دییر: یاغیش یا قساده‌اش ایسلانار: کلوخ می‌گوید اگر باران ببارد سنگ خیس می

شود.

۴۴- کشتی لری غرق اولوپ: کشتی‌هایش غرق شده.  
ماتم گرفته و گریه می‌کند.

۴۵- کفگیر دئیئپ قازانین دیبینه<sup>۲</sup>: کفگیر به ته دیگ خورده. / (امثال و حکم)

۴۶- کفن سیز لیقدان دیئریندی: از بی کفن زنده است.

از زندگانی چیزی ندارد.

۴۷- کفن مفتله اولسا اولن چوخ اولار: اگر کفن مفت باشد مرده زیاد می‌شود.

۴۸- کفن یئر تاندی: کفن پاره کن است.

۱- یکی گفت: فرزندم مریض است. دیگری جواب داد: خدا کریم است. مرد گفت: کریمه....

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۷۹۵

(به کسی گفته می‌شود که از مرگ رسته باشد.)

۴۹- کفنی سارالمامیش ارث داعواسی ائله مه: قبل از اینکه کفن مرده زرد شود دعوای ارث و

میراث نکن.

۵۰- ککلیک باشین قویوپ قارا، قویروقی ائشیگده<sup>۱</sup>: کبک سرش را زیر برف کرده و دُمش بیرون

است.

۵۱- ککلیگی آرنپ: پیش از حد خورده.

(حالش خراب است.)

۵۲- کلافچه نین باشین ایتیریپ: سر کلاف را گم کرده است.

۵۳- کله جوشا الین یوسان پیلووا گرک غُسل ائلیین: اگر برای کله جوش دست را بشویی برای

پلو باید غسل کنی.

۵۴- کله‌سی قورما سبزی اینسی وئریر: کله‌اش بوی قورمه سبزی می‌دهد. (امثال‌الحکم).

۵۵- کمجه اوی اولانین داغلار جا محنته اولار: کسیکه خانه‌ای به اندازه غریبیل داشته باشد به

اندازه‌ی کوه‌ها غم خواهد داشت.

۵۶- کمک هاردا چوره‌ک اوردا: روزی در جایی است که مردم به همدیگر کمک کنند.

۵۷- کند اوچوپ کسسه گیننن معلومدی: ده خراب شده از کلوخش پیدا است.

آثار زیبایی هنوز هم در چهره و اندامش پیدا است. یا آثار قدرت و توان جسمی هنوز در بدنش پیدا

است.

۵۸- کند اولوسون بوردا قویلا مئینن: مرده‌ی دهکده را اینجا چال نکنید.

۵۹- کند اولوسی سدر و کافوری نینیر: مرده‌ی ده سدر و کافور نمی‌خواهد.

۶۰- کند حمامی بورقونی نینیر: حمام ده به بوق احتیاجی ندارد.

□ لنگ گیوه به سر نیزه چه کار دارد؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۶۱- کند کدخداسیز اولماز: دهکده بدون کد خدا نمی‌شود.

۶۲-کنگر یئنیپ لنگر سالیپ: کنگر خورده لنگر انداخته. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۳-کنده قورت گلنده کوپه‌گی هوشیار بیلر: وقتی گرگ به ده حمله می‌کند گمان می‌کند که سگ هوشیار است.

هر دزدی با احتیاط وارد خانه‌ی کسی می‌شود - صاحبخانه را بیدار می‌داند.

۶۴-کندی ساتیپ کدخدا اولوپ: دهمکه را فروخته و کد خدا شده.

۶۵-کوپک آدامان وفالی اولار: سگ از انسان باوفا تر می‌شود.

۶۶-کوپک دیدی: من صاحبیمه وفا دارم یئدی دنه اوغلی اولسون، هر بیری بیرتیکه ونرسه یئیه‌رم دویارام: سگ می‌گوید: من به صاحبم وفادارم، هفت پسر داشته باشد، هر کدام یک تگه نان بدهند سیر می‌شوم.

۶۷-کوپه گین ابلهی تازی اولار آدامین ابلهی کشتی گیر: سگ ابله تازی می‌شود مرد ابله کشتی گیر. (همیشه باید در تمرین و رژیم باشد!) - خلاف عقاید امروزی

۶۸-کوپه گین ابلهی کوچوگونن اونیار: سگ ابله با توله بازی می‌کند.

۶۹-کوت پیچاقی بوغازا چئکمزلر: چاقوی کند را به گلو نمی‌کشند.

۷۰-کوچه‌لری اولچور: کوچه‌ها را اندازه می‌گیرد. و لگردی می‌کند.

۷۱-کور آتین کور نالبندی اولار: اسب کور نعل بند کور دارد. نظیر:

بله دیگ بله چغندر

۷۲-کور آلا‌ه دان نمه ایستر؟ ایکی گوزی بیر ایری بیرئی دوز: کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا، اگر چه یکی هم معیوب باشد.

□ کل از خدا چه می‌خواهد دو زلف رعنا.

۷۳-کور آلا‌ها نه جور باخار آلا‌ه‌دا کورا، اوجور باخار: کور به خدا هر طور نگاه می‌کند خدا هم به او همان‌طور نگاه می‌کند.

۷۴-کوروں آدین قویالار چیراغ علی: اسم کور را چراغ علی می‌گذارند.

۷۵-کور اوجاق: اجاق کور. (بی بچه)

۷۶- کورا گنجه گونوز بیر اولور: برای کور شب و روز یکی است.

□ کور آئینه شناسد هیئات □ آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی. □ برای کر چه بزنی برای کور چه برقصی. / (ده هزار مثل فارسی) □ چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست. (حافظ)

۷۷- کور الینه بیره دوشوب: به دست کور کک افتاده.

برای بهانه جو بهانه پیدا شده

۷۸- کورا مولچگ تپیگ و وروپ: پشه لگد کرده.

به طنز یعنی خیلی مریض است.

۷۹- کور اولسون او گوزکه اوشاقین تانیمئیا: کور شود چشمی که فرزند خود را نشناسد.

۸۰- کورا وئرمه شله وئرمه، وئر منه: به کور مده به شل مده به من بده.

۸۱- کور بیرینا کر بیرینا: کور به یک طرف و کر به یک طرف.

۸۲- کورپودن گئچنده قئیچی سیئنده: موقع گذشتن از پل پایش شکست.

۸۳- کورپی بله اوزاق اولماسیدی ده دم ایندییه گلمیشدی: پل اگر دور نبود پدرم تا حالا

برگشته بود.

۸۴- کورپی قالپ چائین اوتایندا: پل در آن طرف رود باقی مانده.

کار از کار گذشت.

۸۵- کورت دوشوپ: کورچ شده. برای ماکیان گویند.

مرغی که روی تخم مرغ می‌نشیند و جوجه در می‌آورد.

۸۶- کور توتدوقون بور آخماز: کور چیزی را گرفته ول نمی‌کند.

۸۷- کور دیلنچی کیمین گوزی اللرده: مانند سائل کور چشمش به دست دیگران است.

۸۸- کوررار ایچینن بادام گوز سئچمیشن؟: در بین کورها چشم بادامی انتخاب کرده؟!....

۱- دختری نامزد کرده بود. مادرش او را نصیحت کرد که اگر همان شب اول بتوانی یک پدر سوخته به شوهرت بگویی خرت از پل گذشته است. اتفاقاً داماد مکالمه‌ی آن دو را شنیده و در گوشه‌ای از حجله چوبدستی بزرگی پنهان ساخته بود. شب عروسی دخترک مدتی با داماد به شوخی پرداخته و سرانجام به او گفت: پدر سوخته. داماد چوبدستی را برداشته و محکم به پای او کوبید و پای عروس شکست فریاد عروس بلند شد و اهالی خانه به اتاق ریختند و پرسیدند که چه اتفاقی افتاده است؟ داماد گفت: کورپودن ....

۸۹- کورسی آلتیندا مرگ بر شاه دیماقین فایداسی یوخ: در زیر کرسی مرگ بر شاه گفتن فایده‌ای ندارد.

۹۰- کور قالاسان امین آوا<sup>۱</sup> بیر کده ایکی هوا: کور شوی ای امین آباد یک ده و دو هوا.

□ قربون برم خدا را یک بوم و دو هوا را. □ اینجا برم سرما را، آنجا برم گرما را. / (امثال و حکم)

۹۱- کور قوشون روزوسون آلاله لوواسیندا وئرز: روزی پرندۀ کور را خدا در لانه‌اش می‌دهد.

۹۲- کور قیئزئیمی اره وئرز دیم اگر قونشوم قونشی اولیدی: دختر کور خود را شوهر می‌داده اگر همسایه‌ام همسایۀ خوبی بود.

۹۳- کور کئچلدن تاراخ ایستیر: کور از کچل شانه می‌خواهد.

۹۴- کور کورا جرت دیمه‌سه، معاشی گچمز: کور اگر به کور نگوید «جرت» زندگیش سپری نمی‌شود.

□ دنیا را ببین چه فنده کور به کچل می‌خنده. □ غربال به قلیان می‌گوید دو سوراخ داری / چس را ببین که به غلیان می‌گوید بوگندو. □ سیر یک روز طعنه زد به پیاز که تو مسکین چقدر بدبویی! / (ده هزار مثل فارسی)

۹۵- کور کورا دئیر جرت گوژن بولاماچ ائله سورت گوژن: کور به کور می‌گوید عصایم به چشمت نخورد.

□ آبکش به کفگیر می‌گویند نه سوراخ داری. □ دیگ به دیگ می‌گوید روت سیاه، آبکش به آفتابه می‌گه: دو سوراخه. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۶- کور کورا قلیان تازالیر: کور برای کور قلیان چاق می‌کند.

۹۷- کور کورون عریضه سینی اوخومور: کور عریضه کور را نمی‌خواند.

۹۸- کور کورون فرمانیندا دویور: کور به فرمان کور نیست.

۹۹- کور کوری تاپار، سو چوققوری: کور کور را پیدا می‌کند، آب گودال را. کند

همجنس با همجنس پرواز.

□ جاذب هر جنس را همجنس دان. / (مولوی)

۱۰۰- کورکوموزه بیت سالدی: به بالا پوشمان شپش انداخت.

(نگرانمان کرد)

۱۰۱- کورگوزوننن قورخار، کچل باشئننان: کور از چشمش می‌ترسد کچل از سرش.

۱۰۲- کورونان «شیر-خط» اوینور: با کور شیر و خط بازی می‌کنند.

۱۰۳- کوزه اوز سوون وئرر: از کوزه همان برون تراود که در اوست. / (امثال و حکم)

۱۰۴- کوزه‌چی کوزنین سیئنیقیئندا سواچر: کوزه‌گر در کوزه‌ی شکسته آب می‌خورد.

□ کفش پینه دوز پاشنه ندارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- کوزه چینیینه قورودی: از بس حرف زد کوزه در روی دوشش خشک شد.

□ (کنایه از پر حرفی است.)

۱۰۶- کوزه سی چوخ سوتوتار: در کوزه‌اش آب زیادی جا می‌گیرد. آدمهای با ظرفیت و صبور را

می‌گیرند.

۱۰۷- کوسسا کنده گیرمه میش دایرانی گئیئریر: کوسه وارد ده نشده دایره را می‌آورد.

□ مترادف، قاطرچی نشده کفرش را یاد می‌گیرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۸- کوسسا گئندی سقل گئیره بیئقیئدا قویدی گلدی: کوسه رفت تا ریش بیاورد سبیل را

هم گذاشت و آمد.

۱۰۹- کوسن باریشار، اولن تورپاقا قاریئشار: تهرکننده آشتی می‌کند و مرده قاطی خاک می‌شود.

□ آنکه قهر کند آشتی می‌کند. آنکه می‌میرد برای همیشه از دست رفته است.

۱۱۰- کوفته پیش، آغزیئما دوش: کوفته بیز، و در دهان وارد شو.

۱۱۱- کول باش<sup>۱</sup>: خاک بر سر

۱۱۲- کون فیکون<sup>۲</sup> اولدی: کون فیکون شد.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۴۲۵

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۸۴

(کن فیکون)

۱۱۳- کهنه حمام کهنه تاس: حمام کهنه و طاس کهنه.

۱۱۴- کهنه خرمن سوورما: خرمن کهنه به باد نده.

(از گذشته‌ها یاد مکن.)

۱۱۵- کهنه قباله دی: قباله‌ی کهنه‌ای است.

درباره‌ی افراد پیر و جهان‌دیده گویند.

۱۱۶- کهنه قبر ستانین توزون سوپورور: خاک قبرستان کهنه را باد می‌دهد.

(به ماجراهای بسیار دوری استناد می‌کند.)

۱۱۷- کهنه کنده تازا نرخ- قویور: به ده کهنه نرخ نو می‌گذارد.

۱۱۸- کیشی سوزی بیر اولور: حرف مرد یکی است.

۱۱۹- کیشی فَعَلَه‌دی آرواد بَنّا: مرد عمله است زن بَنّا.

۱۲۰- کیشی که آرواد سیز اولدی اوئی سوپور مه میش قالان: خانه مرد بی‌زن جارو نشده

می‌ماند.

۱۲۱- کیشلیق اگر بیغادی پیشیک هامیدان چوخ کیشیدی: اگر مردی به سبیل است گربه از

همه مردتر است.

۱۲۲- کیشی منی بوشوران نئیه شاققی شاققی قوشوران: ای مرد اگر می‌خواهی طلاق دهی

چرا دیگر عیب به روی من می‌گذاری.

۱۲۳- کیشینین تومانی ایکی اولسا آرواد آلماتق فکرینه دوشور: وقتی شلوار مرد دو تا شود به

نکر زن دوم گرفتن می‌افتد.

□ هر که مالش زیاد باشد خانه‌اش تنگ می‌شود و زنش بد گل □ نبودولت زنش زشت می‌شود و

خانه‌اش تنگ. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۴- کیشینین چوره‌گی سوفرادا اولسون اوزی ائشیکده: نان مرد در سفره باشد خودش در

خارج از خانه.

□ شوهرم شغال باشد نانمش در تغار باشد.

۱۲۵- کیشینئن قیمتی انگینین آلتئندادی: قیمت مرد در زیر فک او قرار دارد.

□ مرد است و قولش. / (امثال و حکم)

زبان در دهان ای خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر

۱۲۶- کیم ائیریر کیم توخور: کی می ریسد کی می بافد.

□ کی کاشت و کی درو کرد؟ □ که زند دسته ی هاون که خورد حلیم روغن. □ کبوتر دانه جمع می کند

کلاغ می خورد. □ رقص مال ماست عرقچین مال دیگران. □ کوزه سر ما شکست، سکه گیر دیگران آمد. /  
(ده هزار مثل فارسی)

۱۲۷- کیمدی کیمدی چوبان اوغلی: کیه کیه پسر چوپانه.

(انتظار فرد مهمی را می کشیدیم، در مقابل او کسی دیگر آمد.)

۱۲۸- کیم سنه دئیئپ گوزون اوستونده قاش وار: کی به تو گفته بالای چشمت ابروست.  
از گل لطیف تر سخنی به تو نتوان گفت.

۱۲۹- کیم کیمه ده: کی به کیه. هرج و مرج است.

۱۳۰- کیمین آتئنا یابی دئمیشیق: به اسب چه کسی یابو گفته ایم؟

۱۳۱- کیمین پیشیگینه پیش دیمئیشیق: به گربه ی چه کسی پشت گفته ایم؟

کیمین تو یوقونا داش آتمیشیق: به مرغ چه کسی سنگ پراندیم؟

۱۳۲- کیمین دهده سی ین؟ نه نه لی لر دهده سی: پدر کی هستی؟ پدر، مادر دارها.  
حرمت پدری بیشتر به داشتن مادر فرزندان است.

۱۳۳- کیمین نه نه سی ین؟ دهده لی لر نه نه سی: مادر کی هستی؟ مادر پدر دارها.  
حرمت مادری بیشتر به داشتن پدر فرزندان است.

۱۳۴- کیمین سازیننا اوینویوم: به ساز کی برقصم.

۱۳۵- کیوانی توتاریاقی، گلین یئیر قیماقی: زن روغن می گیرد عروس سر شیرش را می خورد.  
مادر زن زحمت می کشد عروس در فکر خوشی خویش است.

## «گ»

- ۱- گامیش اولاً، قمیش<sup>۱</sup> اولاً، یئمه میش اولاً؟ گاومیش باشد و نی هم باشد و نخورده باشد؟
- ۲- گامیش وکیل اولسا، انباری اوزونه چنخار: اگر گاومیش وکیل باشد انبار را برای خودش برمی‌دارید.
- ۳- گاه مینیر دایی بابانی گاه مینیر بابا دایئنی: گاهی دایی سوار بابا می‌شود گاهی بابا سوار دایی.
- گهی پشت برزین و گه زین به پشت.
- ۴- گنت اوجا کوللوگن کول سوورباشان که توزی گنتسه قومی قالار: خاک خرابه‌ی (تل خاکستر) بلند را بر سر کن که اگر گردش بریزد ششش باقی می‌ماند.
- اگر گُه خوری گُه آدم پلویی را بخور. □ با بزرگان همنشینی کن - به کارهای بزرگ اقدام کن و یا هر اقدامی می‌کنی همت خود را بلند دار تا اگر نتیجه‌ی کاملی به دست نیاوردی سود اندکی عایدت شود.
- ۵- گنت چناغیم! گل چناغیم! آراداسین چناغیم! برو کاسه چینی من! بیا کاسه چینی من! و در این میان بشکن کاسه‌ی چینی من!
- اقوام و خویشان آیند و روند در این میان من در عذابم
- ۶- گنت دُعالی اوی قازان دعاسیز اوی تنز داغیئلار: برو خانه‌ای با دعا طلب کن خانه‌ای که دعا در آن نباشد زود خراب می‌شود.
- خانه‌ای در آن یاد و نام خدا نباشد زود ویران می‌گردد
- ۷- گنت دوست قازان دشمن اجاق باشیئندا: برو برای خودت دوست پیدا کن زیرا دشمن در نزدیکی توست.
- (گاهی هم با تعجبی و تأسف درباره‌ی یکی از نزدیکان که دشمنی کند گفته می‌شود).

۱- قمیش = نی، خیزران، مزاحم، انگل.

۸- گنت قربان اول دشمنه دشمن قویماز آدام دوشه: برو فدای دشمن شو زیرا دشمن نمی گذارد انسان سقوط کند.

۹- گنتدی بینق گنتیره سققلی ده قویدی گلدی: رفت که سبیل بیاورد ریش را هم گذاشت و آمد.

۱۰- گنتدی عرب نی چالان یثره: رفت به جایی که عرب نی انداخت.

۱۱- گنتدیم اوزرریگ داغیئنا دیدی: بنناوا بئچارا! اوزرریگ توک اوجاقا: رفتیم به کوه اسپند

گفت: ای بینوا! ای بیچاره! اسپند بریز در آتش. در تعریف اسپند گویند.

۱۲- گنتدین کورلار شهرینه سنده بیر گوزون یوم: وارد شهر یک چشمان شدی یک چشم شو.

خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو.

□ در شهر کوران یک چشمت هم بگذار. رفتیم شهر کورها دیدیم همه کور منجم کور. □ در شهر نی سواران باید سوار نی شد.

۱۳- گنتدین گوردون آت، یئ یانیندا یات: رفتی دیدی اسب، بخور پهلویش بخواب.

وقتی امکان زیستن فراهم است آسوده باش.<sup>۱</sup>

۱۴- گنتدین گوردون قویون، یئی قالسین قوری بویون: رفتی دیدی گوسفند فوراً آنرا بخور

فقط گردنش بماند.

۱۵- گنتدین گوردون گنجی، یئ قالسین قوری قیچی: رفتی دیدی بز بخور فقط پایش بماند.

۱۶- گنتدین گوردون ده وه مین گل اوه: رفتی دیدی شتر سوار شو بیا به خانه.

۱۷- گنتدین گوردون لوتی، بیر ساعت اوننان اوتی: رفتی دیدی لوطی یک ساعت با او بنشین.

همنشینی یک روزه با عیاران غنیمت است.

۱۸- گنتدین گوردون ماللا، اوتی قاش قاباقین ساللا: رفتی دیدی ملا بنشین و اخم کن.

۱۹- گنتدین گوردون هامی کور سنده کور: رفتی دیدی همه کورند تو نیز کور باش.

□ خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو. / (امثال و حکم)

۱- اشاره به داستان گرگی است که خواست اسب را بخورد اسب او را دنبال «قمهی» (شلاق) فرستاد و خود را خطر رست (دنبال نخود سیاه فرستاد) و گرگ وقتی که به خود آمد گفت گیتدین.... (دو ضرب المثل بعدی هم در همین پاره است.)

ضرب المثل های ترکی در... / ۳۰۳

۲۰- گئندین گوردون یئماق نه لازم دیماق: رفتی و دیدی خوردنی هست دیگر نیاز به تعارف نیست.

۲۱- گئتمه سین او پیسی که یئرینه یاخچی گله جاق: نمیرد آن شخص بدی که آدم خوبی قرار است جانشین او شود.

□ سگ نشنید به جای کیپایی، کله پز برخاست سگ جایش نشست. □ صد رحمت به نادر قلی افشار □ به جای مه نشنید عقرب کور. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲- گئتمه گوزومنن گئدرم اوزومنن: از کنارم مرو و گرنه از هوش می روم.  
از من جدا مشو که توام نور دیده ای آرام جان مونس قلب رمیده ای  
(حافظ)

۲۳- گئچ گلدی تنز اور گندی: دیر آمد و زود یاد گرفت.  
□ دیر زائیده زود می خواهد بزرگ شود. / (ده هزار مثل فارسی)  
دیر آمد و زود همه فن حریف شد  
۲۴- گئجه اودونا گئدن چوخ اولور: شب خیلی ها ادعا می کنند که برای آوردن هیزم می روند.  
ولی روز خبری نیست.

۲۵- گئجه گونوزوم بیر اولوپ: شب و روزم نظیر هم شده است.  
روزگارم سیاه شده یا شبها خواب ندارم.

۲۶- گئجه گونوزه یئتیشمز: شب مثل روز نمی شود.  
۲۷- گئجه نین شوملوقی اول آخشامننن معلوم اولار: شومی شب از اول غروب مشخص می شود.

۲۸- گئچدی بهار عُمری میئز ایت گولوفه گئچن کیمین: بهار عمر مان گذشت مثل گذر سگ از سوراخ دیوار باغ.

(زندگی مان به دشواری سپری شد.)

۲۹- گئچدی یقه میزه: گریبانم را گرفت.

دست بردار نیست.

۳۰- گنجه نامردین کورپوسوننن قوی آپارسنن سنل سنی، یاتما تولکی کولگه سننده

قوی یئسنن بیر ایت سنی:

از پل شخص نانجیب عبور مکن بگذار سیل ترا ببرد، به زیر سایه روباه پناه مبر اگر چه سگی ترا بخورد.<sup>۱</sup>

۳۱- گنچن گونه گون چاتماز: هیچ روزی به خوبی روزی که گذشت نیست.

□ هر چه رفت از عمر یاد آن به نیکی می کنند      چهره‌ی امروز از آئینه‌ی فردا خوش است.

۳۲- گنچه جاق گنچیب گله جاق داکی گلمئیئپ: گذشته‌ها گذشته آینده هم هنوز نیامده.

۳۳- گنچی جان هایندا قصاب پیین آختاریر: بز در فکر جان است و قصاب به دنبال دنبه می‌گردد.

□ سگ از درد می‌نالد، بی‌بی شکار می‌خواهد.

یکی می‌مرد از درد بینوایی      یکی می‌گفت بالام زردک می‌خواهی؟

(ده هزار مثل فارسی)

۳۴- گنچی جوت دُقسا قیش برک گلر: بز اگر دوقلو بزاید زمستان سردی در پی خواهد بود.

۳۵- گنچی جوت گتمز: دو بز با هم راه نمی‌روند.

۳۶- گنچی ده بیر گنجه لیقا اوزونه یئر تاپار: بز هم برای یک شب برای خودش جا پیدا می‌کند.

۳۷- گنچی ساتان بنز آلا بیلمز: کسی که بز خود را بفروشد گرباس هم نمی‌تواند بخرد.

۳۸- گنچی سن ساخلیانی؛ آپاردی: بز چیزی را که تو نگه داشته بودی بُرد.

□ آن مه‌مه را لولو بُرد. / (ده هزار مثل فارسی).

۳۹- گنچی سنه قربان آما بیر شاهی وئرمه سن اولماز: بز من فدای تو اما اگر یک شاهی

ندهی نمی‌شود.

□ حساب حساب، کاکا برادر. / (امثال و حکم)

۴۰- گنچی سنه قربان اما بیر قولی کم اولماسین: بز من فدای تو اما یک سر دستش نیز نباید کم

شود.

۴۱- گنجی سنه قرباندى دريسى بش قيراندى: بز من فداى تو اما پوستش پنج ريال قيمت دارد.

۴۲- گنجی! سنين هاران قيرخئيئيپ؟: اى بز! كجای تو تراشیده شده؟

(هنوز اول کار است)

۴۳- گنجی کپنگین کوتوروپ ياغيشا قانشار گندير: بز بالا پوش خود را برداشته به پیشواز باران

می رود.

۴۴- گنجی نی قوردا وئرن بودی: آنکه بز را به گرگ سپرد همین شخص بود.

برای کسی گویند که در حق دیگران نامردی کند.

۴۵- گنجی نین ایدنی اولماز باشین کسه لر: بز مایل نیست سرش را ببرند.

۴۶- گنجی نین بویونوزی قاشیئناندا چوبانین چوماغيئا سورتز: وقتی شاخ بز بخارد به

عصای چوپان می مالد.

«امیدش باز هم به چماق چوپان است.»

۴۷- گنجی نین قوتوره چشمه نین یاشیندا سواچر: بز گر از سر چشمه آب می خورد.

۴۸- گنجیئه قیرخئلیق قویدولار، چپش حسابئن چوپله دی: وقتی بز را برای چیدن پشم بر

گزیدند بچه بز حساب خود را کرد.

۴۹- گندن قئیتسیدی قبرستاندا اولی قالمازدی: اگر مرده ها بر می گشتند در قبرستان مرده ای باقی

نمی ماند.

(امید واهی نباید داشت.)

۵۰- گئدنلر بیزاردی گئتمیینلر انتظار: آنهایی که رفتند بیزارند آنهایی که مانده اند در انتظار.

۵۱- گئدنه یولداش کلنه قارداش: با رونده دوست و با آینده برادر است.

شریک دزد و رفیق قافله

□ (شریک مال مردم است.)

۵۲- گزئیپ ایرانی تورانی، جنت گؤروپ بورانی: همه جا را گشته و اینجا را مثل بهشت تصور

کرده.

۵۳- گزن ایاقا داش دئیر: به پایی که در حال گردش باشد سنگ می خورد.

تا به دکان و خانه در گروی هرگز ای خام آدمی نشوی

۵۴- گزن گزه بیلمز گز مه سه دوزه بیلمز: شخصی که به گردش عادت کرده اگر نتواند بگردد

ناراحت می شود.

۵۵- گل بیتدی ریحان آرادا ایتدی: گل رویده ریحان در آن میانه گم شده.

۵۶- گل یاخچئلیق ائله جوقونئیه<sup>۱</sup> قورت توت: بیا و خوبی کن و برای اهل جوقین گرگ بگیر.

□ نیکی بر بدان بدی است به جای نیکان. / (سعدی)

□ ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان. / (سعدی)

۵۷- گُلدن آغیر سوز دیماق اولمور: از گل سنگین تر نمی توان به او گفت.

بسیار لطیف طبع و زود رنج است.

۵۸- گلدیم ثواب ائلییم کباب اولدوم: خواستیم ثواب کنیم کباب شدیم.

□ ثواب کردیم و به شرش درماندیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۹- گلده بورنون سیله چئکده بوینون قوپار تده: آمد دماغش را پاک کند گردنش را هم کند.

۶۰- گل سن بیر گوزوم کلمه سن ایکی گوزوم: اگر نیایی به روی یک چشم، اگر نیایی به روی دو

چشم.

۶۱- گل صباناز ائلر نازیک بدنلی، باد صبا ناز ائلر، بیلمه ریک نه دندی: گل صبا ناز می کند

چون ظریف است باد صبا ناز می کند معلوم نیست از چه.

هنرمند به هنر خویش می نازد تکبر بی هنر برای چیست؟

۶۲- گل منی گور دردیمن اول: مرا بین و از درد عشق بمیر.

□ این منم، تی تیش مامانی به تنم؟ □ نادیده قبا دیده، بر بند قبا ریده. □ ندید بدید، وقتی که دید، به

خودش چید. / (ده هزار مثل فارسی)

ضرب المثل های ترکی در... / ۳۰۷

۶۳- گلن آئین گلمئیشیننن بلئندی: ماهی که می آید از آمدنش پیداست که چگونه خواهد شد.

□ سالی که نکوست از بهارش پیداست. / (امثال و حکم)

۶۴- گلین آتمیش یاشامیش، یئنگی بیلین قوشامیش<sup>۱</sup>: عروس شصت ساله تازه کمرش را دارند می بندد.

۶۵- گلین آج اولاندا توی پیلویی یادننا دوشر: وقتی عروس گرسنه شود یاد پلوی عروسی می افتد.

۶۶- گلین ارکک چئخدی توی باطل اولدی: عروس نر از آب در آمد عروسی باطل شد.

۶۷- گلین اوزون بوغان یئردی: جای است که عروس خودش را خفه می کند.  
اوضاع آشفته است.

مسأله ی بفرنجی است. اوضاع بسیار قمر در عقرب است. / (امثال و حکم)

۶۸- گلین ایاقیننی اوزه نکئی قویونجا دئیر یا نصیب<sup>۲</sup>: عروس تا لحظه ای پا به رکاب اسب می گذارد می گوید یا نصیب یا قسمت.

هنوز به کامیابی خویش مطمئن نیست.

۶۹- گلین بزکلی قالدی، ائششک تزکلی قالدی: عروس آرایش کرده ماند و خر با پشکاش باقی ماند. عروسی سرنگرفت.

۷۰- گلین جالیانی قینه یئقار: هر چه را عروس می ریزد مادر شوهر جمع می کند.

۷۱- گلین دوردی ایاق اوسته باشلی باشینان گوزلی گوزونن: عروس بلند شد سر پا مواظب سر و چشم خود باشید.

۷۲- گلین قینه نین تورپاقی بیر ئیردن گوتورولور: خاک عروس و مادر شوهر را از یکجا برداشته اند.

۷۳- گلین گلین اولماز دوشدوگی یئر گلین اولار: عروس، عروس نمی شود. جائیکه عروس آنجا

۱- در زمان قدیم، شب عروسی در داخل پارچه ای مقدار کمی نان و نمک و زغال پیچیده و به کمر عروس می بستند و فردای آن روز این کمر بند را در گوشه ای قرار می دادند.

۲- اوزه نکئی = رکاب

می رود عروس می شود.

۷۴- گلین نقدر یاخچی اولسا قیننه دییر پیسیدی، قیننه نقدر یاخچی اولسا گلین دییر

پیسده:

عروس هر چقدر خوب باشد، مادر شوهر می گوید بد است، مادر شوهر هر چقدر خوب باشد عروس

می گوید بد است .

۷۵- گمیده اتوروپ گمیچینن اللشمه: در کشتی نشسته با کشتیبان دعوا نکن.

□ جایی که نمک خوری نمکدان مشکن.

۷۶- گناه اوله نده اولار اولدو رنده اولماز: معمولاً مقتول گناهکار می شود نه قاتل.

۷۷- گناه سیز دارین ایاقئنا گئدر آما باشئنا گئتمز: بی گناه پای دار می رود اما بالای دار

نمی رود. / (امثال و حکم)

۷۸- گنج خرابه ده اولار: گنج در خرابه پیدا می شود.

۷۹- گنه چنه سین ناللادی: باز هم چانه اش گرم شد.

۸۰- .....! دالیمجا گلمه قوخوران: .....! پشت سرم نیا بو می دهی.

می خواهد ستم ستورش را مثل ستم خر عیسی ببوسند. □ خان مرو شده، چنار جلوی، منزلش را

نمی بیند.

۸۱- ..... وئر مئشیق اوزگئییه بؤروموزونن ایشیریق: ..... خود را به دیگران دادیم و با پهلویمان

می رینیم.

۸۲- گوج بذر کدن یاق چئخاردار: با زور و قدرت می توان از کنجد روغن گرفت.

۸۳- گوج دوغانا دوشیر: بر زانو فشار زیادی وارد می شود.

آنکه طالب فرزند است درد زایمان را هم تحمل می کند.

۸۴- گوجن اوزونی سوخور خالخن گوزونه: به زور خودش را مطرح می کند.

۸۵- گوردوقون آغاجلاری کوره کلیق کسپیلر: درختانی را که دیدی برای درست کردن پارو

بریدند.

ضرب المثل های ترکی در... / ۳۰۹

□ آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت. □ آن مہ را لولو برد. □ آنکہ فیل می خرید رفت. □ آن دکان بر چیدہ شد. □ آن کاروان کوچ کرد. □ آن ورق برگشت گاو آمد و خورد دفتر. □ مرغی کہ تخم طلایی می کرد مُرد. / (دہ ہزار مثل فارسی)

۸۶- گوردون بیری باتیپ پالچیقا بیردنه تپیک ووراوستوننن: وقتی دیدی یکی در گل فرو رفته یک لگد بر او بز.

۸۷- گوردی کباب اینسی گلیر، کندہ گلدہ گوردی انششک داغلایلار: دید بوی کباب می آید، بہ دہ آمد، دید کہ خر داغ می کنند.

بہ بوی دمبہ در دام افتاد. از هول حلیم در دیگ افتاد.

۸۸- گورماق انشید ماقدان یاخچندی: دیدن بہتر است از شنیدن.

شنیدن کی بود مانند دیدن. / (امثال و حکم)

۸۹- گورمہ میش چیراغ گورر گونوز چیراغ یاندیئریر: آدم ندید بدید وقتی چراغ پیدا کرد روز ہم چراغ روشن می کند.

۹۰- گورمہ میشین بیر اوغلی اولدی چنکدی چوکون قوپارتدی: آدم ندید بدید صاحب یک پسر شد کشید و دودولش را کند.

□ نادیدہ قبا دیدہ، بر بند قباش ریدہ. / (دہ ہزار مثل فارسی)

۹۱- گورمہ میشین نہ تویی اولسون نہ یاسی: ندید بدید نہ عروسی بگیرد نہ عزا.

در ہر حال و بی ظرفیتی خود را نشان می دہد.

۹۲- گورن گوزدن گورماق کرایہ سی ایستیر: از نگاہ مردم کرایہ می خواہد.

بسیار طمع کار است.

۹۳- گورنہ اولوپ پیتیراق، یئر دہ وئر میر اوتوراق: چقدر انبوه است جا ہم نمی دہد بنشینم.

(از خود راضی شدہ و هیچکس را قبول ندارد.)

۹۴- گور وکن داغ اوزاق اولماز: کرمی کہ دیدہ می شود دور نیست.

۹۵- گوروللہ یاغما: رعد کن اما مبار.

□ درشتی و نرمی به هم در به است. چو فاصد که جراح و مرهم نه است.

(سعدی)

۹۶- گوری نمه‌دی کفنی نمه اولاً: گورش چیست که کفنش چه باشد.

□ مورچه چیست که کله پاچه‌اش چه باشد. / (امثال و حکم)

۹۷- گوزدن کیپریک قاپیر: از چشم مژه می‌ریاید.

□ سرمه را از چشم می‌دزد. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۸- گوز قنزدیرماق: گرم کردن چشم.

(چرت زدن)

۹۹- گوز گورمه سه اوز اوتانماز: اگر چشم نبیند انسان خجالت نمی‌کشد.

۱۰۰- گوز گوزی گورمور: چشم چشم را نمی‌بیند.

(تاریک است.)

۱۰۱- گوزل آقا چوخ گوزلیدی ویردی چیچک ده چیخارتدی: آقا خوشگله خیلی خوشگل بود

زد آبله هم در آورد.

□ مبارک خیلی خوشگل بود آبله هم در آورد. □ گل بود به سبزه نیز آراسته شد.

احمدک را که نمونه بود آبله برده‌مد چگونه بود

(نظامی)

حریف مجلس ما، خود همیشه دل می‌برد علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند

(سعدی)

۱۰۲- گوزلری آلانین چالاین چالیر: نظیر چشمانش آلبالو گilas می‌چیند.

۱۰۳- گوزلریننن جین چنخیر: از چشمانش جن خارج می‌شود.

(دیدارش ناگوار است)

۱۰۴- گوزلری چنخپ کله‌سینه: چشمانش به روی کله‌اش رفته.

□ خیره و متعجب است.

۱۰۵- گوزلری وار بایداباید ایشیقی یوخدی نه فایدا: چشمانش درشت است اما نوری ندارد.

۱۰۶- گوزللیکده واردان اولور، اولماسا هاردان اولور: زیبایی هم از ثروت به وجود می‌آید در غیر اینصورت چگونه می‌توان زیبا شد.

۱۰۷- گوزلین آغلاماسیدا گوزل اولور: گریه‌ی شخص زیبا رو، زیبا می‌شود.

۱۰۸- گوزن دورسون: الهی که نمک گیر شوی.

۱۰۹- گوزوم داری دو شورور: چشمم ارزن می‌چیند.

(دقیق نگاه می‌کنم.)

۱۱۰- گوزوم قالیب یولدا: چشم به راه هستم.

۱۱۱- گوزون آچ آدامین تانی: چشمهایت را باز کن و ببین با که طرفی.

۱۱۲- گوزون گوتو مور: نمی‌توانی مرا ببینی.

(به موفقیت‌های من حسادت می‌کنی)

۱۱۳- گوزونون بیرى آيا باخير بیرى چایا: یکی از چشمهایش به ماه نگاه می‌کند دیگری به رود.

۱۱۴- گوزونون یاشینا باخیم یا الینن انشینه: به اشک چشمهایش نگاه می‌کنم یا به کاری که

کرده.

(گریان و گناهکار است)

۱۱۵- گوزون (قوزون) یاخچسنن قارقا ینیر: گرده‌ی خوب را کلاغ می‌خورد.

سیب سرخ نصیب دست چلاق می‌شود.

۱۱۶- گوری خلخین آغزیندادی: چشمش به دهان مردم است.

(به حرف دیگران گوش می‌دهد)

۱۱۷- گوزی دورد اوولوپ: چشمهایش چهار تا شد.

۱۱۸- گوزی دومما! منه حيله گلیرسن؟ ای چشم از حدقه در آمده! به من کلک می‌زنی؟

(چیزی در باطن نداری فقط ظاهرت ترسناک است.)

۱۱۹- گوزی قالدی پارئللیئا، پارئللیئا: چشمانش خیره مانده.

۱۲۰- گوزی گوْتومور: چشم دیدن کسی را ندارد.

۱۲۱- گوزی گوزدن کرایه، آچیق... کباب لیق ایستیر: چشمش از چشم کرایه و از... باز کبابی

می طلبد.

(در مورد اشخاص طمعکار گفته می شود.)

۱۲۲- گوزی گوی گویده گزر میلچک توتار باشین آزر: چشم آبی در هوا گردش می کند، مگس را

در هوا می گیرد و سرش را می کوبد.

(هیچکس از دست او آسوده نیست.)

۱۲۳- گولمه قونشان گلر باشان: به همسایهات نخند چون ممکن است آن اتفاق برای تو نیز بیفتد.

□ و یا گول مه یولداشان گلر اوزباشان.

۱۲۴- گولون دیبینن گل چنخار: از زیر گل، گل درمی آید.

کندم از کندم بروید جو ز جو

۱۲۵- گون ایشاریر گوز یاشاریر: (کنایه از سردی هوا) آفتاب زمستانی گرما ندارد

۱۲۶- گون باشدا قالماز: خورشید آن بالا نمی ماند.

(ماه در پشت ابر نمی ماند.) هرفرازی را نشیبی است

۱۲۷- گون بورالا را کولک داغلارا: خورشید برای ما کولاک برای کوه ها بهتر است.

۱۲۸- گون بوگون ساعت بو ساعت: نظیر این خط و این نشان.

۱۲۹- گون چینخار، عالم باخار: خورشید بیرون می آید و دنیا تماشا می کنند.

□ حقیقت روشن می شود.

۱۳۰- گون چیخاننان جان چیخانانتش: از لحظه ای که خورشید در می آید تا لحظه ای که جان از

بدن خارج می شود.

□ تا جان از تن درآید، به کار و کوشش مشغول است. نظیر: دست از طلب ندارم تا جان ز تن بر آید و

یا دست از طلب ندارم تا کام من برآید.

۱۳۱- گون چیخدی کئچلی آلماتاق اولماز: وقتی خورشید درآمد دیگر نمی توان کچل را فریب

داد.

۱۳۲- گون وئریر ایشیق وئرمیر: خورشید بی فروغ است.

(زندگی بدون خوشبختی و یا بدون آرامش). □ گاهی هم در حق انسانهای اذیت کار گفته می شود که آسایش دیگران را سلب می کنند.

۱۳۳- گونوم گنجه دن قاراده: روزم از شب سیاهتر است.

۱۳۴- گونوز شمع یاندئیران گنجه شمع سیز قالار: اگر کسی روز شمع روشن کند شب بدون شمع می ماند.

۱۳۵- گونوز چیراغ یاندیران گنجه قاراقولوقدا قالار: کسی که روز چراغ روشن کند شب در تاریکی می ماند.

□ اسراف حرام است. □ چراغ از روغن نورگیرد و هم از زیادی روغن بمیرد.

□ ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد زود باشد کش به شب روغن نماند در چراغ (سعدی)

(به دخل و خرج خودت هم نظر کن.) □ چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۶- گونوز گئدر دار دار ائلر، گنجه گلر، یئردار ائلر: روز می رود پی بازی شب می آید جا تنگ می کند.

به کسی گویند که روز ولگردی می کند و شب مزاحم خانواده باشند

۱۳۷- گونوز گئدر نخیره گنجه گلر آخورا: روز با گلهی گاو به چرا می رود برای چرا شب می آید به آخور.

(مفهومش همانند مثال بالاست.)

۱۳۸- گونوم هاردا چوره گیم هاردا؟: زندگی کجاست روزیم کجاست؟

(برای پیدا کردن روزی باید سفر کنم. روزی من در محل زندگی من نیست.)

۱۳۹- گونون اوزونه تورپاق سپپاق اولماز: به روی آفتاب خاک نمی توان پاشید.

□ حقیقت را نمی توان پنهان کرد.

۱۴۰- گونون اولیننن یارئمییان آخشامئننان یارئمان: کسیکه در صبح زندگیش به خوشبختی

نرسد در شب زندگی خوشبخت نمی شود.

□ کسی که از آفتاب صبح گرم نشد از آفتاب غروب هم گرم نمی شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۱- گون هایاننان چئخیئپ؟: خورشید از کدام طرف درآمده.

چه عجب یادی از ما کردی.

۱۴۲- گون همیشه بولوت آلتیندا قالماس: خورشید برای همیشه زیر ابر نمی ماند.

۱۴۳- گونی قاراده چورگی پارا: روزگارش سیاه است و نانش کم.

۱۴۴- گونی، گونونی گویچگ انلر، قین خاتون، قین خاتونی زیرنگ: هوو هوو را خوشگل

می کند، جاری هم جاری را زرنگ.

□ از حسادت با هم رقابت می کنند.

۱۴۵- گوهر شناس بیلر گوهر قدرین، سبزی ساتان نه بیلیر: ارزش جواهر را گوهر فروش

می داند نه سبزی فروش.

(قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری) □ میان عاشق و معشوق رمزی است / که داند آنکه اشتر

می چراند.

۱۴۶- گویدن گئدن قوشدان باج آلیر: از گنجشکی که در آسمان می پرد باج می خواهد.

۱۴۷- گویدن گئدن قوشون حسابین گورور: حساب پرندگان آسمان را هم می کند.

۱۴۸- گویدن یئره یاغماخدان یئردن گویه یاغیر: به جای این که از آسمان به زمین بیارد از زمین

به آسمان می بارد.

(توانگران به نیازمندان چیزی عطا می کنند نه نیازمندان به توانگران) □ هر کجا دیدیم آب از جو

بدریا می رود. / (از جامع التمثیل)

۱۴۹- گوی شاققئلاماسا گوئلک چیئخمان: اگر رعد و برق آسمان نباشد، قارچ سر از خاک بدر

نمی کند.

۱۵۰- گوی مینجیق تاپپ: منجوق سبز پیدا کرده.

(فکر می‌کند چیز با ارزشی یافته است.)

۱۵۱- گویول دوستون تانیر: خاطر، دوست خود را می‌شناسد.

دل به دل راه دارد.

۱۵۲- گویول سوین گویچک اولور: کسی را که دوست داشته باشی به نظرت زیبا می‌آید.

۱۵۳- گیلانادا گنتسم یارما آشیدی: اگر به گیلان هم بروم باید آش بلغور بخورم.

۱۵۴- گیلانا گندن اوزونه یولدانش آختاریر<sup>۱</sup>: کسی که به گیلان می‌رود برای خودش به دنبال دوست می‌گردد.

۱۵۵- گیلان کور قوشون لوواسیئدی: گیلان لانه پرندۀ کور است.

۱۵۶- گیلدیرجه پولده اوزونجا بازار: پول گرد و بازار دراز.

(هر چه خواستی می‌توانی تهیه کنی.)

۱۵۷- گیلان عاسیق یری دویور: گیلان جای نوازندگان نیست.

ساز، دف و نقارۀ مطرب با رطوبت گیلان سازگاری ندارد.

۱۵۸- گیج آوارا قالدیخ: گیج و سرگردان ماندم.

۱۵۹- گیجه قوشوده: مرغ شب است.

فقط شبها از خانه بیرون می‌آید

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
www.tabarestan.info

---

۱- در قدیم زنجانیها برای کشت و کار به گیلان می‌رفتند و بر اثر عدم تطابق جسمی با رطوبت بخصوص با وجود مرض مالاریا، بیمار برمی‌گشتند بنابراین به گیلان رفتن مترادف بود با استقبال از مرگ و بیماری. مثل اولوم ایستیرن گنت گیلانا نیز به همین جهت رایج شده است.

## «ل»

۱- لاڀ ائله باشين دُعاسين ايتيرميشن: به کلي دعای سرت را گم کرده‌ای.

یعنی دیوانه شده‌ای □ معمولاً دعایی بر سر دیوانه‌ها می‌بستند.

۲- لات و لوت زوَار امام رضا: لات و فقیر زوَار امام رضا هستند.

(به زواری که یا برای گدایی به مشهد می‌رفتند یا موجودیشان را راهزنان برده بودند، گفته می‌شود.)

۳- لاری خوروس باننامئپ بانناماز، ائششگ آدام آننامئپ آنناماز: خروس بانگ نکرده بانگ نمی‌کند «آدم جاهل» نیز نمی‌فهمد و آدم نمی‌شود.

۴- لاری خوروس باننئینده دئیر آی اوله اوله، جوان اوله: خروس لاری وقتی بانگ می‌زند، می‌گوید بمیرد، بمیرد، جوان بمیرد (آیه یأس می‌خواند).

۵- لاققا چئخپ<sup>۱</sup>: کاملاً بی‌پول شده است.

از مال و منال تهی شده است. (معمولاً در حق ورشکستگان و قمار باختگان گفته می‌شود)

۶- لاله‌نی یاندیر قوجا چیخسین داما سققلی قویمور نئجه چیخسین داما: لاله (چراغ) را روشن کن که پیر مرد می‌خواهد به پشت بام برود، اما ریشش مانع است چگونه به پشت بام برود.

(در مورد داماد پیر گفته می‌شود. با توجه به اینکه دامادها در عروسی به پشت بام می‌رفته و سیب یا انار پرتاب می‌کردند.)

۷- لالین دیلین ننه‌سی بیلیر: زبان لال را مادرش می‌داند.

۸- لای لای بیلیرن نئییه یو خون گلمیر: تو که لالایی می‌دانی چرا خوابت نمی‌آید.

□ اگر راه می‌دانی فرسنگ چه پرسی.

۹- لوتون سودان نه باکی: انسان لخت از آب نمی‌ترسد.

۱- لاقا = لغو شده، مأخوذ از فارسی، تخم مرغ لق در فارسی لغ نویسد. مثل دندان لغ و تخم مرغ لق تخم مرغی است که زرده و سفیده آن در هم آمیزد. در ترکی به معنی خراب شدن و مرز شدن به کار می‌رود.

درویش هر کجا که شب آید سرای اوست .

۱۰- لوطونون قازاندئقی بزرک پولوسودی: لوطی هر چه درمی‌آورد صرف آرایش خود می‌کند.  
در آمد عیاران صرف عیاشی می‌گردد.

۱۱- لوطی یانیئندا معلق وئریر: پیش قاضی معلق بازی. / (امثال و حکم)

(پیش چشم عیاران خود نمایی می‌کند.) □ پیش توپچی ترقه بازی می‌کند.

۱۲- لوقما دویور بوقمادی: لقمه نیست خفقان است.

بخشش نیست کلوگیر است - رحمت نیست زحمت است .

(به خاطر نان آبروی خود را نبر.) نظیر:

اسب لاغر میان به کار آید روز میدان نه گاو پرواری

۱۳- لولهینن آفتابانین گرو قویاندا قیمتی بیلینر: وقتی آفتابه و لولهین به گرو گذاشته می‌شوند

قیمتشان معین می‌شود

۱۴- له‌پنی دیمه دویونی دی دوننی دیمه بویونی دی: لپه را نگو برنج را بگو از دیروز حرف

نزن از امروز بگو.

۱۵- له‌له کوچوپ یوردو قالپ: اردو کوچ کرده اثرش مانده.

جا تر است و بچه نیست. / (امثال و حکم)

۱۶- لیلای تونده ده یاتار: آدم عیار در گلخن هم می‌خوابد.

## « م »

۱- مال ال چیرکی دی یوواران گئدر: مال چرک کف دست است بشویی می رود.

۲- ماللا اولدی مکتب داقیلدی: ملا مرد و مکتب از بین رفت.

۳- ماللا اویونده آش کور گوزونده یاش: در خانه ملا آش نمی بیند همانطوریکه در چشم کور

اشک نمی بیند.

۴- ماللا پیلو: ملا پلو.

- مننه نه: به من چه.

- گئدیر سیزه: به خانه شما می برند.

- سنه نه: به تو چه.

۵- ماللا خرج وئرنده ملاکه لر گویده اوینالار: زمانیکه ملا نذری می دهد فرشتگان در آسمان از

شوق می رقصند.

(معمولاً کمتر ممکن است ملا چنین کاری بکند.)

۶- ماللا لایق درسی دویور زئر زئرا و خویان پالان دوز لوق علم آپارار: درس ملا شدن نیست

که کتاب را از رو بخوانی پالان دوزی مهارت و دانش لازم دارد.

۷- ماللا منبره چیخ مامیش آغلاما: قبل از اینکه ملا بالای منبر برود گریه مکن

۸- ماللا نصیرالدین بئله اولوپ که سقیزده چینئیم میر؟<sup>۱</sup>: مثلاً طوری مرده که نمی تواند سقز

هم بجود؟

۹- ماللا نصیرالدینه دیددلر آروادین گزه گندی دیدی پس نئییه بیزه گلمیر: به ملا نصیرالدین

گفتند که زنت دذری است گفت پس چرا به منزل ما نمی آید.

---

۱- روزی ملا نصیرالدین از دوستی پرسید: مرگ چه خصوصیتی دارد. دوستش گفت: بدن انسان سرد می شود. ملا یک روز کار

زیادی انجام داد و از شدت سرما دست و پایش یخ بست آن وقت دراز کشید و خوابید یعنی که من مرده ام. اما همچنان مشغول

جویدن سقزی بود که در دهان داشت. از ملا پرسیدند: تو که مرده ای چرا سقز می جوی؟ جواب داد: ملا نصیرالدین....

۱۰- مالا نصرالدینین عباسنی اوغور را دُلاَر دیدی شکر آلاها اوزم ایچنده دؤیوردوم:

عبای ملانصرالدین را دزدیدند گفت: خدا را شکر که خودم در آن نبودم.

□ شلوار لوطی را دزدیدند گفت بگذار ببرند توش گوزیده بودم. □ کلاه کچل را بردند گفت برای سرم

کشاد بود.

۱۱- مالانصرالدینه دیده لر یازچینار یازدی- منار دیده لر اوخی اوخودی خنّیار: به ملا

گفتند بنویس چنار نوشت منار گفتند بخوان خواند خیار.

۱۲- مالا نوخوشلاماقینان مکتب تعطیل اولماز، بیز گرگ دعا ائیلئیاق الف بی یئقئشئلا: با

مریضی ملا مکتب تعطیل نمی شود دعا کن که الف را جمع کنند.

۱۳- ماللانین گونی قاراده ایکی یئره چاقیراندا: روزگار ملا سیاه می شود وقتی که او را به دو جا

دعوت کنند.

دو جا مهمانم اما اشتها نیست      خدایا مرگ روزی کن تو امشب

(حکیم سوری)

۱۴- مال گئدر بیر یئره ایمان گئدر مین یئره: مال انسان به یک جا می رود اما ایمان به هزار جا.

□ چشم به یک راه، دل به صد راه. □ مال بدست یک دزد بوده می شود ولی هزار نفر دزد قلمداد

می شوند. / (امثال و حکم)

۱۵- مال میدانیندا بش قیرانا دیمز: در میدان خرید و فروش مال (چهارپا) پنج ریال هم نمی ارزد.

(بسیار بی ارزش است.) درباره ی افراد بیکاره و نادان گویند

۱۶- مالیم خراب اولونجاق قارنیم خراب اولسون و یا مالیم گئدینجاق جانیم گئت سین: به

جای اینکه ثروتم از بین برود جانم از بین برود.

از زبان چشم تنگی که حاضر نیست در سفره چیزی باقی ماند. (به جای این که غذای اضافی را دور

بیندازد می خورد!)

۱۷- مالیم وئریم یامان اولوم یا وئر مئیم یامان اولوم: ای پول! ترا ببخشم بدشوم یا ببخشم بد

شوم.

□ اگر به مردم کمک مالی نکنی ناراحت می‌شوند، اگر هم بکنی موقع پس دادن ناراحت می‌شوند.

۱۸- مالین اوغری آپاریپ شور و شکن نه گلیپ: ثروت ترا دزد برده، خودت را که نبرده شکل و شمایلت چرا اینطور شده.

۱۹- مالین اولسا آتین کس آراسیئندا گیزلت: اگر پول و ثروتی داری گوشتت را ببر و لای آن پنهان کن.

(چون مردم همیشه چشم به مال دیگران دارند.)

۲۰- مالین باشیئنا ویرما: بر سر مال نزن.

وقتی کسی بخواهد جنس خود را از قیمت روز ارزانتر فروشد.

۲۱- مالین مال اولماسین بازارین اولسون: اگر جنست خوب نباشد اما مشتری خوبی داشته باشی، دیگر مسأله‌ای نداری.

۲۲- مالیننان یئلک اول قونشون اوغری توتما: از ثروت نگهداری کن همسایه‌ات را دزد شمار.

۲۳- مال یئمئینین مالین بیر قلاج یئیر: کسیکه از ثروتش استفاده نکند، مفتخوری مالش را می‌برد.  
(آدم ممسک امانتدار خداست.)

۲۴- مالی یاخچی اوزی پیس: ثروتش خوب، خودش بد.

۲۵- ماما ایکی اولسا اوشاق ترسه گلر: وقتی ماما دو تا شد بچه عوضی می‌آید.

□ آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. □ در آب انبار شلوغ کوزه بسیار می‌شکند. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶- مانقالین اوتون داغئیدئیپ کولینن اوینور: آتش منقل را به هم زده با خاکسترش بازی می‌کند.

۲۷- ماهنشان قودوقی کیمین اوینور: مثل کره خر ماهنشان می‌رتصد.

۲۸-

مجلس آراسته دور اوز میری سینن      میری بیر پوخده یئیپ هم اولوسی هم دیریسینن  
(مردی به نام میری عروسی کرد. عروس بسیار زشت بود در شب زفاف از او خواستند شعری

قرائت کند گفت: مجلس آراسته است با میری خود و سپس نگاهی به عروس انداخته و گفت میری گُهی خورده با زنده‌ها و مرده‌هایش).

۲۹- محبت یکی باشلی اولار: محبت دو سره می‌شود.

چه خوش آن مهربانی هر دو سر بی.

۳۰- محبت گوزده اولار: محبت در چشم است.

□ از دل برود هر آنکه از دیده برفت.

۳۱- محرم گلمه میش شومور بزئمه: قبل از اینکه محرم بیاید نقش شمر بازی نکن.

۳۲- محرم گلمه میش قره گئیئپ: قبل از ماه محرم سیاه پوشیده.

۳۳- محله‌نین دارغاسئیده: داروغه‌ی محله است.

۳۴- مرحبا، مرحبا بیر داما ایکی هوا: قریون برم خدا را یک بوم و دو هوا را.

۳۵- مردم آزارین آتی یویورن اولار، قئیلینجی کسن، آما آخیردا منزله یئتیشمز: مردم

آزار اسبش تندرو و خشن و شمشرش برنده است اما هرگز به مقصد نمی‌رسد.

۳۶- مردین ایاقیننا داش دیدی بیلدی هارداندی، نامردین بویینی سیئندی آما بیلمه‌دی

هاردان: به پای مرد سنگ خورد فهمید از کجا خورده اما گردن نامرد شکست و نفهمید به چه دلیل این

اتفاق افتاد.

□ عاقلان را یک اشارت بس است. / (امثال و حکم)

۳۷- مستراح- قاپیسیننان حاجت ایستیر: از در مستراح حاجت می‌خواهد.

□ به کسی پناه برده که هیچ کاری از دستش ساخته نیست و یا کاری نمی‌کند.

۳۸- مسجد آچیلما میش کور قاپیئسین کسدی: در مسجد باز نشده، کور جلوی در ایستاده.

منظور گدای کور است.

۳۹- مسجد ائششک باغلامالی یئر دویور: به مسجد الاغ نمی‌بندند.

۴۰- مسدی قویاران اولور ایسدی تاپلاران اولور یاسدی: مس است به کوره می گذاری گرم

می شود می کوبی پهن می شود.

□ آهنگری کاری ندارد، آهن را پهن کنی می شود بیل دراز کنی می شود میل، اگر دراز شد دیلم

می شود و اگر پهن شد بیل.....

۴۱- مسجد قاپیسی آچیخی ایتین حیا سیننانه گلیپ: در مسجد باز است حیای سگ به کجا

رفته.

□ در دیزی باز است حیای گربه به کجا رفته.

۴۲- مسلمانین ایشی اولماز اوزون کسر اوزونه ایش ایلر: مسلمان کار پیدا نمی کند خودش را

می برد برای خود کار درست می کند.

□ ملا نصرالدین کار نداشت جوالدوز به تخمش می زد و فریاد می کرد. □ کولی که بیکار می شود

پشم پایین تنه اش را می کند. □ آدم بیکار مگس های خایه ی خر را می شمارد. □ احمدک نه درد داشت نه

بیماری جوالدوز به خودش می زد و می نالید.

۴۳- مسلمانین سوراکی عقلی: تدبیر بعدی مسلمان همیشه بهتر است از تدبیر اولش.

۴۴- مشتری دن چوخ جامادار وار: بیشتر از مشتری جامه دار وجود دارد.

در گرمابه های قدیم می گفتند.

۴۵- مشنگ اولان ات آختری تور باسالان اولار: اسب گیج سرانجام توبره کش می شود.

۴۶- مظلومون آهی یئرده قالماز: آه مظلوم سرانجام اثر می کند.

۴۷- مفتہ سرکه بالدان شیرین اولار: سرکه مفت از عسل شیرین تر می شود.

□ آخوند مفت که گیر بیاید آدم موش های خانه را هم به هم عقد می کند. □ مطرب که مفت شد آدم

مادرش را هم عروس می کند.

۴۸- مفتہ طناب گوروپ اوزون دارا چئیکر: طناب مفت دیده خودش را دار می کشد.

□ قبر که مفت شد آدم توش می خوابد. □ اگر قبر مفت گیر آوردی برو توش بخواب. □ مفت باشه

کوفت باشه. □ شراب مفت را قاضی هم می خورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۹- مکه قاپینن آغزیندا: مکه مقابل در خانه است.

نظیر مکله نی قاپودا ساتین آله

(خوبی کردن اجر و پاداش مکه رفتن را دارد.)

۵۰- مگر آق آت آریایئمز: مگر اسب سفید جو نمی خورد.

□ اسب حضرت عباس نیز جو می خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۱- مگر سوز باشان قحطدی: مگر حرف تحطی شده.

۵۲- ممه یئیننن په په یئیه نه تئن: از خورنده ی شیر تا خورنده نان.

(از کوچک تا بزرگ)

۵۳- من اوز آدیمی اوزگه دن سوروشورام: نام خودم را از دیگری می پرسم.

این قدر سرم شلوغ است.

۵۴- من اولئن سورا گون چیئخماسین: بعد از مرگ من خورشید طلوع نکند.

□ دنیا پس از مرگ من چه دریا چه سراب، پس از من جهان را چه ماتم چه سور. / (ده هزار مثل

فارسی)

۵۵- من اولوم سن قالاسان قبریم اوسته دونبالاسان: من بمیرم تو بمانی روی قبرم بالانس

بزنی.

۵۶- من اونی مستراح دا گورسم ایاق اوسته دورمارام: من اگر او را در مستراح هم ببینم از جا

بلند نمی شوم. □

او را بی ارزش می دانم.

۵۷- من بئله گوزل من بئله گوی چک، خانیئم دا سووا گئدرمیش: من به این زیبایی و تشنگی

۳۲۴ / ضرب المثل های ترکی در...

آیا باید برای آوردن آب بروم.

۵۸- من بئیه اوویدن اولموشام: مگر من ناتنی هستم.

۵۹- من بابا منان آستار ایسته دیم بابام منن دن: من از پدرم آستر خواستم. پدرم از من

پیراهن.

پدرم از من فقیرتر است.

۶۰- من بیرزات دئیئرمن سن بیرزات افشئدیرن: چیزی می گویم تو چیزی می شنوی.

۶۱- من بیلیمی زادا قورت دوشسون: چیزی را که من ندانم کرم بخورد.

یعنی همه چیز را می دانم.

□ تو شیرده ای که من نخورم موش بیفته. □ دیگی که برای من نجوشد سرسگ تویش بجوشد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۶۲- منت دره قالمیشام: زیر بار منت دیگران مانده ام.

۶۳- من چوپ باشی یارم امیشام: من سر چوبی را نشکافتم.

کار مهمی انجام نداده ام

۶۴- من چو خدان سنین یورمورتان دیشیمه چالمیشام: خیلی وقت است که تخم مرغ ترا به

دندان زده ام. بارها تو را آزمودم.

۶۵- من دئیئرمن انف سن دیمه انف، سن دینن انف: ملا نمی توانست (ل) را تلفظ کند به شاگرد

می گفت، من می گویم انف تو نگو انف تو بگو انف.

۶۶- من دئیئرمن خواجهیم اودئیئرمن نچچه اوغلون وار: من می گویم خواجه هستم او می گویند

چند تا بچه داری.

□ من می گویم لباس ندارم تو می گویی دامن را بگیر. □ من می گویم مو ندارم تو می گویی بکن. / (ده

هزار مثل فارسی)

۶۷- من دئیئرم دامنان داما اودئیئر یرتقی یاما: من می‌گویم از این بام تا آن بام، او می‌گوید بیا پارگی لباس را بدوز.

□ خبری را که من می‌گویم او نمی‌پذیرد و چیز دیگری می‌گوید. □ زبان مرا نمی‌فهمد.

۶۸- من دئیئرم دده او دئیئر ددهمین دودی: من می‌گویم پدر او می‌گوید درد پدر.

۶۹- من دئیئرم فدم دمه<sup>۱</sup> سن دئیئرن دامنان داما: من چیزی می‌گویم او چیز دیگری می‌فهمد

۷۰- من دیدیم زیر خابیر آغلا، دیمه دیم کندی یئخ آغلا: گفتیم: زرخا اندکی گریه کن نگفتم ده را خراب کن و گریه کن.

زرخا: زلیخا.

(در اجرای فرمان زیاده‌روی نکن.) □ گفتم برو چشم بیار رفت و سر آورد. / (امثال و حکم)

۷۱- من دیدیم سن نئییه ایناندین: من گفتم تو چرا باور کردی.

□ تسلیم بی‌قید و شرط دیگران مباش.

۷۲- من روضه‌می اوخویوم آننان آغلا: بگذار من روضه‌ام را بخوانم سپس گریه کن.

۷۳- من گئدیرم مرنده تماشادی گلنده: من می‌روم به مرند تماشایی است بازگشت من.

۷۴- من موتالی وئلئرم موتال منی وئله میر: من خیک را رها کرده‌ام خیک مرا رها نمی‌کند.

۷۵- منن او جانردبان؟: نردبانی بلندتر از من می‌خواهی؟

۷۶- من نه بیئلیم سن یو خودا سووزان: من از کجا بفهمم تو در خواب تشنه‌ای.

اگر از کسی انتظار غیب دانی داشته باشند می‌گوید.

۷۷- منن سورا گون چئخماسین: از من پدر، به جوال کاه □ من که شدم زدنیا پدر، دنیا شود زیر و

زیر.

□ من زنده جهان زنده، من مرده جهان مرده.

۷۸- منه آجور قاپی نشان ویرمه: در آجری به من نشان مده.

(در باغ سبز نشان دادن)

۷۹- منه باخ گورنه حالیدیئم یارا باخ گورنه ساللانیئر:

به من نگاه کن ببین در چه حالی هستم به معشوق نگاه کن که چه عشوه می‌کند.

۸۰- منه سو اولماز سنه که چورهک اولار<sup>۱</sup>: برای من آب نمی‌شود برای تو که نان می‌شود.

۸۱- منه ننه‌م اوجیبیدن تیئکمئیپ: مادرم از این جیب‌ها برای من ندوخته.

من از این ولخرجی‌ها ندارم.

۸۲- منهنه وار ننه‌م آریا وئردی قوز آلدی: به من چه که مادرم جو داد و گردو گرفت.

۸۳- منه وئرنین اوغلی اولسون، مننن آلانین اوغلی اولسون: احسان کننده به من صاحب پسر

شود و آنکه از من مالی گرفت و ظلم کرد، کاش پسرش بمیرد.

۸۴- منه وئره‌نی وئرمه سین: چیزی را که قرار است به من بدهد، ندهد.

(من نیازی به او ندارم.)

۸۵- من یئمیئرهم هر کسه ساخلا مییشیز آزدی: من نمی‌خواهم اما برای هر کس نگاه‌داشته‌اید کم

است.

□ با دست می‌گیرد با پا پس می‌زند، نمی‌خواهم بریز به جیبم. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۶- منی بیرده باغدا گورسن باغلا آغاچا: اگر مرا در باغ دیدی به درخت ببند.

۸۷- منی سنین قبرن قویمو یا جاخار: مرا در قبر تو نخواهند گذاشت.

۸۸- منیم ایشیم گورولتی ایستیر، هوا یاغیر یاغسین یاغماز یاغما سین: من رعد و برق

می‌خواهم هوا اگر ببارد یا نبارد فرقی نمی‌کند.

۸۹- منیمده اووجوما قارقا سیئچار: به کف دستم کلاغ می‌ریند.

بالاخره روزی من هم به مال و منالی می‌رسم.

۹۰- منیم دوواریمنان آچاق دوواریوخدی: از دیوار من کوتاه‌تر دیواری پیدا نمی‌کند.

۹۱- منیم نه ائشیم موتالدان موتال توتا منیم قویرو قومی قوپاردا: من چه کاری با خیک

دارم که او دُم مرا بگیرد و بکند.

۹۲- موص موص ائلئینجاق بیر دفعه دئنن مصطفی: به جای موص موص کردن یکبارگی بگو

مصطفی.

۹۳- میخانا چی‌نین شاهدی اوزوم اذن اولار: شاهد میخانه‌چی انگور کوب است.

۹۴- میئخی هاچادی یئره گئتمیر: میخش دو شاخه است به زمین فرو نمی‌رود.

۹۵- میرت میخانه‌سی دویور: میخانه‌ی مخصوص لاس زدن نیست.

۹۶- میللت نه‌های هایداده سن توی وایئندئین: مردم گرفتار رنج و مصیبت هستند تو در فکر.

عروسی کردن.

۹۷- میلچک اول کچل باشئینا قونار مگس اول بر سر کچل می‌نشیند.

□ بلا بر سر بلا زده می‌آید.

۹۸- میلچک قانا قونار و یا میلچک کثافته قونار: مگس بر روی خون می‌نشیند و یا مگس بر روی

کثافت می‌نشیند.

۹۹- میمون آجئشاندا بالاسین آلاز ایاقینین آلتینا: میمون وقتی عصبانی و ناراحت باشد

فرزندش را زیر پا می‌گذارد.

۱۰۰- مین ایلین دیلنچیسینه جمعه گئجه سین اؤرگدیر: به گدای هزار ساله شب جمعه

می‌آموزد.

۱۰۱- میندار اسگی اوت توتماز: کهنه‌ی نجس آتش نمی‌گیرد.

□ بادمجان بم آفت ندارد. / (امثال و حکم)

۱۰۲- مین دانیشان اولر: اگر کسی هزار کلمه حرف بزند می‌میرد.

۱۰۳- میندین کله که ایشین قالدی فلکه: وقتی حيله و کلک شعارت شد کارت زار است.

۱۰۴- مین دوست آزدی بیر دشمن چوخ: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

۱۰۵- مین دانا کووزه قیرسه بیرینین دسته سی اولماز: هزار کوزه می‌سازد یکی دسته ندارد

۱۰۶- میندگین سایمور: آن چه از آن خود کرده به حساب نمی‌گذارد. اشاره به آن شخصی که اسب‌ها

را می‌شمرد به جز اسبی، که سوارش شده بود!

۱۰۷- مینیش ورمز: به کسی سواری نمی‌دهد، رام شدنی نیست

## « ن »

۱- ناحق قان یئرده قالماز: خون ناحق بر زمین نمی ماند.

تو مپندار که خون ریزی و پنهان ماند. / (سعدی)

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان ندارد که شب را سحر کند.

(حکیم سنائی)

۲- ناخیئر (نخیئر) چیخمامیش بیزو چیخیئر: قبل از اینکه گله خارج شود گوساله خارج

می شود.

۳- ناخیئر چیخمامیش قودوق چئخماز: قبل از گله، کره خارج نمی شود.

(هر دو مثل به این معناست که کوچکترها نباید بر بزرگترها پیشی گیرند.)

۴- ناخیئردان آیریئلان دانانین قویروغون کسللر: گوساله ای که از گله جدا شود دمش را

می برند.

(هر کس پای از گلیم خود بیرون کند جزایش را ببند.)

۵- ناخیئر دا مالیم یوخ داعوادا باشیم نقیه سیئنسیئن: وقتی در میان گله خری ندارم. چرا در

میان دعوا سرم بشکند.

سایه پرورده را چه طاقت آن که رود با مبارزان به قتال

(سعدی)

۶- ناخیئر قودوق قاتیر: به رمه گوسفندان، کره الاغ قاطی می کند.

در میان سخن های پر معنی سخن پراکنی می کند.

۷- ناخیئر یئرینه گندیپ، تازا بو آلا دانانی آختاریر: گله به جای خود رفته او تازه دارد به دنبال

گوساله ابلق می گردد.

۸- ناخیئرین باشی قئیئدیپ نخیئرچی آروادین فیئری توتوپ: گله برگشته زن شبان تازه به

هوای گردش افتاده

۹- ناشکور باشا داش دوشتر: بر سر شخص ناشکر سنگ می افتد.

۱۰- نالی میخا وئریر میخی نالا: نعل را به میخ می زند و میخ را به نعل.

دوست و دشمن نمی شناسد.

با همه کس به نوعی سازش دارد.

۱۱- نالین تاپنپ آتین داليجا گزیر: نعل را پیدا کرده به دنبال اسب می گردد. خدا به ما داده مالی با

یک خر مانده و سه تا نالی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲- ناماز قتلان بنده دی، قیئل منئیان شرمنده دی، گاه قتلان گاه قئل منئیان یئر جهنمده:

کسیکه نماز می خواند بنده است، آنکه نخواند شرمنده، آنکه گاهی می خواند و گاهی نمی خواند جایش در جهنم است.

۱۳- نامردی قاپیندا گور قاپیسیندا اولما: نامرد را در مقابل خانه ات بین اما در خانه اش مرو.

۱۴- نانجیبدن بورج ائله سن یا تویدا ایستر یا بایرامدا: از نانجیب اگر قرض بگیری یا در

عروسی می خواهی یا در عید.

۱۵- نانجیبدن بورج ائله مه بورج ائله سن خرج ائله مه: از نانجیب چیزی قرض نکن اگر قرض

کردی مصرف نکن.

از نوکیسه مکن هرگز درم وام که رسوایی و جنگ آرد سرانجام.

(ناصر خسرو)

۱۶- نانجیبین ایاق قاپئسین جوده سن دئیر منه دالین چوندرده: اگر کفش نانجیب را جفت

کنی می گوید پشتش را به من کرده.

۱۷- نانجیبینکه یا تویدا توتار یا یاسدا: شخص نانجیب یا در عروسی و یا در عزا ادا درمی آورد.

نامرد هر صورت نامردی خود را آشکار می کند.

۱۸- نئییه ماللانی قویوپ درویشی او یادئران: چرا ملّا را ول کرده درویش را بیدار می کنی.

۱۹- نبضی منیم الیمده دی: نبضش در دست من است.

حال وی را من خوب تشخیص می‌دهم.

۲۰- نجیبین ایاقنین آلتندا اولان نانجیبین باشی اوسته اولمویان: زیر پای شخص نجیب باشی اما بالاسر شخص نانجیب نباشی.

کمترین آشنای مردم نجیب باشی بهتر از آنکه عزیزکردهٔ مردم پست باشی.

۲۱- نردبان‌ی پله‌پله چئوخ: از نردبان پله پله بالا برو.

برای رسیدن به هدف باید گام به گام پیش رفت.

۲۲- نردباننان بیردن آتیلماق اولماز: از بالای نردبان یکباره نمی‌توان پرید.

۲۳- نسیه‌گیر مز کیسه‌یه: نسیه به کیسه باز نمی‌گردد.

۲۴- نسیه مفت‌نین قارداشئدی: نسیه برادر مفت بودن است.

۲۵- نَفَسِی ایستی یئردن چئخیر: نفسش از جای گرم بلند می‌شود.

۲۶- ننه! اشرفی تاپدیم: ننه! اشرفی پیدا کردم.

- هانی؟- کو؟

- ایتیردیم:- گم کردم.

۲۷- ننه باجئسننادا نامحرم‌دی: به خواهر و مادر خودش نیز نامحرم است.  
به مردان چشم چران و دله می‌گویند.

۲۸- ننه تعریف ائلیین قیز دایی سننا یاخچیدی: دختری را که مادرش تعریف کند برای دایش

مناسب است.

۲۹- ننه تعریف ائلیین قیزی قوی قاچ، قونشی تعریف ایلیین قییزی آل قاچ: دختری را که

مادر تعریف کند بگذار و فرار کن، دختری را که همسایه تعریف می‌کند بگیر و فرار کن.

۳۰- ننه دیین گئتسین داغا- داشا- گلین دیین، گلسین باشا؟! حرفی را که مادر می‌گوید: به کوه

و دشت برو، حرفی را که عروس می‌گوید بر سر و چشم نشیند؟!

(به طنز در مورد دامادی گفته می‌شود که به زنش بیش از مادر ارزش قائل است). آنچه مادر

می‌گوید لغو و بیهوده است و آنچه عروس می‌گوید پر معنی و ثواب!

۳۱- ننه سوتوننن حلال دی: از شیر مادر حلالتر است.

۳۲- ننه سی اونی ایاق اوسته دوغوب: مادرش او را سرپا زاییده.  
(حرکتش زیاد است).

۳۳- ننه سیز قیئز زرر ایشتر ننه سی اولان اورتر باستئران: دختر بی مادر گند می زند دختری که مادر داشته باشد. (مادرش) گندکاری های دختر را می پوشاند.

۳۴- ننه سیز قیئز قینه سیز گلین: دختر بی مادر و عروس بی مادر شوهر.  
(هر دو آزادند).

۳۵- ننه سینین قارنینه نان گنتی ریپ: از شکم مادرش آورده.

برای مردمی شایسته است که با سعی و کوشش نعمتی فراهم آورده اند.

۳۶- ننه سینه باخ قیئز یئنی آل، قیئراقیئنا باخ بئزینی آل: به مادرش نگاه کن دختر را بگیر به حاشیه نگاه کن کرباس را بخر.

به برادر نگاه کن خواهر را بگیر. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۷- ننه قوربان قارپیز باشان ننه منه قارپیز: مادرت فدای سر مانند هندوانه ات شود. مادر من هندوانه می خواهم.

از آن ماست کل عباس چشم دید و دلم خواست. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸- ننه قیئزین داعواسی کمد سودورونجادی: دعوی مادر و دختر تا ایستادن آب در غربال ادامه پیدا می کند.

۳۹- ننه لیقین یاخچی سین اوت آپارسین تا قالیب پیسینه: نامادری خوب را آتش بگیرد چه برسد به نامادری بد.

۴۰- ننه م بیله فننیدی کوندنی کیچیک توتور. دهم بیله فننیدی یئددیسین بیردن اوتور: مادرم چنان ماهر است که خمیرها را کوچک درست می کند پدرم هم چنان ماهر است که هفت تا هفت با هم می خورد.

هر چقدر مادرم قناعت پیشه است پدرم ذله و پرخور است.

۴۱- ننه‌م دوغوب خالامی هو آپاریپ: مادرم زائیده خالهام هو کشیده.

□ خالهام زائیده، خاله زام هو کشیده. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۲- ننه‌ن اولسون ابوالقاسم: مادرت بمیرد ابوالقاسم.

(وقتی یکی خودش را لوس می‌کند می‌گویند...)

۴۳- ننه‌ن جیین داش سالیپ: مادرت به جیبت سنگ انداخته.

□ به کسی گویند که سکوت اختیار کند.

۴۴- نوخوش! آش ایچیرن؟: مریض آش می‌خوری؟

۴۵- نوخوش یانیندا سوغان داغ ایلیر: پیش مریض پیاز داغ می‌کند.

۴۶- نه آتدا وارنه اوسته، پارا حلبی کورسی اوسته: نه در بالا چیزی است نه در پایین حلبی

شکسته روی کرسی است.

(کنایه از فقر بسیار)

۴۷- نه آتمالیئدی نه اوتمالی: نه می‌شود خورد نه می‌شود دورش انداخت.

تحمل دوری‌اش ناممکن و تحمل بد زبانی‌اش درد آور.

۴۸- نه آجیئننان اؤلدوق نه سوسوزدان، داغلاریئن دینگیلیتسی اولدوردی: نه از گرسنگی

مردیم نه از تشنگی سر و صدای کوه‌ها ما را نابود کرد.

فقر و محرومیت روح انسانها را نمی‌آزارد نا هنجاری‌های اجتماعی و سیاسی موجب رنج روانی

است

□ کنایه از ظلم و ستم ظالمان و قدرتمندان.

۴۹- دی نه سالدی: نه گذاشت نه برداشت.

(بدون ملاحظه کاری را انجام دادن.)

۵۰- نه آلما نه سالما ایله بیر حالدا قالما: نه برداشتن و نه گذاشتن همیشه در یک حال بودن.

به آنچه موجود باشد قانع شدن

۵۱- نه اوزاندیق نه یاتدیق، حاضر جا اوغلان تاپدیق: کاری انجام نداده صاحب پسری شدیم.

۵۲- نه باشیمی یار نه جیبیمه گیر دکان توک: نه سرم را بشکن نه به جیمم گردو بریز.

۵۳- نه تاس وار نه حمام آرادا اوینور کور تمام: نه طاس هست و نه حمام کور هم وسط

می رقصد.

(هیچ خبری نیست بدون جهت خوشحالی می کنند.)

۵۴- نه جهره ده دی نه ایده اونی اثیئرن قحبه ده: گناه نه از چرخ است نه از دوک بلکه از کسی

است که نخ را می ریسد.

۵۵- نه حق آلئرام نه بیکار قالئرام: نه مزد می گیرم نه بیکار هستم.

بیگاری می کنم.

۵۶- نه حقه دی نه منته: نه زیر بار حق کسی است نه منت کسی.

آنچه انجام می دهم نه از حق کسی به حساب می آید و نه منت پذیرند.

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مسخوم بی عنایت

(سعدی)

۵۷- نه خدادان گنجیر نه خرما دان: هم خدا را می خواهد هم خرما را. / (امثال و حکم)

۵۸- نه سن گل نه صفر آیین اون اوچی: نه تو بیا نه سیزدهم ماه صفر بیاید.

(هر دو نحس هستید.)

۵۹- نه شیر نه شتر نه دیدار قاراما قوزان مترادف: نه شیر نه شتر نه دیدار عرب. / (امثال و حکم)

۶۰- نه قدر تقلاً تلاش بیرتای ایاق قاپی بیرتای کلاش: هر قدر تلاش و تقلاً می کنیم باز کفشان

پاره است. یک جفت کفش لنگه به لنگه دارم.

۶۱- نه فری یه دون اولدی نه پریه تومان: نه برای فری لباس شد، نه برای پری شلوار. از تلاش و

زحمت خویش بهره ای نبردیم

۶۲- نه قدر قیئسیا باتیئریق صبح اوزون دوروروق: هر چقدر کوتاه می خوابیم صبح دراز شده

از خواب برمی خیزیم.

(هر چه از ماجراها می گریزیم گرفتارتریم.)

۶۳- نه قدر یانان اولدوق او قدر یامان اولدوق: هر چقدر برای مردم دلسوزی کردیم به همان نسبت بد شدیم.

۶۴- نه مەدن قورخوران؟ گوردوقومنان: از چه می‌ترسی؟ از چیزی که قبلاً دیده‌ام.

۶۵- نه مییه اوموران باجئننان باجیئن اولور آجئننان: برای چه از خواهرت خوست می‌آید خواهرت از گرسنگی دارد می‌میرد.

۶۶- نه یئرده دی نه گویده حلقه ووروپ بیر یئرده: نه در زمین است نه در هوا در یک جا حلقه زده است. در وصف نورگیری که بر سقف مطبخ تعبیه می‌شد گفته اند.

۶۷- نه یئیه‌ریق او حلوانی نه وئره‌ریق او فاتنی: نه آن حلوا را می‌خوریم نه آن فاتحه را می‌خوانیم.

□ نه شیر شتر نه دیدار عرب. / (امثال و حکم)

۶۸- نه یوغوردوق نه یاپدیق حاضر جا کوکه تاپدیق: نه خمیر ورز کردیم نه به تنور چسبانیدیم کلوچه (شیرمال) آماده‌ای پیدا کردیم.

۶۹- نیت هاردا منزل اوردا: نیت تو هر جا باشد منزل تو همانجاست.

۷۰- نی‌چالان چالابیلیمیر، نی‌چالماقین ترک ادیپ: نی‌زن چون نمی‌تواند نی‌بزند توبه کرده است.

□ قجه پیر چه کند که توبه نکند از نابکاری، و شحنة معزول از مردم آزاری. / (سعدی)

چه سود از دزدی آنگه توبه کردن که نتوانی کمند انداخت بر کاخ

حاکمان در زمان معزولی همه شبلی و با یزید شوند.

(سعدی)

۷۱- نینیم دیمئین: امیدوارم که درمانده نشوی و چه کنم نگویی.

## « ۹ »

۱- وار اویی کرم اویی یوخ اویی ورم اویی: خانه‌ای که ثروتی در آن است خانه کرم و بخشش است و خانه‌ای که چیزی در آن نیست خانه‌ی غم است.

توانگران را وقف است و نذر و مهمانی زکات و فطره و عتاق و هری و قربانی

(سعدی)

۲- واردان یوخذان چئخئیپ: دار و ندارش را از دست داده.

۳- وار گئدنده یئیه‌سی ده کومک ائلر: وقتی ثروت از دست می‌رود صاحبش نیز کمک می‌کند.

۴- وارلی بیر ذات دانئشار هامنین خوشی گلر، یوخلی بیر ذات دانئشار هامی دییر سفه‌دی: پولدار هر حرفی بزند مردم خوششان می‌آید. بی پول اگر حرفی بزند می‌گویند دیوانه و سفیه است.

۵- وارینمیز یوخ اوغری آپارا، ایماننمیز یوخ شیطان: ثروتی نداریم تا دزد ببرد ایمانی نداریم تا شیطان ببرد.

۶- واریننن بهشتی ساتین الماق اولور: با ثروت می‌توان بهشت را هم خرید.  
(با بذل و مال و کرم و بخشش)

۷- وارینن اولسا گلیپ یئیپ ایچلر، یوخون اولسا اوین قارداش ائشلر: ای برادر! اگر ثروتی داشته باشی می‌آیند و می‌خورند و می‌نوشند، اگر نداشته باشی می‌ریزند به خانه و زندگیت.

۸- وار یوخونی وئردی داشا چئخدی باشا: دار و ندارش را از دست داد.

۹- ویر قورخما آل اوتانما: بخشش کن و از بخشش ترس بگیر و از گرفتن شرمند م باش.

۱۰- وریاننن بیر طرفین سوآپارسا او طرفننن فایدا یوخذی: اگر یک طرفه آبراهه را سیل ببرد، طرف دیگر از حیژ انتفاع ساقط می‌شود.

۱۱- وریانی وئردی سووا: آبراهه را آب برد (به آب داد).

آن کس که مشاورش نادان باشد بدبخت است.

۱۲- وزیر قارقا اولان قوشون دودوگی پوخلی اولار: منقار پرنده ای که وزیرش کلاغ باشد، آلوده به گُهِ می شود.

۱۳- وقتی ائتئرن بختی ائتئر: کسیکه ارزش وقت را نداند. شانس خود را از دست می دهد.

۱۴- وورابیلیمئین، داشئن بویوگون گوؤتور: سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است. / (امثال و

حکم)

۱۵- وورماقئن اوننان معلومدی کی آغاجئن یککه سئن گوتموشن: نزدن از آنجا معلوم

است که چوب بزرگتر را برداشته ای.

## « ه »

- ۱- هاداران پاداران دانششیر: چرت و پرت می‌گوید.
- ۲- هارا ایشیق‌دی دیب توله: کجا روشن است طویله‌ی عقبی.  
□ وقتی انسان امید واهی از کسی یا چیزی داشته باشد می‌گویند.
- ۳- هاردا خوش گنجسه اورا وطن‌دی: در هر جا که به انسان خوش بگذرد، همانجا وطن او است.  
درویش هرکجا که سرآید سرای اوست.
- ۴- هاردان گلیرن چین و ماچینن، معلومه چولاق قیچئننن: از کجا می‌آیی از چین و ماچین.  
معلوم است از پای چلاقت. نظیر:
- آن یکی پرسید اشتر را که هی      از کجا می‌آیی ای فرخنده‌پی  
گفت از حمام گرم کوی تو      گفت خود پیداست از زانوی تو
- ۵- هاردا یئدین اوردا یات: هر کجا که می‌خوری همانجا هم بخواب.  
سر همان جانه که باده خورده‌ای.
- ۶- هامی آغاج دیدن سواچر توت آغاجی باشدان: هر درختی از ریشه آب می‌خورد اما درخت  
توت از سر.  
□ درخت از ریشه آب می‌خورد، خوشه از سر. □ درخت از ریشه آب می‌خورد مرد از نیت. / (ده هزار  
مثل فارسی)
- ۷- هامیئدان قئسسایاتیرام هامیئدان اوزون گلیرم: از همه کوتاهتر می‌خوابم اما باز هم از همه  
درازتر به نظر می‌آیم.  
□ هر چه کوتاه می‌آیم باز هم نمی‌شود.
- هر بلایی کز آسمان آید      گرچه بر دیگری روا باشد  
به زمین نا رسیده می‌پرسد      خانه‌ی انوری کجا باشد!

۸- هامی زاتدان گنچه رم ننه مین کئیئینن نن گنچه رم: از هر چه بگذرم از مهریه ی مادرم نمی گذرم.

۹- هامیسی باتماندی یاریئم باتمانی یوخی: همه یک منی هستند نیم منی ندارند.  
□ از خود راضی و خود خواه هستند.

۱۰- هامیئسی بیر بنزین قنراقدی: همه سر و ته یک کرباسند.

۱۱- هامیئسی بیر کندین کوپه گندی: همه سگ یک روستا هستند.

۱۲- هامیئسی چیئخی شور تو خوم شور نوخودا: همه اش از بین رفت و تلف شد. همه بحث ها و استدلال ها جز و راجی حاصلی نداشت.

۱۳- هامیئنی بذر، اوزی لوت گزر: همه را آراسته می کند (می پوشاند) خودش لخت می گردد.  
□ بر گرفته از یک چیستان. (آن چیست که همه را آرایش می دهد خود لخت می گردد.) جواب: سوزن خیاطی)

۱۴- هامیئنی بیر گوزه گورور: همه را به یک چشم نگاه می کند. آدم منفی نگر است. (گاهی هم وصف آدم عادل و بی تبعیض گویند)

۱۵- هامیئنی قورت بودار رادی بیزیم کیمین بودار بودار ائله مه دی: همه را گرگ درید مانند ما تکه پاره نکرد.

۱۶- هامئیه جاهل جومبولی منه ددهم چاقدی: قسمت من پردی به سن پدرم شد و قسمت دیگران مردان جوان.

۱۷- هامئیه جیک جیک منده جیک جیک<sup>۱</sup>: برای همه جیک جیک برای منم جیک جیک.

۱۸- هامئیه خاننان بیگدن بیزه ده بیر الله دان: به همه از خان و بیگ چیزی می رسد به ما هم فقط از خدا.

---

۱- مردی بدهکار بود و نمی توانست بدهی خود را بپردازد. یکی از طلبکاران به او گفت: من راهی را به تو نشان می دهم که از شر طلبکاران در امان باشی. به شرط آنکه طلب مرا بپردازی. مرد پذیرفت. طلبکار گفت: زمانی که دیگر طلبکاران به سراغ تو آمدند خود را به دیوانگی بزن و ادای گنجشک را در بیاور و جیک جیک کن. مرد پذیرفت و وقتی طلبکاران به سراغش آمدند به همی آنها جیک جیک تحویل داد. طلبکاران به خیال اینکه دیوانه شده است او را ترک کردند. طلبکار نخستین با خوشحالی به سراغ مرد رفت و گفت: حالا که از شر آنها آسوده شدی طلب مرا بده. بدهکار گفت: جیک جیک. مرد گفت: هامئیه....

۱۹- هامئیه ده ده اولدون بیزه ده ده لیک اول: برای همه پدر شدی لااقل برای ما ناپدری باش.

□ برای همه مادر است برای ما نامادری. □ برای همه اوستاست برای ما زن اوستا. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰- هامئیه گلر گوزی قارا قلم قاش بیزه گلر دابانی جئریق کچل باش: برای مردم چشم سیاه و ابرو کمان قسمت می شود نصیب ما هم کفش پاره و کچل.

۲۱- هانسی ایکی دی کی اوچ اولمئیا: کدام دویی است که سه نشود.

۲۲- هاوا یاقاندا یوسقول اوئی دامار: وقتی هوا بارانی می شود خانه فقیر چکه می کند.

□ حتی نعمتها نیز برای فقیر سبب زحمت است.

۲۳- هر آت یورغا<sup>۱</sup> اولماز، یوز آتدان بیرده نه یورغا چئخار: هر اسبی یورغه نمی شود، از هر صد اسب یکی یورغه می شود.

نه هرکه موی شکافد به تیر جوشن خای به روز حمله ی جنگ آوران بدارد پای  
(سعدی)

۲۴- هر آدمی قورت یئمز: همه کس را گرگ نمی خورد.

۲۵- هر آرواد قوروت قویار، توربنیا یئقاندا گورن گرک: هر زنی کشک درست می کند اما وقتی کشک ها را در توبره می ریزند باید آنرا ببینی.

برابر: هر گردی گردو نیست.

معادل: جوجه را آخر پاییز می شمارند / (امثال و حکم)

۲۶- هر آغا جدان صندل اولماز: از چوب هر درختی نمی توان صندل ساخت.

۲۷- هر آغا جدان مسجد ستونی چکمزلر: از چوب هر درختی برای مسجد ستون نمی سازند.

۲۸- هر الثنن وئرسن اوننان آللان: با هر دستی بدهی با همان دست پس می گیری / (امثال و

حکم).

بدی و خوبی بدون مکافات و پاداش نمی‌باشد

۲۹- هر اوتی دئشیر که اوزی قئزئشما: هر آتشی را فروزان می‌کند تا خودش گرم شود.

از هر امری برای خود سودی می‌جوید.

۳۰- هر اوچان قوشونان اوچماق اولماز: با هر پرنده‌ای نمی‌توان پرواز کرد.

با هر بلند پروازی نمی‌توان رقابت کرد.

۳۱- هر اوخویان اولماز مالاً احمد اردبیلی: هر روضه خوانی ملأ احمد اردبیلی نمی‌شود.

کار هر یز نیست خرمن کوفتن. / (امثال و حکم) □ نه هر که سر بتراشد قلندری داند (حافظ) □ نه هر

سری به کلاهی سزای سالاری است. (ظهیرالدین فاریابی) □ نه هر که زاده‌ی مصر است شیخ ذوالنون

است (کاتبی) □ نه هر که چهره برافروخت دلبری داند (حافظ) □ به خاتمی نتوان زد دم از سلیمانی (حافظ)

نه هر که چهره بر افروخت دلبری باشد.

۳۲- هر اوز یوخارئئنن بیر اوز اشاقئسی وار: هر فرازی نشیی دارد.

۳۳- هر اولیاننا داش آت سان داش بیرى اولار مین تومن: اگر برای فریاد هر سگی سنگی

بیندازند، نرخ سنگ مثقالی به دیناری می‌رسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۴- هر اویون بیر قبله‌سی وار: هر خانه قبله‌ای دارد.

(هر خانه رسم و رسومی دارد).

۳۵- هر بارماقی کسن قان چئخار: هر انگشت را که ببری خون درمی‌آید.

(کار بد برای همه و در هر موردی بد است). خلق همه نهال خدایند.

۳۶- هر باشندان بیر آواز گلیر: از هر طرف صدایی بلند می‌شود.

(هر کس اظهار نظری می‌کند). هیچ کس عقیده‌ی دیگری را قبول ندارد.

۳۷- هر باشینا آق سارییان قرآن قاری‌سی اولماز: هر کس که به سرش پارچه سفید ببندد قاری

قرآن نمی‌شود.

هر که دارد خُمی نه سقراط است. (سنایی) □ نه هر آن کو ورقی خواند معانی دانست. (حافظ) □ نه

هر کس شد مسلمان می‌توان گفتش مسلمان شد. (وفایی شوشتری)

۳۸- هر جلالین بیر جمالی وار هر جمالین بیر جلالی: هر بزرگی زیبایی دارد و هر زیبایی بزرگی.

۳۹- هر داشین آلتئنی قوزاسان بیرده‌نه بوننان چئار: هر سنگی را بلند کنی یکی مثل این پیدا می‌شود.  
(تحفه نیست).

۴۰- هرده‌سینین جیبینی کسن جیب‌ئر اولماز: هر کس که جیب بابایش را بزند جیب‌بر نمی‌شود.

۴۱- هرده‌سینین گوزون چئاردان کوراوغلی<sup>۱</sup> اولماز: هر کس که چشم پدرش را درآورد کوراوغلی نمی‌شود.

۴۲- هر دن اینه دلیگیننن گئچر هر دن دروازادان گئچمز: گاهی از سوراخ سوزن رد می‌شود گاهی از دروازه رد نمی‌شود.

(دمدمکی است و منش ثابت ندارد). هر لحظه به رنگ بتی عیار در آید.

۴۳- هر زات قوتولدی گول بورنی<sup>۲</sup> ساتان گلدی: همه چیز تمام شد. فروشنده‌ی نسترن وحشی آمد. تمام مشکلات حل شده.

فقط این یکی مانده بود!

۴۴- هر زاده یاق ائلر گلینین اوزون آق ائلر: هر کاری را روغن انجام می‌دهد روی عروس سفید می‌شود.

مواد اولیه غذائی موجب خوشمزه بودن غذا و نشانگر مهارت عروس خانم می‌گردد.

۴۵- هر زادین بیلماقی بیلمه‌ماقئنان یاخچئدی: دانستن هر چیز از ندانستن بهتر است.

۴۶- هر زادین تازاسی دوستون کهنه‌سی: از هر چیزی تازه‌اش، از دوست کهنه‌اش بهتر است.

دوست و سکه هر دو کهنه‌اش خوب است. □ خیرالاشیاء جَدیدها و خیرالاخوان قدیمها / (ده هزار

۱- کوراوغلی از قهرمانان مبارز آذربایجان

۲- گل بورنی = نوعی گیاه، نسترن وحشی

(مثل فارسی)

۴۷- هرزادین شورون چئخاردیر: شورش را درآورده.

(در هر کاری مبالغه می‌کند).

۴۸- هر سققلدن بیر توک چئکسن بیر سققل دوزه‌لر: اگر از هر ریشی یک مو بکنی یک ریش

کامل ساخته می‌شود.

اندک اندک به هم شود بسیار      دانه دانه است غله در انبار

(سعدی)

۴۹- هر سوزه قولاق آسان کورپی گئدر قالار چایئن اوتایئندا: اگر به هر حرفی توجه کنی پل

می‌رود در آنطرف رودخانه باقی می‌ماند.

۵۰- هر سوزون بیر وقتی وار هرایشین بیر یئری: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. / (امثال

و حکم)

۵۱- هر سوزونن بیر کوچه آیئریر. از هر حرفش یک کوچه باز می‌کند.

از این شاخه به آن شاخه می‌پرد / (امثال و حکم)

(در هر سخنش نکته‌ای است).

۵۲- هر سؤیوت آغاجی سرو خرامان اولماز: هر درخت بیدی سرو خرامان نمی‌شود.

۵۳- هر غازانا بیر چمچه بسدی: برای هر دیگ یک ملاقه کافی است.

برای هر گروهی یک راهنمای خردمند کافی است.

۵۴- هر قدر باشماق اوقورورور گئنده ایاق یالیندی: هر قدر کفش می‌دزد باز هم پا برهنه است.

به هر دری می‌زند باز هم درمانده است.

۵۵- هر قرتقولوقون بیر ایشیقی وار: هر تاریکی دارای یک روشنایی است.

پایان شب سیه سفید است.

۵۶- هر قولتوقونون آل تئندا بیر تولکی یاتیب: در زیر هر بازویش یک روباه خوابیده.

زیر هر موی سرش یک روباه خوابیده / (امثال و حکم)

۵۷- هر قویون بالاسئینی چوخ ایستر قره قویون گوتون یثرنار: هر گوسفندی بچه اش را

دوست دارد.

گوسفند سیاه خود را تیکه پاره می کند.

(در دوست داشتن بچه افراط می کند)

۵۸- هر قوش هر داما قونماز: هر پرندۀ ای به هر بامی نمی نشیند.

دارندگان مناعت طبع بر هر مقامی فریفته شوند.

۵۹- هر کس اکر دولایینی،<sup>۱</sup> اوزی بیچر قولایینی: هر کس در زمین نا هموار کشت کند محصول

نامرغوبی درو خواهد کرد.

قسمت هر کس به قدر همت اوست.

۶۰- هر کس اوتی دئشه لر اوز طرفینه: هر کس آتش را به جانب خود فروزان می کند.

(هر کس سعی می کند به نفع خود کار کند). همه کس طالب یارند چه زاهد چه....

۶۱- هر کس اوز او یونون قبله سیئنی یاخچی تانیر: هر کس قبله ی خانه خودش را بهتر

می شناسد.

هر کس به زیر وبم فرهنگ خانوادۀ خود آشنایی دارد.

۶۲- هر کس اوز قلبئنین- بهره سین یئیر: راحت و رنج هر کس بسته به عواطف قلبی اوست.

هر کس آب قلب خودش را می خورد. / (ده هزار مقل فارسی)

۶۳- هر کس تو یله میخئننی چئکر گلیر: هر کس میخ طویله اش را می کند و می آید.

هر کس به هوای بزمی و نعمتی رو به اینجا می نهد.

۶۴- هر کس دوشر تارئسنئنین گوزوننن بیل گئینن که اوزونندی اوزوننن: هر کس محبت

خدا را از دست بدهد بدان که مقصر اصلی خودش می باشد.

۶۵- هر کس دولتدئلئقا تلسه تئز دوشر یوسقوللوقا: هر کس که برای ثروتمند شدن عجله کند

زودتر گرفتار فقر می شود.

- هر که گردن به قدرت افزازد      خویشان را به گردن افزازد  
۶۶- هر کسه دوست دیدیم دشمن جان اولدی منه      دشمن اوز بختیمیدی ایندی عیان اولدی منه:  
هر کس را دوست خطاب کردم دشمن جانم شد. در واقع دشمن من بخت و اقبال خودم بوده است که اکنون بر من روشن شد.
- ۶۷- هر کسه دیدیم باجی قحبه چنخدی هر کسه دیدیم قارداش گ... چنخدی: به هر کس خواهر خطاب کردم فاحشه از آب درآمد به هر کس برادر خطاب کردم ک... از آب درآمد.  
۶۸- هر کس هر نمه ائلر اوزونه ائلر: هر چه کنی به خود کنی.  
گر همه نیک و بد کنی (جامع‌التمثل)  
۶۹- هر کسی اوز قبرئینه- قویالار: از بد و نیک کس، کسی را چه. / (ده هزار مثل فارسی)  
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش      که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت  
۷۰- هر کسین آندئینا یازئیلان باشینا گلر: سرنوشت هر کس که بر پیشانی او نوشته شده است برای او رخ خواهد داد.
- ۷۱- هر کسین اوشاقی اوزونه شیرینده: فرزند هر کس برای خودش شیرین است.  
زنگی ارچه سیه‌فام بود      پیش مادر مهی تمام بود.  
(ناصر خسرو)
- همه کس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال (سعدی)  
۷۲- هر کسین بختی یاتار خلق اونی دیوانه سایار: هر کس که بدبخت شود، مردم او را دیوانه می‌پندارند.
- ۷۳- هر کسین خیری اولسون اوزی چون: بهره هر کس نصیب خودش بشود.  
(ما انتظار نیکی از دیگران نداریم).
- ۷۴- هر کسین دامی چوخی قاری چوخی: هر که بامش بیش برفش بیشتر.  
سر بزرگ بلای بزرگ دارد. □ هر که را سر بزرگ، درد بزرگ □ هر که دخلش بیش خرجش بیشتر. /  
(ده هزار مثل فارسی)

- ۷۵- هر كسین هر نمه سی ایتسه، بیزدن سوروشار از قضا بیزدن ده چنخار: هر كس هر چیزش گم شود از ما می پرسد، اتفاقاً پیش ما هم پیدایش می کند.
- ۷۶- هر کیم اوز او یونون پادشاهندی: هر کس پادشاه خانه ی خویش است.
- ۷۷- هر گوتونی بولویان قلاچی اولماز: هر كس كون خود را بچرخاند رویگر نمی شود. رویگری مستلزم چرخیدن بر دو پای رویگر بوده
- ۷۸- هر گوروكن آغا باغ دیماق اولماز: هر درختی كه دیده می شود باغ نمی گویند.
- ۷۹- هر گول اوز كوكونون اوستونده بیتر: هر گلی به روی ریشه خودش می روید. (هر كس به اصل و نسب خود برمی گردد).
- ۸۰- هر گولون بیر اینسی سی وار: هر گلی بویی دارد. / (امثال و حکم)
- ۸۱- هر نمه آكسن اونی بیچه رن: هر چه بكاری همان را درو می کنی.
- هر كسی آن درود عاقبت كار كه كشت. (حافظ) □ از مكافات عمل غافل مشو. / (مولوی)
- ۸۲- هر نمه توكسن آشان او گلر قاشنیقان: هر چه به آتش بریزی همان در قاشقت پیدا می شود.
- ۸۳- هر نمه نی قورت دالاسان قورت چنخار: هر چیزی را انگولك كنی اشكال برایش پیش می آید.
- ۸۴- هر نمه نین اوستوننن گوتوسن آزالار سوزون اوستوننن گوتوسن چوخالار: از روی هر چه برداری كم می شود از روی حرف برداری زیاد می شود.
- از هر سختی نکته یی برچینی حرف ها و مسائل جدیدی مطرح می گردد.
- ۸۵- هر نمه گلر آدام سیز باشیئنا گلر: هر بلایی كه نازل شود برسر آدم بی كس نازل می شود.
- ۸۶- هر نمه نین كالی یئتیشر آدامین كالی یئتیشمز: كال هر چیزی رسیده می شود مگر كال آدم (انسان نادان و بی تجربه معمولاً اصلاح ناپذیر است).
- نظیر: آهنی را كه موریانه بخورد، نتوان برد از آن به صیقل زنگ.
- ۸۷- هر نمه ننه سی توكوب بالاسی دوشوروپ: هر چه مادرش ریخته فرزندش جمع کرده. (از مادرش تقلید می کند).
- ۸۸- هر نمیه چاره اولار دیله چاره اولماز: هر دردی چاره دارد درد زبان چاره ندارد.

بلاء الانسان من اللسان / (امثال و حکم) زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

۸۹- هر یان گوندی قوروتون سریر اورا: هر جا که آفتاب باشد کشک خود را آنجا پهن می‌کند.  
(فرصت طلب است).

۹۰- هر یرا قئمیز بیتدی قالدی سقلل تاراقئمیز: هر چیزی لازم بود آماده است تنها شانه‌ی  
ریشمان مانده؟!.

۹۱- هر یئرده آشدی بو اوردا باشدی: هر جا که آش است آنجا حاضر است.

هر جا که آش است کچل فرّاش است. □ هر جا پلو همانجا برو. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۲- هر یئرده مسجد اولماز او تورپاقین گرک سعادت‌ی اولا: در هر خاکی نمی‌توان مسجد  
ساخت آن خاک باید دارای شایستگی باشد.

۹۳- هر یئره گئتسن گوی بو رنگدی: هر کجا بروی آسمان همین رنگ است. / (امثال و حکم)

۹۴- هر یئمیشین بیر دادی اولار: هر کشمشی طعم مخصوصی دارد.  
هر گلی بویی دارد.

۹۵- هر یئر برکدی گئت کس اورانی: از هر کس و هر جا امید دادرسی داری به سویش بشتاب.  
(ما را از کسی باکی نیست). از هر آنچه در قدرت داری کوتاهی نکن.

۹۶- هر یاغان قار اولماز: هر چیزی بهار برف نیست.

۹۷- هشت دریدن- ووروران، گرمه‌لیدن گلیر: از در می‌زنی، از پنجره وارد می‌شود.

۹۸- هفت خان رستم<sup>۱</sup>: هفت خان رستم:

(زمانی که در انجام کاری با مشکلات فراوان روبرو شوند گویند).

۹۹- هفت خطدی<sup>۲</sup>: هفت خط است. کنایه از شخص متقلب و حقه‌باز.

۱۰۰- هله آغزئیآن سوت ائنسسسی گلیر: فعلاً از دهانش بوی شیر می‌آید.  
بوی شیر از دهن چون شکر آید.

۱۰۱- هَلَه اُونون باشی دو مانئندی: فعلاً سرش را مه گرفته.

(جاهل و جوان است).

۱۰۲- هَلَه گورمه میش زاتدار گوره جئئیق: بعدها خیلی چیزها خواهیم دید؟!

۱۰۳- هله «ملاً خور» اول مویوب: فعلاً ملاخور نشده.

در گذشته ملاًها زندگی فقیرانه ای داشتند و به فرض میوه را زمانی می خوردند که کاملاً ارزان شده

بود. در زمان گرانی می گفتند: فعلاً در خور خوردن ملا نیست.

۱۰۴- هله یارئسی یئر آلتئندادی: هنوز نصفش زیر خاک است.

(به افراد بسیار زیرک و باهوش گفته می شود). برای فرد کوتوله نیز گویند.

۱۰۵- هم اوکوزون باشینی کسدیق هم کوپی سیندیردیق: سر گاوی در داخل خمره ای گیر

کرده بود، دخو را خبر کردند گفت: سر گاو را ببرید. سر گاو را بریدند اما سر همچنان در خمره باقی ماند

آنگاه گفت: حالا خمره را بشکنید و سر گاو را خارج کنید.

(زمانی که انسان از دو جا ضرر کند می گویند).

۱۰۶- همان آشدی همان کاسا: همان آش است و همان کاسه. / (امثال و حکم)

۱۰۷- همان امامزادادی که باهم دوزلتدیق<sup>۱</sup>: امامزاده ای است که با هم درستش کردیم.

۱۰۸- هم توربادان یئیر هم آخوردان: هم از توبره می خورد هم از آخور.

هم از تور می گیرد هم از قلاب. □ چاروادار قمی است دو سر بار می کند، هم مزد می گیرد هم از انبان

سهم می برد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۹- هم خدانی ایستیر هم خرمانی: هم خدا را می خواهد هم خرما را.

۱۱۰- همدان اوزاق، کردیسی<sup>۲</sup> یوخون: همدان دور است اما کرش نزدیک است.

۱۱۱- هم زیارتدی هم تجارت: هم زیارت است هم تجارت.

۱۱۲- هم گیلانئین چلتوکوننن اولدوم هم باغدارین خورماسئننن: هم از چلتوک گیلان باز

۱- همان، ص ۹۲

۲- کردی = کرت، باغچه حیاط

ماندیم هم از خرمای باغداران.

از اینجا رانده و از آنجا مانده، میان دو خر پیاده مانده. / (طوطی نامه)

۱۱۳- هم مالئیمی وئرئیرم هم یالواریرام: هم ثروتم را می بخشم هم خواهش و تمنا می کنم.

۱۱۴- هم میئنپ هم قیشلارین تولور: هم سوار شده هم پاهایش را تکان می دهد.

در کشتی نشسته با کشتیان می جنگد.

۱۱۵- همنشینین باب ائله گورن دئسین هابله: همنشین خود را از خوبان برگزین تا هر که ببیند

تحسینت کند.

همنشین تو اگر موافق تو باشد همه تحسین می کنند.

۱۱۶- همهمه دی جمهمه دی قوی یئرسیین کیم کیمه دی: هیا هوئی است و کسی را به کسی کاری

نیست.

شهر بی دروازه □ شهر هرت □ هر کی به هر کی است. / (امثال و حکم)

۱۱۷- هم یاناندی هم یاماندی: هم می سوزد و هم می سوزاند.

هم دلسوز و مهربان است، هم سختگیر.

۱۱۸- همیشه ایل بوستان یانیندا دوشمز: همیشه ایل نزدیک بوستان اوتراق نمی کند.

۱۱۹- همیشه جوجه سبد آلتئندا قالماز: همیشه جوجه زیر سبد نمی ماند.

وقتی جوجه ها از تخم مرغ بیرون می آمدند آنها را زیر سبد بزرگ جا می داند. همیشه ماه در پس ابر

باقی نمی ماند.

۱۲۰- همیشه شعبان بیرگونده رمضان: همیشه ماه شعبان یک روز هم رمضان.

۱۲۱- همیشه قاپئسی آچئخدی: همیشه درشان باز است.

(بخشنده و کریم هستند).

۱۲۲- همیشه قایی بیردابان اوسته دولانماز: همیشه در به روی یک پاشنه نمی چرخد. / (امثال و

حکم)

(روزگار به یک حال باقی می ماند).

۱۲۳- همیشه یاتان داليجا بیر اویاق اولان اولار: همیشه به دنبال خفته بیداری وجود دارد.

هر بیشه گمان که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

۱۲۴- همیشه یاش ائله ردین بو دفعه.....<sup>۱</sup>: همیشه خیس می‌کردی اینبار ریدی.

۱۲۵- هَنک هَنک آختری دویه‌نک: شوخی شوخی آخرش دعوا.

۱۲۶- هن هُون ائلئینه قیش گلدی: تا به خود بیایم زمستان آمد.

۱۲۷- هوا دوماندى: هوا را مه گرفته .

(موقعیت مناسب نیست). در فارسی گویند هوا پس است.

۱۲۸- هوا یا غنیپ قار چئلر قاپئینی کسپ ایلچئلر؟: باران می‌بارد و برف می‌آید. خواستگاران

جلوی در صف بسته‌اند.

خواستگاران بی موقع برای خواستکاری می‌آیند.

۱۲۹- هوپ هوپ گوتونه دئیئر دالیمجا کلمه قوخوران: هوپ هوپ به کوش می‌گوید پشت

سر من نیا بو می‌دهی.

۱۳۰- هورت هورتدان دُویمادین یالاماقدان دویاجئین: هورت هورت خوردی سیر نشدی حالا

می‌خواهی با لیسیدن سیر شوی.

۱۳۱- هورره بسم‌الاهی نینیر: کاجی به بسم‌الله نیازی ندارد.

آنقدر نبود که بگوید آمین. / (ده‌هزار مثل فارسی)

۱۳۲- هوشدوگی گلیپ بازارا: سوتش هم به بازار آمده. هوشدورک: سوت گلی که برای بچه‌ها

می‌ساختند.

(خیلی وقت پیش مرده است).

هفت کفن پوسانده است. / (امثال و حکم)

---

۱- مردی شبها جای خود را خیس می‌کرد وقتی زنش اعتراض می‌نمود می‌گفت: که شیطان فریبش داده یکروز همسرش به او گفت: این بار وقتی شیطان به سراغت آمد بگو تا محل گنجی را به تو نشان دهد. شب وقتی دوباره شیطان به خواب مرد آمد. مرد گفت: که باید جای گنجی را به من نشان دهی شیطان پذیرفت و او را به خانه‌ی مرد فروتمندی برد. از روزن وارد شده و کیسه‌های پول را برداشتند موقع خروج از روزن صاحب مال او را گرفته و پولها را پس گرفت وقتی داشتند فرار می‌کردند شیطان گفت: حالا که نتوانستی پول به دست آوری بر سر او برین. صبح وقتی زن از خواب بیدار شد گفت:...

ضربالمثل‌های ترکی در... / ۳۵۱

۱۳۳- هیچ باققال دیمز قاتیقیم تورشدی: هیچ بقالی نمی‌گوید ماست من ترش است. / (امثال و حکم)

۱۳۴- هیچ باهار یازسبز اولماز یولداشلیق داعواسیز اولماز: هیچ بهاری بدون پاییز نمی‌شود و هیچ دوستی بدون دعوا ممکن نیست.

۱۳۵- هیچ بیلیمیر کتده آیین نچه سئیدی: نمی‌داند در ده چندم ماه است.

از همه جا بی خبر است یا خود را به نفهمی زده.

۱۳۶- هیچ پیغمبرین داوارین صبحه کیمین یایمئیتپ: گه‌ی هیچ پیغمبری را تا صبح نچرانیده است.

کوسفند امام رضا را تا صبح نمی‌چراند. □ اگر خیر داشت اسمش را می‌گذاشت خیرالله. □ از این دیگ چوبی کسی حلوا نخورده است. □ از گشتش چه خیری دیدی که از کوفته‌اش ببینی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۷- هیچ دوزلارئنی دادمائشیق: با هم نان و نمکی نخورده‌ایم.

برای یک بار هم به خانه شان نرفته‌ایم. (خسیس هستند).

۱۳۸- هیچ ذات یوخی یئیه سوغان یئیر اشتهاسی آچئلا: چیزی نیست تا بخورد پیاز می‌خورد تا اشتهاش باز شود.

برای افراد خوش بین و امیدوار گویند.

۱۳۹۰- هیچ کس اوز آیرانینا تورش دیئمز: هیچکس نمی‌گوید دوغ من ترش است.

۱۴۰- هیچ کسین بورنونان قان گلهمدی: از دماغ کسی خون نیامد.

(هیچ کس آسیب ندید).

۱۴۱- هیچ کسین چیئرایی صبحه کیمین یانماز: چراغ هیچکس تا صبح روشن نمی‌ماند.

هیچ کلی تا آخر تازه نمی‌ماند. / (امثال و حکم)

نظیر: اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

۱۴۲- هیچ کفنه جیب تیکمزلر: برای هیچ کفنی جیب نمی‌دوزند.

(چیزی به دنیای دیگر نمی‌توان برد).

مهربان جهان همه مردند      مرگ را سرفرو همی کردند

از هزاران هزار نعمت و جاه      چه متاعی بجز کفن بردند

(رودکی)

۱۴۳- هیچ یئمیش چوپسوز اولماز: هرکشمی دم دارد.

بر هر که بنگری عیبی و نقصی دارد      نظیر گل بی خار میسر نشود در بستان

## « ی »

۱- یابیا<sup>۱</sup> همدم گلمز گلنده ده بئل آغریفسی گلر: برای یابو همدمی پیدا نمی شود. اگر پیدا شود کمر درد است.

(فقط بدبختی نصیب ما می شود). اسب خوب ورهوار همراه یابو نمی گردد.

۲- یاتاقان آرواد اولار، گزگن آرواد اولماز: زنی که بسیار بخوابد کدبانو می شود اما زنی که بسیار گردش کند کدبانو نمی شود.

۳- یاتان اولمز یفتن اولر: کسی که بخوابد نمی میرد کسیکه به دیگران آسیب برساند می میرد.

۴- یاتان داليجا اویاق اولماسین: کاش به دنبال خوابیده بیدار نباشد.

۵- یاتانی یاتان اویادا بیلمز: خفته را خفته کی کند بیدار. / (سعدی)

۶- یاتما نامرد دال داسیندا قوی ایلان وئرسین سنی گئچمه نامرد کورپوسونفن قوی آپارسین سیل سنی: در سایه نامردان مخواب بگذار مار تو را نیش بزند، از پل نامردان عبور مکن بگذار سیل تو را ببرد.

(منت دونان مکش).

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترشروی

۷- یاتویوق اول اوچ یاده وه اول یوک آپار: یا مرغ باش پیر یا شتر باش بار ببر. / (امثال و حکم)

یا زنگی زنگ یا رومی روم

۸- یاتیپ یاتیپ شش<sup>۲</sup> آتیپ: خوابید و خوابید شش انداخت.

(اینهمه مدت وقت تلف کرد سرانجام کار بدر بخوری انجام داد. یا خود را به خواب خرگوشی زد عاقبت کارش را کرد).

۹- یات یئره گوزون اویوم، اودا اولدی بیر تعارف: بخواب روی زمین چشمت را در بیاورم،

۱- یابو = اسبی که آسیب نباشد.

۲- شش انداختن = چفت شش آوردن در بازی تخته نرد.

اینهم شد تعارف؟!

۱۰- یا حسن کچل یا کچل حسن: یا حسن کچل یا کچل حسن

(هیچ فرقی ندارد).

۱۱- یاخچئلیق ائلرم هر کسه یامانلیق قالار منه: به هر کسی نیکی می کنم باز بدی برای من

می ماند.

۱۲- یاخچئلیقا یاخچئلیق هر کئشینین ایشیدی، یامانلیقا یاخچئلیق نر کئشینین

ایشیدی: در مقابل خوبی، خوبی کردن کار هر مرد است. در مقابل بدی خوبی کردن کار مردان واقعی

است.

۱۳- یاخچئلیقا یامانلیق کور ائششگه سامانلیق: خوبی کردن بر بدان مثل نشان دادن کاهدان به

خر کور است.

خدمت به خر مزدش گوز است و لگد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴- یاخچئلیقدا یاددان چئخماز یامانلیقدا: نه خوبی و نه بدی، هیچ کدام فراموش نمی شوند.

۱۵- یاخچی اوغلان دایی سینا چئکر: پسر خوب شبیه دایش می شود. به دایی اش می رود.

۱۶- یاخچی اوغلون آخیری آیرئلیق دی: پسر خوب سرانجام از خانواده جدا می شود.

۱۷- یاخچی توتور آما ویلله میر: خوب می گیرد اما ول نمی کند.

۱۸- یاخچی دوست یامان گونده تانئنیر: دوست خوب در روزهای بدبختی شناخته می شود.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پیریشانحالی و درمـاندگی

(سعدی)

۱۹- یاخچی قونشی اوزاق قوومنان یاخچئیدی: همسایه خوب بهتر است از خویشاوند دور.

۲۰- یاخچی گونده یاد یاخچی یامان گونده وای قوم: در روزهای خوب به سراغ غریبه ها

می رویم و در روزهای بد به سراغ خویشاوندان.

۱- مردی برای اصلاح به سلمانی رفت تیغ سلمانی کند بود یکی را می برید و دو تا را از ریشه می کند. سلمانی احساس کرد که مشتری ناراحت است. پرسید: مثل اینکه خوب نمی گیرد؟ مشتری گفت: اتفاقاً خوب می گیرد اما ول نمی کند.

۲۱- یاخچی یاخچی دیندیک گلدی میندی بویونوموزا: گفتیم آدم خوبی است سوار گردنمان شد.

۲۲- یاخچی یئرده توکان آچدیک، آلاه بازار یئتیرسین: جای خوبی مغازه باز کردیم، خدا بازارمان را گرم کند.

۲۳- یارادانیم یار اولسه، بویاردا نه واردی: خالق من اگر مهربان باشد، این یار چه فایده ای دارد. ز دست بنده چه خیر خدا نگه دارد

۲۴- یارامادیک اوتوننان، کور اولدوق توتونونن: از آتش او بهره ای نبردیم اما دودش کورمان کرد.

نه خورده نه برده، گرفته درد گرده □ ترشی نخورده زکام شده ایم. □ گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده (سعدی) □ از کبابش نخورده از دودش کور شده ایم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵- یارانمیش بویوک اولماز: مخلوق بزرگ نمی شود.

(خالق بزرگ است). بزرگی در شأن خالق است.

۲۶- یاراما دوز توکمه: به زخم دلم نمک نباش.

اگر مرحم نئی زخم دلم، را نمک پاش دل زارم چرایی

نمک بزخم پاشیدن. / (امثال و حکم)

۲۷- یارپاق سارالماسا بندینن دوشمن: اگر برگی زرد نشود از شاخه نمی افتد.

اگر فرزندی ناخلف نباشد دودمان خود را ترک نمی کند.

۲۸- یارمنه خنئار گونده ریر، قابیقین سویار گوندیر، انئششگ یئمه لی اولاندا، یار منه

نویار گونده ریر: یارم برای من خیار می فرستد، پوستش را می کند و می فرستد، زمانی که لایق خوردن

خر شد یار برای من نویارانه می فرستد.

۲۹- یاریم !او قنیزام من که یارا پولک دوزم من: ای یار من همان دخترم که برای یار پولک بدوزم.

(فداکارم)

۳۰- یاریمیان گلئنین یئریشیقئیننان تاق تاق گلیر: عروس بدبخت راه رفتش پر سر و

صداست.

(عروسی که بدبخت باشد از هر کارش عیب می گیرند.)

۳۱- یاز یوزا قوی گون قاباقینا: بنویس روی یخ بگذار جلوی آفتاب.

بدهکار که قصد دادن وام به خود ندارد به طلبکار گوید.

(خواست تو بیجا است و ترتیب اثر داده نخواهد شد.)

۳۲- یاز دیقین قویسان گون قاباغینا یولادوشر: نوشته اش را اگر جلوی آفتاب بگذاری به راه

می افتد.

(حرفش بی اثر است). و نیز برای کسی گویند که خط وی چون موریانه باشد.

۳۳- یازی قارا اولانین اوزوده قارا اولار: کسی که بختش سیاه باشد، رویش هم سیاه می شود.

رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون.

۳۴- یازیم یاز دویور که مرمر شاهیندی باجی باجی دویور ورم الهیندی<sup>۱</sup>: به طنز: شانس من

که شانس نیست بلکه مرمر شاهی است، خواهرم که خواهر نیست بلکه بلای الهی است.

۳۵- یاسنار پیلله کان یا چنخار مور چالیق: یا پله کان می شکند یا مورچه زار پدید می آید.

(یا کار خراب می شود یا همه چیز نابود می گردد). وقتی کسی را از کاری که شروع کرده منع کنند

گویند.

۳۶- یاشی قور تارئپ قورودان استفاده ائلیز: عمرش تمام شده قاچاقی زندگی می کند.

(به طنز به افرادی گفته می شود که عمری بسیار طولانی دارند). یاش: سن، یاشاماق: زیستن،

یاشاسین: زنده باد.

۳۷- یاغی توک یالا: روغن بریز و لیس بزن.

(بسیار تمیز و پاکیزه است).

۳۸- یاغی دری ساخلار آروادی اری: روغن را پوست نگه می دارد، زن را شوهر.

۳۹- یاغسا هر یانا یاقار: اگر بیارد همه جا می بارد.

---

۱- مرمرشاهی عالیترین سنگ مرمر است. لیکن به کنایه از آن به کلوغ و سنگ بی ارزش یاد کنند. چون روسپی - روسپید که از آن سخن روسپاه و فاحشه اراده نمایند. و یا قد کوتاه و کوتوله را رشید گوید.

اگر نعمت یا نکبتی از فلان حادثه آید برای همگان باشد.

۴۰- یاغیشدان چیئخیئب یاغمورا دوشدوق: از باران خلاص شده به تگرگ و برف گرفتار شدیم.

از چاله درآمدیم و در چاه افتادیم. □ از باران سوی ناودان رفتیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱- یاغی قویالار یاغ اوسته یارما قالار یاوان: روغن را جمع و ذخیره می‌کنند بلغور بدون

چاشنی می‌ماند.

(غنی را غنی‌تر و ضعیف را ضعیف‌تر می‌کند).

این مثل به شکل دیگری نیز رایج است.

یاغی یاغ اوستونه قویور یارمانی یاوان قینه دیر: روغن را روی روغن می‌گذارد آش بلغور را

بدون چاشنی می‌جوشاند. هر دو مثل را در شکایت از تقدیر و چرخ و فلک گویند.

۴۲- «یاغیش» یا قار «قار» چیلر قاپئنی چالیر ایلچئر<sup>۱</sup>: باران می‌بارد و برف نم‌نم می‌آید،

خواستگاران در را می‌کوبند.

سپلشت<sup>۲</sup> آید و زن زاید و مهمان عزیزت برسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۳- یالانچئننن او یونه اوت دوشدی هیچ کس اینانمادی: آتش به خانه شخص دروغگو افتاد

هیچ کس باور نکرد.

خانه‌ی دروغگو آتش گرفت کسی باور نکرد. نظیر (چوپان دروغگو).

۴۴- یالانچئننن حافظه‌سی اولماز: دروغگو فراموشکار می‌شود. / (امثال و حکم)

۴۵- یالانچئننن منزئینه کیمین: با دروغگو تا دم منزل او برو.

(دروغگو قابل اعتماد نیست).

۴۶- یالانچی آدام آلا گونده آق داغدان قار خبری وئیر: آدم دروغگو در روز آفتابی از بارش

برف به کوهستان خبر می‌دهد.

۴۷- یالانچی پهلوان<sup>۳</sup>: پهلوان دروغین.

۱- چئیر = نم‌نم می‌بارد.

۲- سپلشت = پیش‌آمدهای بد و بلاهای غیرمنتظره

۳- بند بازان، یک بند باز کدایی هم داشتند که او را یالانچی پهلوان می‌گفتند. و او همان اعمال روی طناب را بر زمین انجام می‌داد.

(اگر کسی تظاهر به قدرت زیاد کند می گویند).

۴۸- یالانچی طمعکاری آلدائییر: دروغگو شخص طمعکار را فریب می دهد.

۴۹- یالواردیئم سرمه آلدیئم، آغلادیئم اودا گئندی: با التماس سرمه تهیه کردم، گریه کردم آنهم

پاک شد.

۵۰- یامان آتئین وار سات قوتول: اگر اسب چموشی داری بفروش و خود را خلاص کن.

۵۱- یامان آدام آج اوتوسا دینج اتومان: آدم بد اگر گرسنه هم بنشیند آرام نمی نشیند.

۵۲- یامان آدام یاخچی اولسون پیس گون تنز گئدر: کاش انسان بد خوی خود را تغییر دهد

وگرنه روزهای بد زود به پایان می رسند.

۵۳- یامان اولماسا یاخچئنیئن قدری بیلینمز: اگر آدم بد وجود نداشته باشد قدر انسان خوب

شناخته نمی شود.

۵۴- یامان گوزه یارا چنخسیئن: کاش در چشم بد زخمی ایجاد شود.

بر چشم بد لعنت / (امثال و حکم)

۵۵- یامان یئینچی اولسون دئیئنچی اولماسین: آدم ناخلف پرخور باشد بهتر است از اینکه

پر حرف باشد.

۵۶- یا منه ده یادیهرم، وئرمه سن رسوا ائلرم: یا به من هم بده یا می گویم و رسوایت می کنم.

(از آنچه که از راه نامشروع به دست آوردی مرا هم نصیبی ده).

۵۷- یانان چیئراغ قاب آلتئندا قالماز: چراغی که روشن است زیر ظرف باقی نمی ماند.

ماه در پس ابر نمی ماند. / (امثال و حکم)

چراغی را که ایزد برافروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

۵۸- یاندی سننن چراغین، کئچدی منیم چیراغیم<sup>۱</sup>: چراغ تو روشن شد و چراغ من خاموش

۵۹- یانسنن چیراغی گل سین ایشیقی: چراغش روشن باشد و نورش به ما برسد.

۱- داستان مردی که اسب بیمار داشت و نیمه شب نمی گذاشت وی بخوابد و چراغش همه شب روشن بود و او موقع فروش به

خریدار گفت: یاندی....

برای خویشان نا مهربان گویند.

۶۰- **یانی بئله اولوپ چومچه قازاننان اسیتندی:** ملاقه از دیگ داغتر شده است.

کاسه داغتر از آش □ کاتولیک‌تر از پاپ / (امثال و حکم)

۶۱- **یایدا یاتیئپ قیشدا اویانیئپ:** در فصل تابستان خوابیده در فصل زمستان بیدار شده.

آنوقت که جیک جیک مستونت بود؟ فکر زمستونت بود؟ / (امثال و حکم)

۶۲- **یای گونونده یارنمئیان پاییز گونونده نه‌جور یارییه‌جاق:** کسی که از تابستان خود

بهره‌ای نبرد و خوشبخت نشود. چگونه از پاییز بهره‌مند شده و خوشبخت خواهد شد. هر آنکه در جوانی کامی نیافته در پیری چه کام خواهد یافت.

۶۳- **یای گونونون یئغنتیئسی قیش گونونون آش دادیسی:** ذخیره‌های تابستانی چاشنی آش

زمستان است.

(پس انداز امروز مایه‌ی آسایش فرداست).

مور گرد آورد به تابستان تا فراغت بود زمستانش

۶۴- **یایی آکینجی قیشی دیلنچی:** با اینکه در تابستان می‌کارد اما در زمستان همچنان فقیر است

۶۵- **یئنگه‌سی بایرام خاتون اولانیئین الی گول حنا اولار:** کسیکه ینگه‌اش بایرام خاتوان باشد

گل و حنا به دستش می‌گذارند.

آنکه دوست و یاور ارجمند دارد عزیزش می‌دارد.

۶۶- **یئل گتیئرنی یئل آپارار<sup>۱</sup>:** باد آورده را باد می‌برد.

هر چه به یللی آمد به تللی می‌رود. / (ده هزار مثل فارسی)

(هر چه آسان آید آسان رود).

۶۷- **یئقنه یئتیریر یئمئینه داش آتیر:** به هر کس که می‌تواند آسیب می‌رساند و به هر کس که

نمی‌تواند از دور سنگ می‌اندازد.

۶۸- **یئتیم دثریلر یامانلیق قالار عممئیه:** یتیم بزرگ می‌شود بدنامی برای عمه می‌ماند.

برای اینکه محبتی به برادر زاده‌ی خود نکرد.

زمستان می‌گذرد رو سیاهی برای زغال می‌ماند.

۶۹- یئتیم قینزان قئسنل یات، سه‌نه نه یاراشینپ اوزانماق: دختری یتیم هستی، خود را جمع

و جور کن و بخواب چه مناسبتی برای تو دارد که دراز بکشی.

چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن / (سعدی) □ به اندازه‌ی بود باید نمود

۷۰- یئتیم قینزین حناسی کیمین: مثل حنای دختر یتیم است.

این سفره یا این متاع رنگ و بویی ندارد

۷۱- یئتیم قوزودان قوچ اولماز: از بره‌ی یتیم قوچ پرورش نمی‌یابد.

۷۲- یئتیم قینز یاریسا قاریماز، قاریئسا یاریئماز: دختر یتیم اگر خوشبخت شود پیر نمی‌شود

اگر پیر شود خوشبخت نمی‌شود.

۷۳- یئتیمه وای وای دیین چوخ اولار چوره‌ک وئرن آز اولار: برای یتیم خیلی‌ها دلسوزی

می‌کنند اما نان‌آور یتیم کم می‌شود.

۷۴- یئتیمی نمیه ایستلر اوتا- سووا: یتیم را برای چه کاری می‌خواهند. برای آب و آتش.

(افراد بیچاره را برای بهره‌کشی و انجام کارهای سخت می‌خواهند).

خران را کسی در عروسی نخواند / مگر وقت آن کآب و هیلام نماند. □ خر را که به عروسی می‌برند

برای خوشی نیست برای آبکشی است. / (ده هزار مثل فارسی).

خاله را می‌خواهند برای درز و دوز. اگر نه چه خاله چه یوز. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۵- یئخئلان اوستونه یخیئلمازلار: برسر افتاده نمی‌افتند.

مردی نباشد بر افتادگان چیرگی جستن

بر مظلوم نباید ظلم کرد.

۷۶- نجیب یاتاننان اوزون یئرتان بیردی؟: آیا شخص نجیب با کسیکه خود را برای هر مسأله

تکه‌پاره می‌کند برابر است.

۷۷- یئددی آیلینق: هفت ماهه.

(به شخص عجول گفته می‌شود).

۷۸- یئددی اویلی قونشونی کوچورتدی: هفت خانوار همسایه را آلاخون والاخون کرد.

(سر و صدایش بقدری زیاد بود که همه کوچ کردند).

۷۹- یئددی دؤلتدن آزادی: از هفت دولت آزاد است.

به هیچ قید و بند اجتماعی مقید نیست.

۸۰- یئددی شاه‌ی یوخودا گورپ: خواب هفت شاهی را دیده.

(برای ثروتی واهی نقشه کشیده است).

۸۱- یئددی قبرستاندا بیر اولوسی یوخی: در هفت قبرستان یک مرده ندارد.

در هفت آسمان یک ستاره ندارد. / (امثال و حکم) و نیز برای کسی گویند که اصل و نسبش شناخته

نباشد

۸۲- یئدینقین ائیشدینقین نوش جانین باشننان گنچدنقین تعریف ایله: آنچه را که

خوردی و نوشیدی نوش جانت سرگذشت را بیان کن.

به مسافری که از گشت و گذار قابل تعریف بازگشته گویند

۸۳- یئددی کفن چورودوپ: هفت کفن پوشانده. / (امثال و حکم)

(خیلی وقت پیش مرده)

۸۴- یئددیلر اوستونه تاپیلار: فرزندی که پس از چندین کودک مرده سالم بماند یا پسری که پس

از چندین دختر به دنیا بیاید می‌گویند.....

۸۵- یئددی نفره شام اولسا، یئرمی یئدی نفره ده اولار: اگر برای هفت نفر شام وجود داشته

باشد. برای بیست و هفت نفر هم وجود خواهد داشت.

تهیه امکانات پذیرایی از مهمانان در زنجان همیشه بیش از تعداد مدعوان است.

۸۶- یئر آلتیندادا اولسا چنخارد گتی: اگر زیر زمین نیز باشد خارج کن و برای من بیاور.

۸۷- یئرآلمادا بوخار وار اوندایوخ: سبزمینی غیرت دارد، او ندارد.

۸۸- یئر برک اولاندا اوکوز اوکوزدن گور: وقتی زمین سفت باشد گاو، گاو دیگر را مقصر می‌دانند.

- ۸۹- یئردار اولسا روزی بول اولار: وقتی جا تنگ باشد روزی زیادی شود.
- ۹۰- یئردن گویدن بلا یاغیر: از زمین و آسمان بلا می بارد.
- ۹۱- یئرده یئرییه بیلیمیر، گویده رُستم بازلیق ائلییر: روی زمین نمی تواند راه برود در هوا ادای رستم را درمی آورد.
- ۹۲- یئرین خور گوروپ: جا خوش کرده است.
- ۹۳- یئریارئلپ گوی یارئلپ بو چئخیئپ: زمین و آسمان شکافته و او بیرون آمده است. (خود را بیهوده عزیز می شمارد).
- ۹۴- یئری بوشدی بوش اولماسیئن: جایش خالی است خالی نباشد. پس از رفتن یکی از اهل خانه به مسافرت گویند
- ۹۵- یئری قویوپ دامنان گلیر: زمین را رها کرده از پشت بام می آید. در را گذاشته از پنجره وارد می شود.
- ۹۶- یئریم یئرده یاندی گویم گویده: زمینم در زمین سوخت و آسمانم در آسمان. (بشدت ناراحت شدم. سراپایم و تمام وجودم به آتش کشیده شد).
- ۹۷- یئری مه میش یوگورور: قبل از اینکه راه بیفتد حمله می کند.
- ۹۸- یئرین آت اوزونه قمچی یئتیرم: اسی که راه می رود شلاق نمی خورد. اسب نجیب و رهوار تازیانه نمی بیند.
- (شخص کوشا و یا شخصی که وظیفه خود را بداند برای خود لاف در سر پدید نمی آورد).
- ۹۹- یئرین ائششگه تپیک وور مازلار: به خری که راه می رود لگد نمی زنند.
- ۱۰۰- یئرینن یئر کیئراییه سی ایستیر: از زمینی که در آن نشسته کرایه می خواهد. (پرمدعا و از خود راضی است).
- ۱۰۱- یئسه مالینم، یئمه سه جانینم: اگر بخورد نوش جانش باد اگر هم نخورد باز هم برای من عزیز است.
- ۱۰۲- یئککه باشین یئککه بلاسی وار: سربزرگ بلای بزرگ نیز دارد.

(خطرهای بزرگ برای مردان بزرگتر پیش آید)

هر که بامش بیش برفش بیشتر / (امثال و حکم)

۱۰۳- یئککه گوزون ایشیقی اولماز: چشم درشت روشنایی ندارد.

۱۰۴- یئگینن گوزون قوردی اولسون: بخور تا چشم دلت سیر شود.

۱۰۵- یئل گلدی کورامیلچه گه فاتحه: وقتی باد آمد فاتحه پشه خوانده می شود.

۱۰۶- یئل وورور یملیکلر اوینور: باد می ورزد سنگها می رقصند.

یملیک: شینگ نوعی گیاه خوردنی که در بهار روید.

(اوضاع آشفته است). با یک خبر خوش مردم دل خوش کرده اند.

۱۰۷- یئماقا شریک ایشله ماقادا شریک: در خوردن شریک شدی در کار کردن نیز شریک باش.

در راحت وزحمت باید همگام باشی.

۱۰۸- یئماقی قوردونان، ایشماقی انششگینن: در هنگام خوردن با گرگ و به هنگام نوشیدن با خر

است.

با هر کس سازگاری دارد.

۱۰۹- یئماقینان دوست اولان همیشه کوسولی اولار: آنکه به خاطر شکم (پول) با تو دوست

باشد همیشه تهر خواهد بود.

۱۱۰- یئماقینان دویمامئشان یالاماقینان دویاجیان؟: با خوردن سیر نشدی با لیسیدن سیر

خواهی شد؟

سوراخ کن بینداز کردند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۱۱- یئمه ساق بس دی: اگر نخوریم کافی است.

(به طنز گویند)

۱۱۲- یئمه کدن ساری اومود: امید برای خوردن به از خوردن.

۱۱۳- یئمهمیش اویون چوره گئدی: نان خانه ای است که چیزی در آن نخورده ای.

(برخی معتقدند اگر برای اولین بار در خانه ای چیزی بخوری هر نیتی که داری برآورده می شود).

۱۱۴- یئمه میثیق اومموزده، گورموشوق قونشوموزدا: در خانه خود نخوردیم در خانه همسایه که دیدیم.

نخوردیم نان گندم دیدیم دست مردم. / (امثال و حکم)

۱۱۵- یئمه میشن غاز اتین نه بیلیرسن لذه تین: وقتی گوشت غاز نخورده ای لذت آنرا از کجا می خواهی بدانی؟

حلوی تن ترانی تا نخوری ندانی. / (امثال و حکم)

۱۱۶- یئیئرم، ایچیرم اویناش یادئمنان چئخمیر: می خورم و می نوشم معشوق فراموش نمی شود.

۱۱۷- یئیئن بالالارئم عمیز او یودی: بخورید بچه ها خانه ای عمومی تان است.

۱۱۸- یئیین قوناقلار، قویمویون اوزوموزونکولر: بخورید مهمانها، نگذارید خودی ها.

۱۱۹- یوخاری باشدا آسقی رسان باشدا دئیلر عافیت اولسون<sup>۱</sup>: اگر در اول بازار عطسه کنی در آخر بازار گویند عافیت باشد.  
(همه از کار هم خبر دارند).

۱۲۰- یوخاری بیغدی آشاقی سقل: بالا لیل است و پایین ریش.

به هیچ کدام نازک تر از گل نمی توان گفت چون هر کدام به نوعی با من وابستگی دارند.

۱۲۱- یوخارندا یئر یوخدی آشاقیندا اوتومون بالا بالا جان نیست، پایین پایین ها راهش نیست.

در صدد مجلس جایی ندارد پایین مجلس حاضر به نشستن نیست / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۲- یوخدویا سوز یوخدی: برای «ندارم» حرفی نیست. نظیر: الْمُفْلِسُ فِی اِمَانِ اللَّهِ.

۱۲۳- یوخلوقون اوزو قره اولسون: روی فقر سیاه باد.

۱۲۴- یوخلوقی یوخ اولسون: فقر نابود بادا.

۱۲۵- یوخون قونشی اوزاق قوؤمنان یاخچیندی: همسایه نزدیک از خویشاوند دور بهتر است.

۱- اشاقی باش و یوخاری باش مأخذ از زندگی دو تیره از ترکها است در دو سوی رودخانه اترک یا کرگان به هیچ یک بی احترامی شایسته نیست.

(همسایه از خویشاوند بهتر است).

۱۲۶- یوخون لوقی گؤره بيلمير اوزاقلینقا دوزه بيلمير: نزدیکی را نمی بیند، طاقت دوری هم

ندارد.

قدر همنشین و همدمی را نمی داند به هنگام دوری هم صبر و قرار ندارد.

۱۲۷- یوخی گورماق: خواب دیدن.

(نقشه ای برای کسی طرح کردن) فکر و اندیشه ای تازه ای در سر داشتن، توطئه ای دیگری برانگیختن

۱۲۸- یورقون ائششنگ بیر هوشا معطلده: خر خسته معطل یک هش است.

خر و امانده معطل یک خس است. / (ده هزار مثل فارسی)

فرد خسته و درمانده را یک تذکر کافی است و فوری از کار می کشد.

۱۲۹- یورولدون کاروانا چئخدئن چوبانا: برای کاروان خسته بودی به چوپانی رفتی.

از چاله درآمده به چاه افتاده. / (امثال و حکم)

از همراهی کاروان باز ماندی به ناچار باید به چوپانی روی

۱۳۰- یوز ایلدی جهنمه کوتوک آتئریق: صد سال است که به جهنم می اندازیم.

(تجربه زیادی داریم). نظیر:

چل سال بیش رفت که من لاف می زنم

۱۳۱- یوز ایلدی دیئله نیر هله ده بيلمير جمعه آخشامی نه وقتدی: صد سال است که گدایی

می کند هنوز نمی داند که شب جمعه چه وقت است.

راه رفته را نمی شناسد - کاری را صد بار انجام داده باز هم بلد نیست.

۱۳۲- یوزدنه پیچاق دوزلیر بیرینین دسته سی یوخی: صد چاقو می سازد یکی دسته ندارد.

صد کوزه بسازد یکیش دسته ندارد. □ صد پیک دوانید و یکی باز نیامد □ هزار قبا بدوزد یکی

آستین ندارد. □ هزار کیسه بدوزد یکیش ته ندارد. □ صد تا پسر بزایی یکیش آقارضا نمی شود. □ بلبل

هفت بچه می گذارد، یکیش بلبل می شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۳- یوز رحمت حمام سوونا: هزار رحمت به آب خزینای حمام.

(عجب چای کم رنگ یا سوپ رقیق و بی مزه ای است).

۱۳۴- یوز گرم دیلی قویوپ بیر باتمان باشینان دانشیر: زبان صد گرمی را رها کرده با سر

یک منی صحبت می کند.

۱۳۵- یوز یولداش آزدی بیر دشمن چوخ: صد دوست کم است و یک دشمن بسیار.

۱۳۶- یوقون آریخلنیانا آریق اولر: تا چاق لاغر شود، لاغر می میرد.

تا ثروتمند به فقر افتد فقیر ناتوان از پا در آمده

۱۳۷- یوسقول یاق یاندئرار دولتدینین حسابین ائلر: فقیر روغن چراغ مصرف می کند. دخل و

خرج ثروتمند را بررسی می کند.

۱۳۸- یوسقولون اؤلوسی (اؤلومی) بیلینمز دولتینین فسقی: از مرگ فقیر و فسق ثروتمند

کسی با خبر نمی شود. / (امثال و حکم)

۱۳۹- یوسقولون او یونه گون دوشوب: به خانه شخص فقیر آفتاب تابیده است.

شانس آورده □ دری به تخته خورده / (امثال و حکم)

۱۴۰- یوسقولون بیر شایه سی اولسا گئدر ده وه قیمت ائلر: اگر آدم فقیر یک شاهی پول داشته

باشد.

قیمت شتر را جویا می شود. با کوچکترین موفقیتی سر از پا نمی شناسد.

۱۴۱- یوکون نه دی مایانا؟ سن اویانا من بویانا کار و بارت بی ارزش است تو براه خود من به

راه خود.

۱۴۲- یوکی بیئله چات او یه یئتیشه سن: بار را طوری بزن که به خانه برسی.

لقمه را به اندازه ی دهانت بردار. / (امثال و حکم)

۱۴۳- یوک یئخللیپ، قاطر قالئیپ آلتیئندا: بار افتاده و قاطر مانده زیرش.

(در لابلای گرفتاریها گیر کرده).

۱۴۴- یولا نردبان قویاق: نردبان به راه بگذاریم.

به هنگام همراهی در مسافرت گویند.

(سر خود را گرم کنیم تا گذشت زمان را احساس نکنیم سر صحبت را باز نکنیم).

۱۴۵- یولچی سنه دیدی خانم، سن نئییه ایناندین: گدا به تو گفت خانم، تو چرا باور کردی.

به تعریف و مدح دیگران و طمعکاران فریفته مشو.

۱۴۶- یولدان چنخما یول یاخچندی ائلدن چنخما ائل یاخچندی: از راه به در مرو راه بهتر است

از ایل جدا مشو زیرا ایل بهتر است.

۱۴۷- یول کیمیندی گندهنین آت کیمیندی میهنین: راه مال چه کسی است؟ مال روندهی آن

اسب مال چه کسی است؟ مال کسی است که سوارش می شود.

۱۴۸- یول سوزی تاپشیر یولا یول اوژی یوراقاندی: گمراه را به راه بسپار راه او را راهنمایی

می کند (راه او را خسته می کند).

۱۴۹- یولوزی یوخون ائلیینن: راهتان را نزدیک کنید.

(اینجا هم خانه‌ی شماست بفرمایید راهتان را نزدیک کنید).

۱۵۰- یول نه قدر اوزاق اولسا بیراهه دن یاخچندی: راه هر قدر دور باشد از بیراهه بهتر است.

۱۵۱- یول یئرئییه نین ایاقئنا داش دئیر: به پای کسی سنگ می خورد که راه برود.

(موانع و مشکلاتی در راه رسیدن به هدف وجود دارد) نظیر:

ز مشکلات طریقت عنان متالی ای دل کیم مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

(سعدی)

۱۵۲- یولی قویوپ یولاقدان گندیر: راه را رها کرده از بیراهه می رود.

۱۵۳- یومورتادان چنخما میش گورنمه ادعا ائلییر: هنوز از تخم در نیامده چه ادعایی دارد.

هنوز ترازو داری یاد نگرفته چک می زند. □ هنوز از تخم در نیامده قدق می کند. □ هنوز سوار نشده

قیقاج می رود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۴- یومورتدالامیر، فالاسئندا یئیئر: تخم نمی کند که هیچ، فاله اش را هم می خورد.

(فاله، فال یا فالای یعنی تخم مرغی که زیر مرغ می گذارند تا تخم بگذارد.)

۳۶۸ / ضرب المثل های ترکی در...

۱۵۵- یویولما میش قاشیق کیمین اوزون آرنیاقاتما: مثل قاشق نشسته خود را در هر کاری

داخل نکن.

نخود هر آشی نباش.

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## ضرب‌المثل‌های ترکی در اشعار حکیم هیدجی

پس از تنظیم و ترتیب این مجموعه به خاطر آمد دیوان گرانقدر حکیم فرزانه و شاعر دلسوخته هیدج در عین حال که گنجینه ایست از دانش و ادب و فلسفه و عرفان و صنایع لفظی و معنوی خمخانه‌ای است نشأه انگیز از ابیات مفرح جان و نکته‌های بهجت آور از اصطلاحات و طرفه‌هایی از زبان و بیان مردم این سامان و دریغمان آمد که در پایان این مجموعه از روح بلند و فیاض آن حکیم سخنور مدد نجویم و گل‌های معطر ابیاتش را پیرایه‌ی این تألیف نکنیم.

تورقی نه چندان دقیق مشخص گردانید دیوان اشعار حکیم هیدجی چه در اشعار فارسی و چه در غزلیات و ترجیع بند و مثنوی‌های ترکی، آن چنان با امثال و حکم، و پند و ارشاد، ترغیب و تحذیر، زینت و جلوه‌یافته که یک خوشه‌چینی اندک می‌تواند گلزاری جانفزا و بوستانی فرحبخش برای شیفتگان زبان رایج‌مان فراهم آورد و مرجعی مستند و مأخذی ارزشمند فرا راه محققان و پویندگان طریق فرهنگ عامه‌ی دیارمان باشد و ما را همین کرامت اقوال و اشعار و افکار وی تا آنجایی می‌کرد که قریب صد و بیست مورد از اشعار ترکی آن عالم فاضل و ادیب را که شامل ضرب‌المثل‌های شیرین و عبرت‌آموز این سامان است، استخراج و تقدیم خوانندگان نکته سنج بنمائیم.

۱- پالاس اولماق: در موردی گویند که کسی را همه وقت در آنجا توان یافت.

کسی برای حاجتی یا نیتی خانه، دکان، محفل کسی را جایگاه خود سازد

سنة یالوار ویدور، ایدوب التماس

قاپوندا الویدور همیشه پلاس

۲- بورک یزه ویرماق: کلاه بر زمین زدن

علامت خشم یا بی تابى باشد

ایدم شکوه، گوردم، اگر هر کیمی      یری وار اگر من وروم بُرکمی

۳- دِلْدَن توك بتورماق: موی از زبان در آمدن

اصرار و الحاح بسیار کردن، بسیار تمنا کردن

اوقدر آغلادوم، ایلدیم التماس      دلیم توك بتردی گوزوم اولدی کاس

۴- پای ورماق: از خوراک یا ولیمه یا سایر امکانات سهمی کم یا بیش به دیگری بخشیدن و این رسم در رنجان غیر از هدیه دادن است.

الا ای، یتن دردینه هر کسون      گدا سَلَنور پایلن کس سه سون

۵- کافر قوناق: مهمان را گرامی بدارید اگر چه کافر باشد. حدیث

ویروب جَدِ پاکون خبر بو سیاق      محبت ایدون، کافر اولسا قوناق

۶- یران گیتماق: کنایه از کمانه کردن تیر

در هنگامی گفته می شود که کسی برای رسیدن به هدفی تلاش کند ولی نتیجه آن چیز دیگری باشد گاهی هم ضرب المثل به صورت دیگر و تقریباً در همان زمینه گفته می شود.

اوخوم داشا دیدی: تیرم به سنگ خورد

اوخ آتدم نشانه دگه گیتدی یران      ایدیم یرینه گوگردی تکان

۷- ساتاشماق: شوخی کردن، سربه سر کسی گذاشتن

پیمبرلره آند ویرم سنی      ساتاشما منه گورمیش توپ منی

۸- کیچیکدن خطا بویوکدن عطا: خطا از کمتران عطا از مهتران

بو ترکه مثلدور دیرلر خطا      کیچیکدن کم اولماز بویوکدن عطا

۹- عیبیه کور اولماق گریند اوز عین کور اول

یعنی گناه و تصور خود را به کردن بگیر و بیشتر مسأله را شرح و بسط مده

با خوب عیبوه اولکلن لال کور گوزون دو تمایا گوزله، کبر و غرور

۱۰- سوزی شکرینن کسماق: رشته کلام کسی را با ادب قطع کردن

کوئیم سؤزون شکرَن کسیرم

۱۱- قارانقولوق گيجه اُدون یغما: شب تاریک و جمع کردن هیزم

دانیش قویما اندازه دن سوز گچه اودون یغما هرگز قرانقو گچه

در گویش زنگانیان مثل مشابهی داریم قارانقولوقا داش آتما

۱۲- اُوکه دوشماق: فضولی کردن - خود نمایی قبل از جواب مخاطب جواب دادن

اُوکه دوشمن سن قوی او ورسون جواب اگر بیر کسه قیلدی سایل خطاب

۱۳- هر سوزون بیر یری وار: هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد

اوزیندن بیوکلن دانیشما ایری یرین گوزله، وار، هر سؤزون بیر یری

۱۴-

سو چوقوری تاپار دینگه یر قوری قالار

مثلدورکه سو آختارورچو قوری قالور دینگه یرلر همیشه قوری

در فضیلت و مذمت تواضع و تکبر گویند.

شخص فروتن همواره مورد محبت و لطف است و فرد متکبر از هر چه توجه و عنایتی محروم

۱۵- یوقون چینار بار ورمز:

اوجادور یوقون بار ورمز چینار سن اول موکیمی خوار ویر خلقه بار

چنار با آن بلندی و تنومندی بار ندارد، تاک نحیف برای مردم انگور شیرین می‌دهد

آدمی که اثر و سودی برای جامعه ندارد چون چنار بلند و تنومند است و انسان بی مدعا چون تاک

است که با همه افتادگی کام خلاق را شیرین می‌کند.

۱۶- تکبر سَنه مَنه یاراشماز:

بزرگی صلابت ویژه ذات خداوندی است و خود ستایی برای انسان زشت است.

یاراشماز تکبر سنوله منه بو دوندور تیکوب الله اوز اگینه

۱۷- گنگ گيجی دانلار:

نظیر: کُور کُورا دبیر جرت گوزن

مذمت ایدر اوزگيه هيديجي ايشه سيز باخون گنگ دائلار گيجي

۱۸- لای لای بیلیرن نیه یاتمران:

دین یوخ بیلیرسن بیله لای لای نه دن اوز یوخون گلیمیر ای یاوه لای

در جایی گویند کسی دیگران را ترغیب کند به عملی و خود عمل ننماید

۱۹- کچل طبابت ایدر: نظیر: کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی

ایدر ادعای طبابت کچل نه پیسدر که عالم اولای عمل

۲۰- کیشی وارنان قیماز:

قیماق: روا داشتن، بخشیدن قیماق: خُست. چشم تنگی، دریغ نکردن

اونونچون پیشیردی اریشته آشی مثلدر قینماز وارندان کیشی

۲۱- قودوز اولماق: وحشی شدن - هار شدن

مثل دیگری داریم قودوز قوردون عُمری ایکی کون اولار

لولینه دیدی تولکیه میل ایدوز بو حالی گوروب تلکی اولدی قودوز

۲۲- هر نه ایدن یولداشان گلر اوز باشان:

بوتر که مئلدر گلور باشینه هر اول کس ایدر هر نه یولداشینه

نظیر: هر چه کنی به خود کنی کر همه نیکی بد کنی

مثل دیگری داریم: هر نه توکسن آشان او گلر قاشقان

۲۳- آل آله سور و تماق: تأمل کردن، وقت تلف کردن بهانه جستن برای انجام ندادن کاری

مُرخص اولوپ من گیدوم منزله سحر تز گلون سور و تمیون آل آله

۲۴- جناق شکستن جناق چکماق: شرط بستن

دیدى نچه گون بوندان اوگ گلدی زاغ بسیزیم منزله بسیز چکیشدیق جناغ

۲۵- قاداتان اوزگه لر جاننه: درد و بلایت به جان دیگران

دیدى ای قاداتان اوزگه لر جانینه بو آش اولمادی هیچ گوارا منه

۲۶- گچ پیشمه سه داش اولماز:

داش ایستر گچ اولسون گرگ دور پیشه گجی دوگمه سن بیلمه گلسون ایشه  
در تربیت فرزند گویند اگر فرزند کتک نخورد ادب نمی‌شود  
چنانکه در بیت دیگر گوید

بالام بوغدا ایستر که اولسون چورک دگرماندا اؤل دگلسون گورک  
۲۷- خام نخود آشدا ییلمز: نخود خام در آش خورده نشود

اگر آش ایچینه نخود قالدی خام ییلمز قالور ضایع و ناتمام  
نظیر: بسیار سفر باید تا پخته شود خامی  
آدم خام به درد هیچ کاری نمی‌خورد

۲۸- آتاسینا عاق اولان چورک تاپماز: عاق والدین به نوایی نمی‌رسد

آتاسینا عاق اولانای بالام چورک تاپماز آنایه قوللوق ائيله گر اوتا یوخوندی تاب  
۲۹- قصاب کوک قویونی کسر: قصاب کوسفند چاق و فربه را ذبح می‌کند

مراد این است که شخص فروتن و متواضع از بلا مصون است و سرکشان و مغروران بیشتر گرفتار خشم و کینه‌اند.

توزوم نظرده همیشه اوزون آروق ساخلا  
۳۰- آلاله روزی رساندی روزی آلاله الینده: خداوند روزی رسان است

خدا مقدر ائدوب روزی نی سنه یتیشور  
۳۱- آجون ایمانی اولماز: آدم گرسنه دین و ایمان ندارد

آس جان قولاتینا بوسوزی تنبل اولما دور  
۳۲- احتیاج شیری تولکیه دونرور:

آنکه شیران را کند روبه مزاج  
احتیاج است احتیاج است احتیاج  
گل همت ایله حاجتوی کس بوخلقدن  
مشهور دور که شیری ائدر تولکی احتیاج

۳۳- حریص همیشه آجدور: طمعکار همواره گرسنه است و قناعت توانگر کند مرد را

محتاج دور حریص قناعت قیلان غنی  
گربویالین ایاغی اونون وار باشندا تاج

### ۳۴- دنیا عروسنه بیل باغلاما: دل بر این دنیا مبند

دنیا عروسی، ارثنه گوردی هیدجی      یوخی و فاسی ایله مدی میل ازدواج  
مجو درستی عهد از جهان بی بنیاد      که این عجوزه عروس هزار داماد است

(حافظ)

### ۳۵- قادیان آلماق: درد کسی را به جان خریدن

قادیان منه گل اوتور دوروه گزیم، دولانیم      نئجه گزر دولانور، دورمرکزه پرگار

### ۳۶- هرگونون ساباسی وار: امروز را فردایی است

یوخ ائدن بیرى نصیحت ایلسین اونا مذمت      مگر ای منیم عزیزیم بوگونون صاباسی یوخدور؟

### ۳۷- جان دوداقا یتیشماق: جان به لب رسیدن

بو مهر و وفا سیز یتیرپ جانی دوداغه      یاندی اوتونا جان نئجه پروانه چراغه

### ۳۸- هر قیشین یازی وار هر گنجه نین گونوزی: هر زمستان بهاری دارد هر شب فردایی

هر قیش دالیجا یاز گلور هر گنجه گونوز      ایندی که گون باتوب تارالوقدی تلسمیوز

### ۳۹- دوز سوز آجی اولار: حرف راست تلخ است

منیم نصیحتیمه وئر قولاق، تولاما باش      اگر مزاجوه حق سؤز آجی گلیر تابلاش

سخن حق مرا به گوش گیر اگر چه حرف حق تلخ است. بپندار.

### ۴۰- یالان دانشان الاهیین دشمندی: دروغ گو دشمن خداست.

یالان دانشما یالانچی خدایه دشمندور      یامانلیق یتمه، یاماندور یامانلیقا پاداش

### ۴۱- بهشت آنالار ایاغیینن آلتین دادی: بهشت زیر پای مادران است.

آنان ایاغیینن آلتیندا دور بهشت اگر؟      وارون بهشته طمع قوی آنان ایاغینه باش

اگر باور داری که بهشت زیر پای مادران است سر در پای مادر انداز

### ۴۲- امانته خیانت ایلمه: در امانت خیانت زشت است.

بیم امانته هرگز خیانت اتیمه اگر      بیرى سوزون سنه تاپشیردی سیرین ایلمه فاش

### ۴۳- اورک یانماسا یاش گوزدن چیخماز:

تا دلی آتش نگیرد حرف جانشوزی نگوید  
حال ما خواهی اگر از گفته‌ی ما جستجو کن  
بلی بیله توتاروق دو غرو دور بوسوز اما  
اورک که یانمادی گوزدن تۆکلمز یاش

### ۴۴- ایستی آشا سوقاتماق: آب سرد به آش داغ و جوشان ریختن

اخلال در کار کسی کردن، طرح و نقشه کار کسی را خراب کردن، معامله دو نفر را بهم زدن.  
سن نوزگنین سوزینه گپله شنده سوز قاتما  
قاتاندا سو دوشر اوت ثوسته قینماقدان آش  
گپله شماق: گپ زدن

### ۴۵- یاش ادون هله هله یانماز: هیزم‌تر به آسانی آتش نمی‌گیرد.

منیم نصیحتم ایتمز اثر بودورجهتی  
که آز او دیله آشماز ادون کی اولدی یاش  
پند واعظ غیر متعظ اثری ندارد

پند من هم اثری ندارد، زیرا سخنان من مستدل نیست و شنونده پند ناپذیر

### ۴۶- امک ورماق: نیکی کردن - احسان، بخشش

اوغلولم آتا او شاقینا ویرسون امک گرگ  
هر سوز آتادیر اونا ویرماق قولاخ گرگ  
۴۷- اوچ نصیحت: سه پند لازم

اوچ زاد یتوپ خبر ده او نوتمابر اوچ زادی  
یول گیتمه تک، غذا یشمه تک ایوده یاتما تک  
در خبر است سه چیز، را باید رعایت کرد، یعنی از این سه امر اجتناب کردن لازم است.

به تنهایی غذا خوردن به تنهایی به مسافرت رفتن و به تنهایی در خانه‌ای که کسی نباشد خفتن

۴۸- دنیا بـزک ایلور سنی آلادا  
عجوزه دهر برای فریب تو برخورد پیرایه‌ها بندد  
دنیا به اویمـا ظاهرینه باخما بوقری  
آلاتماقاسنی ثوزونی ایلوپ بـزک

### ۴۹- اتک دو تماق: از دامن کسی آویختن، دست به دامن کسی شدن، التماس کردن

من باشمه نه کول توکوم ای وای قالمشام  
بیچاره یالواروم کیمه، کیمدن دوتوم آتک

### ۵۰- قادایا قالخان اولماق: سپر هر بلا شدن

من اول بلایه دوزن، جان نوزن، جفا چکنم  
همیشه دوست یولو ندا بلایه قالخانم

۵۱- قوللوق، چاکری، بندگی، خدمت کردن

ندن تاپوندامینم قوللوقوم قبول اولماز نه قدر گر چکرم جور گور مرم احسان

۵۲- دیوان ایله ماق، دادرسی، عدالت گستری

کیمه شکایت ایدوم کیمه یوخ یتن داده کیمه النیدن ایدوم داد یوخ ایدن دیوان

۵۳- ایلین یا خشی لیقی باهاردان بلنور

ظاهرا یدر نمه نمه نی کوزه اوز سوون بللی اولور نمه، نمدن، ایل باهاردن

از کوزه برون همان تراود که در اوست - سالی که نکوست از بهارش پیداست

۵۴- او حلقه بو بویون: حلقه به گوش شدن - غلام و بنده شدن - اطاعت محض

گر توللوقا قبول ائدن اول حلقه بو قلاق ور ایله سن اسیر او زنجیر، بو بویون

۵۵- مَله ماق: زاری کردن - بع بع بره و میش در هنگام شیردهی گوسفند معمول است

بیر گوزلری آلا، بالاجیران ایچون گوگل ناله چئکر نجه بالاسی چین مَکر قویون

۵۶- دگر مانا گندن اوزی اونلی اولار: آنکه آسیاب می رود سر و تنش گرد آلود است

هر کس به کارهای مشکل اقدام کند تبعات آن را پیش چشم دارد.

نظیر: آنکه خر بوزه می خورد باید پای لرزش بکشیند

جهان مثله دگیرمان فلک اونون داشی. آدم که گیدی دگیرمانه توز قونار توزینه

۵۷- هر نه ائله سن ئوزن افلسن: آنچه کنی به خدای کنی

بیم ستم ائيله مه خلقه رحم قیل ئوزوه او، کس کا ظلم ائلسه ئوزگیه، ائدر اوزونه

۵۸- قارین قولی: شکم پرست بنده ی شکم

قارین قولی ایله مز بنده لیق خداونده اولور ئوکوز کیمی فضل و کمالدن عاری

۵۹- قضایه رضا ورماق: به تقدیر تسلیم شدن

هر نجه، هر نه، مقدر ائدوب اولسون اولاجاق ور رضا حکم قضایه آج ئوزوندن قیرشی

رضا به داده بده وز جبین گره بکشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است

(حافظ)

۶۰- قوزویا ینم وئرملر: بره را تا دندان نیاورده علوفه ندهند

چوخ تلاش ائتمه تَلَسْمَه ایشه قوی وقتی گله یشم وئیرلمز قوزویا چیخماسا آغزوندان دیشی

۶۱- قوزونی قوردا تاپیشیرما: بره را به گرگ سپردن

در جایی گویند که شخص ناتوان و مظلوم را به آدم قلدر و ظالم بسپاریم

زاهد و ساده سالوسه وصیت ائله ماق اونا بنزر که آدام تاپشورا قوردا چپیشی

۶۲- کیفلی دوه یوک آلتیندا اوینار، قیزان دوه اوینار: شتر مست زیر بار به رقص در می آید

آدم بی خرد و سهل انگار در حال و هوای ناهنجار هم خم به ابرو نمی آورد.

هوشمی باشندن آپار، حالیمی زولفون کیمی پوز دوه مست اولدی یوک آلتیندا گلر اویناماقی

ولی غرض هیدجی اینچنین است: حال مرا چون زلفت پریشان کن که این حال نهایت شوریدگی من

است.

۶۳- آختاران تاپار: عاقبت جوینده یابنده بود

وار خبر ده که آدام بیر زادی اختاردی تاپار باقلادوم من بو امیده بلیمه تور شاقی

۶۴- دل باشا بلادی: زبان سر سبز می دهد بر باد

دلوی ساخلا سنی ویرمیه آخر ئولومه ئولومه وردی بوسوزلر نجه شیخ اشراقی

۶۵- آی ایشیقین گوندن آلور: ماه روشنی و فروغ خود را از خورشید می گیرد

هاردا ایدر درک گوگل سیز حواس آی ایشیقین گوندن ایدر اقتباس

منظور شاعر این است اگر دل عاشق حقیقت نباشد حواس ظاهری ادراک حقایق نمی کند.

۶۶- حلال و حرام قارشوپ: حلال و حرام به هم آمیخته است.

مشکل الوپ امر حلال و حرام ظاهر ایله حق یاتا قیل و قال

اشاره ای است به انتظار شیعیان به ظهور امام زمان «عج» و آشفتگی اخلاقی و دینی مردم در

نزدیکی زمان ظهور (ع)

۶۷- اون دورت گنجه لیق آی دور: در زیبایی و جمال چون ماه شب چهارده است

ئوز دیمه اون دورت گنجه لیق آی دور تاش چکوب بس دیرن یای دور

یای در ترکی هم به معنای کمان است و هم به معنی تابستان، هیدجی یای را به معنی کمان در چند بیت به کار برده

۶۸- قیلجین جوهری اولسا کسر: شمشیری که از فلز خوب سازند برندگی دارد

بلی اولور یای که چمندن اسر  
هر قیلجین جوهری اولسا کسر  
درست در معنی مخالف این بیت ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

۶۹- قانیم تئشنه دی: به خون نم تشنه است

اول که بزرک قیلدی منیم یانیمه  
یولآ دی اولمو شدی سو سوز قانیمه  
۷۰- اتونان پامبوق: آتش و پنجه

چاره سی یوخ سیز قینامون پامبوقی  
اوت دوتا بسدور اونا اوز یانیدی  
مولانا در حکایت بازرگان و طوطی گوید:

زانکه تاریک است و هر سو پنجه زار  
در میان پنبه چون باشد شرار  
غرض هیدجی نیز این امر است که اطفای آتش غرایز امری مشکل باشد.

طبع باروت دور منه گویچکلر، اوت  
اوت یتیشوب اوتلانا جاقدر باروت  
۷۱- اولماز اول گول تیکان:

حکیم هیدجی ترجیع بند لطیف، زیبا و شیوایی دارد در ۸ بند که بند ترجیع آن را خواندید به جرأت توان گفت که در زبان ترکی ترجیع بندی بدین سلاست و دلربایی مشاهده نشده یا من ندیده‌ام یا شاید ادیبان و صاحب نظران ادیب اجازه دهند که این بندهای نشأ آور را با ترجیع بند عاشقانه سعدی شیرین سخن و ترجیع بند عارفانه هاتف اصفهانی برابر نهم عجب ترین نکته در این ترجیع بند آن است که حکیم پس از عمری تفکر و تدبیر و مطالعه در این مخلصه فکری انسان جبر - اختیار تسلیم عقلی خود را به عامل جبر اعلام می نماید ولی نه در یک استدلال منطقی یا تئوری فلسفی و جگمی بلکه در ابیاتی عاشقانه و مصرع های ملتهب و بندهای شورانگیز و در هر بند ترجیعی سفارشی تعمق برانگیز: گرایسترن آغلا ایسترن گول .

۷۲- دنیا یا لان دونیادی: دنیا وفا ندارد و ثروت جز فریب چیزی نیست

دنیاد گل ای عزیز بیر زاد      دولت دگل ای فقیر بیر شیء

۷۳- آزا قانع اول: به کم بساز

تالی یوخون آلتیه دری سال      ترمه یوخون آگینه چوخا گئی

اگر قالی نداری زیر اندازت پوستین باشد و اگر ترمه نداری یک دلق مرقع کافی است.

۷۴- گوزومدن ایشیق چکلور: چشمانم کم سو گردیده

کم کم چکیلور ایشیق گوزومدن      یوخسا توکنور چراغ یاتی

۷۵- ساقدان صولی تانیماق: دست راست را از دست چپ تشخیص دادن

درباره کسی گویند که خوب را از بد تمیز دهد

زاهمد دانیشاندا دانلامازدوم      سول دان اگر آنلا سیدی ساتی

۷۶- قارقا ککلیگه گولور: روزگار کبک دری را مورد استهزای کلاغ کرده است

باری بو عجب دگل زمانه      گر گولدوره ککلیگه کلاغی

۷۷- جان بورنا گلماق: جان به لب رسیدن از تاب و توان افتادن

جان بورنما گلدی پیر دیره      انتمد گنه عرض صبح چاتی

۷۸- باغی سولوب بوداگی سینوب: باغش خزان گشته و گلستانش ویران شده (شاخه‌هایش

شکسته)

بیر قدر منه باخوب بویوردی      ای باغی صولان سینان بو داغی

۷۹- آلاله روزی نی بوشلودی: خداوند روزی خلاق مقرر فرموده

روزی غمینی چیخار داورکدن      قسمت ایلیوب خدا معاشی

قسمت خود می‌خورند منعم و درویش      روزی خود می‌برند پششه و عنقا

۸۰- ارخدن گیدن سو ارخه قیتمز: آب رفته به جوی باز نمی‌گردد

گتسه قایدور گنه جوانلوق      گر ارخه گله گنه گیچین سو

هر وقت آب رفته به جوی باز گردد جوانی هم باز می‌گردد

در زوال جوانی و روزگار گذشته گویند

۸۱- قیرقی قویسا تیهو آسوده اوچار: اگر عقاب مجال دهد تیهو به آسودگی پرواز می کند

میهاث اگر تو یاردی قرقی      آسوده اوچوب قوناردی تیهو

زمانی گویند اگر فرد یا افرادی آسایش را از مردم سلب نماید یا کسی قصد انجام عملی خیر داشته باشد عاملی مانع آن گردد.

بیتی از شاعر به خاطر دارم.

بانگ مؤذن مرا کشد به جانب مسجد      ناله جانسوز تار اگر گذارد

۸۲- بایقشون یئری ویرانه ده دی: آشیانه جغد ویرانه است

گوردی گلی بلبله وفاسیز      ویرانه ده منزیل ایتدی بایقو

جغد بی وفایی کل را به بلبل مشاهده کرد، ویرانه را آشیانه خود ساخت

۸۳- قارقو گوزه باتماق: خار در چشم رفتن به هنگام نفرین گویند

اوزگه تانیماز منی اوزوم تک      ای گوزلریمه باتدی قارقو

۸۴- گردکان گنبدده قالماز: ضرب المثل کردو و گنبد را در امر محال گویند

من یول تاپارام او بارگاهه      گر گنبدون اوسته دورسا گردو  
ذات بد نیکو نکرد چونکه بنیادش بد است      تربیت نا اهل را چون گردکان گنبد است

۸۵- هر نه اکسن او گووه رر: از مکافات عمل غافل نشو گندم از گندم بروید جوز جو

هر نه اکیلب گرگ گوورسین      اولماز که من اکدم اوزگه درسین

۸۶- پالاس هر قدر هونگ ییه محکم اولار: رنجهای دردها انسان را پخته تر مقاوم تر می نماید

البته اولور پالاس محکم      هر قدر ییه هونگ و قلچک

نظیر:

پایداری و استقامت میخ      سزد از عبرت بشر گردد

بر سرش هر چه بیشتر کوبند      پایداریش بیشتر گردد

۸۷- پامبوق هاجان اطلس اولار: با صبر هم پنبه قبای اطلس نخواهد شد

من تا هاچانا دوزوم که بیرگون  
پامبوق اولاجاغ قسبای اطلس  
(حافظ)

- ۸۹- آل ترپتقاق: شتاب کردن، ال ترپت: عجله کن. فعل امر  
ساتی نولور آزجا ترپدن ال  
من گتملیم ایاغه دور گل  
۹۰- اوستونه داش قویما: بر مطلبی سر پوش نهادن - موضوعی را پنهان کردن  
اوت یاندی قیزار قازان آش  
بو مطلبون اوستونه قویوم داش  
۹۱- توبه قاپوسو آچوخدی: خداوند توبه آدم را پذیرفت و شیطان را از درگاه خود راند  
آدمه توبه نی قبول ایتدی  
قاییدان قوودی یا نه شیطانی  
۹۲- آلاله روزی رساندی: خداوند روزی رسان است  
خداوند روزی را به شرط ایمان نمی دهد  
ای کریمی که از خزانه غیب  
کبر و ترسا وظیفه خور داری  
کافر و مؤمنه ورر روزی  
نوز نوزه سالدی کفر و ایمانی  
۹۳- ئولوم دردینین درمانی اولماز: درد مری درمان ندارد  
چون اجل آید طبیب ابله شود. ئولمین الله کل من علیها فان  
نجه من ئولدوم نوزگه لر ده ئولر  
۹۴- بوردا چمچه آش توتماز: در اینجا کسی به کام نمی رسد  
تا پمادوم من که کام مدرسه دن  
بو یخلمشدا چمچه دوتماز آش  
نظیر: از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت:  
کارم ز دور چرخ به سامان نمی رسد  
خون شد دلم ز درد به درمان نمی رسد  
(حافظ)

۹۵- کیم کریشنه اکیب دریب دور ماش؟ چه کسی جو کاشته کندم درویده؟  
آکیم مرجمک دوگو گو کره  
کیم کرشنه اکیب دریب دور ماش؟

۹۶- کَسْگین جوابی داش دور: کلوخ انداز را پاداش سنگ است

آتما قوم باشوا دِگَر کَسْگ  
کَسْگه بوردا داش دور پاداش

۹۷- آلاله ایسته سه خشخاش دانه سی الوند داغی آلا: اگر خدا خواهد کوه الوند دانه

خشخاش شود.

التفات و توجه اتسه دونر  
کوه الونده دانه ی خشخاش

۹۸- مستجاب اولمیان دعا: دعای کسی به استجابت نمی رسد

بسو نجه روزگار دور بیرنون  
مستجاب اولموری مناجاتی

چه روزگاری است که دعای کسی مستجاب نمی شود

۹۹- آتدان آت اولار ایشکدن ایشک: اسب اسب می زاید و الاغ کره خر

نظیر: کرک زاده کرک شود

در قطعیت عامل وراثت و ژنهای خانوادگی در تولد فرزند گویند.

دیدیم ایشک اولور دوغا کوشک  
دید ی اردک اگر چخاردسون غاز

۱۰۰- اوت قوری گونی یاندرار: آتش خار و خاشاک خشک را می سوزاند

منی هجرین اوتیله یاندرما  
نجه اوت یاندرار قوری گونی

۱۰۱- بال ایستینی آری سانجار: آنکه بیل خواهد باید نیش زنبور را تحمل کند

انگبین ایستین گرگ ایتون  
اوزونه توش، نیش زنبوری

۱۰۲- فقیرلیق یاخچی اولسیدی آلاله آدینی غنی قویمازدی: اگر فقر چیز خوبی بود نام خدا

غنی نبود.

یاخچی اولسیدی فقر بس تاری  
نیه اوز آدینی قویوبدو غنی

۱۰۳- صبر و ظفر: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند، بر اثر صبر نوبت ظفر آید

یتمه دی کیمسه آرزویه مگر  
صبرلن، صبر دور رفیق ظفر

۱۰۴- کیسه مون دیبی دلیندی: ته کیسه سوراخ گشتن. سرمایه از دست دادن

حیف اولا کیسمون دلیندی دیبی  
فلکین کاش تولیدی فرزند ی

در مقام نفرین به روزگار بد گویند

۱۰۵- گچینی اوقشاسان قوردونان اللشور: بزی را اگر تشویق کنی به جنگ کرک می‌رود  
در اثر تشویق گویند.

ال چکن لطف ئوزیله بونوز نا      قوردونان قوچ تک اللشور تکه

۱۰۶- دوستون دوستیام دوشمنون دوشمنی: دوست دوست تو هستم دشمن دشمن تو  
اول کیمسه دوست دور سته من دوستیم اونون      دوشمنندی، دوشمنم اونا آلاه دور گواه  
۱۰۷- قوناقی خوار ایلله ماق و گدانی قوماق: رسم روزگار نیست بی حرمتی به میهمان و در  
شان پادشاه نباشد سائل را جواب رد دادن

خوار ایلماق قوناتی دگل رسم روزگار      رد ایلماق گدانی دگل شأن پادشاه

۱۰۸- نه دنیاسی وار نه عقباسی: نه دنیا دارد نه عاقبت، خسر الدنیا و الاخره

نه ملک و مال، نه علم و عمل نه اهل و عیال،

من اول کسم که نه دنیاسی وار نه عقباسی

۱۰۹- آلاه هر مخلوقون خاصیتینه کوره روزی وروب: خداوند مطابق نیاز جسمانی هر

جاننداری روزی معین کرده

قرقیه، ات قسمت ایلدی گچییه اوکا.      کوشک سوت پای قیلدی جوجیه داری

مقدری که به گل نکهت و به گل جان دادی      به هرکه هرچه سزا دید حکمتش آن دادی

۱۱۰- آلاه کور قوشون روزی سون لواسیندا ورر: خداوند روزی گنجشک کور را در لانه

می‌رساند.

هاردا قویار آج عاجزی بو مثلدور      کیم قیرور کور قوشون لواسنی؟ تاری

-۱۱۱

ای کیم او خورسان بو نامه نی سویله یارب      هیدجی زار و بینوا یه باغیشلا

پیشکش "مجید سلیم" بہ تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پیشکش "مجید سلیم" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

ISBN 964-7441-88-6



قیمت: ۳۰۰۰ تومان

